حضرت آیة الله العظمی منتظری

مبانی فقهی حکومت اسلامی

(دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة)

جلد هشتم: منابع مالی حکومت اسلامی

خمس، انفال

ترجمه و تقریر:

محمود صلواتی

بسم الله الرحمن الرحيم

مبانی فقهی حکومت اسلامی

نویسنده:

آیت الله شیخ حسینعلی منتظری

ناشر چاپی:

کیهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مبانی فقهی حکومت اسلامی جلد ۷

مشخصات کتاب

سرشناسه : منتظری، حسینعلی، ۱۳۰۱ – ۱۳۸۸.

عنوان قراردادی : دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه. فارسی

عنوان و نام پدیدآور : مبانی فقهی حکومت اسلامی/ منتظری؛ ترجمه و تقریر محمود صلواتی.

مشخصات نشر : تهران : کیهان، ۱۳۶۷ –

مشخصات ظاهری : ج.

فروست : انتشارات کیهان؛۶۶. معارف اسلامی ؛۷؛

شابک : ۱۲۰۰۰ریال(ج.۱) ؛ ۳۲۰۰ ریال(ج.۲،چاپ دوم) ؛ ۳۷۰۰ ریال (ج.۴)

یادداشت : ج. ۲ (چاپ دوم: ۱۳۷۱).

یادداشت : ج.۴(چاپ اول: ۱۳۷۱).

یادداشت : جلد دوم و چهارم ترجمه ابوالفضل شکوری و توسط نشر تفکر منتشر شده است.

یادداشت : کتابنامه

مندرجات : ج.۱. دولت و حکومت .-- ج. ۲. امامت و رهبری.-- ج. ۴ احکام و آداب زندانها و استخبارات.–

موضوع : ولایت فقیه

موضوع : اسلام و دولت

شناسه افزوده : صلواتی، محمود، ۱۳۳۲ –، مترجم

شناسه افزوده : شکوری، ابوالفضل، ۱۳۳۴ – ، مترجم

شناسه افزوده : سازمان انتشارات کیهان

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۸ /م۷۸د ۴۰۴۱ ۱۳۶۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۸-۳۷۶

منابع مالی حکومت اسلامی فی ء، انفال

گفتار مترجم

دو منبع دیگر از منابع مالی حکومت اسلامی فی ء و انفال است.

فی ء یعنی اموالی که از کفار به مسلمانان بازگردانده شده، یا به عبارت دیگر درآمدهایی که حکومت اسلامی از کفار به دست می آورد؛ اموالی مانند خراج، جزیه، غنایم جنگ، درآمد سرزمینهایی که با جنگ گشوده شده و دیگر درآمدها.

بی تردید در زمانهای گذشته که فتوحات رواج داشته و هر کشور با مرزهای اعتقادی از کشورهای دیگر متمایز می شده است، فی ء یک منبع درآمد عمده برای کشور اسلام محسوب می شده است. به ویژه زمان خلافت خلفای بنی امیه و بنی عباس رقم عمده درآمد دولت اسلام از همین درآمدهایی بوده که به عنوان خراج از سرزمینهای تازه گشوده شده به دست می آمده است.

اما در این زمان با توجه به دگرگونی شرایط اجتماعی و روابط دولت ها و حکومت ها، پیدایش سازمان ملل و گسترش مفهوم شهروندی در جوامع و کمرنگ شدن صبغهٔ مذهب و دین در ارتباط با پرداخت مالیات به حکومت ها، اکنون دیگر مفهوم فی ء در طراز درآمد کشورهای اسلامی رقم چندانی را به خود اختصاص نمی دهد.

اکنون دیگر امپراتوری حکومت اسلامی که در زمانهای گذشته استقرار یافته بود متلاشی شده و اقلیتهای غیر مسلمان که در کشورهای اسلامی زندگی می کنند تقریباً به

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۶

صورت یکسان با مسلمانان به عنوان یک شهروند از آنان مالیات دریافت می شود.

اما از سوی دیگر امروز انفال که یکی دیگر از منابع مالی حکومت اسلامی و دیگر حکومت هاست، همچنان یکی از منابع مهم مالی دولت ها و حکومت ها به شمار می آید؛ و بر خلاف زمانهای گذشته که کمتر بدان توجه می شده، عمدهٔ درآمد دولت ها و حکومت ها از طریق آن تأمین می گردد.

انفال همان منابع طبیعی و ثروتهای ملی جامعه است که خداوند متعال برای رفاه و آسایش و تلاش و کوشش مردم در نهاد طبیعت قرار داده است، ثروتهای بی بدیل و ارزشمندی همانند دریاها، جنگلها، زمینهای موات، رودخانه ها، معادن زیرزمینی و روزمینی، موزه ها و آثار تاریخی و باستانی که از پادشاهان و روزگاران گذشته در هر کشور به یادگار مانده است؛ امروز حتی هوا و فضا خود به عنوان یک منبع عمده در آمد است که در شهرهای بزرگ شهرداریها برای ساختن آسمانخراشها به عنوان تراکم آن را به فروش می رسانند و دولت ها از عبور هواپیماها بر فراز آسمان حق ترانزیت می گیرند. و دیگر منابع طبیعی که هنوز ناشناخته مانده

و مورد استفاده بشر قرار نگرفته است.

امروز در ایران اسلامی رقمی کلان از بودجه کل کشور را درآمد حاصل از فروش نفت- که یکی از معادن زیرزمینی است- تشکیل می دهد، و برخی از کشورها از جلب گردشگر و صنعت توریسم رقمی چندین برابر درآمد نفت ایران را به دست می آورند.

در این مجلد همانند مجلدات پیشین به ذکر آیات و روایات و مبانی فقهی و فتاوای فقها و پیشینهٔ تاریخی این دو مبحث مهم پرداخته شده است که از نظر می گذرانیم.

و ما توفیقی الّا باللّه علیه توکلت و الیه انیب.

پاییز ۱۳۸۵- حوزهٔ علمیه قم

محمود صلواتی

فصل چهارم: فی ء و برخی از مصادیق آن

اشاره

بخش نخست:

* آیات سورهٔ حشر دربارهٔ فی ء

* اموال به دست آمده بدون جنگ

* بخشش فدک به فاطمه زهرا (س)

* انواع فی ء و روایات آن

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۹

[بخش نخست:] فی ء و برخی از مصادیق آن

[آیات سورهٔ حشر دربارهٔ فی ء]

اشاره

ظاهراً واژه «فی ء» از سخن خداوند متعال در سورهٔ حشر گرفته شده، و آیات سوره حشر این است: «۱»

«وَ مَا أَفَاءَ اللّٰهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لَا رِكَابٍ وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَ اللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* مَا أَفَاءَ اللّٰهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ، وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ* لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ وَ رِضْوَاناً وَ يَنْصُرُونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ أُولٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ* وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* وَ الَّذِينَ جَاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا، رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» «۲»

---

(۱)- باب هشتم کتاب پیرامون منابع مالی حکومت اسلامی است که یک مقدمه و شش فصل را دربرگرفته است. فصل اول درباره زکات، فصل دوم درباره خمس و فصل سوم درباره غنایم جنگ و اراضی مفتوح عنوه بود که به تفصیل در جلد ششم

مبانی فقهی به ترجمه و تقریر آن پرداختیم، و اکنون فصل چهارم از این باب یعنی مبحث فی ء است که خدمت شما تقدیم می گردد. (مقرر)

(۲)- حشر (۵۹)/ ۶- ۱۰.

و آنچه را خدا از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبرش گرداند [شما برای تصاحب آن] اسب یا شتری بر آن نتاختید ولی خدا فرستادگانش را بر هر که بخواهد چیره می سازد.

و خدا بر هر چیز تواناست.* آنچه خدا از دارایی ساکنان آن قریه ها عاید پیامبر گرداند، از آن خدا و از آن پیامبر و متعلق به خویشاوندان نزدیک [وی] و یتیمان و بینوایان و درراه ماندگان است، تا میان توانگران شما دست به دست نگردد. و آنچه را پیامبر به شما داد آن را بگیرید، و از آنچه بازتان داشت دست بازدارید و از خدا پروا گیرید که خدا سخت کیفر است.* [این غنایم، نخست] از آنِ بینوایان مهاجری است که از دیار و اموالشان رانده شدند و خواستار فضل خدا و خشنودی اویند و خدا و پیامبرش را یاری می کنند؛ اینان همان راستگویانند.* و نیز کسانی که پیش از [مهاجرین] در [مدینه] جای گرفته و ایمان آورده اند؛ هر که را به سویشان کوچیده دوست می دارند؛ و نسبت بدانچه به کوچندگان داده شده در دلهایشان حسدی نمی یابند؛ هر چند خود نیازمند باشند. و آنان که از منت نفس خویش در امانند، ایشان رستگارانند.* و نیز کسانی که پس از آنان [مهاجرین و انصار] آمده اند [و] می گویند پروردگارا، ما را و برادرانمان را که در ایمان از ما پیشی جسته اند بیامرز، و در دلهایمان نسبت به کسانی که گرویده اند کینه ای مگذار!

پروردگارا به راستی که تو رئوف و مهربان هستی.

در توضیح واژه های این آیه شریفه باید گفت: واژه «افاء» از ریشه «فی ء» به معنای بازگشت است. «ایجاف» حرکت اسبان و شتران است از وجف وجیفاً، هنگامی که حیوان با تندی و اضطراب حرکت کند. مراد از «رکاب» شتر است، و «خصاصه» به معنی تنگدستی و نیازمندی است، و «شحّ» به معنی بخل و یا بخل همراه با حرص است.

چند روایت در باره شأن نزول و توضیح آیهٔ شریفه:

۱- در تفسیر الدّر المنثور به سند خود از سعید بن جبیر آمده است که گفت:

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۱

«به ابن عباس گفتم: سورهٔ حشر؛ گفت: بگو سورهٔ بنی نضیر. «۱» [چون آیاتی از این سوره دربارهٔ بنی نضیر نازل شده است].»

۲- باز در همان کتاب به سند خود از سعید بن جبیر روایت شده که گفت:

«به ابن عباس گفتم: سورهٔ حشر؛ گفت: این سوره درباره بنی نضیر فرود آمده است.» «۲»

۳- [برخی از مورخان و مفسران نیز] گفته اند:

«این سوره دربارهٔ آوارگان بنی نضیر- که از یهودیان مدینه بودند- فرود آمده است. و این از آن روست که چون پیامبر (ص) وارد مدینه شد بنی نضیر با او قرارداد مصالحه امضاء کردند که نه با او بجنگند و نه به همراه او بجنگند، آنگاه پیمان را شکستند. کعب بن اشرف [سرکرده بنی نضیر] به مکه سفر کرد و با ابو سفیان و قریش پیمان امضاء کرد که آنان یکپارچه علیه محمد (ص) باشند. جبرئیل فرود آمد و داستان این پیمان نامه را برای پیامبر (ص) بازگفت.

از سوی دیگر پیامبر خدا (ص) به نزد بنی نضیر رفت و از آنان درباره دیهٔ دو کشته از

بنی عامر کمک خواست، آنان که پیامبر را تنها دیدند به یکدیگر گفتند: شما هیچ گاه او را بدین صورت نمی یابید، اکنون از بام این خانه سنگی بر سر او بیندازید و او را بکشید. خبر این توطئه نیز از آسمان به پیامبر (ص) رسید، حضرت بپاخاست و به سوی مدینه روان شد. آنگاه اصحاب خویش را فراخواند و داستان مکر یهود را برای آنان بازگفت و محمد بن مسلمه را فرمان داد تا رئیس آنان کعب بن اشرف را به قتل برساند، و خود با جمعی از مردم به سوی آنان حرکت کرد. و آنان در قلعه های مستحکم پناه گرفتند. در این میان عبد الله بن ابیّ منافق نیز پیامی برای بنی نضیر فرستاد که اگر شما قیام کنید ما نیز با شما قیام می کنیم و اگر مورد حمله قرار گرفتید ما نیز شما را یاری می دهیم، ولی به وعده

---

(۱)- الدّر المنثور ۶/ ۱۸۷.

(۲)- همان.

خود عمل نکردند و خداوند ترس را بر بنی نضیر غالب نمود و لذا به مصالحه با پیامبر راضی شدند، به اینگونه که از خانه ها و سرزمینشان بیرون روند، و برای هر سه نفر از آنان یک شتر و امکانات حمل آب قرارداد و آنان به سوی خیبر و اذرعات شام و دیگر شهرها کوچ کردند.»

برای آگاهی از تفصیل این داستان به کتاب تفسیر علی بن ابراهیم قمی، سیرۀ ابن هشام، مغازی واقدی [که در این کتاب به صورت مفصل تر آمده است] مجمع البیان، تبیان، قرطبی، درّ المنثور و دیگر تفاسیر مراجعه فرمائید. «۱»

[چند نقل از کتابهای تاریخ راجع به این دو آیه]

۴- در کتابهای تاریخ نیز بدین گونه آمده

است: «۲»

«و آنـان همه اموال خویش را برای پیـامبر خـدا (ص) گذاشـتند و رفتنـد تـا آن حضـرت به هر صورتی که خواست به مصـرف برساند، آن حضرت نیز آنها را در بین مهاجرین نخستین تقسیم کرد و به انصار چیزی نداد مگر به سهل بن حنیف و ابا دجانه- سماک بن خرشه- که اظهار نیازمندی کردند و پیامبر خدا (ص) بخشی را به آن دو اختصاص داد ...

و تمام سورهٔ حشـر درباره بنی نضـیر فرود آمد، که در آن عذابهایی را که خداوند بر آنان فرود آورده و اینکه خدا پیامبرش را بر آنان پیروزی داده و کارهایی که در مورد آنان انجام داد ذکر شده است.» «۳»

۵- در مغازی واقدی به سند خود آمده است:

«عمر گفت: ای رسول خـدا آیا همان گونه که اموال را در جنگ بدر به پنج قسـمت تقسـیم کردی، اموالی که از بنی نضـیر به دست آورده ای را به پنج قسمت تقسیم

---

(۱)- تفسیر علی بن ابراهیم/ ۶۷۲؛ (چاپ دیگر ۲/ ۳۵۸)؛ سیره ابن هشام ۳/ ۱۹۹؛ مغازی واقدی ۱/ ۳۶۳؛ مجمع البیان ۵/ ۲۵۶؛ تبیان ۲/ ۶۶۵؛ تفسیر قرطبی ۱۸/ ۴؛ درّ المنثور ۶/ ۱۸۷.

(۲)- چـون در این مورد حوادث تـاریخی مورد اسـتناد فقهی قرار می گیرد، در اینجـا به ذکر آن پرداخته ایم. (الف- م، جلسـه ۳۹۹ درس).

(۳)- سیره ابن هشام ۳/ ۲۰۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۳

نمی کنی؟ پیـامبر فرمود: چیزی را که خداونـد بر اسـاس آیـهٔ شـریفه «مَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى» برای من قرار داده همانند آنچه که مسلمانان در آن سهم هایی دارند قرار نخواهم داد.» «۱»

روشن است که مقصود عمر در اینکه پیامبر

خدا (ص) یک پنجم را بردارد، این است که مابقی را همانند غنایم در میان مسلمانان تقسیم کند. این روایت گواه بر این است که در جنگ بدر تخمیس در اموال صورت پذیرفته است.

۶- باز در همان کتاب مطالبی آمده که فشرده آن اینگونه است:

«چون پیامبر خدا (ص) اموال بنی نضیر را به دست آورد، ثابت بن قیس را فراخواند و فرمود: قومت را فرابخوان. وی اوس و خزرج را فراخواند، پیامبر درود و ثنا بر خداوند فرستاد. آنگاه لطف و عنایت آنان را به مهاجرین و اینکه آنان را در خانه های خود جای دادند و بر خویش مقدم داشتند یادآور شد، آنگاه فرمود: اگر دوست داشته باشید من این اموال بنی نضیر را که خداوند در اختیار من قرار داده بین شما و مهاجرین تقسیم می کنم و مهاجران همچنان در خانه ها و اموال شما باقی خواهند ماند، و اگر بخواهید من این اموال را در اختیار آنان بگذارم و آنان از خانه های شما بیرون روند.

سعد بن عباده و سعد بن معاذ گفتند: ای پیامبر خدا، این اموال را بین مهاجران تقسیم کن و آنان همچنان در خانه های ما باقی بمانند. انصار نیز بانگ برآوردند و گفتند: ما نیز ای پیامبر خدا همین تصمیم را می پذیریم و خرسندیم. پس پیامبر خدا (ص) اموال را در بین مهاجران تقسیم کرد و مگر به دو نفر که تهیدست بودند- سهل بن حنیف و ابا دجانه- به دیگر انصار چیزی نداد.» «۲»

---

(۱)- مغازی واقدی ۱/ ۳۷۷.

(۲)- مغازی واقدی ۱/ ۳۷۹. برخی مفسرین نوشته اند آیه شریفه و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه در این باره نازل شده

است. (الف- م، جلسه ۳۹۹ درس)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۴

این روایت در تحف العقول نیز آمده است. «۱»

۷- سنن بیهقی به سند خود از زُهری «۲» از مالك بن اوس از عمر در روایتی نقل می کند که گفت:

«اموال بنی نضیر از اموالی بود که هیچ اسب سوار و شترسواری از مسلمانان برای به دست آوردن آن نتاختند و خدا در اختیار پیامبرش قرار داد و خالصه پیامبر خدا بود و مسلمانان در آن سهمی نداشتند. پیامبر خدا از آنها خرج یك سال خانواده خود را برمی داشت و بقیه را به تهیه تجهیزات و سلاح برای پیکار مسلمانان در راه خدا اختصاص می داد.» «۳»

مانند این روایت در «امّ» شافعی «۴» و نیز «الاموال» أبو عبید آمده است. «۵»

۸- باز در سنن بیهقی به سند خود از زهری آمده است:

«اموال بنی نضیر ویژه پیامبر اکرم (ص) بود و با پیکار نظامی گشوده نشد. آنها خود با پیامبر خدا مصالحه کردند، پیامبر خدا نیز آن را بین مهاجران تقسیم کرد و چیزی از آن را به انصار نداد، مگر به دو نفر از آنان که نیازمند بودند.» «۶»

۹- در مجمع البیان نیز آمده است:

«خداوند اموال بنی نضیر را ویژه پیامبرش قرار داد، که هرگونه خواست به مصرف برساند، و پیامبر (ص) آن را بین مهاجران قسمت کرد، و به انصار چیزی نداد مگر به سه نفر که نیازمند بودند، و آنان ابو دجانه، سهل بن حنیف و حارث

---

(۱)- تحف العقول/ ۳۴۱، نامه أبی عبد اللّٰه (ع) در مورد غنایم و وجوب خمس.

(۲)- این همان محمد بن حسن شهاب زهری است که از علمای مهم

اهل سنت و معاصر حضرت علی بن حسین (ع) بوده است. امام سجاد در نامه ای که به او می نویسد و در تحف العقول آمده است می فرماید: تو همین اندازه که در دستگاه بنی امیه هستی و آبرویی که به آنها می دهی، هیچ کس نمی تواند به این اندازه به آنها خدمت کند. و حضرت وی را در این رابطه نکوهش می کند. (الف- م، جلسه ۳۹۹ درس)

(۳)- سنن بیهقی ۶/ ۲۹۶، کتاب تقسیم فی ء و غنیمت، باب مصرف چهارپنجم فی ء.

(۴)- الام شافعی ۴/ ۶۴.

(۵)- الاموال/ ۱۵.

(۶)- سنن بیهقی ۶/ ۲۹۶، کتاب تقسیم فی ء و غنیمت.

بن صمّه بودند. «۱»

۱۰- در کتاب اموال ابو عبید آمده است:

«نخستین چیزی که باید درباره اموال یادآور شویم اموالی است که ویژه پیامبر خداست نه دیگر مردم، و این سه نوع اموال است.

۱- اموالی که خداوند از مشرکان به پیامبر بازمی گرداند، و سواره و پیاده ای برای به دست آوردن آن به کار گرفته نمی شود، و آن فدك و اموال بنی نضیر است که آنها را به پیامبر خدا (ص) مصالحه کردند بدون آنکه جنگی واقع شود و یا سپاه مسلمانان به آن منطقه حرکت کند.

۲- صفایا و اموال برگزیده ای که ویژه پیامبر خداست و آن حضرت پیش از تقسیم غنایم برمی گزیند.

۳- یک پنجم از خمس پس از آنکه غنایم تخمیس و تقسیم گردیده؛ و در مورد همه اینها مصالحی آشکار و شناخته شده وجود دارد.» «۲»

[چند مطلب مربوط به این بحث]

اشاره

با توجه به آنچه گفته شد در اینجا چند مطلب است که باید به اجمال مورد گفتگو قرار گیرد:

مطلب اوّل- آیا موضوع دو آیه شریفه [آیهٔ ششم و هفتم سوره حشر] در

اینجا یکی است یا اینکه موضوع در آیه دوم گسترده تر است؟

مطلب دوم- حکم اموال و زمینهایی که سواره و پیاده ای برای آزادسازی آن نتاخته اند چیست؟

مطلب سوّم- آیا در فی ء خمس است یا نه؟

مطلب چهارم- مفهوم فی ء و مراد از آن در زبان شارع چیست، و نسبت بین آن و بین غنایم و انفال و صدقات کدام است؟

---

(۱)- مجمع البیان ۵/ ۲۶۰.

(۲)- الاموال/ ۱۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۶

مطلب پنجم- برخی از انواع و نمونه های فی ء.

مطلب اول: آیا موضوع دو آیه پیرامون فی ء یکی است؟

دربارۀ دو آیۀ شریفه ای که در مورد فی ء مطرح است [و در ابتدای بحث از نظر خوانندگان گرامی گذشت] برخی گفته اند هر دو دربارۀ اموال بنی نضیر است، در آیه نخست یادآور می شود که چون این اموال با تاختن سپاه به دست نیامده از رزمندگان نیست، و در آیه دوم چگونگی مصرف آن را یادآور شده است.

برخی نیز گفته اند: موضوع آیۀ نخست اموال بنی نضیر است ولی در آیۀ دوم تمام آن چیزهایی است که خداوند در اختیار پیامبرش گذاشته است. اموال بنی نضیر و غیر آن.

در تفسیر مجمع البیان آمده است:

«ابن عباس گفت: آیۀ شریفۀ «مٰا أَفٰاءَ اللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرىٰ» در مورد اموال کفار قصبات است و آنان بنی قریظه و بنی نضیر هستند که در مدینه بودند و نیز اموال اهالی فدک که در یک فرسنگی مدینه بود و اهالی خیبر و روستاهای عرینه و ینبع که خدا اینها را برای پیامبرش قرار داد که به هرگونه که خواست به مصرف برساند و بدین گونه خبر داد که همه از آنِ اوست. برخی از مردم گفتند آیا آنها را تقسیم نمی کنی؟ پس این

آیه فرود آمد.

و برخی گفته اند: آیه نخست بیان اموال بنی نضیر است. که خداوند متعال فرموده: آنچه را خداوند از اموال آنان در اختیار پیامبرش نهاده است ... ولی در آیه دوم بیان تمام اموالی است که بدون جنگ به دست آمده است. برخی نیز گفته اند هر دو آیه یکی است و آیه دوم بیان چگونگی تقسیم اموالی است که در

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۷

آیهٔ نخست آمده است.» «۱»

از گفتار ایشان استفاده می شود که در این رابطه سه نظر وجود دارد؛ و بنابر نظر اول، آیه دوم آنچه را که به وسیله جنگ به دست می آید نیز شامل می شود؛ مانند اموال خیبر. و بسا گواه همین نظریه باشد خبر محمد بن مسلم از امام باقر (ع) که در آن برخی از مصادیق فی ء و انفال آمده است، و در آنجا گفته شده که آنها از آن امام است. آنگاه فرموده: و اما آیهٔ شریفه «وَ مٰا أَفٰاءَ اللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمٰا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لٰا رِكٰابٍ» فرمود: آیا نمی بینی که این همان است؟ و اما آیهٔ شریفه «مٰا أَفٰاءَ اللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرىٰ» آنچه در این آیه ذکر شده به منزله غنیمت است [که دیگران نیز در آن سهیم هستند] پدرم می فرمود: برای ما در آن جز دو سهم وجود ندارد. «۲»

و شاید قول به نسخ شدن این آیه توسط آیه خمس، مبتنی بر همین نظریه باشد. و در مباحث آینده بیشتر به این نظریه خواهیم پرداخت.

در کتاب الدر المنثور آمده است:

«ابن مردویه از ابن عباس نقل می کند در مورد آیهٔ شریفه «وَ مٰا أَفٰاءَ اللّٰهُ

عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمٰا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لاٰ رِكٰابٍ» گفت: خداونـد به پيـامبرش دسـتور فرمود كه به سوى قريظه و نضـير حركت كنـد، و مؤمنان در آن روز اسب و شتر چنـدانى نداشـتند پس پيامبر خـدا (ص) در مورد آن هر گونه كه مى خواسـت دسـتور مى فرمود، و در آن روز اسب و شترى نبود كه بدان سـرزمينها بتازند، و ايجاف همان تاختن است. از اين رو اين اموال در اختيار پيامبر خداست و خيبر و فدك و

---

(۱)- مجمع البيان ۵/ ۲۶۰.

(۲)- قال و اما قوله «و ما افاء اللّه على رسوله منهم فما اوجفتم عليه من خيل و لا ركاب.» قال: أ لا ترى هو هذا؟ و اما قوله «و ما افـاء اللّه على رسوله من اهل القرى» فهـذا بمنزله المغنم، كان ابى يقول ذلك و ليس لنافيه غير سـهمين. (وسائل ۶/ ۳۶۸، ابواب انفال، باب ۱، حديث ۱۲).

روسـتاهاى عرينه از همين مورد است. آنگاه خداوند به پيامبر دستور فرمود كه براى فتح «يَنبُع» آماده شود، پيامبر نيز بدان خطه آمد و همه آنها را در اختيار گرفت، آنگاه برخى از مردم گفتند: آيا آنها را در ميان مسلمانان تقسيم نمى كنى؟

پس آيـهٔ شـريفه آن حضـرت را از تقسـيم معـذور داشت و فرمود آنچه خـدا از روسـتاها در اختيار پيامبرش نهاده از آنِ خدا و پيامبر اوست.» «۱»

مانعى نيست كه آيه نخست به قرينه كلمه «منهم» درباره بنى نضـير باشد و آيه دوم گسترده تر باشد. مانند آنچه ما در آيه انفال احتمال داديم كه پرسش در مورد غنايم جنگ بدر باشد اما پاسخ چيزى فراتر از

آن در مورد همه انفال باشد، که در این صورت الف و لام در «الانفال» اول الف و لام عهد، و در دوم [قل الانفال] برای جنس است.

مگر آنکه گفته شود از اینکه خداونـد در آیات بعـد می فرماید: «لِلْفُقَرٰاءِ الْمُهٰاجِرِینَ» و آیات بعد آن- به قرینه آنچه در تفسـیر آن از روایات رسیده است که برخی از آنها را پیش از این یادآور شـدیم- شاید قرینه بر این باشد که مجموع آیات مربوط به داستان بنی نضیر است.

در هر صورت این حکم منحصـر به اموال بنی نضـیر یـا خصوص اموالی که بـدون جنـگ در زمان پیامبر (ص) به دست آمـده نیسـت، بلکه همه مـوارد مشـابه آن را و لـو در زمـان غیبت در بر می گیرد. و صـاحب اختیـار این مـوارد امـام مسـلمانان است، چنانکه پس از این در مبحث انفال بدان خواهیم پرداخت.

مطلب دوم: حکم اموال به دست آمده بدون جنگ

[روایات مسأله]

روایات مستفیض و بلکه متواتری «۲» وارد شده که سرزمینهایی که بر آن اسب و

---

(۱)- الدر المنثور ۶/ ۱۹۲.

(۲)- در این گونه مباحث که واژه «امام» به کار رفته است به این نکته باید توجه داشت که: در زمانهای گذشته حکومت ها به صورت فردی اداره می شـده و شـخص رهبر یا حاکم یا پادشاه در اینگونه امور تصـمیم گیرنده بوده است؛ ولی در زمان ما که اداره حکومت توسط مردم و نماینـدگان آنان در مجالس قانون گـذاری انجام می گیرد، تصـمیم گیری در اینگونه موارد باید طبق صلاحدید و قوانین مصوب آنان صورت پذیرد. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۹

شتری تاخته نشده از انفال است و از پیامبر خدا (ص) و پس از وی از آن امام است و ما در مباحث انفال به

ذکر آن خواهیم پرداخت. البته ما پیش از این گفتیم و پس از این هم خواهیم گفت که مراد از امام در اینجا منصب امامت است. انفال در اختیار منصب امامت است و شخص امام و والی، ولی امر و اختیاردار آن است. این اموال از اموال شخصی امام نیست، بلکه از اموالی است که برای مصالح عموم مردم در نظر گرفته شده است. «۱»

بله، ادارۀ شئون شخص امام و خانواده و افراد تحت سرپرستی وی نیز از مهم ترین مصالح جامعه است.

از سوی دیگر اموال عمومی- که مصداق انفال است- گاهی به خدا، گاهی به پیامبر، گاهی به امام و گاهی به عموم مسلمانان نسبت داده می شود و بازگشت همه آنها به یکی است، [که در روایات زیر نمونه هایی از آن را از نظر می گذرانیم]:

۱- در خطبه شقشقیه نهج البلاغه آمده است: «و بنی امیه با او [عثمان] بپاخاستند که اموال خدا را می بلعیدند همانند شتر که گیاهان بهاری را می بلعد. «۲» [که در اینجا اموال عمومی به خداوند نسبت داده شده است.]»

۲- باز در نهج البلاغه در سخن آن حضرت با عبد الله بن زمعه که مالی را از آن حضرت درخواست می کرد، آمده است: «این مال نه از آن من و نه از آن توست، از همه مسلمانان است که دست آورد شمشیرهای آنهاست. «۳» [در اینجا اموال عمومی به همه مسلمانان نسبت داده شده است.]»

---

(۱)- روایت مستفیض روایتی است که راویان آن بیش از دو نفر باشد ولی به حدی نرسد که موجب اطمینان گردد. روایت متواتر آن است که روایاتش به حدّی است که موجب اطمینان می شود. (مقرر)

(۲)- و قام

معه بنو امیه یخضمون مال اللّه خضمه الابل نبته الربیع. نهج البلاغه، فیض/ ۵۱؛ لح/ ۴۹، خطبه ۳.

(۳)- ان هذا المال لیس لی و لا لک و انما هو فی ء للمسلمین و جلب اسیافهم. نهج البلاغه، فیض/ ۷۲۸؛ لح/ ۳۵۳، خطبه ۲۳۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۰

۳- در وسائل به سند خود از عبد الله بن سنان از امام صادق (ع) درباره غنیمت آمده است که فرمود: «خمس را از آن جدا می کنند و مابقی را در میان رزمندگان و گردانندگان آن تقسیم می کنند. و اما فی ء و انفال ویژه پیامبر خداست. «۱» [در این مورد اموال عمومی به پیامبر نسبت داده شده است.]»

۴- باز در همان کتاب به سند موثق از سماعه روایت نموده که گفت: «از آن حضرت درباره انفال پرسیدم. فرمود: «هر زمین ویرانه یا چیزی که از آن پادشاهان است ویژه امام است و مردم در آن سهمی ندارند، آنگاه فرمود: و بحرین از این مورد است که اسب و شتری بر آن نتاخته اند. «۲» [در اینجا اموال عمومی به امام نسبت داده شده است.]»

و مانند آن روایات بسیار دیگری که دلالت بر این دارد که فی ء و انفال از امام است.

از سوی دیگر در آیه شریفه فی ء، مقصود تقسیم فی ء به شش قسمت مساوی یا غیر مساوی که ممکن است به ذهن برسد نیست، بلکه ما هیچ یک از فقهای شیعه را نیافته ایم که در فی ء و انفال بدین تقسیم فتوی داده باشند، گرچه در خمس چنین فتوایی وجود دارد و برخی از روایات هم بدین مضمون دلالت دارد.

پس شاید مقصود همان گونه که در باب خمس

گفته شده ترتیب در اختصاص است و سیاق دو آیه در هر دو باب یکی است. پس فی ء در اختیار کسی است که حق حکومت دارد. و چون حکومت اولًا و بالذات از آن خداوند است و از سوی خداوند متعال این حق به پیامبر واگذار شده و از سوی پیامبر (ص) برای امام از اهل بیت او قرار داده شده است، پس فی ء از مالیاتهای حکومت اسلامی است که همه آن از آن خدا و در اختیار اوست، و از سوی او در اختیار پیامبر و از سوی پیامبر در اختیار امام قرار گرفته است.

---

(۱)- یخرج منه الخمس و یقسم مابقی بین من قاتل علیه و ولی ذلک. و اما الفی ء و الانفال فهو خالص لرسول اللّه (ص). (وسائل ۶/ ۳۷۴، ابواب انفال، باب ۲، حدیث ۳).

(۲)- کل ارض خربه او شی ء یکون للملوک فهو خالص للامام و لیس للناس فیها سهم، قال: و منها البحرین لم یوجف علیها بخیل و لا رکاب. (وسائل ۶/ ۳۶۷، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۸)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۱

و مراد به ذی القربی نیز همان امام از عترت و اهل بیت آن حضرت است، چنانکه در باب خمس بر آن ادعای اجماع کرده اند و پیش از آن مورد گفتگو قرار گرفت و روایاتی از جمله روایت زیر بر آن دلالت دارد.

در کافی به سند خود از سلیم بن قیس آمده است که گفت: «از امیر المؤمنین (ع) شنیدم که می فرمود: به خدا سوگند ما هستیم آن ذی القربی که خداوند آنان را در کنار خود و پیامبرش آورده و فرموده: «ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی

رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرىٰ فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبیٰ وَ الْیَتٰامیٰ وَ الْمَسٰاکِینِ» «که این اموال ویژه ماست و برای ما در صدقه سهمی قرار نداده است.» «۱»

و اما اصناف سه گانه دیگر آنها صرفاً موارد مصرف هستند که مخارج آنها به عهده امام است، و به همین جهت نه در اینجا و نه در آیه خمس لام مالکیت بر اصناف سه گانه وارد نشده است. اخبار وارده در این زمینه و سخنان اصحاب ما نیز دلالت بر این دارد که اصناف سه گانه مذکور در این آیات نیز از بنی هاشم هستند نه همه افراد، و علت اینکه اصناف سه گانه مشخصاً ذکر شده اند به خاطر احترام و توجه به شأن و مقام آنهاست و نیز به خاطر آنکه از سوی امت به فراموشی سپرده نشوند.

و ما پیش از این که مصارف خمس را بیان می کردیم، محتملات آیه شریفه و دیدگاهها در مورد اصناف سه گانه، و واژه ذی القربی و سخنان فقها و بزرگان در این زمینه را یادآور شدیم، و در آنجا این دیدگاه را تقویت کردیم که خمس و نیز فی ء حق واحدی است که همهٔ آن در اختیار امام است و امام نیازمندیهای خود و خانه و خانواده خود و نیازمندیهای جامعه را با آن برطرف می کند، چنانکه پیامبر اکرم (ص) اینگونه رفتار می کرد. و به همین خاطر آن حضرت اموال بنی نضیر را با آنکه ویژه آن حضرت

---

(۱)- نحن و اللّه الذین عنی اللّه بذی القربی الذین قرنهم اللّه بنفسه و نبیّه (ص) فقال: «ما افاء اللّه علی رسوله من اهل القری فللّه و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین»

منا خاصه و لم يجعل لنا سهماً في الصدقه. (كافى ١/ ٥٣٩، كتاب الحجه، باب الفى ء و الانفال، حديث ١).

مبانى فقهى حكومت اسلامى، ج ٧، ص: ٣٢

بود- چنانكه در روايات پيشين گذشت- در مخارج خود و خانواده و همسران و براى مخارج نيازمندان مهاجرين و انصار به مصرف مى رسانيد. آيات گذشته نيز همين دريافت را بازگو مى كرد؛ و اينكه در آيه آمده بود «براى نيازمندان مهاجران» در حقيقت بيان يكى از مصارف بود و گويى بيان جايگزينى براى موارد پيشين است.

و اينكه فرمود: «وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدّارَ وَ الْإِيمانَ» آنان كه [در مدينه] جاى گرفته و گرويدند- و نيز «وَ الَّذِينَ جاؤُ مِنْ بَعْدِهِمْ»- كسانى كه پس از آنان آمدند، احتمال دارد كه اين آيات عطف به آيات پيشين باشد و نيز احتمال دارد كه عطف نباشد و جمله مستأنفه باشد كه در صورت اول انصار و تابعين با مهاجرين در فى ء شريك هستند، البته نه به صورت ملكيت بلكه در جهت مصرف. و همين احتمال را عمر مورد استناد قرار داده است در روايت طولانى اى كه «مالك بن اوس بن حدثان» از او نقل مى كند كه در آخر آن مى گويد: عمر گفت: «اگر چيزى از آن باقى ماند من حق آن بچه چوپان را كه در صنعا زندگى مى كند در حالى كه خونش در چهره او مى دود [بدون معطلى] پرداخت خواهم كرد.»

اين داستان را سيوطى در در المنثور از ابى عبيد و بخارى و مسلم و ابو داود و ترمذى و ديگران نقل كرده اند، كه مى توان بدان مراجعه نمود. «١»

البته اين حديث مشتمل بر چيزهايى است كه ما به هيچ وجه ملتزم بدان

نیستیم و در آن مطالبی است که مورد نظر خلیفه بوده است. و این نکته ای است شایان توجه.

بخشیدن فدک به فاطمه زهرا (س)

[همان گونه که پیش از این یادآور شدیم فدک از مصادیق فی ء است و] حفظ بیت وحی و رسالت و شاخه های درخت نبوت و شئون عترت طاهرین (سلام اللّه علیهم اجمعین) که پیامبر خدا (ص) آنان را طبق حدیث ثقلین که در میان شیعه و سنت متواتر

---

(۱)- الدر المنثور ۶/ ۱۹۳.

است در کنار کتاب خدا قرار داده، و کشتی های نجات امت و ریسمان پیوند ملت هستند، بی تردید از مهم ترین مصالح عمومی جامعه است که پیامبر خدا (ص) برای آینده امت اسلامی باید نسبت بدان اهتمام می ورزید.

به همین جهت آن حضرت فدک را که خالصه وی بود به فاطمه (س) که همسر باب علم و حکمت و درّ صدف عترت طاهرین (ع) بود بخشید. [در این باب روایاتی است که از نظر می گذرانیم.]

۱- در کتاب الدر المنثور آمده است:

«بزاز و أبو یعلی و ابن أبی حاتم و ابن مردویه از أبی سعید خدری روایت می کنند که گفت: چون آیه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبیٰ حَقَّهُ» فرود آمد، پیامبر خدا (ص) فاطمه (س) را فراخواند و فدک را به او بخشید. ابن مردویه نیز از ابن عباس روایت نموده که گفت چون «وَ آتِ ذَا الْقُرْبیٰ حَقَّهُ» نازل شد پیامبر خدا (ص) فدک را به فاطمه بخشید.» «۱»

۲- در کتاب وسائل به سند خود از علی بن اسباط از أبی الحسن موسی (ع) آمده است که فرمود:

«چون خداوند فدک و حومه آن را بدون هیچ گونه نیروی نظامی برای پیامبرش گشود، آیه شریفه «وَ

آتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ»- حق خویشاوند را بده- بر آن حضرت نازل شد و پیامبر خدا (ص) نمی دانست که آنان چه کسانی هستند؛ در این مورد از جبرئیل جویا شد و جبرئیل از پروردگارش، پس خداوند به وی وحی فرمود که فدک را به فاطمه بده.» «۲»

---

(۱)- عن ابی سعید الخدری قال: لما نزلت هذه الآیه «و آت ذا القربی حقه» دعا رسول اللّه (ص) فاطمه فاعطاها فدک. (الدر المنثور ۴/ ۱۷۷).

(۲)- عن أبی الحسن موسی (ع) فی حدیث قال: ان اللّه لمّا فتح علی نبیه فدک و ما والاها لم یوجف علیه بخیل و لا رکاب فانزل اللّه علی نبیه: «و آت ذا القربی حقه» فلم یدر رسول اللّه (ص) من هم فراجع فی ذلک جبرئیل و راجع جبرئیل ربه، فاوحی اللّه الیه ان ادفع فدک الی فاطمه. (وسائل ۶/ ۳۶۶، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۴

۳- مرحوم صدوق در کتاب عیون أخبار الرضا می نویسد:

«پنجمین آیه گفتار خداوند عزّ و جلّ «وَ آتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ» است که چون آیه بر پیامبر خدا (ص) نازل شد فرمود: فاطمه را نزد من فراخوانید، او را فراخواندند، فرمود: ای فاطمه! عرض کرد بله یا رسول اللّه، فرمود: این فدک است که بدون هیچ نیروی نظامی گشوده شده است و این ویژه من است و نه دیگر مسلمانان و من این را به دستور خداوند متعال در اختیار تو قرار می دهم، آن را بگیر از آنِ تو و فرزندانت باشد.» «۱»

این روایت در تحف العقول نیز آمده است. «۲»

۴- در شرح ابن أبی الحدید به سند خود از زهری نقل

شده است که گفت:

«باقیمانـده های اهل خیبر که در قلعه ها محصور ماندنـد از پیامبر خدا (ص) درخواست کردند که آنان را از آنجا کوچ دهد و خونشان محفوظ باشـد، پیامبر خـدا (ص) پـذیرفت. این خبر به گوش مردم فـدک رسـید، آنان نیز به خـدمت پیامبر خدا (ص) رسـیده و مانند همان را درخواست کردند، و بدین صورت فدک خالصه پیامبر خدا (ص) شد، چرا که هیچ نیروی نظامی برای گشودن آن به کار گرفته نشد.» «۳»

مانند این نقل را نیز بلاذری در فتوح البلدان آورده است. «۴»

۵- باز در همان کتاب (شرح نهج البلاغه) آمده است:

«أبو بکر- احمد بن عبد العزیز جوهری- گوید: محمد بن اسحاق نیز روایت کرده

---

(۱)- و الآـیه الخـامسه قول اللّه عزّ و جـلّ «و آت ذا القربی حقه» ... فلمـا نزلت هـذه الآـیه علی رسول اللّه (ص) قـال: ادعوا الیّ فـاطمه فـدعیت له فقال یا فاطمه قالت: لبیک یا رسول اللّه فقال: هـذه فـدک هی ممّا لم یوجف علیه بخیل و لا رکاب و هی لی خـاصّه دون المسـلمین، و قـد جعلتهـا لـک لما امرنی اللّه تعالی به فخـذیها لک و لولـدک. (عیون أخبار الرضا/ ۲۳۳، باب ۲۳، حدیث ۱).

(۲)- تحف العقول/ ۴۳۰.

(۳)- شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۱۶/ ۲۱۰.

(۴)- فتوح البلدان/ ۴۳.

است که چون پیامبر خـدا (ص) از جنگ خیبر فراغت یافت خداونـد در دلهای اهل فدک ترس افکند، از این رو افرادی را نزد پیامبر خـدا (ص) فرسـتادند و با آن حضـرت بر سر نصف فدک مصالحه کردند. فرسـتادگان اینان در خیبر یا در بین راه یا در مدینه خدمت پیامبر

خدا (ص) رسیدند، پیامبر (ص) از آنان پذیرفت. و فدک خالصه رسول خدا بود، چون هیچ نیروی نظامی بر آن نتاخته بود. گوید: و در برخی از نقل ها آمده است که همه آن را با آن حضرت مصالحه کردند.» «۱»

و دیگر اخبار و نقل های فراوانی که در این زمینه رسیده است.

پس به طور خلاصه باید گفت فدک از سرزمینهایی است که برای فتح آن نیروی نظامی به کار گرفته نشده، و همه آن خالصه پیامبر خدا (ص) بوده، یعنی حق رزمندگان بدان تعلق نگرفته، و همه آن در اختیار پیامبر خدا (ص) بوده و آن حضرت در هر جهت که مصلحت می دیده می توانسته است آن را مورد استفاده قرار دهد. و آن حضرت آن را به فاطمه (س) بخشید، نه صرفاً بخاطر اینکه دخترش بوده است بلکه به خاطر اینکه آن خانه جایگاه نزول فرشتگان و محور نگهبانی از کتاب و سنت و ضمانتی برای آینده امت اسلامی بوده است، و این از مهم ترین مصالح عمومی جامعه است. در حقیقت آن حضرت خواسته است بدین وسیله بیت امامت را از جهت اقتصادی استحکام بخشد، و به همین جهت فدک را به فاطمه (س) بخشید و به همین دلیل هم غاصبان درصدد تصرف آن برآمدند.

و مطالبه میراث هم [که در کلمات حضرت فاطمه زهرا (س) آمده است] چنانکه بر پژوهندگان پوشیده نیست از باب مماشات بوده است.

در نهج البلاغه نیز آمده است: «آری از آنچه آسمان بر آن سایه افکند فدک در دست

---

(۱)- شرح نهج البلاغه ابن أبی الحدید ۱۶/ ۲۱۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۶

ما بود. مردمی بر آن بخل ورزیدند و

مردمی سخاوتمندانه از آن دیده پوشیدند. و بهترین داور پروردگار است، و مرا با فدک و جز فدک چه کار است، با آنکه فردا جایگاه آدمی گور است» «۱»

ظاهر این فرمایش امام این است که فدک در دست آن حضرت و در تصرف وی بوده است و بر این اساس بود که خلیفه- أبو بکر- نمی توانست از آن حضرت بیّنه بخواهد؛ چرا که در چنین شرایطی که فدک در تصرف حضرت زهرا (س) بود خواستن بیّنه و گواه، خلاف موازین قضاوت است.

و این که پیامبر خدا (ص) چیزی را به فاطمه زهرا (س) و خاندان او بخشیده باشد، کار منحصر به فرد و ویژه ای نبوده است. بلکه چنانکه در فتوح البلدان بلاذری آمده آن حضرت از اراضی بنی نضیر قسمتی را به أبو بکر و عبد الرحمن بن عوف و ابو دجانه و دیگران بخشید. «۲» به زبیر بن عوام نیز قطعه ای از زمینهای بنی نضیر را که دارای درخت خرما بود بخشید. «۳» و قسمتی از زمینها را که در آن کوه و معدن بود به بلال واگذار کرد. «۴» و انس بن مالک گوید پیامبر خدا (ص) معدنهای کنار جاده را به بلال بن حارث واگذار کرد، و در این مورد اختلافی بین علمای ما نیست. «۵» و به علی (ع) چهار قطعه زمین: دو زمین [کم آب یا کم حاصل] و چاه قیس و زمین دارای درخت را واگذار کرد. «۶»

أبو بکر نیز زمین جرف را به زبیر واگذار کرد، عمر نیز تمام عقیق را به وی بخشید. «۷» و من در شگفتم که چرا فدک را که بخشش پدرش به آن

حضرت بود از آن حضرت گرفتند. آیا (به نظر آنها) تنها همین یک قطعه از اموال عمومی مسلمانان بود؟ بله فدک پشتوانه بیت امامت و وصایت بود و به همین جهت آنها اصرار داشتند که آن را از دست

---

(۱)- بلی کانت فی أیدینا فدک من کل ما اظلته السماء فشحّت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین و نعم الحَکَم اللّه. و ما اصنع بفدک و غیر فدک و النفس مظانها فی غد جدث. (نهج البلاغه، فیض/ ۹۶۷؛ لح/ ۴۱۷، نامه ۴۵).

(۲)- فتوح البلدان/ ۳۱.

(۳)- فتوح البلدان/ ۳۴.

(۴)- فتوح البلدان/ ۲۷.

(۵)- فتوح البلدان/ ۲۷.

(۶)- فتوح البلدان/ ۲۷.

(۷)- فتوح البلدان/ ۳۴.

فاطمه زهرا (س) خارج سازند.

و از جمله چیزهایی که گواه بر این است که مسأله فدک با موضوع خلافت و امامت ارتباط تنگاتنگ دارد و بخشش فدک به فاطمه زهرا (س) برای تقویت بیت امامت بوده است نه به لحاظ عواطف شخصی، این نکته است که بخشش فدک به فاطمه (س) پس از نزول آیه شریفه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ»- حق خویشاوند را بده- انجام گرفته و همه اصحاب ما امامیه مگر اندکی از آنها بر این مسأله اتفاق و اجماع دارند که مراد به «ذَا الْقُرْبىٰ» همان امام است. در برخی روایات نیز «ذَا الْقُرْبىٰ» به امام تفسیر شده است.

پس آن حضرت فدک را به بانو فاطمه زهرا (س) بخشید به خاطر این که مادر ائمه طاهرین و همسر نخستین اوصیاء «علی (ع)» بود. و شاید به خاطر این بود که قرابت نزدیک وی با پیامبر خدا (ص) موجب شرم آنان شود و حریم

آن حضرت را نشکنند، و عواطف مانع سلب حق آن حضرت گردد.

ولی دیدیم که دست سیاست پایه هایی را که پیامبر خدا (ص) بنیان نهاده بود ویران ساخت، و واقعاً چیز بسیار غریب و عجیبی است سیاست!

مؤید همین برداشت است آنچه در کتاب مناقب، از کتاب اخبار الخلفا، از امام موسی بن جعفر (ع) روایت شده و آن روایت بدین مضمون است:

«هارون الرشید به موسی بن جعفر (ع) گفت فدك را بگیر تا آن را به شما بازگردانم. آن حضرت انکار ورزید و او بر اصرار خود افزود، حضرت فرمود: آن را فقط در چارچوبه حدودش بازپس می گیرم، گفت حدود آن چیست؟ فرمود: اگر حدود آن را بازگویم آن را به من بازنمی گردانی؛ گفت به جدّت سوگند چنین خواهم کرد. فرمود: حد اول عدن است. در این هنگام چهره هارون دگرگون شد و گفت اوه! فرمود: حد دوم سمرقند است. چهره هارون به تیرگی گرایید. فرمود:

حد سوم آفریقاست، چهره وی نیلگون شد و گفت هیه! فرمود: حد چهارم سیف البحر نزدیک جزر و إرمینیه (در کناره دریای روم و ارمنستان) است. هارون

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۸

گفت در این صورت چیزی برای ما باقی نمی ماند، شما بفرمایید به جای ما بنشینید! حضرت فرمود: من به تو گفتم که اگر حدود آن را مشخص کنم تو آن را بازنمی گردانی. و در این هنگام بود که وی تصمیم به قتل آن حضرت گرفت.» «۱»

این روایت به نقل از وی در کتاب بحار نیز آمده است. «۲»

در روایت علی بن اسباط نیز آمده است که گفت:

«چون أبو الحسن موسی بن جعفر (ع) بر مهدی عباسی وارد

شـد، دیـد که وی مظـالم را به مردم بـازمی گردانـد، فرمود: ای امیر المؤمنین (ع) چرا آنچه را که در مورد آن به مـا سـتم رفته است به ما بازنمی گردانی؟ گفت: آن چیست؟ ای أبو الحسن! فرمود: چون خداونـد فـدک و اطراف آن را بـدون آنکه شتر و اسبی بر آن بتـازد برای پیـامبرش (ص) بـازگشود، این آیه شـریفه را بر پیامبرش فرود آورد «وَ آتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ» و پیامبر نمی دانست که مراد از «ذَا الْقُرْبىٰ» کیست، از جبرئیل پرسـید و جبرئیـل از خداونـد، پس خداونـد به وی وحی فرمود: «فـدک را به فـاطمه بـده». پیـامبر خـدا (ص) فاطمه را فراخوانـد و فرمود: ای فاطمه! خداونـد به من دسـتور فرمود که فـدک را به تو بـدهم، گفت: ای پیامبر خـدا از خداونـد و از تو پذیرفتم. و پیوسـته وکلای آن حضـرت تا زمانی که پیامبر خدا زنده بود بر سـر فدک بودنـد، ولی چون أبو بکر خلافت را به دست گرفت وکلای آن حضـرت را از آنجا بیرون راند، آن حضـرت نزد وی آمد و از وی خواست که آن را به وی بازگردانـد و او گفت: سـیاهپوستی یا سـرخ پوستی بیاور که به نفع تو گواهی دهند، آن حضـرت امیر المؤمنین و امّ ایمن را برای شهادت معرفی نمود و آنها شهادت دادند ...

---

(۱)- ان هارون الرشـید کان یقول لموسـی بن جعفر (ع) خذ فدک حتی اردّها الیک، فیأبی حتی ألحّ علیه، فقال (ع): لا آخذها الا بحـدودها، قال: و ما حـدودها؟ قال: ان حـددتها لم تردّها، قال: بحق جـدّک إلّا فعلت، قال: اما الحـد الاول فعدن، فتغیر وجه الرشید، و قال: ایهاً قال: و

الحد الثانی سمرقند فاربدّ وجهه، قال: و الحد الثالث افریقیه، فاسودّ وجهه و قال: هیه. قال: و الرابع سیف البحر مما یلی الجزر و الارمینیه، قال الرشید: فلم یبق لناشی فتحول الی مجلسی! قال موسی: قد اعلمتک اننی ان حددتها لم تردها، فعند ذلک عزم علی قتله. (مناقب، ۳/، ص ۴۳۵)

(۲)- بحار الأنوار ۴۸/ ۱۴۴، تاریخ امام موسی بن جعفر (ع)، باب ۶، حدیث ۲۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۹

مهدی گفت: ای أبو الحسن حدود آن را مشخص فرما فرمود؛ حدی از آن به کوه احد و حدی به عریش مصر و حدی به سیف البحر و حدی به دومه الجندل.

گفت همه اینها؟! فرمود: بله ای امیر المؤمنین، همه اینها جاهایی است که پیامبر خدا برای گشودن آن اسب و شتری نتاخت. مهدی گفت اینها زیاد است، در مورد این کار فکر می کنم.» «۱»

بخشی از این روایت در وسائل «۲» نیز آمده که پیش از این از نظر خوانندگان گرامی گذشت. «۳»

آیا آیه فی ء نسخ شده است؟

در کتاب دُرّ المنثور آمده است:

«عبد بن حمید از قتاده نقل کرده است که آیه شریفه «مٰا أَفٰاءَ اللّٰهُ عَلیٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُریٰ فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبیٰ وَ الْیَتٰامیٰ وَ الْمَسٰاکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ» که تمام فی ء را از آن خدا و رسول و ذی القربی و ... قلمداد کرده است توسط آیه ای که در سوره انفال آمده نسخ شده است. آیه انفال این است «وَ اعْلَمُوا أَنَّمٰا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبیٰ وَ الْیَتٰامیٰ وَ الْمَسٰاکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ» که این آیه آیه سوره حشر که یک پنجم از غنیمت را برای

صاحبان فی ء و مابقی را برای دیگر مردم و کسانی که برای به دست آوردن آن جنگیده اند قرار داده نسخ کرده است.» «۴»

در تفسیر قرطبی نیز آمده است:

---

(۱)- کافی ۱/ ۵۴۳، کتاب الحجه، باب الفی ء و الانفال، حدیث ۵.

(۲)- وسائل ۶/ ۳۶۶، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۵.

(۳)- همان گونه که ملاحظه می فرمایید استاد بزرگوار علاوه بر اینکه به صراحت بیان داشته اند پیامبر خدا (ص) به دستور خداوند فدک را به دختر خود فاطمه زهرا (س) بخشید، فدک را سمبل حکومت می دانند، که از این روایات نیز استفاده می شود، و ما در کتابچه ای زیر عنوان «فدک مرثیه ای که دوباره باید خواند» به این موضوع پرداخته ایم.- این کتاب در پاییز ۱۳۷۹ در قم توسط انتشارات فاضل به چاپ رسیده است- مرحوم شهید آیه اللّه سید محمد باقر صدر نیز کتابی دارند به نام: «فدک فی التاریخ» که به فارسی نیز ترجمه شده است که دیدگاه ایشان مؤید نظر استاد است و در این زمینه قابل توجه و خواندنی است. (مقرر)

(۴)- الدر المنثور ۶/ ۱۹۲.

«گروهی از دانشمندان گفته اند گفتار خداوند متعال «مَا أَفَاءَ اللّهُ عَلَی رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَی» با آیه ای که در سوره انفال آمده و یک پنجم را برای موارد مذکور و چهار پنجم را برای رزمندگان برشمرده نسخ شده است. در ابتدای اسلام غنیمت بین موارد مذکور تقسیم می شد و به کسانی که برای آن جنگیده بودند چیزی داده نمی شد، که بدین وسیله نسخ گردید. این قول یزید بن رومان و قتاده و جز آنان است و مانند این را مالک نیز گفته است.» «۱»

اما اشکالی که بر

نظریه قتاده و دیگران وارد است این است که اولًا موضوع حکم در اینجا فی ء است ولی در آیه خمس غنیمت است و بیشتر علماء بین این دو فرق می گذارند به خاطر اینکه در مفهوم فی ء به دست آمدن مال بدون جهاد فرض شده است ولی مفهوم غنیمت کسب مال در جنگ است. گرچه می توان این تفاوت را مورد مناقشه قرار داد.

ثانیاً ظهور واژه «غَنِمْتُمْ» این است که غنیمت توسط رزمندگان به دست آمده است و جملهٔ «فَمٰا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لاٰ رِكٰابٍ» آنچه بدون تاختن اسب و شتر به دست آورده اید- به صراحت به دست آمدن مال در جنگ را نفی می کند بلکه تسلط رسول اللّه توسط خدا صورت پذیرفته است. و ظاهراً موضوع دو آیه فی ء در سوره حشر تنها اموال بنی نضیر است که پیشتر بدان اشاره شد.

ثالثاً آنچه از روایات و کتابهای تاریخ استفاده می شود آیه خمس پس از جنگ بدر فرود آمده است [در سال دوم هجرت] و آیه فی ء در مورد بنی نضیر است که پس از جنگ احد صورت پذیرفته است [در سال چهارم هجرت] و این معنی ندارد که متقدم متأخر را نسخ کند.

در هر صورت حکم نزد ما روشن است، چرا که آنچه بدون جنگ به دست آمده از

---

(۱)- تفسیر قرطبی ۱۸/ ۱۲.

انفال است و چنانکه بعداً خواهیم گفت تمام انفال در اختیار امام است. «۱» و ما پیش از این نیز گفتیم که غنایم هم از انفال است. و در آن نیز تقسیم متعین نیست [بلکه محول به صلاحدید حاکمیت است]. در این مورد به

آنچه ما در ابتدای بحث غنایم نگاشتیم مراجعه شود. «۲»

مطلب سوم: آیا فی ء و انفال خمس دارد؟

پیش از این ما در بحث غنایم گفتیم که خمس در غنائم، پس از برطرف کردن نیازمندیهای فوری است و به آن جهت است که می خواهند غنایم را بین رزمندگان تقسیم کنند. یعنی خمس غنائم به لحاظ تقسیم آن بین رزمندگان و اختصاص آن به رزمندگان است، زیرا خمس در واقع یک نوع مالیات اسلامی است که از مردم به نفع بیت المال و دولت اسلامی گرفته می شود و در اختیار امام و رهبر به عنوان اینکه رهبر مسلمانان است قرار می گیرد.

و فی ء و انفال همه از آنِ امام و خالصه اوست و دیگر مجالی برای قرار دادن خمس در آن نیست. «۳»

و در گذشته از واقدی نقل شد که عمر به پیامبر گفت: آیا اموال بنی نضیر را همانند اموال جنگ بدر تخمیس نمی کنی؟ پیامبر خدا (ص) فرمود: «چیزی را که خداوند

---

(۱)- و بلکه از ثروتهای ملی است و در اختیار حکومت و به تعبیر استاد ملک منصب امامت است. (مقرر)

(۲)- به ویژه در این زمان که رزمندگان با امکانات و خرج شخصی خود به جبهه نمی روند و تمام امکانات را دولت در اختیار آنان می گذارد و به آنها حقوق و مزایا هم می دهد. (مقرر)

(۳)- خمس در اختیار بیت المال قرار می گیرد و دیگر معنا ندارد بیت المال هم خمس بدهد. فرض بفرمایید طلای سکه دار اگر در خانه بماند باید زکات بدهیم ولی اگر در خزانه دولت بماند باز باید زکات بدهیم؟ اگر کسی معدن را استخراج کرد باید خمس بدهد ولی اگر دولت استخراج کرد باید خمس بدهد؟ نه، در مالیات دیگر

مالیات نیست. (الف- م، جلسه ۴۰۲ درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۲

بر اساس آیه شریفه «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى ...» برای من قرار داده نه دیگر مؤمنان، من آن را مانند اموالی که در آن دو سهم برای مسلمانان قرار داده قرار نمی دهم. «۱» ظاهر این فرمایش حضرت این است که همه این مال از آن حضرت است و تقسیم و خمسی در آن نیست. ولی از شافعی نقل شده که وی همانند غنیمت، در فی ء هم خمس را ثابت می داند، و از ظاهر نوشته کتاب خلاف هم همین به دست می آید:

۱- در خلاف (مسأله ۲ از کتاب فی ء و تقسیم غنایم) آمده است:

«فی ء ویژه رسول خداست، و پس از آن حضرت برای دیگر امامان است که جانشین آن حضرت هستند. و همین گفتار را علی (ع) و ابن عباس و عمر نیز گفته اند و ما در مخالفت آنان کسی را نمی شناسیم.

و شافعی گفته است: فی ء در زمان پیامبر خدا (ص) به بیست و پنج سهم تقسیم می شد، چهارپنجم آن که بیست سهم می شد از آنِ پیامبر بود و یک پنجم از باقیمانده نیز از آنِ اوست، که در مجموع سهم پیامبر بیست و یک سهم می شود، و چهار سهم باقیمانده بین ذوی القربی و یتیمان و بینوایان و درراه ماندگان تقسیم می شد. و ابو حنیفه گفته است: همه فی ء و خمس غنیمت به سه قسمت تقسیم می شود؛ زیرا آن حضرت به پنج قسمت تقسیم می کرد و چون آن حضرت از دنیا رفتند سهم آن حضرت و سهم ذی القربی به سهم های دیگر بازمی گردد، پس فی ء به سه سهم تقسیم می شود

[سـهم یتیمان، بینوایان و درراه ماندگان.] و به نظر ما فی ء از آن پیامبر بود مگر یک پنجم آن، و نزد شافعی چهارپنجم فی ء و یک پنجم از باقیمانده از آن پیامبر بود. دلیل ما بر این مسأله اجماع فرقه امامیه است.» «۲»

---

(۱)- لا اجعل شـیئاً جعله اللّه لی دون المؤمنین بقوله تعالی «ما أفاء اللّه علی رسوله من اهل القری ...» کهیئه ما وقع فیه السـهمان للمسلمین. مغازی ۱/ ۳۷۷.

(۲)- خلاف ۲/ ۳۲۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۳

۲- باز در همان خلاف (مسأله ۳) آمده است:

«حکم فی ء پس از پیـامبر همـان حکم زمـان پیـامبر است. و فی ء ویژه جانشـین آن حضـرت است، و شافعی در مورد مصـرف چهارپنجم و یک پنجم و مابقی دو نظر دارد: یکی اینکه باید صـرف رزمندگان شود، دوم اینکه صـرف هر مصـلحتی می توان نمود.» «۱»

فرمایش شـیخ «قدس سـره» که در ابتدا فرمود: فی ء ویژه پیامبر خدا (ص) یا جانشین اوست، با این جمله اخیر ایشان که فرمود: پیـامبر (ص) صـاحب اختیـار فی ء اسـت مگر یـک پنجـم آن، منافـات دارد؛ مگر اینکه گفته شـود این که فرمـود: ویژه رسـول خداست.

مرادشـان این باشـد که بین رزمنـدگان تقسـیم نمی شود نه اینکه برای افراد دیگری جز پیامبر نیست. علاوه بر اینکه برای پیامبر خدا (ص) در یک پنجم از مابقی هم حق است.

پس چرا ایشان به طور مطلق یک پنجم را استثناء کردند؟

و شایـد شـافعی و همچنیـن شیخ تصـور کرده انـد که فی ء برای شـخص پیـامبر (ص) و از امـوال شـخص اوست پس حکم به تخمیس آن کرده اند. با آنکه فی ء و انفال برای منصب امامت است و برای امام است به عنوان اینکه رهبر جامعه است. و

خمس نیز به همین گونه است؛ پس با توجه به اینکه این اموال به این عنوان برای اوست دیگر نمی توان گفت به این اموال خمس تعلق می گیرد. و من در نهایه و مبسوط شیخ چیزی را نیافتم که متعرض شده باشد که فی ء و انفال نیز خمس داشته باشد، بلکه ظاهر این دو کتاب این است که همه آن برای امام است.

بله در مبسوط آمده است:

«و اما آنچه از جزیه و صلح و ده یک «۲» گرفته می شود خمس آن پرداخت

---

(۱)- خلاف ۲/ ۳۲۹.

(۲)- «جزیه» پولی است که از کفاری که در پناه اسلام بودند گرفته می شد، «صلح» اموالی است که خود کفار مصالحه می کنند، «ده یک» یا «اعشار» مالیاتی است که از تجار مسیحی گرفته می شد. (الف- م، جلسه ۳. ۴ درس.)

می گردد، زیرا طبق تفسیری که ما ارائه دادیم آن از جمله غنایم است.» «۱»

و ظاهراً آنچه ایشان فرموده اند از موارد فی ء است؛ چنانچه ما آن را توضیح خواهیم داد؛ و شمردن آن از غنایم خالی از مسامحه نیست.

از سوی دیگر از کتاب خلاف ایشان بر خلاف آنچه در مبسوط گفته اند به دست می آید، زیرا در آن کتاب (مسأله ۷ از کتاب فی ء) می نویسند:

«آنچه به صورت جزیه و صلح و خراج و میراث من لا وارث له و مال مرتد گرفته می شود، دیگر در آن خمس نیست بلکه در مصارفی که لازم است مصرف می گردد؛ و عموم فقها نیز همین نظریه را دارند. برای شافعی در این مورد دو نظر است یک نظر همانند آنچه ما گفتیم، و نظر دوم که نظر جدید ایشان است این که خمس

آن پرداخت می شود، و نزد آنان همین نظر صحیح است. دلیل ما بر اینکه نباید خمس آن داده شود اینکه بر پرداخت خمس آن دلیلی در شرع وجود ندارد، پس واجب نیست که خمس آن پرداخت شود و در همان جهات و مصارف لازم که باید مصرف شود.» «۲»

ولی در بین اصحاب ما کسی که این مسأله را مطرح کرده باشد نیافتم.

۳- در کتاب ام شافعی نیز آمده است:

«و آنچه فرمانروایان از مشرکان می گیرند از جزیه و صلح از زمینهای خودشان و آنچه از اموال آنان گرفته می شود هنگامی که در کشورهای اسلامی رفت و آمد می کنند و اموالی که از آنان گرفته می شود اگر خود ببخشند بدون آنکه اسب و شتری بر آن بتازد، و اموال اموات آنان که وارثی ندارند، و آنچه همانند اینهاست که فرمانروایان از اموال مشرکان می گیرند، در همه اینها خمس ثابت است، و

---

(۱)- مبسوط ۲/ ۶۵.

(۲)- خلاف ۲/ ۳۳۰

بر طبق آنچه خدا در اموال کفار که به صورت غنیمت گرفته می شود فرموده، مصرف می گردد؛ و این از آن مواردی است که در کتاب خدا حکم آن مشخص شده است.» «۱»

۴- باز در همان کتاب آمده است:

«پس غنیمت و فی ء در این جهت مشترک هستند که در هر دو خمس هست، چرا که خداوند موارد مصرف آن را مشخص فرموده، و آنچه را خداوند در هر دو آیه [آیه فی ء سوره حشر و آیه غنیمت سوره انفال] نام برده همه مشترک هستند و با یکدیگر تفاوتی ندارند.» «۲»

بیهقی در کتاب سنن خود نیز از شافعی نقل کرده و گفته است: نظر سابق

او انحصار خمس در غنیمتی بوده که با نیروی نظامی به دست آمده است. «۳»

۵- در بدایه ابن رشد در بخش فی ء آمده است:

«برخی گفته اند که فی ء برای همه مسلمانان اعم از فقیر و غنی است و امام بخشی از آن را به رزمندگان و کارگزاران و فرمانروایان می دهد و بخشی از آن را در مورد نیازمندیهای جامعه مانند ساختن پل ها و تعمیر مساجد و موارد دیگر به مصرف می رساند و در هیچ یک از اینها خمس نیست؛ جمهور فقها نیز همین نظر را دارند و از أبو بکر و عمر هم همین سیره ثابت شده است.

ولی شافعی گفته در آن خمس است. و خمس آن در همان اصناف که در آیه غنیمت آمده صرف می شود و مصرف باقیماندهٔ آن موکول است به نظر امام که در مصارف عمومی و شخصی صرف نماید.

و من گمان می کنم که برخی گفته اند فی ء خمس ندارد ولی در همان اصناف

---

(۱)- الامّ ۴/ ۷۷.

(۲)- الامّ ۴/ ۶۴.

(۳)- سنن بیهقی ۶/ ۲۹۴، کتاب تقسیم فی ء و غنیمت، باب وجوب خمس در غنیمت و ...

پنجگانه ای که خمس در بین آنان تقسیم می شود تقسیم می گردد، و این یکی از دو نظر شافعی است تا آنجا که من اطلاع دارم ...

و اما اینکه باید خمس فی ء پرداخت شود را هیچ کس پیش از شافعی نگفته است اما آنچه باعث شده که او این نظر را ابراز دارد این است که او ملاحظه کرده است که موارد مصرف آیه فی ء و آیهٔ خمس یکی است. پس به این نتیجه رسیده است که فی ء نیز خمس دارد و

پنداشته که این گونه تقسیم تنها در خمس است ولی این گونه نیست، بلکه ظهور آیه این است که تمام فی ء باید در این مصارف مصرف شود نه خمس آن، و این همان راهی است که بعضی دیگر به آن نظر داشته اند.

مسلم نیز از عمر نقل می کند که گفت اموال بنی نضیر از اموالی بود که خداوند به پیامبرش واگذار کرد و هیچ اسب و شتری بر آن نتاخته بود پس ویژه پیامبر (ص) بود؛ آن حضرت خرج سال خانواده اش را از آن برمی داشت و مابقی را در تجهیزات و سلاح سپاهیان برای جنگ در راه خدا به مصرف می رسانید. مذهب مالک نیز بر همین دلالت دارد.» «۱»

آنچه از مالک در اینجا نقل شده مشابه همان چیزی است که در خمس از وی نقل شده است، در آنجا نظر او این است که «خمس موکول به نظر امام و اجتهاد اوست، بدون آنکه اندازه ای برای آن مشخص باشد از خمس برداشت می کند و به نزدیکان طبق اجتهاد و نظر خود می بخشد و مابقی را در مصالح مسلمانان به مصرف می رساند؛ خلفای چهارگانه نیز همین نظر را داشتند و بدان عمل می کردند.» «۲»

و این همان نظری است که ما در باب خمس آن را به واقع نزدیکتر دانستیم و در باب فی ء نیز همین نظر را درست تر می دانیم. چرا که خمس و فی ء هر دو حق واحدی است برای امام به عنوان اینکه رهبر مسلمانان است. به وسیله این اموال مشکلات مالی افراد

---

(۱)- بدایه المجتهد ۱/ ۳۸۹ (چاپ دیگر ۱/ ۳۴۲).

(۲)- تفسیر قرطبی ۸/ ۱۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۷

تحت سرپرستی خود را

برطرف می کند، که از آن جمله مصارف شخص خود و خانواده اوست. نهایت امر آنکه برطرف کردن نیازمندیهای اصناف سه گانه از بنی هاشم- که در دو آیه شریفه به خاطر بیان شرافت مقام آنان آمده- بر عهده اوست، پس نصف کردن یا تقسیم کردن متعین نیست چنانکه در کلمات اکثر فقها آمده است.

و محتمل است که مالک نیز این فتوی را در مدینه از ائمه طاهرین (ع) گرفته باشد.

۶- در مختصر خرقی آمده است: خمس فی ء و غنیمت به پنج سهم تقسیم می شود.

و ابن قدامه در حاشیه ای که بر این گفته ایشان در کتاب مغنی خویش زده است می نویسد:

«در این مسأله چهار فصل است: ۱- اینکه فی ء نیز همانند غنیمت تخمیس می گردد، مطابق با یکی از دو روایتی که در این باره رسیده است و آن مذهب شافعی است، و روایت دوم این است که تخمیس نمی گردد. این را ابو طالب نقل کرده است و گفته است تنها غنیمت تخمیس می شود. قاضی گفته است من بر آنچه خرقی گفته که فی ء نیز تخمیس می گردد دلیلی نمی یابم، آنچه بر آن دلیل داریم این است که فی ء تخمیس نمی شود. و این گفته عموم اهل علم است.

ابن منذر نیز گفته است من پیش از شافعی کسی را در خاطر ندارم که گفته باشد فی ء نیز مانند غنیمت تخمیس می شود. «۱»

۷- در ناصریات [سید مرتضی] مسأله ۱۲۱ به نقل از ناصر [جد سید مرتضی] آمده است که گفت:

«در عسل کم یا زیاد آن خمس هست و چون آنها از جنس فی ء هستند.» آنگاه سید (ره) فرموده است در عسل نه ده یک هست نه پنج یک [نه خمس هست نه زکات]

«۲»

---

(۱)- مغنی ۷/ ۲۹۹.

(۲)- جوامع الفقهیه/ ۲۴۱ (چاپ دیگر/ ۲۰۵).

در زمان سابق شغل زنبورداری مرسوم نبوده، زنبورهای عسل در شکاف کوهها و تنه درختان زندگی می کرده اند و در نتیجه عسل جزء انفال بوده که صاحب مشخصی نداشته است. (الف- م، جلسه ۴۰۳ درس).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۸

از کلام ناصر آشکار می شود که ایشان قائل به این بوده است که فی ء به طور مطلق تخمیس می شود؛ و چنانکه گفته شده ایشان از پیشوایان زیدیه بوده اند.

در هر صورت ظاهراً فی ء و انفال و انواع جزیه ها و ده یک ها و زکات ها و خمس ها و نیز زمینهایی که با شمشیر گشوده شده است- چنانکه پیش از این گذشت- همه از اموال عمومی و زیر نظر امام هستند و خمس و دیگر مالیاتها به آنها تعلق نمی گیرد، زیرا مالیات بر داراییهای مردم به سود بیت المال و دولت اسلامی وضع می گردد و به امام به عنوان اینکه امام مسلمانان است پرداخت می شود. و بر اموالی که در اختیار امام است به عنوان اینکه امام است مالیاتی تعلق نمی گیرد، و به همین جهت به طلا و نقره هایی هم که در خزانه دولت اسلامی است زکات تعلق نمی گیرد.

و اشاره به همین مضمون شده در مرسله طولانی حماد که می گوید: «در مال خمس زکات نیست به خاطر آنکه نیازمندان مردم روزیهای آنها در اموال مردم قرار داده شده است .... و به همین جهت در مال پیامبر و حاکم زکات نیست.» «۱»

و شاید همین مورد نظر باشد در آن روایتی که أبو بصیر از امام صادق (ع) روایت کرده است که گفت: «به آن حضرت عرض کردم آیا بر امام زکات

هست؟ فرمود: من همه آن را حلال کردم ای أبو محمد! آیا ندانسته ای که دنیا و آخرت از آن امام است، آن را هرکجا بخواهد می نهد و به هر که خواهد می بخشد.» «۲»

که در اینجا مقصود اموال امام است به عنوان امام نه اموال شخص وی، زیرا روشن است که امام صادق (ع) مثلًا همان گونه که تکلیف نماز متوجه آن حضرت است تکلیف زکات هم متوجه اوست زمانی که دارایی های شخصی اش به حد نصاب برسد، و گواه این نکته همین جمله ای است که امام فرمود: «مگر ندانسته ای که دنیا و آخرت از آن امام است» زیرا این دو مال

---

(۱)- وسائل ۶/ ۳۵۹، ابواب تقسیم خمس، باب ۱، حدیث ۸.

(۲)- کافی ۱/ ۴۰۸، کتاب الحجه، باب ان الارض کلّها للامام (ع)، حدیث ۴.

امام [معصوم] است به عنوان اینکه امام است نه اموال شخصی او.

اگر گفته شود: بر پایه ادلّه، معادن نیز از انفال است ولی با این حال بدان خمس تعلق می گیرد، در جواب گفته می شود: بلی خمس به معادن تعلق می گیرد ولی پس از آنکه امام آن را به اشخاص واگذار کرده است، و در حقیقت خمس به منزله حق بهره برداری است و لذا اگر همان معدن را دولت اسلامی استخراج کند دیگر خمس بدان تعلق نمی گیرد؛ و در اینجا نکته ای است شایان تأمل.

اگر گفته شود: آنچه شما گفتید که در فی ء و انفال و دیگر اموال عمومی خمس نیست اگر چه موافق با اعتبار است ولی با آنچه عیاشی از زراره و محمد بن مسلم و أبو بصیر روایت کرده اند که به آن حضرت گفتند

حق امام در اموال مردم چیست؟

فرمود: فی ء و انفال و خمس، و هر چه در آن چیزی از فی ء و انفال و خمس و غنیمت باشد خمس آن از آنان است، همانا خداوند فرمود: «بدانید که از هر چیز غنیمت بردید همانا برای خدا و برای پیامبر و برای نزدیکان و یتیمان و بینوایان خمس آن است،» و هر چیزی که در دنیاست بهره ای برای آنان است؛ پس هر که چیزی از این اموال را به آنان برساند، آنچه برای خودش می ماند بیشتر از آن چیزی است که آنان از او می گیرند. در وسائل نیز روایتی به همین مضمون آمده است. «۱»

در پاسخ باید گفت: اولًا این حدیث مرسل است و زنجیره سند آن گسسته شده پس اعتباری بدان نیست. ثانیاً ابتدای این سخن با آنچه ما گفتیم که فی ء و انفال و خمس به تمامی حق واحدی می باشد. که در اختیار امام است موافق است.

---

(۱)- ما حق الامام فی اموال الناس؟ قال الفی ء و الانفال و الخمس. و کل ما دخل منه فی ء او انفال او خمس او غنیمه فان لهم خمسه فان اللّه یقول و اعلموا انما غنمتم من شی ء فان للّه خمسه و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین. و کل شی ء فی الدنیا فان لهم فیه نصیباً، فمن وصلهم بشی ء فما یدعون له لا مما یأخذون منه. (وسائل ۶/ ۳۷۳، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۳۳). در تفسیر عیاشی آمده است: «فمن وصلهم بشی ء مما یدعون له اکثر مما یأخذون منه.» (تفسیر عیاشی ۲/ ۶۲). در هر دو عبارت ابهام وجود دارد، محتمل است عبارت تفسیر صحیح باشد و

«مما» غلط است و صحیح آن «فما» باشد.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۵۰

و اما اینکه گفته است «خمس آن از آن امام است» اشکالی که بدان وارد است این است که در خمس به طور قطع دیگر خمس نیست. پس ممکن است بدین معنا حمل شود که خمس و فی ء را برای مصرف به پنج قسمت تقسیم می کنند، چنانکه شافعی و دیگران این گونه گفته اند، و صحیحه ربعی «۱» نیز بدان دلالت داشت؛ و مراد از اینکه خمس در آن است سهم ذی القربی است که در آیه خمس و آیه فی ء آمده است. و مورد نیز مورد احتجاج و جدل در برابر خلفای جور بوده است، چرا که آنان پس از وفات پیامبر اکرم (ص) سهم ذی القربی را از موارد خمس حذف کرده بودند.

این حدیث قویترین گواه بر این است که فی ء بر صدقات و زکوات اطلاق نمی گردد، زیرا سهمی برای ذوی القربی در آنها قرار داده نشده است.

در اوایل کتاب خراج تألیف یحیی بن آدم قرشی به سند خود از سفیان بن سعید آمده است:

غنیمت آن است که مسلمانان با قدرت نظامی به دست آورده اند که در آن برای کسانی که خداوند در آیه شریفه نام برده خمس است و چهارپنجم آن برای کسانی است که در کارزار حضور داشته اند. و فی ء آن چیزی است که بدون جنگ با مسلمانان مصالحه شده است و در آن خمس نیست، بلکه برای کسانی است که خدا و پیامبرش از آنان نام برده اند. «۲»

و ممکن است بر آنچه ما یادآور شدیم نیز به صحیحه عبد الله بن سنان استدلال شود که گفت شنید

م که امام صادق (ع) می فرمود: «خمس تنها در خصوص غنایم است» «۳» بدین صورت که موضوع بحث در اینجا خصوص اموالی است که از کفار به مسلمانان می رسد؛ پس حصر اضافی است، یعنی از اموال کفار که به دست مسلمانها می رسد

---

(۱)- ر. ك. وسائل ۶/ ۳۵۶، ابواب قسمه الخمس، باب ۱، حدیث ۳.

(۲)- خراج یحیی/ ۱۹.

(۳)- لیس الخمس الا فی الغنائم خاصه. (وسائل ۶/ ۳۳۸، ابواب ما یجب فیه الخمس، باب ۲، حدیث ۱.)

فقط آنچه غنیمت است خمس دارد.

مطلب چهارم: فی ء چیست و مقصود از آن در زبان شارع کدام است؟

[فی ء در لغت]

۱- راغب در مفردات گوید:

«فی ء بازگشت به حالت نیکی است که پیش از آن بوده است. خداوند متعال می فرماید: «حَتّی تَفِی ءَ إِلی أَمْرِ اللّهِ»، «فَإِنْ فٰاءَتْ» و «فَإِنْ فٰاؤُ». و از همین مورد است «فاء الظل» سایه برگشت. و فی ء گفته نمی شود مگر برای آن بخش از سایه که بازمی گردد. می فرماید: «یتفیؤ ظلاله» سایه هایش بازمی گردد. و به غنیمتی که بدون مشقت و سختی به دست آمده فی ء گفته می شود. خداوند متعال می فرماید «ما أَفاءَ اللّهُ عَلی رَسُولِهِ» آنچه خدا- بدون جنگ- به پیامبرش بازگردانید. «مِمّا أَفاءَ اللّهُ عَلَیْکَ» آنچه خدا به تو بازگردانید. «۱»

۲- در نهایه آمده است:

«واژۀ فی ء در حدیث با صیغه های مختلف زیاد آمده است. و آن چیزی است از اموال کفار که بدون جنگ و پیکار در دست مسلمانان قرار می گیرد. و اصل فی ء به معنی رجوع است. گفته می شود: «فاء یفی ء فئه و فیوءً» گویا این اموال در اصل مال مسلمانان بوده است و اکنون به آنان بازگشت داده می شود. «۲»

[فی ء در تفسیر]

۳- در تفسیر سوره حشر از تفسیر تبیان نیز آمده است:

«فی ء به معنی بازگرداندن چیزی است که از آن مشرکان بوده به مسلمانان، بدین گونه که خدا آن اموال را بر اساس شرایطی که در آن مشخص فرموده به تملیک مسلمانان در آورده است. گفته می شود: «فاء یفی ء فیئاً» هنگامی که چیزی بازگشت داده می شود و «أفأته انا علیه» یعنی چیزی را به وی بازگرداندم. عمر بن

---

(۱)- مفردات/ ۴۰۲.

(۲)- نهایه ابن أثیر ۳/ ۴۸۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۵۲

خطاب و معمر گفته اند: مال فی ء همان جزیه و خراج است و فی ء هر چیزی از اموال کفار است

که به مسلمانان می رسد که بخشی از آن غنیمت است و بخشی غیر غنیمت؛ غنیمت چیزی است که به وسیله شمشیر گرفته می شود، که چهارپنجم آن برای رزمندگان است و یک پنجم آن برای کسانی است که خداوند متعال در آیه شریفه (و اعلموا انما غنمتم ...) بیان فرموده است، و بسیاری از دانشمندان گفته اند که فی ء در این آیه همان غنیمت است.

برخی دیگر گفته اند: مال فی ء بر خلاف مال صدقات است، زیرا مال فی ء مورد مصرف آن گسترده تر است و می توان در تمام مصالح مسلمانان آن را مصرف نمود؛ ولی مال صدقات ویژه مصارف هشت گانه است.

و برخی گفته اند مال فی ء اموالی است که در زمان عمر به اجماع صحابه خویشاوندان نیازمند پیامبر خدا (ص) از آن بهره می برده اند، و در این مورد کسی با وی مخالفت نکرده است مگر شافعی که گفته هم نیازمندان و هم توانگران از آن مصرف می کنند، و از آن رو در آیه نام برده شده اند که آنان از صدقه بازداشته شده اند و خداوند بیان فرموده که آنان در مال فی ء حقی دارند. و عمر بن خطاب گفته است مال بنی نضیر فی ء پیامبر خدا (ص) و ویژه آن حضرت و خویشان رسول خدا (ص) از بنی هاشم و بنی عبد المطلب بود. ولی آنچه مورد قبول ماست این است که مال فی ء غیر از مال غنیمت است، پس غنیمت هر مالی است که از دار الحرب با زور به وسیله شمشیر گرفته می شود و امکان انتقال آن به دار الاسلام می باشد، ولی آنچه امکان انتقال آن به دار الاسلام وجود ندارد آن برای همه مسلمانان است که امام آن را

مورد بررسی قرار می دهد تا منافع و درآمد آن را در بیت المال گردآورد و در جهت مصالح مسلمانان مورد استفاده قرار گیرد.

و فی ء هر چیزی است که از کفار بدون جنگ یا با کوچاندن اهلش به دست

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۵۳

می آید، و آن ویژه پیامبر است و در مواردی که در آیه شریفه آمده است به مصرف می رساند و آن برای جانشینان آن حضرت از پیشوایان راشدین است.» «۱»

۴- در مجمع البیان ذیل آیه خمس آمده است:

غنیمت آن است که از اموال اهل حرب از کفار به وسیله جنگ گرفته می شود، و آن هبه ای است از سوی خدا برای مسلمانان؛ و فی ء چیزی است که بدون جنگ به دست می آید و آن نظر عطاء و مذهب شافعی و سفیان است. و همان از پیشوایان ما روایت شده است. و برخی گفته اند غنیمت و فی ء یکی است؛ و ادعا کرده اند که این آیه ناسخ آیه ای است که در سوره حشر آمده است. «۲»

در ابتدای مبحث غنایم شبیه به همین مطلب از تفسیر قرطبی نیز گذشت. «۳»

[فی ء در کلمات أهل سنت]

۵- در امّ شافعی آمده است:

«غنیمت چیزی است که برای به دست آوردن آن اسب و شتر تاخته شده است و برای کسی است که در آن معرکه حاضر بوده؛ و فی ء چیزی است که برای به دست آوردن آن اسب و شتری تاخته نشده است.» «۴»

۶- در تفسیر سوره حشر از قرطبی آمده است:

«سوم: اموالی است که پیشوایان و حاکمان در آن دخالت دارند که سه دسته می باشد:

۱- آن دسته که از مسلمانان برای پاکیزه کردن آنان گرفته می شود مانند صدقه ها و زکاتها.

۲- غنایم؛

و آن اموالی است از اموال کـافران که به وسـیله جنـگ و قـدرت و پیروزی ای که بر آنان حاصل می شود در دست مسـلمانان قرار می گیرد.

۳- فی ء؛ و آن اموالی است که از راه بخشـش و مصالحه بدون جنگ و لشکرکشـی از کفار به مسلمانان بازگردانده می شود، مانند صلح و جزیه و خراج و ده یک که

---

(۱)- تبیان ۲/ ۶۶۶.

(۲)- مجمع البیان ۲/ ۵۴۳.

(۳)- تفسیر قرطبی ۸/ ۱.

(۴)- الأمّ ۴/ ۶۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۵۴

از تاجران کفار گرفته می شود، و ماننـد آن است مواردی که مشـرکان بگریزنـد و اموالشان را برجای نهنـد، یا یکی از آنها در دار الاسلام بمیرد و وارثی نداشته باشد ...

و اما چگونگی تقسـیم فی ء هماننـد تقسـیم خمس است. و به نظر مالک چگونگی تقسـیم آن با امام است، اگر صـلاح دانست آنها را ذخیره می کنـد برای بلایایی که برای مسـلمانان پیشامد می کند. و اگر تقسـیم هر دو یا یکی از آنها را صـلاح دانست، همه آن را بین مردم چه عرب باشند و چه بردگان آزاد شده تقسیم می کند.» «۱»

۷- ماوردی نیز می نویسد:

«باب دوازدهم در تقسـیم فی ء و غنیمت است، و اموال فی ء و غنایم آن چیزی است که از مشـرکان به دست می آیـد یا آنکه آنان علت به دست آمدن آن هستند.

و این دو مال در حکم با هم متفاوتند و هر دو با اموال صدقات از چهار جهت تفاوت دارد:

۱- اینکه صـدقات از مسـلمانان برای پـاکیزه ساختن آنان گرفته می شود ولی فی ء و غنیمت از کفار برای مجازاتِ آنان گرفته می شود.

۲- مصرف صدقات مشخص است و از سوی شارع جایگاه آن مشخص شده است و پیشوایان

نمی تواننـد در آن امـوال به نظر خود عمـل کننـد. ولی در اموال فی ء و غنیمت مواردی است که مصـرف آن به نظر پیشوایـان واگذار شده است.

۳- امـوال صـدقات را جـایز است که صاحبـان آن به اهـل آن بپردازنـد، و صاحبـان فی ء و غنیمت نمی تواننـد آن را در میـان نیازمندان تقسیم کنند مگر آنکه پیشوایان صاحب نظر آن را بر عهده بگیرند.

---

(۱)- تفسیر قرطبی ۱۸/ ۱۴.

۴- اختلاف موارد مصرف است که ما به توضیح آن می پردازیم.

اما فی ء و غنیمت از دو جهت با هم هماهنگ اند و از دو جهت با هم متفاوت:

اما جهت هماهنگی آنان این است که هر دو مال از کفار به مسلمانان می رسد.

دوم اینکه مصرف یک پنجم هر دو یکی است.

اما جهت تفاوت آنها این است که: ۱- مال فی ء با گذشت به دست می آید و مال غنیمت با جنگ. ۲- مصرف چهارپنجم فی ء متفاوت است با مصرف چهارپنجم غنیمت، که ما بعداً إن شاء اللّه به توضیح آن خواهیم پرداخت.

و اکنون به مال فی ء می پردازیم و می گوییم هر مالی از مشرکین که با گذشت آنان بدون جنگ و لشکرکشی به دست آید، هماننـد مال زمان صـلح و جزیه و ده یک از اموال تجار آنان است یا هماننـد هر مالی که به گونه ای از کفار به دست آید که پس از دریافت بایـد خمس آن در میان اهل خمس که پنـج دسـته هسـتند تقسـیم شود. و ابو حنیفه گفته است در فی ء خمس نیست.» «۱»

مانند همین سـخن را أبو یعلی فراء در احکام السـلطانیه آورده و گفته است اصـحاب احمد حنبل در خمس اختلاف نظر دارند. «۲»

ماوردی

از علمـای شـافعیه است و مـا پیش از این گفتیم که شـافعی قائل به ثبوت خمس در فی ء بوده است و از خلاف نیز نقل کردیم که وی موافق این نظر بوده است و اشکالی نیز در این مورد داشتیم که پیش از این ذکر آن گذشت.

و اما گفتار ماوردی که گفته است اموال صدقات را صاحبان آن می توانند خود در میان نیازمندان آن تقسیم کنند، اگر چه در زمان مبسوط الیـد نبودن امام عادل در نزد ما سـخن حق و درستی است، ولی با بسط یدِ وی به ویژه اگر وی مطالبه کند در آن صورت باید زکاتها به وی پرداخت شود یا در مصرف آن از وی اجازه گرفته شود، چرا که در این

---

(۱)- احکام السلطانیه/ ۱۲۶.

(۲)- احکام السلطانیه/ ۱۳۶.

مورد روایات زیادی رسیده است که ما در جهت سوم از مباحث زکات آن را مورد گفتگو قرار دادیم.

۸- در مختصر أبو القاسم خرقی که از فقهای حنابله است آمده است:

اموال سه دسته انـد: فی ء و غنیمت و صدقه؛ فی ء آن است که از اموال مشـرکین دریافت شده است بدون آنکه اسب و شتری بر آن تاخته باشد، و غنیمت آن است که با لشکرکشی به دست آمده باشد.

در مغنی که در شرح مختصر است آمده است:

«فی ء آن است که بدون جنگ از مال کفار به مسلمانان بازگردانده شده باشد.

گفته می شود «سایه برگشت» یعنی به سوی مشرق متمایل شد. و غنیمت چیزی است که از آنان با جنگ به دست آمده است. غنیمت از غُنم که به معنی فایده است مشتق شده، و هر یک از اینها

در حقیقت هم فی ء است و هم غنیمت، و هر یک با نامی مشخص شده است تا از دیگری متمایز باشد.» «۱»

پس در نزد این نویسندگان فی ء چیزی است که بدون جنگ به دست آمده باشد و در برابر غنیمت است. ولی مرحوم کلینی فی ء را در مواردی دانسته که چیزی با جنگ به دست آمده باشد، و چیزی را که بدون جنگ به دست آمده است از انفال می داند، پس در نزد ایشان فی ء مساوی غنیمت و در برابر انفال است.

[فی ء در أصول کافی]

۹- در اصول کافی در باب فی ء و انفال این گونه آمده است:

«همانا خداوند متعال همه دنیا را برای خلیفه خود قرارداد آنگاه که به فرشتگان گفت: «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً» «۲»- من در زمین خلیفه قرار خواهم داد- پس همه دنیا برای آدم قرار داده شد و پس از او برای نیکان از فرزندان و جانشینان او قرار گرفت. پس هرگاه دشمنان آنان بر آنان غلبه یابند آنگاه به وسیله جنگ یا

---

(۱)- مغنی ۷/ ۲۹۷.

(۲)- بقره (۲)/ ۳۰.

غلبه به آنان بازگردانده شود آن فی ء است، و این در حقیقت به وسیله پیروزی و جنگ به آنان بازگردانده شده است و حکم آن همان است که خداوند متعال می فرماید که هر چه از غنیمت به دست آوردید خمس آن از خدا و از آن پیامبر و از آن خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و درراه ماندگان است. پس آنها از خدا و پیامبر و خویشاوندان پیامبر است. این همان فی ء است که بازگشته است و در دست دیگران بوده که با شمشیر از دست آنان

گرفته شده است.

و اما آنچه به آنان بدون لشکرکشی بازگردانده شده از انفال است که ویژه خدا و پیامبر است و کسی را در آن سهمی نیست؛ و مشارکت در جایی است که برای به دست آوردن آن جنگی واقع شده است، که در آن صورت برای رزمندگان چهار سهم و برای پیامبر سهمی در نظر گرفته شده است؛ و آنچه در سهم پیامبر است نیز به شش سهم تقسیم می شود، سه سهم برای او و سه سهم برای یتیمان و بینوایان و درراه ماندگان است.

و اما انفال که بدین گونه به دست نیامده ویژه پیامبر است. و فدك نیز ویژه پیامبر خدا (ص) بود چون وی و امیر المؤمنین (ع) آن را گشودند و هیچ کس به همراه آنان نبود که در این صورت عنوان فی ء بدان داده نمی شود بلکه نام انفال بدان صادق است، و نیز بیشه زارها و معادن و دریاها و بیابانها همه ویژه امام است.» «۱»

باید گفت آنچه ایشان فرموده اند مخالف صریح آیه شریفه در سوره حشر [که به آنچه بدون جنگ به دست آمده فی ء گفته شده] و روایات بسیار زیادی است که در این باب رسیده است و به ذکر آن خواهیم پرداخت، و نیز مخالف آن چیزی است که ما از علمای فریقین شیعه و سنت نقل کردیم.

[فی ء در تفسیر نعمانی]

۱۰- در تفسیر نعمانی فی ء را اعم از چیزهایی که با لشکرکشی یا جز آن به دست

---

(۱)- کافی/ ۱ ۵۳۸، کتاب الحجه.

آمده قرار داده و گفته است:

«فی ء بر دو گونه است: برخی آن چیزی است که ویژه امام است، و آن گفتار خداوند

عزّ و جلّ است که در سوره حشر فرمود: «ما افاء اللّه» و آن شهرهایی است که مسلمانان اسب و شتری بر آن نتاخته اند. نوع دیگر آن سرزمینهایی است که در اصل از مسلمانان غصب شده و اکنون به آنان بازگردانده می شود.

خداوند متعال می فرماید: «إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً». که همه دنیا به تمامی از آن آدم (ع) بود زیرا وی جانشین خدا در زمین بود، آنگاه آن برای برگزیدگانی است که خداوند آنان را برگزیده است و از گناه محفوظشان داشته است که اینان خلفاء در زمین هستند، و چون ستمگران حقی را که خدا و پیامبرش برای آنان قرار داده بود غصب کردند و این سرزمینها در دست کفار قرار گرفت و همچنان به صورت غصب در دست آنان بود تا اینکه خداوند پیامبرش حضرت محمد (ص) را به پیامبری برانگیخت، اینها به وی و به جانشینان وی بازگشت و هر چه به صورت غصب در دست آنان باقی مانده به وسیله شمشیر از آنان گرفته می شود، و این از همان چیزهایی است که خداوند به پیامبرش بازمی گرداند.

و دلیل بر اینکه فی ء به معنای بازگشتن است گفتار خداوند است که می فرماید «لِلَّذِینَ یُؤْلُونَ مِنْ نِسائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَهِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فاؤُ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ» کسانی که زنانشان را ایلاء می کنند «۱» چهار ماه درنگ کنند پس اگر بازگشتند بی گمان خدا آمرزگاری است مهربان. که معنای آن این است که به زندگی زناشویی بازگردند. و نیز این آیه شریفه که فرمود: «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما ... حَتّی تَفِی ءَ إِلی أَمْرِ اللّهِ» اگر دو طایفه از مؤمنان با هم پیکار کردند

بین

---

(۱)- ایلاء آن است که مرد قسم بخورد که برای همیشه یا مدت زیادی با همسرش نزدیکی نکند. اگر همسرش راضی بود و صبر کرد چیزی بر شوهر نیست؛ اما اگر صبر نکرد می تواند به حاکم شرع شکایت کند، حاکم شوهر را به مدت چهار ماه برای رجوع مهلت می دهد، اگر رجوع ننمود او را به رجوع به همسرش مجبور می سازد. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۵۹

آنان آشتی برقرار کنید ... تا آنگاه که به امر خدا بازگردند. که در اینجا تفی به معنی ترجع است». «۱»

این تفسیر اگر چه همه آن منسوب به امیر المؤمنین (ع) است ولی اینکه هر چه در آن است روایت از آن حضرت باشد معلوم نیست، و بلکه معلوم است که از آن حضرت نیست برای آنکه مطالبی را در بردارد که نمی توان بدان ملتزم شد. البته در آن مطالب صحیح، مهم مفید هم هست که برای استفاده می توان بدان مراجعه نمود.

در هر صورت ظاهر کلماتی که پیش از این گذشت و غیر آن از دیگر کلمات که ملاحظه فرمودید، این است که فی ء نزد آنان اسم است برای خصوص آنچه از ناحیه کفار به امام مسلمانان و بیت المال آنان بازگردانده می شود، چه به صورت مطلق همان گونه که در تفسیر مذکور آمده است، یا تنها اموالی که بدون جنگ به دست می آید چنانکه بیشتر علماء قائل بدان بودند، یا آن چیزهایی که به وسیله جنگ به دست می آید چنانکه در کافی آمده است. پس گویا همه بر این مسأله اجماع و اتفاق دارند که زکات ها و خمس هایی که از مسلمانان دریافت می شود فی ء نیست.

اموالی

که به دست امام مسلمانان می رسد بر دو قسمت است: یک قسمت مالیاتهایی است که بر اموال و درآمدهای مسلمانان وضع می شود و دیگر اموالی را که از گسترش حکومت اسلامی و سلطه آن بر اراضی کفر و شهرهای آنان به وسیله جنگ یا مصالحه به دست می آید؛ که بر قسمت دوم فی ء اطلاق می گردد. حال یا بر بعضی از انواع آن یا به صورت مطلق بر همه آن، و شاید دومی با توجه به روایات گسترده ای که در ابواب مختلف در این مورد رسیده است آشکارتر باشد، پس فی ء غنیمت های جنگ و چیزهای دیگری مانند اینها را شامل می شود.

و شاید اطلاق فی ء بر اینها بدین جهت بوده است که حکومت کفر با تمام شعبه ها و

---

(۱)- بحار الأنوار ۹۰/ ۴۷ (چاپ دیگر ۹۳/ ۴۷)، کتاب القرآن. ابتدای این روایت در وسائل ۶/ ۳۷۰، باب ۱ از ابواب انفال، حدیث ۱۹ آمده است.

شاخه های آن گویی بر همه اموال و شهرها و زمین ها و کوهها و بیابانها و دیگر اموال عمومی که خداوند برای بندگان شایسته اش آفریده است مسلط شده بود، و در زمان پیامبر (ص) به حکم اسلام اینها به پیامبر خدا (ص) و امام مسلمانان بازگردانیده شده است.

در ابتدای مبحث غنایم نیز گذشت که آیه انفال در مورد غنایم جنگ بدر نازل شده، که از آن آشکار می شود لفظ انفال چیزهایی را که به وسیله جنگ به دست آمده نیز شامل می شود، پس هر دو لفظ [فی ء و انفال] از نظر مورد با هم برابرند گرچه از نظر مفهوم با هم متفاوتند. ولی در زمانهای بعد این

معنا شایع شد که لفظ انفال ویژه چیزهایی است که بدون جنگ به دست آمده و حق رزمندگان بدان تعلق نگرفته است؛ بلکه در جایی دیده نشده که بر مانند خراج و جزیه و دیگر مالیاتهایی که بتدریج گرفته می شده است، هر چند به واسطه غلبه بر کفار باشد، واژه انفال اطلاق شده باشد.

چنانکه لفظ فی ء نیز بر آنچه بدون جنگ به دست آمده اطلاق شده است. و شاید این جهت به خاطر آیه شریفه «وَ مٰا أَفٰاءَ اللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ ...» بوده است.

همچنین لفظ غنیمت در خصوص چیزی که به وسیله جنگ به دست آمده رواج یافته است، با آنکه به حسب لغت معنایی گسترده تر از آن دارد؛ پس بر این اساس لفظ فی ء و انفال در کاربردهای رایج در برابر مفهوم غنیمت قرار می گیرند و فی ء مرادف انفال یا مفهومی گسترده تر از آن دارد. البته در صورتی که ما بگوییم انفال بر اموالی مانند خراج و جزیه صدق نمی کند.

و اما مالیاتهایی مانند زکات ها و خمس ها که از اموال مسلمانان گرفته می شود من تاکنون در جایی ندیده ام که بر اینها لفظ فی ء یا انفال گفته شده باشد، بلکه در کلمات بزرگان همواره در برابر آن قرار داشته است. و پیش از این سخن ماوردی و أبو یعلی و قرطبی و خرقی گذشت که فی ء و غنیمت را در برابر صدقات قرار داده بودند. مگر آنکه ما همه آنچه را در بیت المال است از باب مسامحه و تغلیب به عنوان فی ء قلمداد کنیم.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۶۱

[فی ء در نهج البلاغه و عیاشی]

در نهج البلاغه آمده است: قرآن بر پیامبر (ص) فرود آمد و دارایی ها بر

چهار گونه بودند: اموال مسلمانان که آنها را بین ورثه با سهامی مشخص تقسیم می کرد، و فی ء که آن را بین نیازمندان آن تقسیم می نمود، و خمس که آن را خداوند در جایگاههای خود قرار داده بود، و صدقات که خداوند جایگاه پرداخت آن را مشخص فرموده بود. «۱» که در این روایت فی ء در مقابل صدقات قرار گرفته است.

در خبر عیاشی نیز آمده بود:

«و هر چیزی که در آن فی ء یا انفال یا خمس یا غنیمت است، خمس آن برای آنان است.» «۲» و پیش از این گفتیم که مراد از آنان سهم ذی القربی است، و روشن است که ذی القربی در صدقات سهمی ندارند.

در عصر خلفای عباسی و اموی بیشترین چیزی که در بیت المال وجود داشت به خاطر کثرت فتوحات اسلامی در آن زمانها غنایم و صفایا و خراج و جزیه ها بوده است، و آنان نیز در گرفتن و مصرف آنها استبداد به خرج می دادند و طبق خواستها و هوسهای خودشان به صورتی که می خواستند به مصرف می رساندند.

و اما زکات ها و نیز خمس ها شاید نسبت به آنها بسیار کم بوده، و معمولًا زکات ها در جهت فقراء و امور خیریه و مانند آن مصرف می شده است.

برخی روایات درباره فی ء

اشاره

در هر صورت ما در اینجا برخی روایات را که واژه فی ء در آنها آمده و مصارف آن را مشخص نموده، برای کامل شدن بحث یادآور می شویم. این روایات را به سه دسته می توان تقسیم نمود.

---

(۱)- نهج البلاغه، فیض/ ۱۲۱۷؛ لح/ ۵۲۳، حکمت ۲۷۰.

(۲)- تفسیر عیاشی ۲/ ۶۱؛ و نیز وسائل ۶/ ۳۷۳، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۳۳.

دسته نخست: روایاتی که در آن فی ء در برابر غنیمت که با زور گرفته شده قرار دارد.

۱- شیخ به سند خود از عبد الله بن سنان از امام صادق (ع) درباره غنیمت روایت کرده است که گفت:

«خمس آن جدا می شود و مابقی بین کسانی که برای آن جنگیده اند و کارگردان آن بوده اند تقسیم می شود. و اما فی ء و

انفال ویژه پیامبر خداست.» «۱»

مانند این روایت از عیاشی از ابن سنان نقل شده است. «۲»

ممکن است در این روایت که انفال عطف بر فی ء شده است عطف تفسیری و توضیحی باشد، و به همین جهت به هر دو ضمیر مفرد بازگردانده شده است.

۲- موثقه محمد بن مسلم از امام صادق (ع) که از آن حضرت شنیده بود که می فرمود:

«همانا انفال از زمینی است که برای آن خونی ریخته نشده است، و یا مردمی آن را مصالحه کرده و با دستان خود بخشیده اند، یا سرزمینهایی که مخروبه شده، یا گستره بیابانها که همه اینها از فی ء است؛ و انفال از آن خدا و پیامبر اوست، پس آنچه از آنِ خداست از آنِ پیامبر است که آن را هر جا دوست داشته باشد قرار می دهد.» «۳»

ظاهر این موثقه در ابتدای نظر این است که فی ء و انفال مترادف است و بسا روایت زیر هم گواه بر همین معنی

باشد.

۳- موثقه دیگری از امام باقر (ع) است که گفت از آن حضرت شنیدم که می فرمود:

---

(۱)- عن أبی عبد اللّه (ع) فی الغنیمه، قال: یخرج منه الخمس و یقسم مابقی بین من قاتل علیه و ولی ذلک. و اما الفی ء و الانفال فهو خالص لرسول اللّه (ص). (وسائل ۶/ ۳۷۴، ابواب انفال، باب ۲، حدیث ۳).

(۲)- وسائل ۶/ ۳۶۱، ابواب قسمه الخمس، باب ۱، حدیث ۱۴.

(۳)- عن أبی عبد اللّه (ع) انه سمعه یقول: «ان الانفال ما کان من ارض لم یکن فیها هراقه دم او قوم صولحوا و اعطوا بایدیهم و ما کان من ارض خربه او بطون اودیه فهذا کله من الفی ء و الانفال للّه و للرسول فما کان للّه فهو للرسول یضعه حیث یحب». (وسائل ۶/ ۳۶۷، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۱۰).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۶۳

«فی ء و انفال از زمینهایی است که برای گشودن آن خونها ریخته نشده است و مردمی آن را مصالحه کرده و با دستان خود بخشیده اند، و آن سرزمینهایی که مخروبه شده است یا گستره بیابانها، که همه اینها از فی ء است و از آن خدا و پیامبر اوست، پس هر چه برای خداست از آنِ پیامبر اوست هر جا بخواهد آن را قرار می دهد. و آن برای امام پس از پیامبر است. و اما گفتار خداوند متعال که می فرماید: «مٰا أَفٰاءَ اللّٰهُ عَلیٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمٰا أَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْلٍ وَ لٰا رِکٰابٍ» فرمود: آیا ملاحظه نمی کنی که آن نیز همین است؟ و اما آیه شریفه: «مٰا أَفٰاءَ اللّٰهُ عَلیٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُریٰ» آن به منزله غنیمت است. پدرم این را می فرمود؛

و برای ما جز سهمین در آن نیست، سهم رسول و سهم ذی القربی، آنگاه در مابقی آن ما با مردم شریک هستیم.» «۱»

ابتدای این روایت را عیاشی نیز نقل کرده است. «۲»

همان گونه که روشن است ذیل این روایت دلالت بر تقیه دارد، و ظاهر این روایت این است که موضوع در آیه دوم گسترده تر از آیه اول است. و همان گونه که پیش از این گفتم ظاهر این روایت این است که فی ء و انفال مترادف هم هستند مگر آنکه گفته شود ذکر انفال پس از فی ء از قبیل ذکر خاص بعد از عام است، [یعنی فی ء اعم است از آنچه با جنگ به دست آمده، و انفال مخصوص اموالی است که بدون جنگ به دست آمده است].

۴- خبر حلبی از امام صادق (ع) که در آن آمده است:

«فی ء اموالی است که برای آن خونریزی و قتل صورت نگرفته است، و انفال مانند

---

(۱)- عن أبی جعفر (ع) قال سمعته یقول: الفی ء و الانفال ما کان من ارض لم یکن فیها هراقه الدماء، و قوم صولحوا و اعطوا بایدیهم و ما کان من ارض خربه او بطون اودیه فهو کله من الفی ء، فهذا لِلّه و لرسوله فما کان للّه فهو لرسوله یضعه حیث شاء و هو للامام بعد الرسول. و اما قوله: «ما أفاء اللّه علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل و لا رکاب» قال: أ لا تری هو هذا؟ و اما قوله: «ما أفاء اللّه علی رسوله من اهل القری» فهذا بمنزله المغنم. کان ابی یقول ذلک. و لیس لنافیه غیر سهمین: سهم الرسول و سهم القربی ثم نحن شرکاء

الناس فيما بقى. (وسائل ۶/ ۳۶۸، ابواب انفال، باب ۱، حديث ۱۲).

(۲)- مستدرک الوسائل ۱/ ۵۵۴، ابواب انفال، باب ۱، حديث ۳.

آن و به منزله آن است.» «۱»

۵- مرفوعه احمد بن محمد از برخى اصحاب ما كه فرمود:

[از جمله انفال است] هر مالى كه بدون جنگ و بدون آنكه اسب و شترى تاخته شود به دست آمده، كه اصحاب ما مى آيند بر سر آن مال با صاحبان آن معامله مى كنند، پس چگونه مالى كه صاحبش به نصف يا ثلث يا ربع با اصحاب ما حاضر به معامله مى شود از انفال نباشد؟ و نيز مالى كه سهم مخصوص امام است [نظير صفاياى ملوك] و هيچ كس را در آن اموال چيزى نيست مگر همان اندازه كه امام به وى بدهد و نيز گستره بيابانها و بلندى كوهها و زمينهاى موات كه همه از آنِ اوست، و آن گفتار خداوند متعال كه فرمود: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفالِ» بدين جهت بود كه مى خواستند چيزى از انفال بدانان بدهد و لذا فرمود: «قُلِ الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ» بگو انفال از آن خدا و رسول است، و چنين: نيست كه بگويد آنان دربارۀ انفال پرسشى داشتند. و نيز آنچه از روستاها به وى بخشيده شده و نيز ميراث كسى كه ميراث برى ندارد، كه همه ويژه اوست، و آن گفتار خداوند عزّ و جلّ است كه فرمود: «ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرى». «۲»

ظاهراً اين روايت نيز همانند روايت گذشته فى ء و انفال را يكى دانسته است، و كلمه «عن» در «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفالِ» زائده است، پس روايت با آنچه از ابن مسعود

و دیگران در قرائت آیه نقل شده مطابق است. [که بدون «عن» قرائت کرده اند.] ولی به نظر ما اینکه در کتاب خدا افزونی و یا کاستی ای وجود داشته باشد درست نیست، و این باید

---

(۱)- عن أبی عبد اللّه (ع) الفی ء ما کان من اموال لم یکن فیها هراقه دم او قتل و الانفال مثل ذلک هو بمنزلته. (وسائل ۶/ ۳۶۷، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۱۱).

(۲)- و ما کان من فتح لم یقاتل علیه و لم یوجف علیه بخیل و لا رکاب الا ان اصحابنا یأتونه فیعاملون علیه فکیف ما عاملهم علیه النصف او الثلث او الربع او ما کان یسهم له خاصه و لیس لاحد فیه شی ء إلّا ما اعطاه هو منه و بطون الاودیه و رءوس الجبال و الموات کلها هی له و هو قوله تعالی «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ» ان تعطیهم منه «قُلِ الْأَنْفالُ لِلّهِ وَ الرَّسُولِ» و لیس هو «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ» و ما کان من القری و میراث من لا وارث له فهو له خاصه و هو قوله عزّ و جلّ «ما أَفاءَ اللّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُری.» وسائل ۶/ ۳۶۹، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۱۷. و الظاهر انه کان فی الخبر «یسألونک الانفال» باسقاط لفظه «عن».

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۶۵

در جایگاه خود مورد گفتگو قرار گیرد. و شاید مراد به میراثِ کسی که وارثی ندارد که در روایت آمده، میراث کافری است که پس از مسافرت به کشور اسلامی از دنیا رفته است؛ و اما مسلمانی که در شهر خود از دنیا رفته بسیار کم می شود، اگر چه در اقوام بسیار دور وارثی نداشته

باشد. «۱»

چنانکه پیش از این خواندیم در عبارت قرطبی نیز همین معنا آمده بود.

دسته دوم: روایاتی که در آن فی ء در مالی که با جنگ به دست آمده استعمال شده است.

۱- در نهج البلاغه آمده است که حضرت در گفتگو با عبد الله بن زمعه که نزد آن حضرت آمده و مالی را درخواست نمود فرمود:

«این مال نه از آن من است نه از آن تو، بی گمان آن فی ء مسلمانان و دستاورد شمشیرهای آنهاست؛ اگر با آنان در جنگ شرکت کرده ای، تو نیز مانند آنها بهره ای داری؛ و الا چیده شده دستانشان جز برای دهانهایشان نیست. «۲»

۲- باز در همان کتاب در نامه آن حضرت به مصقله بن هبیره شیبانی آمده است:

«از تو کاری به من گزارش شده که اگر انجامش داده باشی پروردگارت را به خشم آورده و امامت را نافرمانی کرده ای؛ تو فی ء مسلمانان که نیزه ها و اسبانشان آن را گردآوری کرده و برای به دست آوردنش خونهایشان ریخته شده را در میان عربهایی که تو را برگزیده و خویشاوندان تواند می پراکنی. «۳»

---

(۱)- البته هیچ بعید نیست که کسی از دنیا برود و وارثی نداشته باشد، ولی اینکه کسی از بلاد کفر به تنهایی به کشور اسلامی سفر کند و مالی به همراه داشته باشد و از دنیا برود بیشتر دور از ذهن است. (مقرر)

(۲)- ان هذا المال لیس لی و لا لک و إنّما هو فی ء للمسلمین و جلب اسیافهم فإن شرکتهم فی حربهم کان لک مثل حظّهم و الا فجناه ایدیهم لا تکون لغیر افواههم. (نهج البلاغه، فیض/ ۷۲۸؛ لح/ ۳۵۳، خطبه ۲۳۲).

(۳)- بلغنی عنک امرٌ إن کنت فعلته فقد اسخطت الهک و اغضبت (عصیت) إمامک انک تقسم فی ء المسلمین الذی حازته رماحهم و خیولهم و اریقت

علیه دماؤهم فیمن اعتامک من اعراب قومک. (نهج البلاغه، فیض/ ۹۶۱؛ لح/ ۴۱۵، نامه ۴۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۶۶

۳- در وسائل در روایت مروان حکم آمده است که گفت:

«چون علی (ع) ما را در بصره پراکنده ساخت ... گوینده ای به وی گفت فی ء و اسیران را بین ما تقسیم کن.» «۱»

۴- باز درهمان کتاب در موثقه سماعه از یکی از آن دو [امام باقر (ع) و یا امام صادق (ع)] روایت شده است که گفت:

«پیامبر خدا (ص) در جنگ زنان را به همراه خود می برد تا مجروحین را مداوا کنند، چیزی از فی ء را میان آنان تقسیم نمی کرد ولی چیزی به آنها می بخشید.» «۲»

۵- باز در همان کتاب است که علی (ع) فرمود:

«اگر در سرزمینی که جنگ جریان دارد فرزندی به دنیا آمد، از آنچه خدا به عنوان فی ء بازگردانده، قسمتی برای وی در نظر گرفته خواهد شد.» «۳»

۶- باز در همان کتاب در روایت حلبی از امام صادق (ع) آمده است که گفت:

«از آن حضرت درباره مردی پرسیدم که دشمن به او زده و مالی یا کالایی را از او گرفته است آنگاه مسلمانان سررسیده اند و آن مال را به دست آورده اند، اکنون با کالای این مرد چه باید بکنند؟ حضرت فرمود: اگر مسلمانان هنگامی سررسیده اند که هنوز آنان کالای این شخص را تصرف نکرده اند، این مال به صاحبش بازگردانده می شود؛ و اگر پس از آنکه تصرف کرده اند از آنان پس گرفته شده است، در این صورت فی ء مسلمانان است ولی او [صاحب اوّلی] در این مال شراکت از دیگران سزاوارتر است.» «۴»

---

(۱)- بلغنی عنک امرٌ إن کنت فعلته فقد اسخطت

الهك و اغضبت (عصيت) إمامک انک تقسم فی ء المسلمين الذی حازته رماحهم و خيولهم و اريقت عليه دماؤهم فيمن اعتامک من اعراب قومک. (نهج البلاغه، فيض/ ۹۶۱؛ لح/ ۴۱۵، نامه ۴۳).

(۲)- ان رسول اللّه (ص) خرج بالنساء فی الحرب يداوين الجرحی و لم يقسم لهنّ من الفی ء شيئاً و لکنه نفلهن. (وسائل ۱۱/ ۸۶، ابواب جهاد عدو، باب ۴۱، حديث ۶).

(۳)- ان علياً (ع) قال اذا ولد المولود فی ارض الحرب قسم له مما افاء اللّه عليهم. (وسائل ۱۱/ ۸۷، باب ۴۱ از ابواب جهاد عدو، حديث ۸).

(۴)- و فيه أيضاً فی روايه الحلبی عن أبی عبد اللّه (ع) قال: «سألته عن رجل لقيه العدو و أصاب منه مالًا أو متاعاً ثم إن المسلمين أصابوا ذلک کيف يصنع بمتاع الرجل؟ فقال إذا کانوا أصابوه قبل أن يحوزوا متاع الرجل رد عليه و إن کانوا أصابوه بعد ما حازوه فهو فی ء المسلمين فهو أحق بالشفعه». (وسائل ۱۱/ ۷۴، ابواب جهاد عدو، باب ۳۵، حديث ۲.)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۶۷

۷- باز در همان کتاب در روايت حفص بن غياث آمده است که گفت:

«از امام صادق (ع) از فردی از اهل حرب پرسش کردم که در دار الحرب مسلمان شده است آنگاه مسلمانان پس از آن بر آنان دست يافته اند، حضرت فرمود: اسلام او برای فرزندان کوچک وی پذيرفته است و آنان آزادند و فرزند و کالا- و بردگانش از آن اوست، اما فرزندان بزرگ وی فی ء مسلمانانند مگر آنکه آنان نيز پيش از اين اسلام آورده باشند، اما خانه ها و زمينهايشان فی ء است و از آنان نيست. «۱»

۸- باز در همان کتاب در خبر

أبی الربیع شامی از امام صادق (ع) آمده است که گفت:

«از اراضی سواد چیزی را مخر مگر آنکه از اهل ذمه باشد زیرا آنها فی ء مسلمانان است.» «۲»

۹- باز در همان کتاب به سند خود از امام صادق (ع) آمده است که گفت:

«از آن حضرت درباره مردی که با کنیزی پیش از آنکه تقسیم شود آمیزش کرده بود پرسیده شد، حضرت فرمود: کنیز قیمت گذاری شود و به قیمت به او فروخته شود؛ آنگاه سهم وی از فی ء کسر شود.» «۳»

۱۰- باز در همان کتاب است خبر ابن سنان از امام صادق (ع) که گفت:

«به آن حضرت گفتم مردی از فی ء دزدیده است، فرمود: بعد از تقسیم یا پیش از آن؟

گفتم: در مورد هر دو پاسخ بفرمایید. فرمود: اگر پس از آن باشد که سهمیه او پرداخت شده، دستش قطع می شود؛ و اگر پیش از تقسیم باشد، بریده نمی شود تا مشخص شود

---

(۱)- و فيه أيضاً فى روايه حفص بن غياث قال سألت أبا عبد الله (ع) عن الرجل من أهل الحرب إذا أسلم فى دار الحرب فظهر عليهم المسلمون بعد ذلك؟ فقال «اسلامه إسلام لنفسه و لولده الصغار و هم أحرار و ولده و متاعه و رقيقه له فأما الولد الكبار فهم فى ء للمسلمين الا أن يكونوا أسلموا قبل ذلك فأما الدور و الارضون فهى فى ء و لا تكون له. (وسائل ۱۱/ ۸۹، ابواب جهاد عدو، باب ۴۳، حديث ۱).

(۲)- و فيه أيضاً خبر أبى الربيع الشامى عن أبى عبد الله (ع) قال: «لا- تشتر من أرض السواد (أراضى أهل السواد خ، ل) شيئاً الامن كانت له ذمه فانما هو و فى ء للمسلمين.» (وسائل ۱۲/

۲۷۴، ابواب عقد بیع، باب ۲۱، حدیث ۵.)

(۳)- و فیه أیضا بسنده عن أبی عبد الله (ع) قال سئل عن رجل أصاب جاریه من الفی ء فوطأها قبل ان یقسم؟ قال «تقوّم الجاریه و تدفع الیه بالقیمه و یحطّ له منها ما یصیبه من الفی ء.» وسایل ۱۸/ ۳۹۱، ابواب حدّ زنا باب ۲۲، حدیث ۶.

که از آن مال چه اندازه به او می رسیده است.» «۱»

۱۱- باز در همان کتاب به سند صحیح از زراره آمده است که گفت:

«امام می تواند حکم براند و ببخشد و بدهد هر چه بخواهد پیش از آنکه سهام تقسیم شود. پیامبر خدا به همراه قومی جنگید که برای آنان در فی ء بهره ای قرار داده نشده بود، و اگر خواست آن را بین آنان تقسیم می کند. «۲»

۱۲- در سیره ابن هشام آمده است:

«چون پیامبر خدا اسیران جنگ حنین را به خانواده خودشان بازگردانید، سوار بر مرکب شد و مردم به دنبال او حرکت می کردند و می گفتند: ای پیامبر خدا فی ء ما را از شتر و گوسفندان بین ما تقسیم فرما ... آنگاه آن حضرت در کنار شتری ایستاد و مقداری از کرک کوهان او را در بین دو انگشت گرفت، آنگاه آن را بالا برد و فرمود: ای مردم! به خدا سوگند برای من از فی ء شما و حتی از این مقدار کرک چیزی نیست، مگر یک پنجم آن و آن یک پنجم نیز به شما بازگردانده می شود. «۳»

۱۳- در سنن أبی داود به سند خود درباره داستان حنین این گونه آمده است:

«پس پیامبر خدا (ص) گفت زنان و فرزندانشان را به آنان بازگردانید، پس هر که به

چیزی از این فی ء چنگ آویخته برای او در این فی ء بر ما شش فریضه است از اولین چیزی که خداوند آن را به ما بازمی گرداند. آنگاه پیامبر (ص) در کنار شتری ایستاد و

---

(۱)- و فیه أیضاً خبر ابن سنان عن أبی عبد اللّه (ع) قال قلت له: رجل سرق من الفی ء؟ قال: بعد ما قسم أو قبل؟ قلت: أجبنی فیهما جمیعاً. قال «ان کان سرق بعد ما أخذ حصّیته منه قطع و ان کان سرق قبل أن یقسم لم یقطع حتی ینظر ماله فیه.» (وسائل ۱۸/ ۵۱۹، ابواب حد دزد، باب ۲۴، حدیث ۶).

(۲)- و فیه أیضاً بسند صحیح عن زراره قال: «الامام یجری و ینفل و یعطی ما یشاء قبل أن تقع السهام و قد قاتل رسول اللّه (ص) بقوم لم یجعل لهم فی الفی ء نصیباً و ان شاء قسم ذلک بینهم.» (وسائل ۶/ ۳۶۵، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۲).

(۳)- و فی سیره ابن هشام «و لما فرغ رسول اللّه (ص) من ردّ سبایا حنین الی أهلها رکب و أتبعه الناس یقولون یا رسول اللّه اقسم علینا فیئنا من الابل و الغنم ... ثم قام الی جنب بعیر فأخذ و بره من سنامه فجعلها بین اصبعیه ثم رفعها ثم قال أیها الناس و اللّه مالی من فیئکم و لا هذه الوبره الا الخمس و الخمس مردود علیکم.» الحدیث. (سیره ابن هشام ۴/ ۱۳۴).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۶۹

مقداری کرک از کوهان آن گرفت و فرمود: ای مردم! برای من از این فی ء و حتی از این کرک چیزی نیست مگر یک پنجم، و آن یک پنجم نیز به شما بازگردانیده می شود.

«۱»

این روایت را احمد نیز در مسند خود نقل کرده است. «۲»

۱۴- در کتاب الاموال أبی عبید نیز آمده است:

«اما حکم در مورد زمینی که با جنگ گرفته شده این است که همانا عبد الله بن صالح برای ما از لیث بن سعد از یونس بن یزید ایلی از ابن شهاب نقل کرده است که پیامبر خدا (ص) خیبر را با جنگ فتح کرد و آن از چیزهایی بود که خداوند به پیامبرش بخشید.» «۳»

«روایات دیگری نیز به همین معنی وجود دارد.

دسته سوم: روایاتی که در آن فی ء به صورت مطلق یا به گونه مبهم آمده است.

۱- در نهج البلاغه آمده است:

«اما حق شما بر من این است که شما را نصیحت کنم و فی ء شما را به شما بپردازم.» «۴»

۲- باز در همان کتاب است:

«مردم ناچارند که فرمانروایی داشته باشند نیکوکار باشد یا بدکار ... تا به وسیله او

---

(۱)- و فی سنن أبی داود فی قصّه حنین بسنده «فقال رسول اللّه (ص) «ردّوا علیهم نساءهم و أبناءهم فمن تمسک بشی ء من هذا الفی ء فان له به علینا ست فرائض من اول شی ء یفیئه اللّه علینا» ثم دنا یعنی النبی (ص) من بعیر فأخذ و بره من سنامه ثم قال «یا أیها الناس انه لیس لی من هذا الفی شی ء و لا هذا الا الخمس و الخمس مردود علیکم.» (سنن ابی داود ۲/ ۵۷، کتاب جهاد، باب فداء الاسیر بالمال).

(۲)- مسند احمد ۲/ ۱۸۴.

(۳)- و فی کتاب الاموال لأبی عبید «فأما الحکم فی أرض العنوه فان عبد الله بن صالح حدثنا عن اللیث بن سعد عن یونس بن یزید الایلی عن ابن شهاب أن رسول اللّه افتتح خیبر عنوه بعد القتال و کانت مما افاء اللّه علی رسوله.»

(الاموال/ ۷۰)

(۴)- ما فی نهج البلاغه فأما حقکم علیّ فالنصیحه لکم و توفیر فیئکم علیکم. (نهج البلاغه، فیض/ ۱۱۴؛ لح/ ۷۹، خطبه ۳۴).

فی ء گردآوری شود.» «۱»

۳- باز در همان کتاب است:

«شما نیک می دانید که پیامبر خدا (ص) زناکاری را که دارای همسر است سنگسار می کرد آنگاه بر وی نماز می خواند و خانواده اش از وی ارث می بردند، قاتل را می کشت و خانواده اش از وی ارث می بردند، دست دزد را می برید و زناکار بدون همسر را تازیانه می زد آنگاه سهم آنان را از فی ء پرداخت می فرمود.» «۲»

۴- باز در همان کتاب در نامه ای که آن حضرت به زیاد بن أبیه می نویسد آمده است:

«من به سوگندی راست به خدا سوگند می خورم که اگر به من گزارش شود که تو در فی ء مسلمانان چیزی چه کوچک و چه بزرگ خیانت ورزیده ای، بر تو سخت خواهم گرفت.» «۳»

۵- باز در همان کتاب در نامه ای که آن حضرت به بعضی از کارگزارانش می نویسد آمده است:

«و گویا می خواستی با این امت در دنیایشان نیرنگ بازی و در بهره گیری از فی ء آنها را فریب دهی.» «۴»

۶- باز در آنجاست:

---

(۱)- و فیه أیضاً «و انه لا بد للناس من امیرٍ بَرّ أو فاجر ... و یجمع به الفی ء.» الحدیث. (نهج البلاغه، فیض/ ۱۲۵؛ لح/ ۸۲، خطبه ۴۰).

(۲)- و فیه أیضاً «و قد علمتم أن رسول اللّه (ص) رجم الزانی (المحصن خ. ل) ثم صلی علیه ثم ورثه أهله و قتل القاتل و ورث میراثه أهله و قطع السارق و جلد الزانی غیر المحصن ثم قسم علیهما من الفی ء.» نهج البلاغه، فیض/ ۳۹۲؛ لح/ ۱۸۴، خطبه ۱۲۷).

(۳)- و

فیه ایضـاً من کتـاب له الی زیـاد بن أبیه «و انّی أقسم باللّه قسـماً صادقاً لئن بلغنی أنک خنت من فی ء المسـلمین شـیئاً صـغیراً أو کبیراً لأشدّنّ علیک.» (نهج البلاغه، فیض/ ۸۷۰؛ لح/ ۳۷۷، نامه ۲۰).

(۴)- و فیه أیضـاً من کتاب له الی بعض عماله «و کأنک انما کنت تکیـد هـذه الامه عن دنیاهم و تنوی غرتهم عن فیئهم.» (نهج البلاغه، فیض/ ۹۵۶؛ لح/ ۴۱۳، نامه ۴۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۷۱

«اموال چهارگونه است: اموال مسـلمانان که آن طبق قوانین ارث بین ورثه تقسیم می گردد، و فی ء که بین نیازمندان آن تقسیم می شود، و خمس که آن را خداوند در جای خود قرار داده، و صدقات. «۱»

۷- در خطبه حضرت سید الشهداء (ع) که برای اصحاب خود و اصحاب حر می خواند آمده است:

«هان اینان پیروی شیطان را برگزیدند، اطاعت رحمن را رها کردند، و فساد را آشکار ساختند، و حدود را تعطیل نمودند، و فی ء را به خود اختصاص دادند. «۲»

۸- در وسائل از عیاشی از ثمالی از امام باقر (ع) روایت شده که گفت:

«از آن حضـرت شـنیدم که دربـاره فرمانروایـانی که به مردم چیزی را به اقطاع [واگـذاری و بخشـش] می دهنـد می فرمود: آن بخشی از فی ء یا انفال یا چیزی مانند اینهاست.» «۳»

۹- باز در همان کتاب از عیاشی از زراره و محمد بن مسلم و أبی بصیر است که آنان به آن حضرت [امام باقر (ع)] گفتند:

«حق امـام در اموال مردم چیست؟ فرمود: فی ء و انفـال و خمس. و هر چه که در آن فی ء یـا انفـال یـا خمس یـا غنیمت اسـت خمس آن از آنان است.» «۴»

---

(۱)- و فیه أیضاً

«و الاموال أربعةٍ: أموال المسلمين فقسمها بين الورثه فی الفرائض، و الفی ء فقسمه علی مستحقیه، و الخمس فوضعه اللّه حیث وضعه، و الصدقات.» (نهج البلاغه، فیض/ ۱۲۱۷؛ لح/ ۵۲۳، حکمت ۲۷۰).

(۲)- و فی خطبه سید الشهداء (ع) لأصحابه و أصحاب الحر «ألا و انّ هؤلاء قد لزموا طاعه الشیطان و ترکوا طاعه الرحمن و أظهروا الفساد و عطّلوا الحدود و استأثروا بالفی ء.» تاریخ طبری ۷/ ۳۰۰ (چاپ لیدن).

(۳)- و فی الوسائل عن العیاشی عن الثمالی عن أبی جعفر (ع) قال سمعته یقول فی الملوک الذین یقطعون الناس قال: «هو من الفی ء و الأنفال و أشباه ذلک.» وسائل ۶/ ۳۷۲، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۳۰)

(۴)- عن زراره و محمد بن مسلم و أبی بصیر أنهم قالوا له، ماحق الامام فی أموال الناس؟ قال «الفی ء و الانفال و الخمس و کل ما دخل منه فی ء أو أنفال أو خمس أو غنیمه فان لهم خمسه.» (وسائل ۶/ ۳۷۳، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۳۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۷۲

و این حدیث قویترین گواه بر آن است که بر زکات ها و صدقه ها فی ء گفته نمی شود، زیرا سهمی برای ذوی القربی در آنها نیست.

۱۰- باز در همان کتاب به سند خود از فضیل از امام صادق (ع) است که فرمود:

«امیر المؤمنین (ع) به فاطمه (س) فرمود بهره خویش از فی ء را برای پدران شیعیان ما حلال کن تا آنان فرزندان پاک پدید آورند.» «۱»

۱۱- باز در همان کتاب به سند خود از ابو حمزه از امام باقر (ع) است که فرمود:

«همانا خدا برای ما اهل بیت سه سهم در تمام فی ء قرار داده و فرموده «وَ اعْلَمُوا

أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ ...» پس ما اصحاب خمس و فی ء هستیم. «۲»

۱۲- باز در همان کتاب از کلینی به سند خود از امام صادق (ع) است که در روایتی طولانی که در آن جهاد و ویژگی های مجاهدان را یادآور شده است فرمود:

«و این از آن روست که همه آنچه مابین آسمان و زمین است از آن خداوند عزّ و جلّ و پیامبر او و پیروان او و از مؤمنین که دارای این ویژگی ایمانند می باشد.

پس آنچه از دنیا در دست مشرکان و کفار و ستمگران و گناهکاران از اهل خلاف است از آن پیامبر خداست. و کسی که از اطاعت خدا و پیامبر سرپیچیده، نسبت بدانچه در دست اوست به مؤمنان و کسانی که دارای این صفات هستند ستم کرده و نسبت به آنچه خدا به پیامبرش بخشیده به ناروا تصرف نموده؛ پس آن حق آنان است که خدا به آنان بخشیده و به آنان بازگردانده؛ و همانا معنی فی ء هر چیزی است که به دست مشرکین افتاده آنگاه از آنچه نزد آنان و در دست آنان

---

(۱)- عن أبی عبد اللّه (ع) قال قال أمیر المؤمنین (ع) لفاطمه (س) أحلّی نصیبک من الفی ء لآباء شیعتنا لیطیبوا.» (وسائل ۶/ ۳۸۱، ابواب انفال، باب ۴، حدیث ۱۰).

(۲)- عن أبی جعفر (ع) قال: «ان اللّه جعل لنا أهل البیت سهاماً ثلاثه فی جمیع الفی ء فقال تبارک و تعالی «وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ ...» فنحن أصحاب الخمس و الفی ء.» (وسائل ۶/ ۳۸۵، ابواب انفال، باب ۴، حدیث ۱۹).

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابو ال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان،

قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۷، ص: ۷۳

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۷۳

است به پیامبر بازگردانده شده؛ پس هر چیزی که به جایگاه خودش چه گفتار باشد و چه کردار بازگردد، آن فی ء است؛ مانند گفتار خداوند عزّ و جلّ که می فرماید: «لِلَّذِینَ یُؤْلُونَ مِنْ نِسائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَهِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فاؤُ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ» که کلمه «فاؤوا» به معنی بازگشت از قَسَم خود مبنی بر ترک زناشوئی با همسر است.

پس فی ء به معنای بازگشت هر چیز است به جایگاهی که بر آن یا در آن بوده؛ و به خورشید آنگاه که به سوی مغرب بازگردد گفته می شود «فاءت الشمس» و نیز آنچه را خدا از کافران به مؤمنان بازگردانده ویژهٔ مؤمنان است که پس از ستم کفار بازگردانده شده است.» «۱»

مفاد این روایت همان گونه که مشخص است فی ء را در آنچه از کفار و مشرکین به دست می آید منحصر کرده و ظاهر آن نیز اطلاق دارد و آنچه را با جنگ به دست می آید نیز شامل می شود.

۱۳- باز در همان کتاب به سند خود از امام صادق (ع) از پدران خویش روایت شده است که امیر المؤمنین (ع) فرمود:

«مسلمان به همراه کسی که امین حکومت نباشد و در فی ء امر خدا را نافذ

---

(۱)- عن أبی عبد اللّه (ع) فی حدیث طویل یتعرض فیه للجهاد و أوصاف المجاهدین و فیه «و ذلک أن جمیع مابین السماء و الارض للّه عزّ و جلّ و لرسوله (ص) و لاتباعهم من المؤمنین من أهل هذه الصفه. فما کان من الدنیا فی أیدی المشرکین و الکفار و الظلمه و

الفجار من أهل الخلاف لرسول اللّه (ص) و المولى عن طاعتهما مما كان فى أيـديهم ظلموا فيه المؤمنين من أهل هذه الصـفات و غلبوهم على مـا أفاء اللّه على رسوله فهو حقهم أفاء اللّه عليهم و ردّه اليهم و انما كان معنى الفى ء كل ما صار الى المشـركين ثم رجع ممـا كـان غلب عليه أوفيه فمـا رجع الى مكانه من قول أو فعل فقـد فاء مثل قول اللّه عزّ و جلّ «لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَهِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فاؤُ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» أى رجعوا ...

فـذلك الـدليل على ان الفى ء كل راجع الى مكان قـد كان عليه أو فيه و يقال للشـمس اذا زالت: قد فاءت الشـمس حين يفى ء الفى ء عند رجوع الشـمس الى زوالها و كذلك ما أفاء اللّه على المؤمنين من الكفار فانما هى حقوق المؤمنين رجعت اليهم بعد ظلم الكفار اياهم. (وسائل ۱۱/ ۲۵، ابواب جهاد عدو، باب ۹، حديث ۱).

مبانى فقهى حكومت اسلامى، ج ۷، ص: ۷۴

نمى داند براى جهاد بيرون نمى رود.» «۱»

۱۴- باز در همان كتاب به سند خود از پيامبر (ص) در روايتى طولانى آمده است:

«و اگر سـرباززدند كه هجرت كننـد و ديـار خود را برگزيدنـد و نخواسـتند كه در دار الهجره وارد شونـد، اينـان به منزله بـاديه نشـينان مؤمن هسـتند كه بر آنان روا مى شود آنچه بر باديه نشـينان مؤمن رواست و چيزى از فى ء و چيزى از تقسـيم [غنائم] به آنان نمى رسد مگر آنكه مهاجرت كنند.» «۲»

۱۵- باز در همان كتاب روايت صحيح محمد بن مسلم است از امام صادق (ع) كه فرمود:

«چون على (ع) خلافت را به عهده گرفت بر منبر تشريف برده و سپاس و درود بر

خداونـد متعال فرسـتاد آنگاه فرمود: به خدا سوگند تا هنگامی که درخت خرمایی در یثرب دارم چشم طمع به درهمی از فی ء شما ندارم.» «۳»

۱۶- باز در همان کتاب در حدیثی از کتاب الغارات آمده است:

«آنگاه زن عرب گفت ای امیر مؤمنان من زنی از عرب هستم و این زنی است از عجم؛ علی (ع) فرمود به خدا سوگند من برای بنی اسماعیل در این فی ء برتری ای بر بنی اسحاق نمی یابم.» «۴»

۱۷- باز در همان کتاب به سند خود از زهری از علی بن الحسین (ع) آمده است که فرمود:

«اسیر هنگامی که تسلیم شود خون او محفوظ است و فی ء مسلمانان

---

(۱)- عن ابی عبـد اللّه (ع) عن آبائه (ع) قال: قال أمیر المؤمنین (ع): «لا یخرج المسـلم فی الجهاد مع من لا یؤمن علی الحکم و لا ینفذ فی الفی ء أمر الله عزّ و جلّ.» (وسائل ۱۱/ ۳۴، ابواب جهاد عدو، باب ۱۲، حدیث ۸).

(۲)- عن النبی (ص) فی حـدیث طویـل: «و ان أبو أن یهـاجروا و اختـاروا دیـارهم و ابوا ان یـدخلوا فی دار الهجره کـانوا بمنزله أعراب المؤمنین یجری علیهم مـا یجری علی أعراب المؤمنین و لا- یجری لهم فی الفی ء و لا- فی القسـمه شیئا الا- ان یهاجروا.» (وسائل ۱۱/ ۴۴، ابواب جهاد عدو، باب ۱۵، حدیث ۳).

(۳)- عن أبی عبـد اللّه (ع) قال: لما ولیّ علی (ع) صـعد المنبر فحمـد اللّه و اثنی علیه ثم قال: اما انی و اللّه ما ارزأکم من فیئکم هذا درهما ما قام لی عذق بیثرب.» الحدیث. (وسائل ۱۱/ ۷۹، ابواب جهاد عدو، باب ۳۹، حدیث ۱).

(۴)- فقالت: انی امرأه من العرب و هذه امرأه

من العجم فقال علی (ع) «و اللّه لا أجد لبنی اسماعیل فی هذا الفی ء فضلًا علی بنی اسحاق.» (وسائل ۱۱/ ۸۱، ابواب جهاد عدو، باب ۳۹، حدیث ۴).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۷۵

می گردد.» «۱»

۱۸- باز در همان کتاب به سند خود از امام صادق (ع) آمده است:

«پیامبر خدا (ص) فی ء را تقسیم کرد و قطعه زمینی به علی (ع) رسید.» «۲»

۱۹- در سنن أبی داود به سند خود از رویفع بن ثابت انصاری آمده است که پیامبر (ص) فرمود:

«هر که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، نباید مرکبی را از فی ء مسلمانان سوار شود تا آنگاه که آن را ناتوان ساخت به بیت المال برگرداند؛ و هر که به خدا و روز قیامت باور دارد نباید از فی ء مسلمانان لباسی را بپوشد تا آنگاه که کهنه اش کرد آن را بدان بازگرداند.» «۳»

مانند همین روایت را احمد نیز در کتاب مسند خود آورده است. «۴»

۲۰- باز در همان کتاب به سند خود از عوف بن مالک آمده است:

«همانا پیامبر خدا (ص) هنگامی که فی ء را نزد او می آوردند در همان روز آن را تقسیم می کرد، افراد متأهل را دو سهم و افراد مجرد را یک سهم می داد.» «۵»

این روایت را نیز احمد در مسند آورده است. «۶»

۲۱- در مسند احمد به سند خود از ابو ذر روایت کرده است که گفت:

«پیامبر خدا (ص) فرمود: تو با پیشوایان پس از من چگونه ای؟ آنان این فی ء را به

---

(۱)- عن علی بن الحسین (ع) قال: «الاسیر اذا أسلم فقد حقن دمه و صار فیئاً.» (وسائل ۱۱/ ۵۴، ابواب جهاد عدو، باب ۲۳، حدیث ۲).

(۲)- عن

أبی عبـد اللّه (ع) «قسم رسول اللّه (ص) الفی ء فأصـاب علیاً (ع) أرض.» الحـدیث. (وسایل ۱۳/ ۳۰۳، کتاب وقوف و صدقات، باب ۶، حدیث ۲)

(۳)- عن رویفع بن ثـابت الانصـاری ان النبی (ص) قـال: «من کـان یؤمن باللّه و بالیوم الآخر فلا یرکب دابّه من فی ء المسـلمین حتی اذا أعجفهـا ردها فیه و من کان یؤمن باللّه و بالیوم الآخر فلا یلبس ثوباً من فی ء المسلمین حتی اذا أخلقه ردّه فیه.» (سـنن ابی داود ۲/ ۶۱، کتاب جهاد، باب فی الرجل ینتفع من الغنیمه بالشی ء).

(۴)- مسند احمد ۴/ ۱۰۸.

(۵)- ان رسول اللّه (ص) کـان اذا اتاه الفی ء قسـمه فی یومه فاعطی الآهل حظّین و أعطی العزب حظاً. (سـنن أبی داود ۲/ ۱۲۳، کتاب الخراج و الفی ء و الاماره، باب تقسیم فی ء).

(۶)- مسند احمد ۶/ ۲۵.

خویش اختصاص می دهند.» «۱»

و روایات بسیار دیگری که جستجو گر بدان دست خواهد یافت.

با توجه به روایاتی که خوانده شد روشن شد که واژه فی ء به مواردی که جنگ و خونریزی در کار نباشد اختصاص ندارد. بله شاید در زمانهای اخیر به کار بردن آن در این معنی رواج یافته باشد و این معنا از آیه شریفه گرفته شده باشد.

از سوی دیگر مـا موردی نـداریم که لفظ فی ء بر زکات ها و خمس ها یعنی مالیاتهایی که از مسـلمانان گرفته می شود اطلاق شـده باشـد. و شایـد فی ء و انفـال از نظر مورد با هم مترادف اما از نظر مفهوم با هم مخالف باشـند. مگر آنکه بگوییم انفال بر مالیاتهایی که بتدریج گردآوری می شود مانند خراج و جزیه و ده یک ها اطلاق نمی شود، که در این صورت انفال اعم

از فی ء می شود.

و بسا مؤید همین نظر باشد اینکه امام انفال را می تواند در مخارج شخص خود و خانواده اش به طور قطع مصرف کند، ولی ما جایی ندیده ایم که بتواند خراج و جزیه را در مصارف شخص خود مصرف کند، بلکه در مرسله طولانی حماد که در مورد مصرف اراضی مفتوح عنوه است آمده است:

«پس از آن باید آن را برای مخارج روزانه یارانش که وی را بر دین خدا یاری داده اند و در مصالح کسانی که او را در تقویت اسلام و تقویت دین یاری داده اند و در راههای جهاد و غیر از اینها در مواردی که مصلحت عامه است به مصرف برساند، و برای خود او در آن نه کم و نه زیاد هیچ نیست. «۲»

از سوی دیگر از روایات بسیار زیادی که در سیره پیامبر (ص) در جریان خیبر وارد شده به دست می آید که آن حضرت با اهل خیبر بر نصف از محصولات آن معامله کرد و برای خود و همسرانش نیز سهمی از آن قرار داد، که ما آن را پیش از این در بحث از

---

(۱)- عن أبی ذر قال رسول اللّه (ص): کیف انت و ائمه من بعدی یستأثرون بهذا الفی ء. (مسند احمد ۵/ ۱۸۰).

(۲)- کافی ۱/ ۵۴۱، کتاب الحجه، باب فی ء و انفال و تفسیر خمس، حدیث ۴.

زمین هائی که با جنگ گشوده شده نگاشتیم، مراجعه شود.

بر این اساس باید آنچه در مرسله آمده است بر این حمل شود که خراج، ملک شخص امام نیست نه اینکه نمی تواند آن را در مصارف مورد نیاز خود هنگامی که مصلحت عموم آن را

اقتضا کند به مصرف برساند.

مطلب پنجم: برخی از انواع فی ء

از آن جهت که بیشتر انواع فی ء در روایات و فتاوای اصحاب ما به نام انفال ذکر شده، بهتر این است که در فصل آینده کتاب که برای بیان انفال است بـدان بپردازیم. ولی در اینجا سه چیز است که در سـخنان آنان جزء فی ء شـمرده شده و در باب انفال ذکری از آن به میـان نیامـده است، و آن سه «خراج» و «جزیه» و «عشور» یعنی ده یـک ها می باشـد که از تجار اهل ذمه و اهل حرب گرفته می شود، و در اینجا بدان می پردازیم.

أبو عبید در کتاب الاموال خود می گوید:

«اموالی که پیشوایان مسلمانان به گردآوری آن می پردازند سه چیز است که عمر آن را ذکر کرده و از کتاب خدای عزّ و جلّ به دست آورده است: فی ء و خمس و صدقه ....

اما صدقه عبارت است از زکات اموال مسـلمانان از قبیل طلا، پول، شتر، گاو، گوسـفند، حبوبات و میوه ها. اینها متعلق است به اصناف هشتگانه که خداوند در قرآن از آنها نام برده است و دیگری در آنها حقّی ندارد. و لذا عمر گفته است: این اموال مال اینهاست.

و امـا مـال فی ء آن چیزی است که از اموال اهـل ذمه گردآوری می شود که بـابت مالیات سـرانه خود مصالحه کرده انـد تا به وسیله آن خونها و اموال خود را از تعرض مصون نگه دارند. و از همین مورد است خراج زمینهایی که با جنگ

گشوده شـده است، آنگـاه امـام آنها را در دست اهل ذمه وانهاده است تا مالیات آن را بپردازنـد. و از همین مورد است مالیات زمینهای صلح که اهل آن

از تصرف در آن بازداشته می شوند تا مالیات مشخصی را بر اساس قرارداد بپردازند. و از همین مورد است آنچه مأمورین مالیات از ده یک اموال تجار اهل ذمه که برای تجارت تردد می کنند می گیرند و نیز آنچه از اهل حرب که برای تجارت به کشورهای اسلامی مسافرت می کنند گرفته می شود.

همه اینها از فی ء است و همه مسلمانان چه غنی و چه فقیر را در بر می گیرد، پس حقوق سپاهیان و رزق و روزی نوباوگان [ذوی القربی] و هر چه را امام برای حسن نظر به اسلام و اهل آن به نیابت از مردم با این اموال انجام دهد در بر می گیرد.

و اما خمس، پس خمس غنایم اهل حرب است؛ و امّا گنج های معمولی و آنچه از غوّاصی به دست می آید یا معدن ها، اهل علم در آن اختلاف نظر دارند. «۱»

در هر صورت ما در اینجا به طور خلاصه مبحث خراج و جزیه را از نظر می گذرانیم.

چون این دو در شریعت اسلامی بی هیچ شبهه ای ثابت شده اند و روایات بسیاری هم در این مورد رسیده است؛ اما بحث ده یک ها و گمرکات را به بحث دیگری که تحت عنوان مالیاتهایی که متناسب با نیاز زمان- علاوه بر مالیاتهای متعارف- حکومت حقه عادله می تواند وضع کند وانهاده ایم، که در ادامه همین مباحث به آن خواهیم پرداخت.

بخش دوم: جزیه

اشاره

* جزیه و خراج و تفاوت بین آنها

* جزیه از چه کسانی گرفته می شود؟

* اندازۀ جزیه

* جزیه از چه چیزهایی گرفته می شود؟

* مصرف جزیه

* شرایط ذمّه

---

(۱)- الاموال/ ۲۴.

جزیه و خراج و تفاوت بین آنها

جزیه مالیـاتی است که به طور معمول سـرانه بر اهـل ذمه بسـته می شود، اگر چه برخی موارد از زمینهای آنان نیز همین مالیات گرفته می شود.

و خراج به مالیـاتی گفته می شود که بر زمینهـایی که با جنگ گشوده شـده یا زمینهایی که خود آنها به مسـلمانان و یا پیشوای مسـلمانان بخشـیده انـد یا زمینهایی که مردمش از آنجا کوچ کرده انـد بسـته می شود. بلکه طبق احتمالی که بعداً بیان خواهیم کرد بر زمینهای موات نیز خراج بسته می شود.

دادن اراضـی به افراد ممکن است به صورت اجـاره و یـا به صورت مزارعه باشـد، و بسا هر چیزی که از آنها گرفته می شود به هر صـورت عنـوان خراج بر آن اطلاـق گردد، و ممکن است گفته شـود آنچه به صـورت اجـاره گرفته می شـود خراج است و آنچه به صورت مزارعه گرفته می شود مقاسمه نام دارد.

اما آنچه از صـحیحه محمد بن مسـلم اسـتفاده می شود این است که واژه خراج بر جزیه نیز اطلاق می گردد. پس مفهوم خراج چیزی گسترده تر و اعم از جزیه است. در این صـحیحه آمـده است: «از آن حضـرت از اهل ذمه پرسـیدم که چه بایـد بدهند تا خونهـا و اموالشـان در پنـاه اسـلام باشـد؟ فرمود: خراج بایـد بدهنـد. اگر از سـرانه آنهـا جزیه گرفته شود دیگر بر زمینهای آنها چیزی نیست، و اگر از زمینهای آنها چیزی گرفته شود دیگر

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۸۲

نباید

سرانه چیزی بپردازند.» «۱»

ولی آنچه از کلام ماوردی آشکار می شود این است که این دو واژه متباین هستند [نه مترادف و یا به صورت اعم و اخص].

ماوردی در باب سیزدهم از احکام السلطانیه می گوید:

«جزیه و خراج دو حق هستند که خداوند آن دو را از مشرکان بهره مسلمانان ساخته است، در سه جهت با هم مشترکند و در سه جهت با هم متفاوتند، که احکام هر یک را خواهیم گفت:

در آن جهات که با هم مشترکند یکی این است که هر یک از اینها از مشرکان با ذلّت و خواری گرفته می شود. دوم اینکه اینها هر دو مال فی ء هستند که در مصارف فی ء مصرف می گردند. سوم اینکه هر یک از اینها با گذشت یک سال واجب می گردند و پیش از یک سال پرداخت آنها واجب نمی باشد.

و اما در آن جهات که با هم متفاوتند یکی این است که جزیه نص است ولی خراج به اجتهاد است. دوم اینکه حد اقل جزیه را شرع مشخص کرده و زیاده آن با اجتهاد مشخص می گردد ولی خراج اقل و اکثر آن با اجتهاد مشخص می شود.

[به نظر اهل سنت حد اقل جزیه مشخص است هرچند در آن اختلاف وجود دارد.]

سوم اینکه جزیه در صورت بقاء به کفر گرفته می شود و اگر اسلام آورد ساقط می گردد ولی خراج در صورت کفر و اسلام گرفته می شود. «۲»

مانند این سخن را أبو یعلی فراء نیز گفته است. «۳»

آنچه ایشان گفته اند که این دو در مصارف فی ء مصرف می گردند، مفهوم آن این

---

(۱)- قال سألته عن اهل الذمه ما ذا علیهم مما یحقنون به دماءهم و اموالهم؟ قال الخراج و إن اخذ

من رءوسـهم الجزيه فلا سبيل على ارضـهم و ان اخذ من ارضـهم فلا سبيل على رءوسـهم. (وسائل ۱۱/ ۱۱۴، ابواب جهاد عدو، باب ۶۸، حديث ۳).

(۲)- الاحكام السلطانيه/ ۱۴۲.

(۳)- الاحكام السلطانيه/ ۱۵۳.

است که به مقتضـای آیه سوره حشـر پیـامبر و ذوی القربی نیز در آن دو سـهیم هسـتند. ولی مـا پیش از این گفتیم که در مورد انواع جزیه ها چنین چیزی معهود نبوده است، که باید در جای خود مورد پژوهش قرار گیرد.

در هر صورت در اینجا دو مسأله است: یکی مسأله جزیه و دیگری مسأله خراج، که بدان خواهیم پرداخت.

مسأله نخست: جزیه

اشاره

اصـل در جزیه گفتـار خداونـد متعـال است که در سـوره توبه می فرمایـد: «قٰاتِلُوا الَّذِینَ لٰا یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ لٰا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ لٰا یُحَرِّمُونَ مٰا حَرَّمَ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ لٰا یَدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتٰابَ حَتّٰی یُعْطُوا الْجِزْیَهَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صٰاغِرُونَ» «۱» با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا و نه به روز جزا ایمان دارند و نه آنچه را خدا و پیامبرش تحریم کرده حرام می شـمرند و نه آیین حق را می پذیرند پیکار کنید تا زمانی که با خضوع و تسلیم جزیه را به دست خود بپردازند.

در تفسیر مجمع البیان آمده است:

«برخی گفته انـد این آیه زمانی که پیامبر خـدا (ص) دسـتور جنگ روم را صادر فرمود نازل شده است آنگاه پس از نزول این آیه جنگ تبوک به وقوع پیوست. این گفته از مجاهـد است. و برخی گفته انـد این آیه عام است و ویژه جنگ خاصـی نیست.» «۲»

ظاهراً در آیه شریفه «من» بیانیه است [یعنی اهل کتاب همانانند که

به خـدا و پیامبر و ... نگرویـده انـد] نه تبعیضـیه [که اهل کتاب بخشـی از غیر گرونـدگان باشـند]. و اینکه ایمان به خـدا و روز قیامت با آنکه از اهل کتابند از آنان نفی شده، به خاطر این است که

---

(۱)- سوره توبه (۹)/ ۲۹.

(۲)- مجمع البیان ۳/ ۲۱، جزء ۵.

آنان واقعیت توحید و معاد را درنیافته اند و در مقام عمل به لوازم آن ملتزم نیستند.

برخی نیز گفته اند از آن جهت است که آنان چیزهایی را به خدا نسبت می دهند که شایسته او نیست، پس گویا او را نشناخته اند تا به وی ایمان بیاورند.

و مراد به رسول نیز یا حضرت محمد (ص) است که در تورات و انجیل نام وی ذکر شده بوده و یا پیامبر خودشان مانند موسی و عیسی بوده است. پس معنی آیه این است که هر یک از این امت ها حتی آنچه را پیامبر خودشان نیز حرام شمرده بود حرام نمی دانستند، چرا که اینان کتاب خدا را پشت سر افکنده بودند و خداوند متعال آنان را بدین ویژگی های ناپسند مذمت نمود و به همین جهت جنگ با آنان را واجب فرموده و مؤمنان را بدین کار مورد تشویق قرار داده است.

از سوی دیگر گمان این است که «جزیه» معرّب «گزیت» فارسی باشد که در قرآن کریم مورد استفاده قرار گرفته است.

اما ماوردی می گوید:

«واژه جزیه مشتق از «جزاء» است؛ یا به خاطر مکافات کفرشان که با خواری بایـد بپردازنـد یا به خاطر پاداش امانی که به آنها می دهیم و با مدارا مالیاتشان را وصول می کنیم.» «۱»

مانند همین سخن را أبو یعلی نیز گفته است. «۲»

در جواهر

نیز آمده است:

«جزیه بر وزن فعله از جزی یجزی گرفته شده است، گفته می شود «جزیت دَینی» یعنی قرضم را ادا کردم.» «۳»

بر این اساس باید گفت «گزیت» فارسی از «جزیه» عربی گرفته شده است. و ممکن است هر دو کلمه بوده و وابسته به زبانهای خود باشند و هیچ یک از دیگری گرفته نشده باشد.

---

(۱)- احکام السلطانیه/ ۱۴۲.

(۲)- احکام السلطانیه/ ۱۵۳.

(۳)- جواهر الکلام ۲۱/ ۲۲۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۸۵

در هر صورت جزیه مالیاتی است که از اهل کتاب گرفته می شود در برابر تعهدی که نظام اسلامی در برابر آنان دارد که از آنان دفاع کند و پاسدار حقوق و شئون آنان باشد. و بی تردید هر حکومتی اگر بخواهد روی پای خود بایستد حق باشد یا باطل، برای اداره جامعه از مالیات بی نیاز نیست.

و شاید واژه «ید» در آیه شریفه کنایه از قوه و قدرت باشد و مراد این باشد که آنان با توجه به قدرت و سلطه ای که شما بر آنان دارید مالیات خود را بپردازند و تسلیم و خاضع در برابر حکومت اسلامی باشند. پس آیه دلالت بر یکی از دو رکن قرارداد ذمه یعنی پرداخت مالیات و التزام به رعایت احکام مسلمانان دارد. برخی نیز گفته اند که «ید» عنایت به قدرت مالی و توان پرداخت آنان است. برخی نیز گفته اند یعنی نقداً بپردازند نه اینکه بخواهند بعداً نسیه بدهند. برخی نیز گفته اند باید با دست خود به مأمور گردآوری مالیات بپردازند بدون آنکه کسی واسطه باشد، همان گونه که گفته می شود دهان به دهان با او سخن گفتم یعنی رو در رو و بدون واسطه؛ و اللّه اعلم.

و ظاهراً واژه

«صغار» نیز چیزی علاوه بر التزام به احکام ما و اظهار تسلیم در برابر حکومت اسلامی نیست، که تفصیل آن بعداً خواهد آمد.

و ظاهر آیه این است که قبول جزیه از اهل کتاب الزامی است و نمی توان پس از آنکه پرداخت جزیه پذیرفته شد با آنان جنگید. مگر آنکه گفته شود اعطاء جزیه که در آیه شریفه آمده است نهایت وجوب قتال است نه جواز آن؛ و منظور این است که امر به قتال اگر مفاد آن وجوب باشد که از ظاهر آیه همین استفاده می شود، در آن صورت اعطاء جزیه نهایت وجوب آن است، پس با بقای جواز آن پس از پرداخت منافاتی ندارد.

بله اگر گفته شود مفاد امر در اینجا جواز است- چون در مقام توهم حظر است «۱»-

---

(۱)- «توهم حظر» یعنی احتمال حرمت و ممنوعیت چیزی. اگر به چیزی امر شد که احتمال منع و حرمت آن در بین باشد، چنین امری قطعاً ظهور و دلالت بر وجوب آن چیز ندارد، بلکه فقط ظهور در جواز آن خواهد داشت. (مقرر)

نهایت نیز نهایت جواز می شود. پس هنگامی که پرداخت جزیه را قبول کردند دیگر جنگ با آنان جایز نیست.

و آیه نیز به تنهایی قبول جزیه از دیگر کفار غیر اهل کتاب را نفی نمی کند. چرا که این از قبیل مفهوم لقب است و مفهوم لقب حجت نیست. «۱»

و مراد به اهل کتاب همان گونه که در آن زمانها از این واژه به ذهن پیشی می گرفت همان یهود و نصاری هستند و مجوس نیز به خاطر برخی روایات به آنان ملحق شده است، و اختلاف و بحث

در غیر آنان است که گفتگو پیرامون آن پس از این خواهد آمد.

در هر صورت بحث در اینجا از چند جهت قابل گفتگو است.

مطلب اول:. جزیه از چه کسانی گرفته می شود؟

اشاره

آیا جزیه یهود و نصاری از دیگر کفار نیز گرفته می شود یا نه؟ آیا از عربها نیز گرفته می شود؟

[دیدگاه فقها در این زمینه:]

۱- مرحوم شیخ [طوسی] در کتاب جزیه خلاف می گوید:

«مسأله ۱- از بت پرستان جزیه گرفتن جایز نیست چه از عجم باشند و چه از عرب، شافعی نیز همین نظر را دارد. ابو حنیفه گفته است از عجم ها گرفته می شود ولی از عرب نه. مالک گوید از همه کفار مگر مشرکان قریشی جزیه گرفته می شود. دلیل ما اجماع فرقه امامیه و روایات آنهاست. و نیز گفتار خداوند متعال که می فرماید: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» هر جا مشرکین را یافتید بکشید؛ و نیز: «فَإِذَا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ» هر جا مشرکان را دیدید گردن بزنید، و

---

(۱)- اگر گفتیم عیسی رسول اللّه (ص) است دلیل بر این نیست که موسی رسول اللّه (ص) نیست؛ اگر گفته شد از اهل کتاب جزیه بپذیرید، مفهوم آن این نیست که از دیگر کفار جزیه نپذیرید؛ این موارد از قبیل مفهوم لقب در علم اصول است که نمی توان طبق مفهوم آن، موارد دیگر را از حکم خارج ساخت. (مقرر)

هیچ مشرکی را استثناء نکرده است؛ و نیز گفته خداوند متعال که فرموده: «قَاتِلُوا الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ لَا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ» با کسانی که به خدا و روز قیامت نمی گروند پیکار کنید و در این آیه تنها گفته است از اهل کتاب جزیه بگیرید نه دیگران.

و نیز فرمایش پیامبر خدا (ص) که فرمود من مأمورم با مردم پیکار کنم تا بگویند معبودی جز خدا نیست.

مسأله ۲- از اهل کتاب عرب جزیه گرفتن جایز است و همه

فقها این را گفته اند و أبو یوسف گفته است جایز نیست. دلیل ما گفتار خداوند متعال است که فرمود:

«مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ حَتّی یُعْطُوا الْجِزْیَهَ: عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ» که هیچ فرقی بین عرب و عجم نگذاشته است. و نیز فرستادن پیامبر خدا (ص) خالد بن ولید را به دومه الجندل که خالد بر آنجا هجوم برد و در دومه «اکیدر» را بازداشت کرد و او را به نزد پیامبر خدا (ص) آورد و آن حضرت با وی بر جزیه مصالحه کرد. شافعی گوید اکیدر بن حسان مردی از قبیله کنده یا قبیله غسان بود و هر دو از عرب بودند. و پیامبر خدا (ص) جزیه را از اهل نجران گرفت و در میان آنها عرب ها نیز بودند.

مسأله ۳- مجوس نیز دارای کتاب بودند که از آنها گرفته شد، و این از دو نظر شافعی صحیح ترین است، وی نظر دیگری نیز دارد که می گوید مجوس دارای کتابی نبوده اند. ابو حنیفه نیز همین نظر را دارد. دلیل ما اجماع فرقه و روایات آنان است. در روایتی از علی (ع) روایت شده که فرمود: آنان دارای کتاب بودند که آن را آتش زدند و دارای پیامبری بودند که او را کشتند، پس ثابت شد که آنان اهل کتاب بودند.» «۱»

۲- در نهایه می گوید:

«از دیگر اصناف کفار، همه کسانی که با اسلام مخالف اند، واجب است با آنان

---

(۱)- خلاف ۳/ ۲۳۷.

پیکار کرد؛ جز اینکه آنان به دو دسته تقسیم می شوند: گروهی از آنان جز اعتراف به اسلام از آنان پذیرفته نمی شود، و یا باید کشته شوند و خانواده شان اسیر و

اموالشان گرفته شود، و آنان همه اصناف کفار هستند مگر یهود و نصاری و مجوس.

دسته دیگر کسانی هستند که از آنان جزیه گرفته می شود، و آنان همان سه فرقه هستند که یادآور شدیم، که اگر آنان جزیه را پذیرفتند و به شرایط آن تن دادند جنگ با آنان جایز نیست و نمی توان خانواده و فرزندانشان را اسیر کرد؛ و اگر از جزیه سرباززدند و شرایط آن را زیر پا نهادند، در آن صورت حکم آنان حکم دیگر کفار است که واجب است با آنان جنگید و خانواده شان را اسیر کرد و اموالشان را گرفت.» «۱»

۳- باز در همان کتاب است:

«جزیه بر اهل کتاب که اسلام را نپذیرفته اند و شرایط ذمه را پذیرفته اند واجب است، و آنان یهود و نصاری هستند. و مجوس نیز در حکم یهود و نصاری است.» «۲»

۴- و در جهاد مبسوط فرماید:

«کفار بر سه دسته اند: اهل کتاب که آنان یهود و نصاری هستند و اینان جایز است که بر دین خود باقی بمانند به شرط آنکه جزیه را بپذیرند. دوم کسانی که شبهه اهل کتاب بودن در آنهاست و آنان مجوس هستند که حکم آنان حکم اهل کتاب است که به شرط پذیرفتن جزیه بر دین خویش باقی می مانند. سوم کسانی که کتاب ندارند و شبهه کتابی بودن نیز ندارند و آنان جز این سه دسته هستند؛ کسانی که بت و ستاره و چیزهای دیگر می پرستند، که اینان با پذیرفتن جزیه بر دین خود باقی نمی مانند.

و هنگامی که اهل کتاب از پرداخت جزیه سرباززنند، با آنان پیکار می شود و

---

(۱)- نهایه/ ۲۹۱.

(۲)- نهایه/ ۲۹۱.

زنان و

فرزندانشان اسیر می شوند و اموالشان نیز فی ء محسوب می گردد.» «۱»

نظیر همین مطلب از ایشان در اول کتاب جزیه های مبسوط آمده است. «۲»

شایـد اینکه مجوس را گفته انـد شـبهه کتـابی بودن دارنـد این است که آنچه اکنون در دست آنـان است از کتابهـای آسـمانی شمرده نشده است، چون کتاب آنان سوزانده شده است. و این مطلبی است در خور پژوهش.

۵- در احکام السلطانیه ماوردی آمده است:

«بر ولیّ امر واجب است بر کسانی از اهل کتاب که ذمه را پذیرفته اند جزیه مقرر دارد تا با پرداخت آن در دار الاسلام استقرار یابنـد و متقابلًا در برابر پرداخت آن، دو حق را ملتزم می گردد: یکی آن که آنان را وانهـد و دیگر آن که از آنان حمایت کند تـا آنکه بـا وانهـادن آنـان در آرامش و امنیت زنـدگی کننـد و در حمـایت دولت مصون و محفوظ باشـند. نافع از فرزنـد عمر روایت کرده است که گفت آخرین سـخنی که پیامبر خدا (ص) فرمود این بود که گفت حرمت مرا در میان افرادی که در ذمه من هستند نگاه دارید.

عرب نیز چـون دیگران از آنـان جزیه دریـافت می شـود. ابـو حنیفه گفته است از عرب جزیه نمی گیرنـد تـا اینکه آنـان خـوار نگردند.

از کسـی کـه مرتـد شـده و از دیـن بیرون رفتـه و نیز از مـادی و بت پرست جزیه گرفته نمی شـود. ابـو حنیفه گفته است از بت پرست در صورتی که عجم باشد جزیه گرفته می شود اما اگر عرب باشد گرفته نمی شود.

اهل کتاب همان یهود و نصاری هسـتند و کتابشان تورات و انجیل است. مجوس نیز در این جهت همانند یهود و نصاری اسـت که از آنان جزیه پذیرفته می شود.

اگر چه خوردن ذبایحشان

و ازدواج با زنان آنان جایز نیست.

---

(۱)- مبسوط ۲/ ۹.

(۲)- مبسوط ۲/ ۳۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۹۰

از ستاره پرستان و گوساله پرستان (سامره) «۱» نیز در صورتی که در اصل اعتقادات با یهود و نصاری موافق باشند، اگر چه در فروع با آنان مخالف باشند، پذیرفته می شود؛ ولی اگر با یهود و نصاری در اصل اعتقادات مخالف باشند، از آنان پذیرفته نمی شود.» «۲»

لازم به ذکر است که ماوردی از علمای شافعیه است.

۶- در مبحث جهاد کتاب بدایه ابن رشد پس از ذکر جزیه اهل کتاب و ذکر آیه شریفه می نویسد:

«و عموم فقهها بر این اتفاق نظر دارند که جزیه از مجوس گرفته می شود بر اساس گفته پیامبر (ص) که فرمود «سنّوا بهم سنّه اهل الکتاب» با آنان همانند سنت اهل کتاب رفتار کنید. اما جز اهل کتاب نسبت به دیگر مشرکان اختلاف است که آیا از آنان جزیه پذیرفته می شود یا نه، برخی گفته اند از هر مشرکی جزیه پذیرفته می شود، مالك نیز همین نظر را دارد، و برخی مشرکان عرب را استثناء کرده اند.

اما شافعی و ابو ثور و جماعتی گفته اند که جز از اهل کتاب و مجوس جزیه پذیرفته نمی شود.» «۳»

۷- در خراج أبو یوسف آمده است:

«أبو یوسف گوید: جزیه بر همه اهل ذمه واجب است. از کسانی که در عراق هستند و دیگران که اهل حیره و دیگر شهرها هستند، یهودی باشند یا مسیحی یا مجوسی یا ستاره پرست یا گوساله پرست، بجز مسیحیان بنی تغلب و به ویژه اهل نجران.» «۴»

---

(۱)- آن گونه که در قاموس اللغه آمده: مقصود از سامره- در عبارت ماوردی- یا همان گوساله پرست است، یا دهری و یا قومی از

یهود که در بعضی عقائد با آنها مخالف اند.

(۲)- احکام السلطانیه/ ۱۴۳.

(۳)- بدایه المجتهد ۱/ ۳۷۶ (چاپ دیگر ۱/ ۳۳۱).

(۴)- خراج/ ۱۲۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۹۱

۸- باز در همان کتاب است:

«و همه مشرکان چه مجوسی باشند یا بت پرست و آتش پرست و سنگ پرست و ستاره پرست و گوساله پرست، از همه اینها جزیه پذیرفته می شود؛ مگر کسانی که اهل ردّه هستند و بت پرستان عرب.» «۱»

۹- در مختصر خرقی که در فقه حنابله است آمده است:

«جزیه مگر از یهودی یا مسیحی یا مجوسی پذیرفته نمی شود، در صورتی که بدانچه بر آن پیمان بسته اند پایدار بمانند. و دیگران یا باید اسلام را بپذیرند یا کشته شوند.» «۲»

در مغنی ابن قدامه در شرح این جمله آمده است:

«یعنی بجز یهود و نصاری و مجوس جزیه از آنان پذیرفته نمی شود و بر دین خود واگذارده نمی شوند و جز اسلام از آنان پذیرفته نمی شود، و اگر اسلام نیاوردند کشته می شوند. این ظاهر مذهب احمد است، و حسن بن ثواب از او نقل کرده است که از همه کفار مگر بت پرستان عرب جزیه پذیرفته می شود، به خاطر این که حدیث بُریده به خاطر عام بودن آن دلالت بر این دارد که از همه کفار جزیه پذیرفته می شود، فقط بت پرستان عرب از آن استثناء شده اند ...» «۳»

۱۰- در منتهی آمده است:

«بر هر فرد از اهل کتاب که عاقل بالغ مذکر باشد جزیه منعقد می گردد. مراد ما از اهل کتاب کسانی هستند که به حقیقت دارای کتاب هستند، مانند یهود و نصاری و کسانی که شبههٔ دارا بودن کتاب دارند و آنان مجوس می باشند، که از آن سه دسته جزیه گرفته می شود. و در این

مسأله بين علماى اسلام چه گذشته و چه جديد اختلافى نيست، چرا كه صحابه بر آن اجماع داشتند و فقهاى پيشين و

---

(۱)- خراج/ ۱۲۸.

(۲)- مغنى ۱۰/ ۵۶۸ و ۵۷۳.

(۳)- مغنى ۱۰/ ۵۷۳.

پس از آنان تا زمان ما از اهل حجاز و عراق و شام و مصر و جاهاى ديگر از همه زمانها و مكانها هم بدان عمل كرده اند، بر اساس آيه شريفه كه دلالت بر جزيه دارد و نيز احاديث پيشين و كردار پيامبر اكرم (ص) و اينكه آن حضرت از مجوسيان هجر جزيه گرفت و معاذ را به يمن فرستاد و دستور داد كه از هر مرد بالغ يك دينار و يا معادل آن از پارچه هاى معافرى آنان بگيرد، و اين مسأله اجماعى است.» «۱»

در نهايه ابن أثير پس از ذكر حديث مى نويسد:

«معافرى [كه در متن روايت آمده است] نوعى پارچۀ گران قيمت يمنى است كه منسوب به معافر است كه قبيله اى است در يمن.» «۲»

۱۱- باز در همان كتاب است:

«بجز گروههاى سه گانه از ديگر كفار جز اسلام پذيرفته نيست و اگر جزيه بپردازند از آنها پذيرفته نمى گردد، مانند بت پرستان و سنگ پرستان و آتش پرستان و خورشيدپرستان و ديگر مشركان از عرب و عجم كه يهودى و مسيحى و مجوسى نيستند؛ اين سخن را شافعى نيز گفته است. ابو حنيفه گفته: از همه كفار پذيرفته مى شود مگر آنكه عرب باشند، احمد گفته از همه پذيرفته مى شود مگر بت پرستان از عرب، مالك نيز گفته از همه آنان پذيرفته مى شود مگر مشركان قريشى چرا كه آنان مرتد شده اند. اوزاعى و سعيد بن عبد العزيز گفته اند از همه آنان پذيرفته مى شود.»

«۳»

۱۲- در کتاب جهاد شرایع در احکام ذمّه آمده است:

«اول از چه کسی جزیه گرفته می شود؟ کسی که می توان او را به دینش وانهاد، و آنها یهود و نصاری هستند و کسی که شبهه کتابی بودن دارد و آنان مجوسند، و از

---

(۱)- منتهی ۲/ ۹۵۹.

(۲)- نهایه ابن اثیر ۳/ ۲۶۲.

(۳)- منتهی ۲/ ۹۶۰.

دیگر آنان جز اسلام پذیرفته نمی شود. و آن سه فرقه اگر به شرایط ذمه ملتزم شوند، به دین خویش رها می شوند چه عرب باشند و چه عجم؛ و اگر اهل حرب ادعا کنند که از آنانند و جزیه بپردازند، از آنان پذیرفته می شود و مکلف به آوردن گواه نمی باشند.» «۱»

۱۳- در جواهر ذیل گفتار محقق که می فرماید: «و از دیگر آنان جز اسلام پذیرفته نیست» می نویسد:

«بدون آنکه در آن اختلافی یافته باشم، بلکه از غنیه و کتابهای دیگر ادعای اجماع بر آن شده است، بلکه اشکالی در آن نیست پس از گفتار خدای متعال که می فرماید: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»- مشرکان را هر جا یافتید بکشید- و نیز آیه شریفه: «فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقابِ»- چون کافران را دیدید گردن بزنید- و آیات دیگر و روایاتی که در این زمینه است و فرقی نمی کند که برای آنها یکی از کتابهای پیامبران گذشته از ابراهیم و آدم و ادریس و داود باشد یا نباشد، زیرا عنوان کتاب که در قرآن مجید آمده همان تورات و انجیل است.» «۲»

خلاصه آنچه تاکنون از کلمات بزرگان نقل کردیم این شد که نزد اصحاب ما در قبول جزیه از یهود و نصاری و بلکه مجوس اشکالی نیست. بله از

ظاهر عمانی استفاده می شود که او مجوسیان را به بت پرستان و دیگر کفار که از آنان جز اسلام پذیرفته نیست ملحق کرده است، ولی در جواهر آمده است در این مورد اجماع به هر دو نوع آن: اجماع محصل و اجماع منقول «۳» شکل گرفته است و مجوس نیز ملحق به اهل کتابند. «۴»

و اصحاب ما این گونه فتوی داده اند که بجز مذاهب سه گانه از دیگران جزیه پذیرفته

---

(۱)- منتهی ۲/ ۹۶۰.

(۲)- جواهر ۲۱/ ۲۳۱.

(۳)- اجماع محصل اجماعی است که خود انسان با تتبع و تحقیق بر آن مطلع شود. و اجماع منقول آن است که با تتبع دیگران و به نقل از آنان باشد. (مقرر)

(۴)- جواهر ۲۱/ ۲۲۸.

نیست، شافعی نیز همین را گفته است، ابو حنیفه و مالك و احمد در روایتی گفته اند از همه کفار مگر مشرکان عرب یا قریش پذیرفته می شود، و برخی نیز گفته اند از همه آنان پذیرفته می شود.

۱۴- ولی در کتاب سِیَر از خلاف مسأله ۲۴ آمده است:

«اگر امام با گروهی از مشرکان قرارداد صلح امضاء کرد که سرزمینی را برای خود آماده نموده و آنان را در آن باقی بگذارد و به جای جزیه بر زمینهای آنان خراج قرار دهد، جایز است به هر گونه که خود صلاح بداند، و این جزیه آنان محسوب می گردد و اگر اسلام آوردند و یا آن زمینها را به مسلمانان فروختند خراج ساقط می گردد؛ شافعی نیز همین را گفته مگر آنکه آن را مقید کرده و گفته است: این در صورتی است که بداند این خراج به اندازه ای است که بر هر فرد بالغی در یک

سال به یک دینار برسد. ابو حنیفه گفته است این خراج با اسلام ساقط نمی شود.

دلیل ما اجماع فرقه و روایات آنان است.» «۱»

ظاهراً قیدی که شافعی آورده بدین خاطر است که خراجی که از آنان گرفته می شود کمتر از جزیه اهل کتاب نباشد، زیرا حد اقل جزیه نزد او یک دینار طلا- بر هر فرد در یک سال است. پوشیده نماند که این مسأله با آنچه پیش از این از خلاف و مبسوط و دیگران خواندیم که جزیه از مشرکان پذیرفته نمی شود منافات دارد. مگر آنکه بین این دو مسأله فرق گذاشته شود به اینکه پذیرش جزیه از اهل کتاب و مجوس الزامی است، اما از مشرکین به صورت جواز و یا رعایت مصلحت است. یا آنکه جزیه اهل کتاب سرانه است و جزیه مشرکین بر زمینهای آنها. یا آنکه جزیه اهل کتاب به صورت دائمی و همیشگی است و جزیه مشرکین به صورت موقت است، زیرا قرارداد آتش بس با مشرکان بیشتر از ده سال جایز نیست چنانکه در جایگاه خود مورد گفتگو قرار گرفته است.

---

(۱)- خلاف ۳/ ۲۳۵.

یا اینکه منع گرفتن جزیه از مشرکین و دیگر فرق کفر حمل بر این شود که از مشرکانی که در درون جامعه اسلامی زندگی می کنند جایز نیست ولی از دیگر دولتهای کافر و فرمانروایان و شهرها و روستاهای آنها جایز است تا در سایه حمایت حکومت اسلامی و قراردادهای بین المللی با امنیت زندگی کنند، زیرا بسیار بعید است که گفته شود همه کفار را که در بلاد کفر هستند با همه گستردگی و زیادی آنها باید کشت، فرقه هایی مانند

هندوها، بودائی ها و ... با توجه به اینکه هیچ گونه اجباری در دین نیست و دینی که بر اساس علم و معرفت نباشد اعتباری به آن نیست. و ما پیش از این از ماوردی نقل کردیم که گفت: «پس واجب است ولیّ امر به صورت سرانه بر اهل کتاب که ذمه را پذیرفته اند جزیه قرار دهد تا در دار الاسلام زندگی کنند.» از این کلام آشکار می شود که محل بحث در جزیه نزد آنان همان اقلیت هایی هستند که در جوامع اسلامی و در دار الاسلام زندگی می کنند، و مسأله نیاز به بحث گسترده تر و پژوهش دارد تا ابعاد و چگونگی آن مشخص گردد.

احتمال بسیار دوری هم هست که مراد مرحوم شیخ از مشرکین در اینجا همان اهل کتاب باشد، و عنوان مسأله برای این بوده است که بفرماید قرار دادن خراج بر زمینها نیز از جزیه سرانه بر افراد کفایت می کند.

[آیات و روایات مسأله]

در هر صورت ما در اینجا برخی از آیات و روایاتی را که بدان استدلال شده یادآور می شویم:

۱- خداوند متعال می فرماید: «فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقابِ» «۱» پس هرگاه با کافران در میدان جنگ روبرو شدید گردنهایشان را بزنید.

۲- نیز می فرماید: «فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تابُوا وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

---

(۱)- سوره محمد (۴۷)/ ۴.

رَحِيمٌ» «۱» و چون ماههای حرام پایان یافت مشرکان را هر جا یافتید بکشید؛ و آنها را اسیر سازید؛ و محاصره کنید؛ و در هر کمینگاه بر سر راه آنها بنشینید. هرگاه

توبه کنند و نماز برپا دارند و زکات بپردازند آنها را رها سازید، زیرا خداوند آمرزنده ای مهربان است.

۳- و می فرمایـد: «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتّی لَا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلّهِ» «۲». با آنها پیکار کنید تا فتنه از میان برخیزد و دین همه مخصوص خـدا گردد. وماننـد اینها آیات دیگری که از آنها تشویق به جهاد برای گسترش توحیـد و عـدالت و برچیـده شـدن اساس کفر و فتنه از گستره زمین استفاده می شود.

بله ممکن است در اسـتدلال به برخی از این آیـات منـاقشه شـود که این آیـات پاسـخی است به پنـدار اینکه نمی توان آنـان را کشت، و در مقام رفع توهم حظر است و به چیزی بیشتر از جواز دلالت ندارد. «۳»

۴- و نیز آیه شـریفه ای که پیش از این خواندیم: «قَاتِلُوا الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ لَا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ لَا یُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَا یَدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ حَتّی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ» «۴» بـا کسانی از اهل کتاب که نه به خـدا و نه به روز جزا ایمـان دارنـد و نه آنچه را خـدا و رسولش حرام کرده انـد حرام می شـمرند و نه آیین حق را می پـذیرند پیکار کنید تا زمانی که تسلیم شده و با دست خود جزیه بپردازند.

شرح این آیه و مقدار دلالتی که بر موضوع دارد در ابتدای بحث از نظر خوانندگان گذشت.

۵- بیهقی به سند خود از أبو هریره روایت کرده که پیامبر خدا (ص) فرمود:

«من مأمور شدم با مردم پیکار کنم تا بگویند: معبودی جز خدای یکتا نیست پس هر که «لا إله إلّا اللّه» گفت

از سوی من جان و مالش مگر در جایگاهی که مجازات حق اوست

---

(۱)- سوره توبه (۹)/ ۵.

(۲)- سوره انفال (۸)/ ۳۹.

(۳)- معنای توهم حظر و مانع بودن آن برای فهمیدن وجوب از امر، پیش از این گذشت.

(۴)- سورهٔ توبه (۹)/ ۲۹.

در امان است، و حساب وی با خداوند است».

این روایت را مسلم و نیز بخاری در صحیح خود آورده اند. «۱»

۶- باز در همان کتاب به سند خود از أبو هریره آمده است که گفت:

«پیامبر خدا (ص) فرمود: من مأمور شدم که با مردم پیکار کنم تا بگویند «لا إله إلّا اللّه» و چون یکتایی خدا را بر زبان راندند، تصرف در خونها و اموالشان مگر در مواردی که تصرف در آن رواست بر من جایز نیست و حساب آنان با خداوند است». «۲»

این روایت را مسلم نیز در صحیح خود آورده است.

۷- باز در همان کتاب به سند خود از ابن عصام از پدرش روایت نموده است که:

«چون پیامبر خدا (ص) گروهی را برای پیکار می فرستاد می فرمود: اگر صدای اذانی شنیدید و یا مسجدی را در آن منطقه مشاهده کردید هیچ کس را نکشید «۳»».

از این گونه آیات و روایات استفاده می شود که کافر به اسلام فرا خوانده می شود اگر پذیرفت بر وی حکم اسلام جاری می شود و الّا کشته می گردد، پس جزیه بر خلاف قاعده است که جز در مواردی که دلیلی برای آن وجود داشته باشد اخذ نمی گردد، و آیه ای که در سوره توبه در این ارتباط نازل شده است به منزله استثناء است و مورد آن مخصوص اهل کتاب است.

۸- در خبر حفص بن

غیاث که درباره شمشیرهای پنج گانه است از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود:

---

(۱)- عن أبی هریره ان رسول اللّه (ص) قال امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا «لا اله إلّا اللّه» فمن قال «لا اله إلّا اللّه» فقد عصم منی ماله و نفسه الا بحقه و حسابه علی الله. سنن بیهقی ۹/ ۱۸۲، کتاب الجزیه، باب من لا تؤخذ منه الجزیه من اهل الاوثان).

(۲)- قال رسول اللّه (ص) امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا «لا اله إلّا اللّه» فاذا قالوها منعوا منی دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم علی اللّه. سنن بیهقی ۹/ ۱۸۲، کتاب الجزیه، باب من لا تؤخذ منه الجزیه من اهل الاوثان).

(۳)- ان النبی (ص) اذا بعث سریه قال اذا سمعتم مؤذناً او رأیتم مسجداً فلا تقتلوا احداً. (سنن بیهقی ۹/ ۱۸۲، کتاب الجزیه، باب من لا تؤخذ منه الجزیه من اهل الاوثان).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۹۸

«اما شمشیرهای سه گانه شناخته شده یا برافراشته شده، یکی شمشیری است که بر مشرکان عرب برافراشته شده است؛ خداوند متعال می فرماید «مشرکان را هر جا یافتید بکشید و آنان را گرفته و در محاصره قرار دهید و بر سر هر گذرگاهی به کمینشان بنشینید پس اگر توبه کردند یعنی ایمان آوردند و نماز بپا داشته و زکات دادند برادران دینی شما هستند.» این مشرکان جز کشته شدن یا گرویدن به اسلام از آنان پذیرفته نیست و اموال آنان فی ء مسلمانان است و فرزندان اینان اسیر می گردند چنانکه سنت پیامبر خدا (ص) نیز این گونه بود که آن حضرت هم اسیر می گرفت و هم می بخشید و هم از آنها مالی در

برابر آزادی آنان می گرفت.

و اما شمشیر دوم بر اهل ذمه است؛ خداوند متعال می فرماید: با مردم به نیکی سخن گویید. «۱» که این آیه درباره اهل ذمه فرود آمده است آنگاه با آیه دیگر که می فرماید «با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت نمی گروند و آنچه را خدا و پیامبر حرام شمرده اند حرام نمی دانند و آیین حق را برنمی گزینند پیکار کنید تا با دست خود و با کمال خضوع جزیه بپردازند» نسخ شده است. پس از آنان کسی که در دار الاسلام است از او جز جزیه یا کشته شدن پذیرفته نیست و مال آنان فی ء مسلمانان است و فرزندانشان اسیر می گردند و چون جزیه را بر جانهای خویش پذیرفتند به اسارت گرفتن فرزندان و تصرف اموالشان بر ما حرام می گردد و می توان با آنان ازدواج نمود. و اما کسانی از آنان که در دار الحرب زندگی می کنند، می توان آنان را به اسارت گرفت و نمی توان با آنان ازدواج کرد و جزیه از آنان پذیرفته نیست مگر آنکه به سرزمین اسلامی درآیند یا جزیه دادن یا کشته شدن را بپذیرند.

و شمشیر سوم شمشیر بر مشرکان عجم از ترک و دیلم و خزر است؛ خداوند

---

(۱)- بقره (۲)/ ۸۳.

عزّ و جلّ در ابتدای سوره ای که در آن از کافران یاد می کند، داستان اینان را بازگو می کند آنگاه می فرماید: «گردنهای آنان را بزنید تا آنان را زمین گیر سازید پس آنان را به بند کشید آنگاه یا بر آنان منت نهاده و بدون پرداخت چیزی آزادشان سازید و یا با پرداخت مالی آزادشان کنید تا آنکه آتش

جنگ فروکش کند.» در آیه شریفه اینکه خداوند فرمود: و یا پس از آن بر آنان منت نهید، یعنی پس از به اسارت گرفتن آنان، و مراد از فداء مبادله ای است که بین آنان و مسلمانان برای آزادی اسیران صورت می گیرد. لذا از این دسته جز کشته شدن یا پذیرش اسلام پذیرفته نیست و تا زمانی که در دار الحرب هستند ازدواج با آنان جایز نیست». «۱»

مخفی نماند نخستین آیه ای که در این حدیث آمده از در کنار هم نهادن آیه ۵ و ۱۱ سوره توبه به دست آمده است و یک آیه مستقل نیست.

۹- در مستدرک از عیاشی از امام جعفر صادق از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود:

---

(۱)- فی خبر حفص بن غیاث عن أبی عبد اللّه (ع) الوارد فی الاسیاف الخمسه قال: «فأما السیوف الثلاثه المشهوره (الشاهره) فسیف علی مشرکی العرب قال اللّه عزّ و جلّ: «فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم و ۲ احصروهم و اقعدوا لهم کل مرصد فان تابوا (یعنی آمنوا) و أقاموا الصلاه و آتوا الزکاه فاخوانکم فی الدین» فهؤلاء لا یقبل منهم الا القتل أو الدخول فی الاسلام و أموالهم (و مالهم) فی ء و ذراریّهم سبی علی ما سنّ رسول اللّه (ص) فانه سبی و عفا و قبل الفداء.

و السیف الثانی علی اهل الذمه قال اللّه تعالی: «و قولوا للناس حسناً» نزلت هذه الآیه فی اهل الذمه ثم نسخها قوله عزّ و جلّ «قاتلوا الذین لا یؤمنون باللّه و لا بالیوم الآخر و لا یحرّمون ما حرّم اللّه و رسوله و لا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیه عن ید وهم

صاغرون» فمن کان منهم فی دار الاسلام فلن یقبل منهم الا الجزیه أو القتل و ما لهم فی ء و ذراریهم سبی و اذا قبلوا الجزیه علی انفسهم حرم علینا سبیهم و حرمت اموالهم، و حلّت لنا مناکحتهم، و من کان منهم فی دار الحرب حلّ لنا سبیهم، و لم تحل لنا مناکحتهم و لم یقبل منهم الا الدخول فی دار الاسلام او الجزیه او القتل.

و السیف الثالث سیف علی مشرکی العجم یعنی الترک و الدیلم و الخزر قال اللّه عزّ و جلّ فی اول السوره التی یذکر فیها الذین کفروا فقصّ قصتهم ثم قال: «فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتّی إِذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثاقَ فَإِمّا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمّا فِداءً حَتّی تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزارَها» فاما قوله «فَإِمّا مَنًّا بَعْدُ» یعنی بعد السبی منهم و «إِمّا فِداءً» یعنی المفاداه بینهم و بین اهل الاسلام. فهؤلاء لن یقبل منهم الا القتل او الدخول فی الاسلام و لا تحل لنا مناکحتهم ما داموا فی دار الحرب.» (وسائل ۱۱/ ۱۶، ابواب جهاد عدو، باب ۵، حدیث ۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۰۰

«خداوند پیامبر را با پنج شمشیر برانگیخت، شمشیری بر مشرکان عرب که فرمود:

مشرکان را هر جا یافتید بکشید و آنان را بگیرید و در حصر آورید و بر هر گذرگاهی به کمینشان بنشینید پس اگر توبه کردند یعنی ایمان آوردند برادران دینی شما هستند، از آنان جز کشته شدن یا اسلام آوردن پذیرفته نیست ...» «۱»

۱۰- در وسائل در صحیحه عبد لکریم بن عتبه هاشمی در مناظره ای که امام صادق (ع) با عمرو بن عبید و دیگر افراد معتزله درباره محمد بن عبد الله بن حسن دارد آمده است

که آن حضرت فرمود:

«ای عمرو! اگر من با رفیق تو که مرا به بیعت با وی فرامی خوانی بیعت کنم و همه مردم نیز با او بیعت کنند و حتی دو نفر هم با شما مخالفت نورزد و شما به جنگ مشرکان و کسانی که مسلمان نمی شوند و جزیه نمی پردازند بروید، بگو چه نظر دارید آیا شما و فرمانده شما به سیره رسول خدا (ص) آگاهی دارید که آن حضرت در پیکار با مشرکان در جنگهایش چگونه عمل فرمود؟ عمرو بن عبید گفت: بلی، فرمود: چگونه رفتار می کنید؟ گفت: آنان را به اسلام فرا می خوانیم اگر نپذیرفتند از آنان جزیه مطالبه می کنیم. فرمود: اگر مجوسی باشند و اهل کتاب نباشند چه؟ گفت: فرقی نمی کند یکسانند. فرمود: اگر از مشرکان عرب و بت پرست باشند چه؟ گفت یکسانند. فرمود به من بگو آیا قرآن را در این مورد تلاوت کرده ای؟ گفت: بلی، فرمود: این آیه را بخوان «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ» در این آیه شریفه

---

(۱)- عن جعفر بن محمد عن أبی جعفر (ع) أن اللّه بعث محمداً (ص) بخمسه اسیاف فسیف علی مشرکی العرب قال اللّه جلّ وجهه: «فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم و احصروهم و اقعدوا لهم کل مرصد فان تابوا (یعنی فان آمنوا) فاخوانکم فی الدین» لا یقبل منهم الا القتل أو الدخول فی الاسلام. (مستدرک ۲/ ۲۴۶، ابواب جهاد عدو، باب ۵، حدیث ۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۰۱

خداوند اهل کتاب

را استثناء فرموده، آیا غیر اهل کتاب با اهل کتاب یکسانند؟ گفت:

بلی، فرمود: این نظریه را از چه کسی گرفته ای؟ گفت: از مردم شنیدم که این گونه می گویند.» «۱»

از این حدیث اجمالًا استفاده می شود که اهل کتاب با دیگر کفار در قبول جزیه از آنان متفاوتند، بلکه مجوس نیز با اهل کتاب فرق دارند گرچه حق آن است که آنان [مجوس] نیز در این جهت همانند اهل کتابند که ما بعداً بدین مسأله خواهیم پرداخت.

و چه بسا از این جمله که حضرت فرموده: شما به جنگ مشرکانی می روید که اسلام را نپذیرفته اند و جزیه نمی پردازند، به ذهن می رسد که از مشرکان نیز جزیه پذیرفته است ولی ذیل این روایت با این ظهور متعارض است.

۱۱- در مستدرک از دعائم الاسلام از امیر مؤمنان (ع) روایت شده است که فرمود:

«از هیچ شخص عربی جزیه پذیرفته نمی شود، و اگر اسلام نیاوردند با آنان پیکار می شود.» «۲»

۱۲- در وسائل از کلینی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از أبو یحیی واسطی از برخی از اصحاب ما روایت شده است که گفت:

---

(۱)- و فی الوسائل فی صحیحه عبد لکریم بن عتبه الهاشمی الوارده فی مناظره الامام الصادق (ع) مع عمرو بن عبید و غیره من المعتزله فی شأن محمد بن عبد الله بن الحسن قال (ع): «یا عمرو أ رأیت لو بایعت صاحبک الذی تدعونی الی بیعته ثم اجتمعت لکم الامه فلم یختلف علیکم رجلان فیها فافضیتم الی المشرکین الذین لا یسلمون و لا یؤدون الجزیه أ کان عندکم و عند صاحبکم من العلم ما تسیرون فیه بسیره رسول اللّه (ص) فی المشرکین فی حروبه؟ قال: نعم. قال:

فتصنع ما ذا؟ قال: ندعوهم الى الاسلام فان أبوا دعوناهم الى الجزيه. قال: ان كانوا مجوساً ليسوا باهل الكتاب؟ قال: سواء. قال: و ان كانوا مشركى العرب و عبده الاوثان؟ قال: سواء. قال: اخبرنى عن القرآن تقرأه؟ قال: نعم. قال: اقرأ: «قاتلوا الذين لا يؤمنون باللّه و لا باليوم الآخر و لا يحرّمون ما حرّم اللّه و رسوله و لا يدينون دين الحق من الذين اوتوا الكتاب حتى يعطوا الجزيه عن يد وهم صاغرون.» فاستثناء اللّه تعالى و اشتراطه من أهل الكتاب فهم و الذين لم يؤتوا الكتاب سواء؟ قال: نعم. قال: عمن أخذت ذا؟ قال: سمعت الناس يقولون. وسائل ۱۱/ ۲۸، ابواب جهاد عدو، باب ۹، حديث ۲).

(۲)- عن أمير المؤمنين (ع) انه قال: «لا يقبل من عربى جزيه و ان لم يسلموا قوتلوا.» (مستدرک الوسائل ۲/ ۲۶۲، ابواب جهاد عدو، باب ۴۲، حديث ۱).

مبانى فقهى حكومت اسلامى، ج ۷، ص: ۱۰۲

«از امام صادق (ع) از مجوس پرسش نمودم كه آيا آنان پيامبرى داشتند؟ حضرت فرمود: بلى، آيا نشنيده ايد نامه پيامبر (ص) به اهل مكه را كه به آنان نوشت اسلام بياوريد و الّا آماده جنگ باشيد. آنان به آن حضرت نوشتند: از ما جزيه بگير و ما را بر بت پرستى خويش باقى بگذار. آن حضرت به آنان نوشت: من جز از اهل كتاب جزيه نمى گيرم. آنان به آن حضرت نوشتند- و با اين نوشتن مى خواستند آن حضرت را دروغگو قلمداد كنند- مى پندارى كه تنها از اهل كتاب جزيه مى گيرى با آنكه از مجوسيان «هجر» جزيه دريافت كرده اى. پيامبر خدا (ص) به آنان نوشت: مجوس پيامبرى داشتند كه او را كشتند و كتابى داشتند

که آن را آتش زدند، پیامبر آنها کتابشان را در دوازده هزار پوست گاو برایشان آورد.» «۱»

مانند این روایت را صاحب وسائل از شیخ به سند خود از محمد بن یعقوب و به سند خود از احمد بن محمد نقل کرده است.

در خبر همان گونه که ملاحظه می فرمایید ارسال است [چیزی از زنجیره سند افتاده است]. و با توجه به طبقات رجال حدیث گمان می رود که «أبو یحیی واسطی» که در روایت آمده همان «زکریا بن یحیی واسطی» باشد که همانند دیگر رجال حدیث فردی مورد اعتماد است.

و اینکه فرموده: «جز از اهل کتاب جزیه نمی گیرم» آیا این یک حکم الهی کلی است که تخلف از آن جایز نیست، یا اینکه پیامبر خدا (ص) به عنوان اینکه در زمان خود حاکم

---

(۱)- عن أبی یحیی الواسطی عن بعض أصحابنا قال: «سئل أبو عبد اللّه (ع) عن المجوس أ کان لهم نبیّ؟ فقال: نعم. اما بلغک کتاب رسول اللّه (ص) الی أهل مکه ان اسلموا و الّا نابذتکم بحرب. فکتبوا الی النبی (ص) أن خذ منّا الجزیه و دعنا علی عباده الاوثان. فکتب الیهم النبی أنی لست آخذ الجزیه الا من اهل الکتاب. فکتبوا الیه- یریدون بذلک تکذیبه- زعمت انک لا تأخذ الجزیه الا من أهل الکتاب ثم أخذت الجزیه من مجوس هجر. فکتب الیهم رسول اللّه (ص) ان المجوس کان لهم نبی فقتلوه و کتاب أحرقوه أتاهم نبیهم بکتابهم فی اثنی عشر ألف جلد ثور.» (وسائل ۱۱/ ۹۶، ابواب جهاد عدو، باب ۴۹، حدیث ۱).

مسلمانان بوده مصلحت نمی دیده جز از اهل کتاب جزیه گرفته شود، و این منافات ندارد

که حاکمان دیگر پس از آن حضرت اگر صلاح اسلام و مسلمانان بدانند از غیر اهل کتاب نیز جزیه بپذیرند؟ هر دو نظریه در این روایت محتمل است، بلکه ظاهر تعبیر آن حضرت نظریه دوم است که آن حضرت به عنوان اینکه حاکم مسلمانان بوده در آن زمان و آن شرایط گرفتن جزیه از غیر اهل کتاب را صلاح نمی دانسته.

البته این با قطع نظر از روایاتی است که پیش از این آمد که بین اهل کتاب و غیر اهل کتاب در این جهت فرق گذاشته بود.

از سوی دیگر از اینکه پیامبر اکرم علت گرفتن جزیه از مجوس هجر را وجود کتاب و پیامبر برای آنان ذکر فرمود، شاید خود دلیلی باشد بر اینکه اگر برای امتی پیامبر و کتاب آسمانی ثابت گردید، هر چند تحت این سه عنوان یهود و مسیحیت و مجوس نگنجید، باز این حکم شامل حال آنان می شود.

۱۳- باز در همان کتاب [وسائل] از شیخ به سند خود از احمد بن محمد از أبی یحیی واسطی روایت شده است که گفت:

«از امام صادق (ع) از مجوس پرسیده شد، فرمود: آنان پیامبری داشتند که او را کشتند و کتابی که آن را آتش زدند، پیامبر آنها برایشان کتابی آورد که در دوازده هزار پوست گاو بود که به آن جاماسب می گفتند.» «۱»

۱۴- باز در همان کتاب از صدوق در فقیه روایت نموده که گفت: «از مجوس جزیه گرفته می شود زیرا پیامبر (ص) فرمود: مانند اهل کتاب با آنان رفتار کنید، آنان پیامبری داشتند که نام او داماسب بود که او را کشتند و کتابی داشتند که به آن جاماسب

---

(۱)- عن الشیخ باسناده

عن أحمـد بن محمـد عن أبی یحیی الواسـطی قال: سـئل أبو عبد اللّه (ع) عن المجوس فقال: کان لهم نبی قتلوه و کتاب احرقوه اتـاهم نبیهم بکتابهم فی اثنی عشـر الف جلـد ثور و کان یقال له جاماسب. (وسائل ۱۱/ ۹۷، ابواب جهاد عدو، باب ۴۹، حدیث ۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۰۴

می گفتند و در دوازده هزار پوست گاو بود که آن را آتش زدند.» «۱»

۱۵- باز در همان کتاب از مجالس صدوق به سند وی از اصبغ بن نباته روایت می کند که گفت:

«همانا علی (ع) بر منبر فرمود: «از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید» اشعث بن قیس بپاخاست و گفت: ای امیر مؤمنان چگونه از مجـوس جزیه گرفته می شـود بـا آنکه بر آنـان کتـابی فرود نیامـده و پیـامبری نداشـته انـد؟ حضـرت فرمود: بلی ای اشعث، خداوند هم برای آنان کتاب فرستاد و هم پیامبری داشتند.» «۲»

۱۶- باز در همان کتاب از مفید در مقنعه از امیر المؤمنین (ع) روایت نموده که فرمود:

«مجوس در جزیه و دیات به یهود و نصاری ملحق می شوند چون در گذشته دارای کتاب بوده اند.» «۳»

۱۷- باز در همان کتاب از مجالس فرزند شیخ به سند وی، از علی بن موسی الرضا (ع) از پدرش از پدرانش از علی بن حسین (ع) روایت نموده که پیامبر خدا (ص) فرمود:

«با آنان به سنت اهل کتاب رفتار کنید، یعنی با مجوس.» «۴»

۱۸- در کتاب اموال أبی عبید به هنگام نقل نامه های پیامبر خدا (ص) به سند خود از عروه بن زبیر روایت کرده که گفت:

---

(۱)- عن الصدوق فی الفقیه قال: المجوس تؤخذ منهم الجزیه لأنّ النبی (ص) قال: سنّوا بهم

سنّه اهـل الکتاب و کان لهم نبیّ اسـمه داماسب فقتلوه و کتاب یقال له جاماسب کان یقع فی اثنی عشـر ألف جلـد ثور فحرقوه. (وسائل ۱۱/ ۹۷، ابواب جهاد عدو، باب ۴۹، حدیث ۵).

(۲)- عن مجالس الصـدوق بسـنده عن الاصـبغ بن نباته ان علیاً (ع) قال علی المنبر: سـلونی قبل ان تفقـدونی، فقام الیه الاشـعث فقال: یا أمیر المؤمنین کیف تؤخذ الجزیه من المجوس و لم ینزل علیهم کتاب و لم یبعث الیهم نبی؟ فقال: بلی یا اشعث قد انزل اللّه علیهم کتاباً و بعث الیهم نبیاً. (وسائل ۱۱/ ۹۸، ابواب جهاد عدو، باب ۴۹، حدیث ۷).

(۳)- عن امیر المؤمنین (ع) انه قـال: المجوس انمـا الحقوا بـالیهود و النصاری فی الجزیه و الـدیات لانه قـد کان لهم فیما مضـی کتاب. (وسائل ۱۱/ ۹۸، ابواب جهاد عدو، باب ۴۹، حدیث ۸).

(۴)- عـن علی بن موسـی الرضـا (ع) عن أبیه عن آبـائه عن علی بن الحسـین (ع) ان رسـول اللّه (ص) قـال: سـنّوا بهم سـنه أهل الکتاب یعنی المجوس. (وسائل ۱۱/ ۹۸، ابواب جهاد عدو، باب ۴۹، حدیث ۹).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۰۵

«و آن حضرت به اهل یمن نوشت: این نامه ای است از محمد پیامبر خدا (ص) به اهل یمن، و در این نامه آمده بود: هر یک از یهودیـان یـا مسـیحیان که اسـلام بیاورد از مؤمنان است، برای اوست آنچه برای آنان است و بر اوست آنچه بر آنان است. و هر که بر یهودیت یا مسیحیت خود بماند تحت فشار قرار نمی گیرد و باید جزیه بپردازد.» «۱»

۱۹- در سنن بیهقی به سند خود از ابن اسحاق روایت نموده که گفت:

«چون پیامبر خدا

(ص) به تبوک رسید «یحنه بن روبه» فرمانروای ایله خدمت آن حضرت رسید و با وی مصالحه کرد و به وی جزیه پرداخت، و اهل «جربا» و «اذرح» نزد آن حضرت آمدند و جزیه پرداختند.» «۲»

۲۰- باز در همان کتاب به سند خود از انس بن مالك و نیز از عثمان بن أبی سلیمان روایت شده است که گفت:

«پیامبر خدا (ص) خالد بن ولید را به سوی «اکیدر» فرمانروای «دومه» فرستاد، او را گرفته و نزد آن حضرت آوردند آن حضرت با وی بر پرداخت جزیه مصالحه کرد.» «۳»

۲۱- باز در همان کتاب به سند خود آمده است:

«پیامبر خدا (ص) خالد بن ولید را به سوی اکیدر بن عبد الملك- مردی از طایفه کنده که فرمانروای «دومه» بود و نصرانی بود- فرستاد ... آنگاه خالد اکیدر را به نزد رسول خدا (ص) آورد، حضرت وی را بر جان امان داد و بر پرداخت جزیه با وی

---

(۱)- عن عروه بن الزبیر قال و کتب الی اهل الیمن من محمد رسول اللّه (ص) الی أهل الیمن برساله فیها: و أنه من أسلم من یهودی او نصرانی فانه من المؤمنین له ما لهم و علیه ما علیهم؛ و من کان علی یهودیته او نصرانیته فانه لا یفتن عنها و علیه الجزیه. (الاموال/ ۲۹).

(۲)- عن ابن اسحاق قال فلمّا انتهی رسول اللّه (ص) الی تبوك اتاه یحنه بن روبه صاحب ایله فصالح رسول اللّه (ص) و اعطاه الجزیه. و اتاه اهل جربا و أذرح فاعطوه الجزیه. (سنن بیهقی ۹/ ۱۸۵، کتاب الجزیه، باب من یؤخذ منه الجزیه ..).

(۳)- ان النبی (ص) بعث خالد بن الولید الی أکیدر دومه

فأخذوه فأتوا به فحقن له دمه و صالحه على الجزيه. (سنن بيهقى ۹/ ۱۸۶، كتاب الجزيه، باب من قال تؤخذ منهم الجزيه ..).

مبانى فقهى حكومت اسلامى، ج ۷، ص: ۱۰۶

مصالحه كرد و او را آزاد ساخت تا به قريه خود بازگشت.

شافعى گفته است: «پيامبر خدا (ص) از اهل ذمه يمن جزيه گرفت و همه آنان عرب بودند، و از اهل نجران نيز جزيه گرفت كه در ميان آنان اعراب بودند.» «۱»

۲۲- باز در همان كتاب به سند خود از معاذ بن جبل روايت شده كه گفت:

«پيامبر خدا (ص) مرا به يمن فرستاد و دستور فرمود كه از هر فرد بالغى يك دينار يا معادل آن معافر [پارچه اى گران قيمت همچون برد يمانى] بگيرم. يحيى بن آدم گفته است: اين جزيه بر اهل يمن بود و آنان قومى از عرب و اهل كتاب بودند، آيا ملاحظه نكرده ايد كه آن حضرت فرمود: نبايد يهودى را براى دست برداشتن از دين خود تحت فشار قرار دهند.» «۲»

۲۳- باز در همان كتاب به سند خود از ابن عباس روايت نموده كه گفت:

«پيامبر خدا (ص) با اهل نجران بر دو هزار حلّه مصالحه نمود.» «۳»

۲۴- باز در همان كتاب به سند خود آمده است كه شافعى گفت: «پيامبر خدا (ص) از «اكيدر غسانى» جزيه گرفت، و روايت كرده اند كه آن حضرت با مردانى از عرب بر پرداخت جزيه مصالحه كرد. اما عمر بن خطاب و خلفاى پس از وى تا امروز از بنى تغلب و تنوخ و بهراء و تيره هايى از دو رگه هاى عرب جزيه مى گرفتند و آنان تا هم اكنون به نصرانيت باقى هستند و مقدار پولى كه بايد بپردازند دو

برابر زکات است و این جزیه

---

(۱)- ان رسول اللّه (ص) بعث خالد بن الولید الی اکیدر بن عبد الملک- رجل من کنده کان ملکاً علی دومه و کان نصرانیاً ... ثم ان خالداً قدم بالاکیدر علی رسول اللّه (ص) فحقن له دمه و صالحه علی الجزیه و خلّی سبیله فرجع الی قریته. (سنن بیهقی ۹/ ۱۸۷، کتاب الجزیه، باب من تؤخذ منه الجزیه ..).

(۲)- عن معاذ بن جبل قال: بعثنی رسول اللّه (ص) الی الیمن و امرنی ان آخذ من کل حالم دیناراً او عدله معافر. قال یحیی بن آدم و انما هذه الجزیه علی اهل الیمن. و هم قوم عرب لانهم اهل کتاب أ لا تری انه قال: لا یفتن یهودی عن یهودیته. (سنن بیهقی ۹/ ۱۸۷، کتاب الجزیه، باب من قال تؤخذ منه الجزیه ..).

(۳)- عن ابن عباس قال: صالح رسول اللّه اهل نجران علی الفی حله. (سنن بیهقی ۹/ ۱۸۷، کتاب الجزیه، باب من قال تؤخذ منهم الجزیه ..).

است و جزیه بر ادیان است نه بر انساب.» «۱»

۲۵- باز در همان کتاب به سند خود از نصر بن عاصم آمده است که گفت:

فروه بن نوفل اشجعی گفت: چرا از مجوس جزیه گرفته می شود با آنکه اهل کتاب نیستند؟ «مستورد» بپا خاست و جامه او را گرفت و گفت: ای دشمن خدا بر أبو بکر و عمر و بر امیر المؤمنین (ع) یعنی علی ناروا می بندی چون از آنان [مجوس] جزیه می گرفتند؟ آنگاه آنان به سوی قصر [دار الحکومه] روان شدند، علی بر آنان وارد شد و گفت همین جا درنگ کنید. آنان در سایه قصر

نشستند، علی فرمود: من داناترین مردم به مجوس هستم، آنان دانشی داشتند که می آموختند و کتابی که آن را تدریس می کردند، روزی پادشاه آنان در حال مستی به دختر یا خواهر خود تجاوز نمود، برخی از مردم مملکت وی از این ماجرا باخبر شدند، چون هشیار شد اطراف او گرد آمدند که بر وی حد جاری کنند، او مخالفت ورزید آنگاه مردم کشور خویش را فراخواند و چون گردآمدند گفت: آیا شما دینی را بهتر از دین آدم می شناسید، او دخترانش را به ازدواج پسرانش درآورد و من بر دین آدم هستم، کدام یک از شما از دین آدم روی می گرداند؟

گفت: مردم با او بیعت کردند و با مخالفان به جنگ پرداختند تا آنان را کشتند. و بدین گونه بود که به کتابشان پشت کردند و کتابشان از دستشان رفت و دانشهایی که در سینه هایشان بود زدوده شد؛ پس اینان اهل کتاب بودند و پیامبر خدا (ص) و أبو بکر و عمر از اینان جزیه دریافت می کردند.» «۲»

---

(۱)- قال الشافعی قد اخذ رسول اللّه (ص) الجزیه من اکیدر الغسانی و یروون انه صالح رجالًا من العرب علی الجزیه. فاما عمر بن الخطاب و من بعده من الخلفاء الی الیوم فقد اخذوا الجزیه من بنی تغلب و تنوخ و بهراء و خلط من خلط العرب و هم الی الساعه مقیمون علی النصرانیه یضاعف علیهم الصدقه و ذلک جزیه و انما الجزیه علی الادیان لا علی الانساب ... (سنن بیهقی ۹/ ۱۸۷، کتاب الجزیه، باب من قال تؤخذ منهم الجزیه ..).

(۲)- قال فروه بن نوفل الاشجعی: علامَ تؤخذ الجزیه من المجوس و لیسوا بأهل کتاب؟ فقام الیه

المستورد فاخذ بتلبيبه فقال يا عدو اللّه تطعن على أبى بكر و عمر و على امير المؤمنين يعنى علياً (ع) و قد اخذوا منهم الجزيه؟ فذهب به الى القصر فخرج على (ع) عليهما و قال: البداء فجلسا فى ظل القصر فقال على (ع): انا أعلم الناس بالمجوس كان لهم علم يعلمونه و كتاب يدرسونه و ان ملكهم سكر فوقع على ابنته او اخته فاطلع عليه بعض اهل مملكته فلما صحا جاءوا يقيمون عليه الحد فامتنع منهم فدعا اهل مملكته فلما آتوه قال: تعلمون ديناً خيراً من دين آدم و قد كان ينكح بنيه من بناته و انا على دين آدم ما يرغب بكم عن دينه؟ قال: فبايعوه و قاتلوا الذين خالفوهم حتى قتلوهم فاصبحوا و قد اسرى على كتابهم فرفع من بين اظهرهم و ذهب العلم الذى فى صدورهم فهم اهل كتاب و قد اخذ رسول اللّه (ص) و أبو بكر و عمر منهم الجزيه. (سنن بيهقى ۹/ ۱۸۸، كتاب الجزيه، باب المجوس من اهل الكتاب ..).

مبانى فقهى حكومت اسلامى، ج ۷، ص: ۱۰۸

۲۶- باز در همان كتاب به سند خود از مالك از جعفر بن محمد از پدرش (ع) روايت نموده كه گفت:

«عمر بن خطاب از مجوس ياد كرد و گفت: نمى دانم در مورد اينان چه بكنم؟

عبد الرحمن بن عوف گفت: گواهى مى دهم كه از پيامبر خدا (ص) شنيدم كه مى فرمود: با سنت اهل كتاب با اينان رفتار كنيد.» «۱»

۲۷- باز در همان كتاب به سند خود آمده است كه گفت: «پيامبر خدا (ص) به مجوسيان «هجر» نوشت اسلام بر مجوس عرضه مى گردد هر كه اسلام آورد از وى پذيرفته مى شود و هر كه

مخالفت ورزید جزیه بر آنان نهاده می شود. بدین شرط که [مسلمانها] ذبیحه آنان را نخورند و با زنان آنان نکاح نکنند.» «۲»

۲۸- در صحیح بخاری در گفتار مغیره به فرمانده کسری در جنگ ایران آمده است که گفت:

«پیامبر و فرستاده پروردگار ما به ما دستور فرموده که با شما بجنگیم تا به پروردگار یکتا ایمان بیاورید یا جزیه بپردازید.» «۳»

معلوم است که ایرانی ها در آن زمان مجوسی بودند.

---

(۱)- عن جعفر بن محمد عن أبيه إن عمر بن الخطاب ذكر المجوس فقال ما أدرى كيف اصنع فى امرهم فقال له عبد الرحمن بن عوف: اشهد لسمعت رسول اللّه (ص) يقول: سنّوا بهم سنّه اهل الكتاب. (سنن بيهقى ۹/ ۱۸۹، كتاب الجزيه باب المجوس من اهل الكتاب ..).

(۲)- كتب رسول اللّه (ص) الى مجوس هجر يعرض عليهم الإسلام فمن اسلم قبل منه و من ابى ضربت عليه الجزيه على ان لا توكل لهم ذبيحه و لا تنكح لهم امرأه. (سنن بيهقى ۹/ ۱۹۲، كتاب الجزيه، باب الفرق بين نكاح نساء من يؤخذ منه الجزيه ..).

(۳)- و فى البخارى فيما قاله المغيره لعامل كسرى فى حرب ايران قال: فامرنا نبينا رسول ربنا (ص) ان نقاتلكم حتى تعبدوا اللّه وحده او تؤدوا الجزيه. صحيح بخارى ۲/ ۲۰۱، كتاب الجهاد و السير، باب الجزيه و الموادعه).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۰۹

و روایات دیگری که در این زمینه رسیده است.

در جمع بندی آیه جزیه و روایات باب باید گفت: آنچه آیه شریفه در آن صراحت دارد ثبوت جزیه بر اهل کتاب است ولی پرداخت جزیه از دیگر کفار را نفی نمی کند.

مفاد برخی از این روایات نیز ثبوت آن در مورد

اهل کتاب یا مجوس است اما بر نفی دیگران صراحت ندارد؛ گرچه برخی از آنها دلالت بر نفی نیز می کند.

[روایات جواز اخذ جزیه از غیر اهل کتاب

] البته برخی از روایات نیز وجود دارد که بسا از آنها بتوان استفاده نمود که از غیر فرقه های سه گانه [یهود و نصاری و مجوس] نیز می توان جزیه دریافت نمود که از نظر می گذرانیم:

۱- در وسائل از شیخ [طوسی] به سند وی از أبو بصیر روایت شده است که گفت:

«از امام صادق (ع) از جزیه پرسیدم فرمود: خداوند فقط جزیه از مشرکین عرب را حرام کرده است.» «۱»

در سند این روایت وهب است که فردی است مجهول یا ضعیف. مفاد حدیث نیز منطبق است با آنچه از ابو حنیفه نقل شده است، زیرا کلمه انما مفید حصر است [یعنی گرفتن جزیه از مشرکان غیر عرب جایز است].

۲- باز وسائل از کلینی به سند صحیح از محمد بن مسلم روایت نموده است که گفت:

«از امام باقر (ع) از گفتار خداوند عزّ و جلّ «وَ قاتِلُوهُمْ حَتّی لا تَکُونَ فِتْنَهٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلّهِ» پرسیدم، فرمود: تأویل این آیه هنوز نیامده است، زیرا پیامبر خدا (ص) و اصحاب وی به خاطر نیازی که داشتند با آنان [مشرکان] درگیر نشدند، و اگر زمان تأویل آیه آمده بود از آنان [جزیه] پذیرفته نشده بود ولی با آنان پیکار می شد تا خداوند را به یکتایی

---

(۱)- عن أبی بصیر قال سألت ابا عبد الله (ع) عن الجزیه فقال انما حرم اللّه الجزیه من مشرکی العرب. (وسائل ۱۱/ ۹۷، باب ۴۹، حدیث ۴).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۱۰

بپرستند و شرک از میان برخیزد.» «۱»

مورد آیه و مرجع ضمیر

همان گونه که مشخص است مشرکین مکه هستند.

در کتاب مرآه العقول در توضیح و تفسیر این روایت آمده است:

«یعنی اینکه از اهل کتاب جزیه را و از مشرکان فداء [یعنی پرداخت مالی در ازاء آزاد شدن و زنده ماندن] و از منافقان اظهار اسلام را پذیرفت با آنکه می دانست آنان کافر هستند.» «۲»

پس این روایت صحیحه دلالت بر این دارد که در صورت نیاز و ضرورت می توان پیکار با مشرکان را ترک کرد.

۳- باز کلینی از علی بن ابراهیم از هارون بن مسلم از مسعده بن صدقه از امام صادق (ع) روایت کرده است که فرمود:

«هنگامی که پیامبر اکرم (ص) فرماندهی را برای سپاهی کوچک می فرستاد وی را به تقوای خداوند عزّ و جلّ در خصوص خود و اصحابش سفارش می فرمود، آنگاه می گفت: ... و چون با دشمن مسلمانان روبرو شدید آنان را به یکی از سه چیز فرا بخوانید، اگر پاسخ شما را دادند از آنان بپذیرید و دست از آنان بدارید، آنان را به اسلام بخوانید اگر پذیرفتند از آنان بپذیرید و دست از آنان بکشید، و آنان را به هجرت پس از اسلام بخوانید اگر پذیرفتند از آنان بپذیرید و دست از آنان بردارید، و اگر نخواستند مهاجرت کنند و سرزمین خود را اختیار کردند و نخواستند در دار الهجره وارد شوند آنان به منزله عربهای مؤمنین هستند آنچه بر اعراب مؤمنین روا است بر آنان رواست و برای آنان چیزی از فی ء و قسمت نیست مگر آنکه در راه خدا مهاجرت

---

(۱)- عن الکلینی بسند صحیح عن محمد بن مسلم قال قلت لأبی جعفر (ع) قول اللّه عزّ و جلّ «قاتلوهم

حتی لا- تکون فتنه و یکون الـدین کله للّه؟» فقـال: لم یجی ء تأویـل هـذه الآیه بعـد، إن رسول اللّه (ص) رخّص لهم لحاجته و حاجه اصـحابه فلو قـد جاء تأویلها لم یقبل منهم و لکن یقتلون حتی یوحّد اللّه و حتی لا یکون شـرک. (وسائل ۱۱/ ۹۷، ابواب جهاد عدو، باب ۴۹، حدیث ۲).

(۲)- مرآه العقول ۴/ ۳۳۷، چاپ قدیم.

(مجاهـده خ. ل) کننـد؛ اگر از این دو سـرباززدند آنـان را به جزیه بخوانیـد که با کمال خضوع و کوچکی بپردازنـد؛ پس اگر جزیه پرداختند از آنان بپذیرید و دست از آنان بدارید، و اگر سـرباززدند از خداوند عزّ و جلّ بر آنان استعانت جویید و در راه خدا با آنان پیکار کنید.» «۱»

این روایت را شـیخ طوسی نیز از محمد بن یعقوب نقل کرده ولی گفته است چون با دشمن از مشرکان برخورد کردید آنان را بخوانید. «۲»

همـان گونه که روشن است سـند این روایت مورد اعتمـاد است و اطلاـق آن غیر اهـل کتاب را هم شامل می شود، بلکه شاید اکثر اعزامهای پیامبر (ص) به سوی غیر اهل کتاب بوده است، علاوه بر اینکه در نقل «تهذیب» و نیز خبر بریده که بعداً می آید لفـظ «مشـرکین» آمـده است و این جمله روایت که می گویـد: «ان النبی (ص) کان» پیامبر همواره (با توجه به لفظ کان) ظهور در اسـتمرار دارد. و جمله «عن یـد و هم صاغرون» از آیه شـریفه اقتباس شده است نه اینکه اشاره بدان باشد تا گفته شود مورد آیه اهل کتاب هستند. مگر آنکه گفته شود گفتار آن حضرت (ص) در مرسله واسطی که فرموده «من

جز از اهـل کتـاب جزیه نمی گیرم» تفسـیر این موثقه است و اطلاق آن را مقیـد و محـدود می کنـد، و در اینجا نکته ای اسـت شایان تأمل.

---

(۱)- عن أبی عبـد اللّه (ع) قـال ان النبی (ص) کـان اذا بعث أمیراً له علی سـریه امره بتقوی اللّه عزّ و جلّ فی خاصه نفسه ثم فی اصحابه عامه ثم یقول ...

و إذا لقیتم عدواً للمسـلمین فادعوهم إلی احدی ثلاث فان هم اجابوکم الیها فاقبلوا منهم و کفّوا عنهم. ادعوهم الی الاسـلام فان دخلوا فیه فاقبلوا منهم و کفوا عنهم. و ادعوهم الی الهجره بعد الاسلام فان فعلوا فاقبلوا منهم و کفوا عنهم و إن أبوا ان یهاجروا و اختـاروا دیـارهم و أبوا أن یـدخلوا فی دار الهجره کـانوا بمنزله اعراب المؤمنین یجری علیهم ما یجری علی اعراب المؤمنین و لا یجری لهم فی الفی ء و لاـ فی القسـمه شـیئاً الاـ ان یهـاجروا (یجاهـدوا خ. ل) فی سبیـل اللّه. فـان ابوا هاتین فادعوهم الی اعطاء الجزیه عن یـد و هم صاغرون فان أعطوا الجزیه فاقبل منهم و کف عنهم و إن أبوا فاسـتعن باللّه عزّ و جلّ علیهم و جاهـدهم فی اللّه حق جهاده. الحدیث. (وسائل ۱۱/ ۴۳، ابواب جهاد عدو، باب ۱۵، حدیث ۳).

(۲)- تهذیب الاحکام ۶/ ۱۳۸، کتاب الجهاد، باب ما ینبغی لوالی الامام ... حدیث ۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۱۲

۴- نزدیک به این موثقه است آنچه در سنن بیهقی به سند خود از مسلم و دیگران از سلیمان بن بریده از پدرش آمده است که گفت:

«پیامبر خدا (ص) چون فرماندهی را برای گروهی جنگی یا سپاهی می فرستاد او را در مورد خود و دیگر

مسـلمانانی که همراه او بودند به خیر و تقوی سـفارش می کرد و می فرمود: چون با دشمنت از مشرکان روبرو شدی آنان را به یکی از سه خصـلت [یا راه نجات] فرابخوان، پس هر یک از آنها را که پذیرفتنـد از آنان بپذیر و دست از آنان بدار، آنان را به اسـلام فرابخوان اگر پذیرفتند از آنان بپذیر و دست از آنان بدار؛ آنگاه از آنان بخواه که از سـرزمین خود به سرزمین مهاجرین هجرت کننـد، به سـپاه اسـلام بپیوندنـد، و به آنان گوشـزد کن که اگر چنین کنند آنچه برای مهاجرین است برای آنان است و چیزی که بر مهاجرین است بر آنان نیز هست. پس اگر سـرباززدند و سـرزمین خود را برگزیدنـد به آنان بگو که مانند عربهای مسـلمانان هسـتند که بر آنـان حکم خداونـد که بر مؤمنـان رواست روا می گردد ولی در فی ء و غنیمت بهره ای ندارنـد. مگر آنکه همراه با مسـلمانان به جهاد بپردازنـد. پس اگر سـرباز زدنـد آنان را به پرداخت جزیه فرابخوان، پس اگر پذیرفتند از آنان بپذیر و از آنان دست بدار، پس اگر سرباززدند از خدا کمک بخواه و با آنان به پیکار پرداز.» «۱»

شوکانی در کتاب «نیل الاوطار» پس از نقل این روایت می نویسد:

---

(۱)- عن سلیمان بن بریده عن أبیه قال کان رسول اللّه (ص) اذا بعث أمیراً علی سریه او جیش اوصاه بتقوی اللّه فی خاصه نفسه و بمن معه من المسـلمین خیراً قـال: اذا لقیت عـدوک من المشـرکین فادعهم الی احـدی ثلاث خصال او خلال فأیّتهن اجابوک الیها فاقبل منهم و کف عنهم. أدعهم الی الاسلام فان اجابوک فاقبل منهم و کف عنهم. ثم ادعهم

الى التحول من دارهم الى دار المهـاجرين و اعلمهم انهم أن فعلوا ذلـك ان لهم مـا للمهـاجرين و أن عليهم مـا على المهاجرين. فان أبوا و اختاروا دارهم فأعلمهم أنهم يكونون مثل أعراب المسـلمين يجرى عليهم حكم اللّٰه الـذى كان يجرى على المؤمنين و لا يكون لهم فى الفى ء و الغنيمه نصـيب الا ان يجاهدوا مع المسـلمين. فإن هـم أبوا فادعهم الى إعطاء الجزيه فان اجابوك فاقبل منهم و كفّ عنهم فان أبوا فاسـتعن باللّه و قاتلهم. الحديث. (سـنن البيهقى ۹/ ۱۸۴ كتاب الجزيه، باب من يؤخـذ منه الجزيه من اهل الكتاب).

مبانى فقهى حكومت اسلامى، ج ۷، ص: ۱۱۳

«ظـاهر اين روايت اين است كه فرقى بين كـافر عجمى و عربى و كتـابى و غير كتابى نيست. مالك و اوزاعى و جماعتى از اهل علم همين نظر را پذيرفته اند اما شافعى نظرى مخالف آنان دارد.» «۱»

۵- در مستدرك، از دعائم الاسلام، از امير المؤمنين (ع) آمده است كه آن حضرت فرمود:

«از عربها جزيه پذيرفته نمى شود و اگر اسلام را نپذيرند با آنان پيكار مى شود.» «۲»

بلى، استدلال به اين روايت متوقف بر اين است كه ما عموم مفهوم غير عرب بودن را شامل غير اهل كتاب نيز بدانيم ولى اتخاذ معناى عموم از مفهوم درست نيست.

۶- در مسند زيد آمده است:

«زيد بن على حديثى نقل كرد براى من از پدرش از جدش از على (ع) كه فرمود از مشـركين عرب جز اسلام يا شمشير پذيرفته نيست اما از مشـركين عجم جزيه گرفته مى شود. و اما اهل كتاب از عرب و عجم اگر نخواسـتند اسـلام بياورنـد يا درخواسـت كردند كه از اهل ذمه باشند، از آنان جزيه را

می پذیریم.» «۳»

مخفی نماند که حمل مشرکین عجم بر خصوص مجوس مشکل است.

۷- باز در همان کتاب است: از زید بن علی شنیدم که می گفت:

«اگر امام بر سرزمینی پیروزی یافت و مصلحت دید که بر مردم آن منت نهد، مالیات را بر سرانه آنها قرار خواهد داد؛ پس اگر تصمیم گرفت آن را تقسیم کند، آنجا را سرزمین

---

(۱)- نیل الاوطار ۷/ ۲۳۲، کتاب الجهاد و السیر، باب الدعوه قبل القتال.

(۲)- عن امیر المؤمنین (ع) انه قال: لا یقبل من عربی جزیه و ان لم یسلموا قوتلوا. (مستدرک الوسائل ۲/ ۲۶۲، ابواب جهاد عدو، باب ۴۲، حدیث ۱).

(۳)- حدثنی زید بن علی عن أبیه عن جده عن علی (ع) قال: «لا یقبل من مشرکی العرب الا الاسلام أو السیف و اما مشرکوا العجم فتؤخذ منهم الجزیه. و اما اهل الکتاب من العرب و العجم فان أبوا أن یسلموا او سألونا أن یکونوا من اهل الذمه قبلنا منهم الجزیه. (مسند زید/ ۳۱۷، کتاب السیر، باب العهد و الذمه).

عشر [که باید ده یک مالیات بپردازند] قرار خواهد داد.» «۱»

اطلاق این روایت مشرک را هم شامل می شود، ولی همان گونه که ملاحظه می کنید روایت مقطوعه است. «۲»

۸- در مصنف عبد الرزاق آمده است:

«معمر از زهری ما را آگاه ساخت که گفت: پیامبر خدا (ص) با بت پرستان بر جزیه مصالحه نمود مگر کسانی از آنان که از عرب بودند، و از اهل بحرین جزیه را پذیرفت و آنان مجوسی بودند.» «۳»

۹- در درّ المنثور از ابن عساکر از ابی امامه، از پیامبر خدا (ص) روایت کرده است که فرمود:

«جنگ بر دو گونه است: جنگ

با مشـرکان تا ایمان بیاورند یا با دست خود و با ذلّت جزیه بپردازند، و دیگر جنگ با گروه شورشـگر تا به امر خدا بازگردند.» «۴»

۱۰- ماننـد این روایت از امیر المؤمنین (ع) نیز روایت شـده است: در تهـذیب به سـند خود از أبی البختری، از جعفر، از پدرش روایت نموده که گفت: علی (ع) فرمود:

«پیکار بر دو گونه است: پیکار با اهل شـرک که از آنان دست برداشـته نمی شود تا مسـلمان شوند و یا با دست خود و با ذلّت جزیه بپردازند، و پیکار با توطئه گران که از

---

(۱)- سـمعت زید بن علی (ع) یقول: اذا غلب الامام علی ارض فرای أن یمنّ علی أهلها جعل الخراج علی رءوسهم فإن رأی أن یقسمها جعلها ارض عشر. (مسند زید/ ۳۱۶، کتاب السیر، باب قسمه الغنایم).

(۲)- روایت مقطوعه به روایتی گفته می شود که زنجیره سند آن گسسته باشد و سند آن به امام نرسد. (مقرر)

(۳)- صالـح رسـول اللّه (ص) عبـده الاوثـان علی الجزیه الا من کـان منهم من العرب و قبـل الجزیه من أهـل البحرین و کـانوا مجوساً. (المصنف ۶/ ۸۶، کتاب اهل الکتاب، حدیث ۱۰۰۹۱).

(۴)- عن رسول اللّه (ص) قـال: القتـال قتالان قتـال المشـرکین حتی یؤمنوا او یُعْطُوا الْجِزْیَهَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ و قتـال الفئه الباغیه حَتّی تَفِیءَ إِلی أَمْرِ اللّهِ. (الحدیث در المنثور ۳/ ۲۲۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۱۵

آنان دست برداشته نمی شود تا به امر خدا بازگردند یا کشته شوند. «۱»

این روایت در وسائل نیز از آن حضرت نقل شده است. «۲»

در کنار این گونه روایات باید گفت: بلکه در زمان خلافت امیر المؤمنین (ع) بی تردید در کشورهای اسلامی

مانند عراق و ایران و مصر کفار غیر اهل کتاب و مجوسیان بسیاری یافت می شدند ولی شنیده نشده است که آن حضرت (ع) کارگزاران خویش را به مجبور کردنشان به قبول اسلام و یا کشته شدن فرمان داده باشد.

۱۱- در کتاب الغارات به سند خود آورده است که گفت:

«علی (ع) محمد بن أبی بکر را به عنوان فرمانروا به مصر فرستاد، وی به علی (ع) نامه ای نوشت و در آن از مرد مسلمانی که به زنی نصرانی تجاوز کرده و از کفاری که برخی از آنان خورشید و ماه را می پرستند و در بین آنان کسانی یافت می شوند که از اسلام بازگشته اند و از بنده مکاتبی [که برای آزادی با مولای خود قراردادی نوشته است] و اکنون از دنیا رفته و مال و فرزندانی به جای نهاده است پرسش نمود.

علی (ع) در پاسخ او نوشت بر مسلمانی که به زنی نصرانی تجاوز کرده حد جاری کن. و زن نصرانی را به مسیحیان واگذار کن که هرگونه بخواهند نسبت به وی قضاوت کنند. و درباره زندیقان به وی دستور فرمود: کسانی از آنان را که ادعای اسلام داشته اند به قتل برساند، و دیگر کافران را به حال خویش واگذارد تا هر چه را خواستند بپرستند.» «۳»

مانند این روایت در کتاب وسائل نیز آمده است. «۴»

و ظاهراً مراد از کشتن کسانی که ادعای اسلام داشته اند کشتن زندیقانی است که

---

(۱)- عن امیر المؤمنین (ع) ایضاً ففی التهذیب بسنده عن أبی البختری عن جعفر عن أبیه قال: قال علی (ع): القتال قتالان قتال لاهل الشرک لا ینفر عنهم حتی یسلموا او یؤدوا الجزیه عن ید و هم صاغرون.

و قتال لاهل الزيغ لا ينفر عنهم حتى يفيئوا إلى أمر اللّه أو يقتلوا. (تهذيب ۴/ ۱۱۴، باب الجزيه، حديث ۴).

(۲)- وسائل ۱۱/ ۱۸، ابواب جهاد عدو، باب ۵، حديث ۳.

(۳)- بعث علی (ع) محمد بن أبی بكر أميراً علی مصر فكتب الی علی (ع) يسأله عن رجل مسلم فجر بامرأه نصرانيه و عن زنادقه فيهم من يعبد الشمس و القمر و فيهم من يعبد غير ذلک و فيهم مرتد عن الاسلام، و كتب يسأله عن مكاتب مات و ترک مالًا و ولداً. فكتب اليه علی (ع) ان أقم الحد فيهم على المسلم الذی فجر بالنصرانيه و ادفع النصرانيه الی النصاری يقضون فيها ما شاءوا. و امره فی الزنادقه ان يقتل من كان يدّعی الاسلام و يترک سائرهم يعبدون ما شاءوا. الحديث. (الغارات ۱/ ۲۳۰).

(۴)- وسائل ۱۸/ ۴۱۵، ابواب حد زنا، باب ۵۰، حديث ۱.

مسلمان شده و سپس مرتد شده اند، و بی گمان آن حضرت از این رو به قتل مرتد دستور فرموده که ارتداد از اسلام بویژه اگر مرتد فطری باشد که از ابتدا مسلمان بوده است جهت سیاسی داشته و دردی بوده است بی درمان و مسری که به سرعت به جامعه سرایت می کرده و به شوکت دولت اسلام و عظمت آن ضربه وارد می کرده است.

و شاید از همان ابتدا این حکم حکمی سیاسی و حکومتی بوده که باید در آن، شرایط زمان و مکان و جوامع نیز در نظر گرفته شود. «۱»

در نامه امام رضا به مأمون آمده است: «کشتن هیچ یک از نواصب و کفار در سرزمین تقیه [جایی که حاکمیت با مخالفین باشد] جایز نیست

مگر آنکه قاتل یا تلاش کننده در گسترش فساد باشند، و این در صورتی است که تو بر جان خویش و بر یاران خویش ترسی نداشته باشی.» «۲»

در هر صورت حکم به وجوب قتل غیر مسلمان غیر اهل کتاب به صورت مطلق مشکل و بلکه ممنوع است، و در این صورت لازم است تصمیم گیری در این گونه مسائل به رهبر و حاکم مسلمانان واگذار شود تا آنچه را به مصلحت می داند اعمال کند؛ بله آن گونه که در اهل کتاب جایز است که با پرداخت جزیه بر دین خود باقی باشند، در صورت تعمیم حکم در مورد غیر اهل کتاب این گونه نیست و نمی توان به طور کلی به

---

(۱)- در سوره محمد، آیه ۲۸ آمده است: «انّ الذین ارتدّوا علی ادبار هم من بعد ما تبیّن لهم الهدی، الشیطان سوّل لهم و أملی لهم» (کسانی که پس از روشن شدن حق و هدایت بر ایشان به عقب برگشتند [و مرتد شدند] همانا شیطان آنان را فریب داده و آرزوهایشان را طولانی نموده است).

از این آیه روشن می شود که شرط اصلی ارتداد روشن بودن حق و راه هدایت برای شخص مرتد است، چنین کسی چه بسا قهراً از روی عناد و لجاجت یا اغراض دیگر حق و حقیقت را انکار می کند. پس اگر در راه تحقیق و رسیدن به حق است در حقی شک کند یا آن را بدون انگیزه عناد مورد انکار قرار دهد مرتد نخواهد بود. برای توضیح بیشتر به جواب حضرت استاد به نامه جناب آقای دکتر سروش در همین رابطه مراجعه شود. (مقرر)

(۲)- فی کتاب الرضا (ع) الی المأمون قال: لا یحل

[لا يجوز. العيون] قتل احد من النّصاب و الكفار فی دار التقيه الّا قاتل أو ساع فی فساد. و ذلک اذا لم تخف علی نفسک و علی اصحابک. وسائل ۱۱/ ۶۲، ابواب جهاد عدو، باب ۲۶، حديث ۹؛ و نيز وسائل ۱۸/ ۵۵۲، ابواب حد مرتد، باب ۵، حديث ۶؛ و نيز عيون اخبار الرضا ۲/ ۱۲۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۱۷

آنان اجازه داد بر کفر و شرک خويش باقی بمانند، و شايد همين مسأله موجب تفاوت بين اهل کتاب و غير اهل کتاب باشد، و در حقيقت می توان گفت اين يک نوع صلح موقت است و قرارداد ذمه با اهل کتاب يک صلح دائم. خلاصه کلام آنکه: آتش بس و قرارداد صلح بر ترک جنگ و تعرض نسبت به دشمن برای زمان معين اگر امام به مصلحت بداند، بدون هيچ اشکالی جايز است. خداوند متعال می فرمايد: «وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ» «۱» اگر برای صلح بال گشودند تو نيز بال بگشا و توکل بر خداوند کن.

از سوی ديگر پيامبر خدا (ص) در سال حديبيه بر ترک جنگ با قريش به مدت ده سال مصالحه کرد. و در نامه امير المؤمنين (ع) به مالک اشتر آمده است: صلحی را که دشمن به تو پيشنهاد می دهد و خداوند بدان راضی است رد مکن؛ زيرا در صلح، سپاهيانت فرصت می يابند و اندوهت کاهش می يابد و سرزمينت امن و امان می گردد. «۲» و اطلاق اين فرمايش امام شامل غير اهل کتاب نيز می شود. و البته از شرايط قرارداد آتش بس اين نيست که بدون عوض و يک طرفه باشد، بلکه ممکن است در

برابر آن چیزی نهاده شود.

علامه در تذکره می نویسد:

«مهادنه و موادعه و معاهده واژه های مترادفی هستند که معنای آنها دست کشیدن از کشتار و ترک جنگ برای مدت معین در برابر چیزی یا بدون آن است و آن به نص و اجماع جایز است.» «۳»

و چیزی که در برابر ترک جنگ قرار می گیرد، ممکن است بر اراضی قرار گیرد یا بر افراد به صورت سرانه. و مراد از جزیه چیزی جز این نیست، چنانکه در کتاب سیر

---

(۱)- انفال (۸)/ ۶۱.

(۲)- و لا- تدفعن صلحاً دعاک الیه عدوک و للّه فیه رضاً فإن فی الصلح دعه لجنودک و راحه من هوموک و أمناً لبلادک. نهج البلاغه، فیض/ ۱۰۳۷؛ لح/ ۴۴۲، نامه ۵۳.

(۳)- تذکره ۱/ ۴۴۷.

خلاف که پیش از این خواندیم این معنا آمده بود. منتهای امر قبول آن به صورت لزوم نیست بلکه قبول آن در اختیار امام گذاشته می شود و یا اینکه به صورت موقت است و در صورت لزوم تمدید می گردد.

و شاید آنچه از پیامبر خدا (ص) روایت شده که فرمود: «تارکوا الترک ما ترکوکم» (تا زمانی که تُرک زبانان به شما نپرداخته اند به آنان نپردازید) «۱» یا اینکه فرمود: «تارکوا الحبشه ما ترکوکم» تا زمانی که حبشیان به شما نپرداخته اند به آنان نپردازید) از همین قبیل باشد، زیرا ثابت نشده که همه افراد ترک و یا اهل حبشه نصرانی و یا مجوسی باشند.

در قرآن کریم نیز آمده است: «لَا یَنْهَاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یُقَاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَ لَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیَارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ إِنَّمَا یَنْهَاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ قَاتَلُوکُمْ

فِي الـدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيٰارِكُمْ وَ ظٰاهَرُوا عَلىٰ إِخْرٰاجِكَمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ.» «۲» خداونـد شـما را از خوش رفتاری و دادگری با کسانی که در دین با شـما پیکار نکرده اند و شما را از خانه هایتان بیرون نرانده اند بازنمی دارد، همانا خدا دادگران را دوست می دارد، بی تردید خدا شـما را از دوستی کسانی که در دین با شـما پیکار کرده اند و شما را از خانه هایتان بیرون رانده اند و بر بیرون راندنتان هم پشت شده اند بازمی دارد. و ظاهر این آیات اطلاق است [یعنی شامل غیر اهل کتاب نیز می شود] و بلکه مورد آن مشرکان مکه هستند. و من گمان نمی کنم کسی ملتزم به وجوب کشتن نزدیک به نصف مردم کره زمین در صورت تسلط یافتن بر آنها بشود؛ یعنی کشتن میلیاردها انسان [که اسلام یا دینی آسمانی را نپذیرفته اند] با آنکه زنده ماندن و ارتباط فرهنگی با آنان چه بسا موجب تنبه تـدریجی بسیاری از آنان و جـذب گسترده آنان به اسـلام بشود. و شایـد هدف از پذیرش جزیه نیز چیزی جز مخلوط شـدن اهـل ذمه بـا مسـلمانان و تـأثیر پـذیرفتن از علوم و اخلاق و مقررات تعـالی بخش و دادگرانه اسلام نباشد، و هرگز برای دینی که بر پایه

---

(۱)- ر. ک. وسائل ۱۱/ ۴۲، ابواب جهاد عدو، باب ۱۴.

(۲)- ممتحنه (۶۰) آیات ۸ و ۹.

اندیشه و دانش بنا نشده باشد اعتباری نیست؛ و در اینجا نکته ای است شایان توجه.

حکم کسانی که پس از ظهور اسلام یهودی یا نصرانی یا مجوسی شده اند.

اشاره

اگر ما قائل شویم به اینکه جزیه ویژه فرقه های سه گانه است، آیا این حکم ویژه اهل کتاب گذشـته و فرزندان آنان نسلی پس از نسلی است یا آنکه شامل کسانی که پس از آمدن

اسلام و نسخ ادیان گذشته یهودی یا نصرانی یا مجوسی شده اند نیز می گردد؟

در پاسخ به این پرسش باید گفت: ظاهر آیات و روایات که حکم را معلق به عنوان اهل کتاب یا هر یک از یهود یا نصاری و یا مجوس کرده است این است که قضایا به صورت قضایای حقیقیه است نه قضایای خارجیه. «۱» و ملاک این است که واقعاً پیرو یکی از این سه دین باشند نه آن که مختص به کسانی باشد که پیرو یکی از این ادیان بوده اند. پس مراد به نصاری مثلًا کسانی هستند که در هر عصر و زمان و لو با تغییر دینشان مسیحی هستند، مانند دیگر موضوعات در احکام شرعی که حال فعلی آنها ملاک است و اینکه حکم منحصر به اهل کتاب گذشته و فرزندان آنان باشد جداً خلاف ظاهر است.

[سخن برخی از بزرگان در این باره

] برای روشن تر شدن مسأله دیدگاه برخی از فقها را در این زمینه یادآور می شویم:

۱- در کتاب جزیه خلاف مسأله ۱۹ آمده است:

«اگر فردی ذمّی به دین دیگری که ذمه از آنان پذیرفته است تغییر آیین دهد، مانند یهودی ای که نصرانی شود یا نصرانی ای که یهودی یا مجوسی گردد، بر همین دین جدید تحت ذمه باقی می ماند؛ ابو حنیفه نیز همین نظر را دارد؛ و برای شافعی در این زمینه دو گفتار است: یکی مانند آنچه ما گفتیم و دیگری که نزد آنان صحیح ترین نظر است اینکه از ذمه خارج می شود به دلیل گفتار امام (ع)

---

(۱)- در قضیه حقیقیه حکم بر ذات و عنوان موضوع مترتب می شود، خواه وجود خارجی داشته باشد یا نه، و نظر به افراد موجود در خارج ندارد. ولی در

قضیه خارجیه حکم بر افراد ذات موجود در خارج مترتب می شود. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۲۰

که فرمود: «من بدّل دینه فاقتلوه» هر که دینش را دگرگون کند او را بکشید. و نیز گفتار خداوند متعال: «وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ» هر که جز اسلام دینی برگزیند از او پذیرفته نخواهد شد. دلیل ما این است که کفر ملت واحده است به دلیل آن که برخی از آنان از برخی دیگر ارث می برند اگر چه در دین اختلاف داشته باشند، و اجماع فرقه امامیه بر این نظریه است.» «۱»

۲- در مبسوط آمده است:

«و اما اگر کسی از بت پرستان باشد، آنگاه در دین آنان [اهل کتاب] وارد شود، در این صورت باید دید این وارد شدن پیش از نسخ آئین اهل کتاب است یا پس از آن، اگر پیش از آن باشد که دین آنان نسخ شود، به همان دین باقی می ماند؛ و اگر پس از نسخ دین آنان باشد، به آن دین باقی نهاده نمی شود بر اساس گفتار آن حضرت که فرمود: هر که دینش را تغییر دهد او را بکشید؛ و این سخن عام است مگر آنکه دلیلی آن را تخصیص بزند.» «۲»

۳- باز در همان کتاب آمده است:

«کسی که بر دینی بوده است و جزیه می پرداخته، اگر به دین دیگری درآید، اگر آن دین جدید دینی است که اهل آن جزیه می پردازند، مانند یهودی ای که نصرانی یا مجوسی شود، ظاهر مذاهب اقتضا می کند که در دین دوم نیز ذمه او پذیرفته شود، چون نزد ما کفر مانند ملت واحدی است.

و اگر گفته شود ذمه او پذیرفته نمی شود،

بر اساس آیه شریفه: «وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» هر که جز اسلام دینی برگزیند از او پذیرفته نمی شود،

---

(۱)- خلاف ۳/ ۲۴۱. مقصود از «مله» در جمله: «الکفر مله واحده» مرام و روش است.

(۲)- مبسوط ۲/ ۳۶. معنای این کلام آن است که اگر بت پرستی بعد از زمان ظهور اسلام، یهودی یا نصرانی شد پذیرفته نیست، و بطلان این نظر واضح است. به علاوه مقصود از دین در حدیث: «من بدّل دینه ...» همانگونه که استاد در صفحات بعد بدان اشاره دارند دین حق یعنی اسلام است نه هر دین یا مرامی. (مقرر)

و نیز بر اساس فرمایش آن حضرت که: «هر که دینش را تغییر دهد او را بکشید» و این عام است مگر آنکه دلیلی آن را تخصیص بزند، این هم نظریه ای است قوی ... و اما اگر دینی را برگزینند که ذمه آنان پذیرفته نیست مانند بت پرستی در این صورت ذمه او پذیرفته نیست.» «۱»

۴- در تذکره آمده است:

«فردی از کفار که در دین اهل کتاب وارد شود از او جزیه پذیرفته می شود، در صورتی که ورود به آن آیین پیش از نسخ آن آیین باشد، و از فرزندان آنان نیز جزیه پذیرفته است هر چند پس از نسخ به دنیا آمده باشند.

ولی اگر پس از نسخ آن دین بدان وارد شده باشند، چیزی جز اسلام از آنان پذیرفته نیست و به نظر علمای ما جزیه آنان پذیرفته نیست؛ شافعی نیز همین نظر را دارد، بر اساس گفتار آن حضرت (ع) که «هرکه دینش را تغییر بدهد او را بکشید» و چون

او دینی غیر از اسلام پذیرفته است بر اساس گفتار خداوند متعال «وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلٰامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ» «مزنی» گفته است در هر صورت ذمه او با دادن جزیه پذیرفته است.» «۲»

مانند همین مطلب در منتهی آمده است. «۳» در کتاب مختلف نیز مطالبی در این زمینه آمده است. «۴»

۵- در کتاب جواهر آمده است:

«ظاهراً حکم یهود و نصاری بر کسانی که بعد از نسخ این آیین ها یهودی یا نصرانی شده اند بار نمی شود، بلکه از ظاهر کتاب تذکره و منتهی به دست می آید که ادعای اجماع بر آن شده است. و شاید بنی تغلب بن وائل از عرب از ربیعه بن

---

(۱)- مبسوط ۲/ ۵۷.

(۲)- تذکره ۱/ ۴۳۸.

(۳)- منتهی ۲/ ۹۶۰.

(۴)- مختلف/ ۳۳۶.

نزار [که به نصرانیت گرویدند] در زمان جاهلیت آیین نصرانیت را پذیرفتند [نه بعد از اسلام] چنانکه برخی از اصحاب ما بدان تصریح کرده اند.» «۱»

در هر صورت باید گفت: اگر مسلمانی به هر یک از اشکال مختلف کفر گراید مرتد می شود و بی تردید ذمه او پذیرفته نیست. و فقهای ما در کتاب حدود احکام هر دو قسم مرتد را [چه مرتد فطری باشد یا ملی] بیان کرده اند؛ ولی حکم ارتداد بر فرزندانشان جاری نمی شود بلکه آنان چون دیگر کفار اصلی [که کافرزاده می باشند] هستند. و ظاهراً اگر بت پرست و یا یکی از اهل کتاب دین دیگری از اهل کتاب را برگزینند، همان گونه که پیش از این گفته شد حکم اهل کتاب را دارد به خاطر اطلاق آیات و روایاتی که در این باب رسیده است. و اما آنچه در تذکره و منتهی آمده

است که خلاف این را به علمای ما نسبت داده انـد و ادعای اجماع بر آن کرده اند، می توان در آن مناقشه نمود که این مسأله از مسائـل اصولی در کتابهـایی که مخصوص فتـاوای مـأثوره فقهـاست نیست و در نتیجه ادعـای اجماع در هر یک از دو طرف مسأله بلا وجه است.

و ظـاهراً ادعای اجماعی هم که در خلاف شـده است مربوط به اصل مسأله نیست بلکه مربوط به مسأله ارث است که برخی از آنها از برخی دیگر ارث می برند یا نه.

و اما گفتار آن حضـرت که فرمود: «هر که دینش را تغییر دهد او را بکشید» منصرف به مسلمانی است که از دین خارج شده و مرتد شود؛ و شامل کافری که دینش را تغییر دهد و دین دیگری را بپذیرد نمی شود، همان گونه که شامل کافری که دینش را تغییر دهد و اسلام را بپذیرد نمی شود.

بلکه شایـد آیه شـریفه نیز منصـرف به خصوص مسـلمانی باشد که غیر اسـلام را بپذیرد، و الّا این آیه با اهل کتاب بالاصاله که ذمه آنان پذیرفته است نقض می شود. و شاید مراد آیه این باشد که در قیامت از آنان پذیرفته نیست و ذیل آیه که می فرماید:

---

(۱)- جواهر ۲۱/ ۲۳۲.

«وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْخاسِرِینَ» و (او در آخرت از زیانکاران است) مفسر ابتدای آیه است.

در هر صورت بایـد گفت مقتضـای آنچه آقایان گفته انـد این است که هر نصـرانی ای مثلًا بایـد شـجره نامه ای تاریخی داشـته باشد که نشان دهد از مسیحیان پیش از ظهور اسلام است یا از نسل کسانی است که پس از اسلام مسیحی شده اند؛ و در اینجا نکته ای است شایان

تأمل.

پژوهشی درباره حکم صابئین

اشاره

۱- شیخ طوسی در کتاب جزیه خلاف (مسأله ۴) می گوید:

«از صابئین جزیه گرفته نمی شود و بر دینشان وانهاده نمی شوند، این سخن را ابو سعید اصطخری گفته است. و دیگر فقها گفته اند از آنان جزیه پذیرفته می شود.

دلیل ما اجماع فرقه و روایات آنان است و نیز آیه شریفه: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» و نیز: «فَإِذَا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ» چون با کافران [در میدان جنگ] روبرو شدید گردنهایشان را بزنید؛ و دستور نفرموده که از آنان جزیه بگیرید.

و نیز آیه شریفه: «قَاتِلُوا الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ» تا آنجا که می فرماید: «مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ حَتّٰی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ» و در این آیه شریفه شرط اخذ جزیه، اهل کتاب بودن آنان است و اینان- صابئین- اهل کتاب نیستند.» «۱»

ما پیش از این در دلالت آیه اخیر بر نفی جزیه از غیر اهل کتاب اشکال کردیم زیرا این، از قبیل مفهوم لقب است و مفهوم لقب حجت نیست [اگر در آیه شریفه گفته شده از اهل کتاب جزیه بگیرید، دلیل بر این نیست که از دیگر کفار نمی توانید جزیه بگیرید.

زیرا عنوان اهل کتاب از قبیل لقب است و در علم اصول فقه گفته شده: مفهوم لقب]

---

(۱)- خلاف ۳/ ۲۳۸.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۲۴

[حجت نیست، بلکه به طور کلی لقب فاقد مفهوم است.]

۲- مفید در مقنعه می نویسد:

«بر کفاری که جزیه واجب است سه دسته اند: یهود با فرقه های مختلفی که دارند؛ نصاری با همه فرقه های آن؛ و مجوس با همه فرقه هایشان. ولی فقهای عامه در مورد صابئین و کسانی که در کفر مشابه آنها هستند بجز دسته های سه گانه که یادآور شدیم

اختلاف نظر دارند. مالك بن انس و اوزاعی می گویند:

هر دینی پس از دین اسلام بجز یهود و نصاری مجوسی محسوب می شود و حکم پیروان آن حکم مجوس است.

از عمر بن عبد العزیز نقل شده که گفت: صابئین مجوسی هستند. شافعی و جماعتی از اهل عراق می گویند: حکم آنان حکم مجوس است. و برخی از اهل عراق می گویند: حکم آنان حکم نصاری است.

و اما ما پذیرش جزیه را جز از کسانی که برشمردیم جایز نمی دانیم، به خاطر سنت پیامبر خدا (ص) در مورد آنان و توقیفی که از آن حضرت در مورد حکم آنان وارد شده است. از امیر المؤمنین (ع) وارد شده است که فرمود: «مجوس در جزیه و دیات ملحق به یهود و نصاری هستند به خاطر اینکه آنان در گذشته دارای کتاب بودند». و اگر ما باشیم و قیاس، مانویه و مزدکیه و دیصانیه نزد من به مجوسیه نزدیکترند تا صابئین، زیرا آنان در اصولشان راهی را می روند که با مجوس یکسان است و بسا با یکدیگر مشتبه می گردند ...

اما صابئین در آنچه ما برشمردیم مذهبی منحصر به فرد دارند، زیرا همه آنان تنها یگانگی آفریدگار را در ازل می دانند و برخی از آنان هیولی [ماده بی شکل] ای قدیم و ازلی را در کنار خدا می دانند که جهان از آن آفریده شده است و نزد آنان

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۲۵

همان هیولی اصل خلقت است و اعتقاد دارند که فلك و آنچه در آن است دارای اندیشه و حیات و نطق است. و همان است که این عالم را اداره و هدایت می کند. اینان ستارگان را بزرگ می شمارند و جز

خداوند عزّ و جلّ آنان را می پرستند، و برخی از آنان ستارگان را فرشته می پندارند و برخی از آنان آنها را آلهه می دانند و برای پرستششان خانه هایی می سازند. و بر اساس قیاس اینان به بت پرستان عرب شباهت بیشتری دارند تا به مجوس. چون اینان پرستش خود را عملًا و تحقیقاً به سوی غیر خدا متوجه می کنند و در دل و جان جز او را می پرستند و نامهای خداوند را بر مخلوقات او نهاده اند. «جلّ اللّه تبارک و تعالی عما یقول المبطلون» «۱»

این مطالب را مرحوم علامه نیز در جهاد مختلف از ایشان نقل کرده است. «۲»

در ارتباط با کلام ایشان باید گفت شاید در زمان رسول خدا (ص) تنها یهود و نصاری و مجوس می زیسته اند و ابتلاء آن حضرت به آنان بوده است، پس استدلال به سنت و عمل آن حضرت در گرفتن جزیه از آنان بر نفی جواز گرفتن جزیه از دیگر مدعیان کتاب مشکل است.

و اینکه امیر المؤمنین (ع) در سخن خود علت الحاق مجوس به اهل کتاب را این برشمردند که آنان در گذشته دارای کتاب بوده اند، خود اقتضای این را دارد که پیروان هر آیینی که در گذشته دارای کتاب بوده اند به یهود و نصاری ملحق شوند، اگر چه فرض کنیم که دین آنان تحریف شده و ملتزم به عقاید فاسده هستند. در مورد تورات و انجیل هم اینگونه است که طبق اعتقاد ما آنها تحریف شده و مسیحیان قائل به اقانیم سه گانه هستند، که اعتقاد فاسد و باطلی است.

۳- در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده است:

---

(۱)- مقنعه/ ۴۴.

(۲)- مختلف ۱/ ۳۳۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۲۶

«صابئین نه

مجوسی هستند نه یهود نه نصاری و نه مسلمان، بلکه مردمی هستند که سیاره ها و ستارگان را می پرستند.» «۱»

۴- در مجمع البیان در تفسیر آیه ۶۲ از سوره بقره آمده است:

«صابئون جمع صابئ است و آن هر کسی است که از دینی به دین دیگر تغییر عقیده دهد، و هر کس از دینی که بر آن بوده است به دینی دیگر جز آن تغییر عقیده دهد در لغت او را صابئی گویند .... و دینی که آنان [صابئین] وانهاده اند همان یکتاپرستی است که به پرستش ستارگان و تعظیم آنها روی آورده اند.

قتاده گوید: آنان مردمی شناخته شده هستند و مذهبی ویژه خود دارند و از ارکان دین آنان پرستش ستارگان است. آنان آفریدگار و معاد و برخی از پیامبران را قبول دارند.

مجاهد و حسن گویند: صابئین دین مستقلی ندارند، آنان چیزی بین یهود و مجوس هستند.

سُدی گوید: آنان طایفه ای از اهل کتابند که زبور می خوانند.

خلیل گوید: آنان طایفه ای [از اهل کتاب] هستند که دینشان مانند دین نصاری است مگر آنکه قبله آنان به سمت وزش باد جنوب در نیمه های روز است، می پندارند که آنان بر آیین نوح هستند.

ابن زید گوید: آنان دارای دینی از ادیان هستند که در جزیره- جزیره موصل زندگی می کنند، می گویند «لا إله إلّا اللّه» ولی به پیامبر خدا (ص) نگرویده اند، به همین جهت مشرکین به پیامبر خدا (ص) و اصحاب او می گفتند اینان صابئی هستند و آنان را با صابئین همانند می کردند.

برخی دیگر گفته اند آنان طایفه ای از اهل کتابند و فقهاء [عامّه] همه پذیرش

---

(۱)- تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۱/ ۴۱ (چاپ دیگر ۱/ ۴۸).

جزیه از آنان را جایز شمرده اند، ولی به نظر ما جایز نیست چون که آنان اهل کتاب نیستند.» «۱»

۵- در تفسیر قرطبی آمده است:

«در صابئین اختلاف است؛ سدّی گوید: آنان فرقه ای از اهل کتابند. این سخن را اسحاق بن راهویه نیز گفته است.

ابن منذر به نقل از اسحاق گوید: ذبیحه صابئین بی اشکال است زیرا آنان طایفه ای از اهل کتابند.

ابو حنیفه گوید: ذبیحه آنها و همسر گرفتن از آنان بی اشکال است.

خلیل گوید: آنان مردمی هستند که دینشان مانند دین نصاری است، مگر آنکه قبله آنان به سمت وزش باد جنوب است و می پندارند که بر آیین نوح هستند.

مجاهد و حسن و ابن أبی نُجَیح گویند: آنان مردمی هستند که دینشان بین یهود و مجوس است و ذبیحه آنان خورده نمی شود.

ابن عباس گوید: زن گرفتن از آنان جایز نیست. همچنین حسن و نیز قتاده گویند:

آنان مردمی هستند که فرشتگان را می پرستند، به سوی قبله نماز می خوانند، زبور تلاوت می کنند و نمازهای پنج گانه به جا می آورند. زیاد بن أبی سفیان آنان را دیده و هنگامی که فهمیده آنان فرشتگان را می پرستند می خواسته از آنان جزیه نپذیرد.

و خلاصه چیزی که از مذهب آنان می توان گفت- طبق آنچه برخی از علماء ما گفته اند- آنان خداپرستانی هستند که معتقدند ستارگان کارسازند و در امور مؤثرند و به همین جهت ابو سعید اصطخری- القادر باللّه- هنگامی که از او درباره

(۱)- مجمع البیان ۱/ ۱۲۶.

آنان می پرسند به کفرشان فتوی داده است.» «۱»

۶- در کتاب مصنّف عبد الرزاق به سند خود از قتاده آمده است که گفت:

«صابئین مردمی هستند که فرشتگان را عبادت می کنند و به

سوی قبله نماز می خوانند و زبور می خوانند. و از مجاهد نقل شده که گفت: صابئین بین مجوس و یهودند و دارای دین ویژه ای نیستند. و باز از او نقل شده که گفت از ابن عباس درباره صابئین پرسیده شد گفت: آنان مردمی بین یهود و نصاری هستند، ذبیحه های آنان و زن گرفتن از آنان حلال نیست.» «۲»

۷- در اوایل جلد دوم کتاب ملل و نحل شهرستانی در مقام تقسیم ملل و نحله های مختلف آمده است:

«تقسیم قانونمند بدین صورت است که بگوییم:

۱- برخی از مردم نه محسوس را قبول دارند و نه معقول را و اینان سوفسطائیان هستند.

۲- برخی قائل به محسوسند ولی اعتقادی به معقول ندارند، اینان طبیعیانند.

۳- برخی محسوس و معقول را قبول دارند ولی حدود و احکام را نمی پذیرند، اینان فلاسفه دهری مذهب اند.

۴- برخی محسوس و معقول و حدود و احکام را قبول دارند ولی قائل به شریعت و اسلام نیستند، اینان صابئین اند. [اسلام یعنی تسلیم در برابر شریعت].

۵- برخی همه اینها را قبول دارند و پایبند به شریعتی نیز هستند ولی شریعت پیامبر ما را قبول ندارند، و آنان مجوس و یهود و نصاری هستند.

۶- و برخی به همه اینها پایبندند و آنان مسلمانانند.

---

(۱)- تفسیر قرطبی ۱/ ۴۳۴.

(۲)- المصنف ۶/ ۱۲۴، کتاب اهل کتاب، صابئون، احادیث ۱۰۲۰۶- ۱۰۲۰۸.

آنگاه ایشان عقاید صابئین و مناظره هایی را که بین آنان و دیگر دین باوران بوده است به تفصیل یادآور می شوند، که می توان بدان مراجعه نمود.» «۱»

۸- فاضل محقق سید محمد محیط طباطبایی نیز مقاله ای تحقیقی درباره صابئین به فارسی نگاشته که در بخش دوم یادنامه شهید آیت اللّه مرتضی

مطهری طاب ثراه به چاپ رسیده است. ایشان در آنجا صابئین را به دو دسته تقسیم می کند: صابئین اصلی منـدایی که در واسط و میسان خوزستان زندگی می کنند، و صابئین تحریف شده حرنانی. ایشان در این رابطه می نویسد:

«صابئین منـدایی اهل کتابند و هم اکنون نیز کتابی به لغت سریانی دارند که به آن صحف آدم و کنز الرب یا کنز العظیم می گویند، و معتقدند که این کتاب را یحیی بن زکریا از نوح و شیث و آدم برای آنان نقل کرده است. کتاب دیگری نیز دارند که بدان دروس یحیی گفته می شود و حضرت یحیی را آخرین پیامبر خدا می پندارند.

خداوند متعال در قرآن کریم در سوره مریم می فرماید: «یَا یَحْیَی خُذِ الْکِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَیْنَاهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا.» «۲» ای یحیی با نیرو کتاب را بگیر و ما او را در کودکی کتاب عطا کردیم؛ و در سوره انعام پس از ذکر جمعی از پیامبران و از جمله زکریا و یحیی و عیسی و الیاس می فرماید: «أُولَئِکَ الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّةَ» «۳» اینانند که خداوند به آنان کتاب و حکومت و نبوت داده است. از این آیات آشکار می شود که برای یحیی مانند حضرت عیسی کتاب و حکومت و نبوت بوده است.

و بر همین اساس است که برخی از مفسرین، کتاب زبور را که منسوب به داود است کتاب صابئین دانسته اند و به همین جهت آنان را اهل کتاب شمرده اند. و وجود صابئین مندائی در منطقه میسان در زمان حکومت ساسانی امری قطعی

---

(۱)- ملل و نحل ۲/ ۴.

(۲)- مریم (۱۹)/ ۱۲.

(۳)- انعام (۶)/ ۸۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۳۰

است و شاید

بسیاری از آنها در جزیره العرب پراکنده بوده اند، آنگاه هنگامی که یهود و نصاری از آنجا کوچ کرده اند اینان نیز از آنجا کوچ کرده و به سرزمین خویش در میسان بازگشته اند.

و همین که خانۀ «مانی» را به طایفه «مغتسله» بطایح منسوب دانسته اند خود بزرگترین گواه است بر اینکه مغتسله در زمان اردشیر بابکان می زیسته اند. و مغتسله همان صابئین مندایی هستند که ابن ندیم در فهرست خود بدانان اشاره کرده است.

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابو ال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۷، ص: ۱۳۰

«تئودور» برقونی مسیحی نیز در سده دوم هجری در کتاب خود «شولیون» سابقه سکونت صابئین مندایی در منطقه میسان را یادآور شده و با نامهای مندائیه و صابئه و مغتسله از آنان یاد می کند.

و برای مفسران قرآن کریم در قرن اول هجری مانند سدّی، قتاده، مقاتل، ابن عباس، مجاهد، کلبی، ابن زید، حسن و مانند آنان اطلاع صحیحی بر وجود صابئه مغتسله در بطائح «۱» میسان نبوده است؛ از این رو در تفسیر کلمه صابئین که در قرآن آمده است مطالب ناهمگونی را گفته اند.

مأمون عباسی نیز هنگامی که به جنگ روم می رفت در منطقه حرّان به قومی از بقایای کلدانیان و یونانیان مهاجر برخورد کرد که ستارگان و ارباب انواع را می پرستیدند، از دین آنان پرسید تا بداند که آیا آنان را بر دینشان باقی گذارد یا نه، و آنان پاسخ قانع کننده ای به وی ندادند. از آنان خواست تا هنگامی که از جنگ برمی گردد وضعیت دینشان را روشن کنند. پس برخی از

آنـان بـه مسـیحیان ملحق شدنـد و برخی آنـان را راهنمـایی کردنـد که به همـان آیین دیرین خـود، آیینی که زمـان هجرت از فلسطین به میسان داشتند بازگردند؛ حرنانی ها نیز این

---

(۱)- بطائح جمع بطیح به معنای مسیل شن زار می باشد.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۳۱

راهنمایی را پذیرفتند و برای رهایی از گرفتاری، خویش را صابئی نامیدند.

آنگـاه پس از وفات مأمون این گروه منتسب به صابئین در شـهرهای اسـلامی پراکنـده شدنـد و علم و آداب آموختنـد و تحت پوشـش صـابئین به اظهـار عقایـد فاسـد خود پرداختنـد و این نام را سپر جان خود ساختنـد. و اما صابئین اصـلی که در واسط و میسـان بودنـد مخفی ماندنـد. و امر بر مفسـرین و مورخین نیز مخفی شـد و همـان عقایـد و آراء فاسـده صـابئین ساختگی را به صابئین اصـلی که نام آنان در قرآن آمده و در شـمار یهود و نصاری هستند نسبت دادند و چون زبان سریانی و آرامی و عبری نمی دانسـتند گمان کردنـد که کلمه صابی عربی و به معنی خروج از دینی به دین دیگر است با آنکه این واژه در این زبانها به معنی غسل کردن و فرورفتن در آب و تعمید است.»

آنگـاه ایشـان کلام امام فخر رازی و ابو الفتوح در دو تفسـیرشان را یادآور می شونـد و آنها را مورد نقـد قرار می دهنـد آنگاه اینگونه ادامه می دهند:

«آنگاه در اثر غفلت مفسـرین و عدم اطلاع آنان حرنانی ها نام صابئین را برای حفظ جان خود به خود بسـتند و قرنهای متمادی زیر این عنوان زندگی کردند. و صابئین اصـلی یعنی مغتسـله تا قرن حاضر تهمت ستاره پرستی و فرشته پرستی را متحمل شدند و نتوانستند

حق خویش را در مصونیت دینی به دست آورند.

قاضی أبو یوسف نیز در خراج خود صابئین را مانند یهود و نصاری و مجوس از اهل کتاب برشمرده. و قفطی مؤلف تاریخ الحکماء به اختلاف آراء و عقایدی که بین دو دسته از صابئین بوده متوجه شده، از این رو اختلاف فقها در نکاح و ذبایح آنها را بر اختلاف در موضوع استفتاء حمل کرده و نکاح و ذبیحه صابئین بطایح را حلال دانسته ولی نکاح و ذبیحه حرنانی های ساختگی را حلال

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۳۲

نشمرده است.» «۱»

در ارتباط با فرمایش ایشان ممکن است گفته شود: اینکه آنان کتابی مانند زبور دارند کافی نیست که آنان را اهل کتاب به حساب آوریم. زیرا ظاهراً مراد از کتاب کتابی است که دین و شریعت جدیدی را آورده باشد، و یحیی پیامبر به نظر ما بر شریعت حضرت موسی بود، البته حضرت نوح دارای دین و شریعت مستقل بود.

از سوی دیگر این که ایشان خواسته اند پرستش ستارگان و فرشتگان را به حرنانیین نسبت دهند و دامن صابئین اصلی را از آن پاک سازند، بسا با آنچه از قتاده نقل شد که پرستش ستارگان از دین آنان است و آنچه حسن و قتاده گفتند که آنان فرشتگان را می پرستند و آنچه از زیاد ابن ابو سفیان نقل شد که هنگامی که دانست آنان فرشتگان را می پرستند می خواست از آنان جزیه نپذیرد، منافات دارد؛ زیرا واضح است که زیاد و قتاده و حسن پیش از مأمون می زیسته اند، که به نظر ایشان در آن زمان حرنانیون صابئین را منحرف کرده اند. و شاید صابئین بطائح پرستش و تعظیم

ستارگان را از کلدانیان بابل گرفته اند، اگر چه در اصل چنانکه گفته شده از یهودیان فلسطین بوده اند.

در نهایه ابن أثیر نیز توضیح در لغت «صبأ» اینگونه آمده است:

«در حدیث بنی جُذَیمه است که چون اسلام می آوردند می گفتند: صبأنا، صبأنا؛ و در حدیث این لفظ تکرار شده است. گفته می شود «صبأ فلان» یعنی از دینی به دین دیگر تغییر عقیده داد؛ و از همین مورد است «صبأ ناب البعیر» یعنی دندان شتر آشکار شد؛ و «صبأت النجوم» یعنی ستارگان طلوع کردند. و عربها پیامبر را صابئی

---

(۱)- یادنامه علامه شهید آیت اللّه مرتضی مطهری، جلد ۲، مقاله فاضل محقق سید محمد محیط طباطبایی. این یادنامه مجموعه مقالاتی است که زیر نظر آقای دکتر سروش به چاپ رسیده و در آن مقاله ای پیرامون زندگی شهید آیت اللّه مطهری از استاد بزرگوار آیت اللّه منتظری نیز آمده است. (مقرر)

می گفتند برای آنکه آن حضرت دین قریش را رها کرد و به دین اسلام روی آورد.» «۱»

از سخن ابن أثیر آشکار می شود که کاربرد این کلمه در بیرون شدن از دینی به دین دیگر در احادیث نیز آمده است، و این کلمه عربی است که لام الفعل آن همزه است.

در روایت مفضل از امام صادق (ع) است که گفت به آن حضرت گفتم: مولای من، چرا صابئین را صابئین می نامند؟ فرمود: از آن جهت که آنان به تعطیل انبیاء و رسولان و ادیان و شرایع متمایل شدند و گفتند هر چه اینان آورده اند باطل است. «۲»

ظاهر این روایات این است که این کلمه عربی و ناقص واوی [صَبَوَ] است.

۹- ابن ندیم- متوفای قرن چهارم

هجری- در فهرست خود در این زمینه مطالبی آورده است که خلاصه آن اینگونه است:

«أبو یوسف إیشع نصرانی در کتاب خود درباره مذاهب حرنانیین که در زمان ما معروف به صابئه هستند می نویسد: مأمون در اواخر دوران زمامداری خویش که می خواست به جنگ رومیان برود بر دیار مضر گذشت، در آنجا با گروهی از مردم که در بین آنان حرنانیین که لباسهای [بلندی] پوشیده و موهای درازی داشتند برخورد کرد. مأمون از چگونگی پوشش آنان ابراز ناخشنودی کرد و گفت: شما بر چه دینی هستید، آیا از اهل ذمه اید؟ گفتند: ما حرنانی هستیم.

گفت: آیا نصرانی هستید؟ گفتند: نه. گفت: یهودی هستید؟ گفتند: نه. گفت:

مجوسی هستید؟ گفتند: نه. گفت: آیا دارای کتابی یا پیامبری هستید؟ در پاسخ

---

(۱)- نهایه ۳/ ۳.

(۲)- قال المفضل فقلت یا مولای فلم سمّی الصابئون الصابئین؟ فقال: إنهم صبوا الی تعطیل الانبیاء و الرسل و الملل و الشرائع و قالوا کل ما جاءوا به باطل. (بحار الأنوار ۵۳/ ۵، زندگانی امام دوازدهم، باب ۲۵).

به مبهم گویی پرداختند. به آنان گفت: پس شما منکر آفریدگارید و بت می پرستید و شما اهل ذمه نمی باشید. گفتند: ما جزیه می پردازیم. گفت: جزیه از اهل دینهایی که خداوند آنها را نام برده پذیرفته می شود، ولی شما یکی از دو کار را در پیش گیرید: یا دین اسلام را بپذیرید و یا یکی از ادیانی را که خداوند در کتابش نام برده است، و الا با شما پیکار می کنم و شما را می کشم، و تا زمانی که من از این سفر برگردم برای تصمیم گیری فرصت دارید. مأمون از آنجا به سوی روم

حرکت کرد و آنان لباسشان را تغییر دادند و موهایشان را اصلاح کردند و لباسهای دراز را به کناری نهادند. بسیاری از آنان مسیحی شدند، دسته ای اسلام را برگزیدند و تعداد کمی نیز به حال پیشین باقی ماندند و در ترس و نگرانی به سر می بردند تا آنکه پیرمردی دانا از اهل حران به آنان گفت: هنگامی که مأمون از سفر خود بازگشت به وی بگویید ما صابئی هستیم. و این نام دینی است که در قرآن آمده است. شما این دین را برگزینید و بدین وسیله رهایی می یابید، از قضا مأمون در همان سفر از دار دنیا رفت و آنان از آن زمان به همین نام تا این زمان مانده اند؛ و چون خبر درگذشت مأمون به آنان رسید بسیاری از آنان که مسیحی شده بودند به مرام حرنانی خود بازگشتند و موهای خود را دراز گذاشتند، و آنان که مسلمان شده بودند به خاطر ترس از ارتداد و کشته شدن به ظاهر از اسلام تنها به عنوان پوشش استفاده می کردند ...» «۱»

۱۰- باز در همان کتاب آمده است:

«مغتسله: اینان مردمی هستند که در بطایح زندگی می کنند و اینان صابئین بطایح هستند و هر چه را می خورند می شویند و رئیس آنان فردی است به نام «حسیح» و این همان است که این آیین را بنا نهاد و ... اینان در اصل با مانویان یکی بودند اما بعداً از آنان جدا شدند. و در میان آنان کسانی هستند که ستارگان را محترم

---

(۱)- فهرست ابن ندیم/ ۴۵۹؛ و چاپ دیگر/ ۳۸۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۳۵

می شمارند و تا این زمان هنوز هستند. روایت دیگری

درباره صابئین بطایح آن است که آنان بر مذهب نبطی های قدیم اند که ستارگان را محترم می شمارند و برای پرستش، مُثُل ها و بتهایی دارند، و آنان عموم صابئین هستند که به حرنانیین معروفند، و برخی گفته اند آنان غیر آنان هستند. [یعنی صابئین غیر از حرنانیین اند].» «۱»

ابن ندیم نیز در این گفتار خود آنان را دو دسته دانسته ولی احترام کردن به ستارگان را به هر دو دسته آنان نسبت داده است.

۱۱- در آثار الباقیه تألیف ابو ریحان بیرونی در شرح حال کسانی که ادعای پیامبری داشتند در این زمینه مطالبی آمده است که خلاصه آن با حفظ الفاظ ایشان بدین گونه است:

«نخستین فرد از آنان «بوذاسف» بود که پس از گذشت یک سال از پادشاهی طهمورث در سرزمین هند ظهور کرد، و کتابی به فارسی آورد و مردم را به آیین صابئین دعوت کرد و خلق زیادی به وی گرویدند. و پادشاهان پیشداذی و برخی از فرمانروایان کیانی که در بلخ زندگی می کردند برای خورشید و ماه و ستارگان و عناصر اولیه احترام بسیار قائل بودند و آنها را مقدس می شمردند تا آنگاه که زردتشت ظهور کرد. و باقی ماندگان اینان [صابئین] حرّان هستند که به آنان حرّانی می گویند. و برخی گفته اند اینان منسوب به «هاران بن ترح» برادر ابراهیم (ع) هستند.

و نیز عبد المسیح کندی نصرانی نقل کرده که آنان به کشتن مردم شناخته شده بودند، ولی آنان در این زمان امکان نمی یابند که آشکارا به این جنایت دست بزنند. ما چیزی از آنان نمی دانیم جز اینکه آنان مردمی هستند که خدا را به

---

(۱)- فهرست ابن ندیم/ ۴۹۱؛ چاپ دیگر/ ۴۰۳.

یگانگی می ستایند و او را از زشتی ها منزه می شمارند و او را با صفات سلبی- نه ایجابی- می ستایند، می گویند خداوند محدود نیست، دیده نمی شود، ستم نمی کند، آزار نمی رساند، و او را به مجاز با نامهای نیک می خوانند زیرا نزد آنان صفت حقیقت ندارد، و تدبیر جهان را به فلك و اجرام سماوی نسبت می دهند و آنان را دارای حیات و نطق و شنوایی و بینایی می دانند، و هرگونه نوری را قابل احترام می دانند.

از جمله آثاری که از آنان بر جای مانده گنبدی است بر محرابی در مسجد جامع دمشق که زمانی که یونانی ها و رومی ها بر دین آنان بودند این مسجد جایگاه عبادت آنان بود، آنگاه این بنا در دست یهودیان قرار گرفت و از آن به عنوان کنیسه [جایگه عبادت یهود] استفاده می کردند آنگاه به دست مسیحیان افتاد و کلیسا شد تا آنکه اسلام آمد و آنجا مسجد مسلمانان شد. آنان مجسمه ها و بت هایی با نامهای خورشید با شکل های ویژه داشتند، مانند مجسمه خورشید در بعلبك و مجسمه ای که منسوب به ماه بود و در حران وجود داشت. و می نویسند که کعبه و بت های آن نیز از آنان بود و پرستندگان نیز از آنان بودند و بت «لات» سمبل «زحل» بود و «عزّی» سمبل «زهره»، و پیامبران زیادی داشتند که بیشتر آنان فلاسفه یونان بودند ... و آنان سه نماز واجب داشتند: اول آن به هنگام طلوع خورشید که هشت رکعت بود، دومین آن پیش از ظهر که پنج رکعت بود، و سومین به هنگام غروب آفتاب که پنج رکعت بود ... و با پاکی و وضو نماز می خواندند و غسل جنابت

می کردنـد اما ختنه نمی کردنـد و اکثر احکام آنان در ازدواج و حدود مانند احکام مسـلمانان بود، و در تنجس به هنگام مس میت و مانند آن همانند تورات عمل می کردند و قربانی هایی داشتند که متعلق به

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۳۷

ستارگان و بت ها و مجسمه های آنها بود، و متولی ذبح آنها کاهنان بودند که آنها را سر می بریدند ...

برخی گفته اند این حرانی ها در حقیقت صابئین نیسـتند بلکه اینان کسانی هسـتند که در کتابها از آنان به «حنفاء» یا «وثنیه» نام برده شـده. صـابئه کسـانی هسـتند که در بابـل زنـدگی می کردنـد و از جمله قبـایلی هسـتند که در روزگار کورش و روزگار ارطحشـست از بیت المقـدس کوچ داده شدنـد و به آیین مجوس متمایل شدند و به دین بخت النصـر درآمدند و مانند سامریها در شام مذهبی آمیخته از مجوس و یهود را پدید آورند.

بیشتر پیروان این آئین در واسط و سـرزمین عراق در ناحیه جعفر و جامـده و دو نهر صـله زندگی می کنند و انوش بن شـیث را پیشوای خود می داننـد و بـا حرانیین مخـالف انـد و مـذهب آنـان را مـذمت می کننـد و مگر در چیزهایی انـدک با آنان توافق ندارند، تا جایی که اینان به سوی قطب شمال نماز می خوانند و حرانیه به سوی جنوب.

و برخی از اهل کتاب پنداشته اند که متوشالح فرزندی داشت غیر از لمک که نام او صبائی بود و صابئین از نسل او هستند و به همین نام نامگذاری شده اند ...» «۱»

مرحوم علامه طباطبـایی نیز در تفسـیر آیه سورهٔ بقره این کلام ابو ریحان را آورده است که می توان به آنجا نیز مراجعه نمود. «۲»

۱۲- باز در آثار

الباقیه آمده است:

اما صابئین، ما پیش از این گفتیم که این نام در حقیقت بر کسانی صادق است که اصحاب این آیین باشند و آنان همان بقایای اسرای بابل اند که بخت النصر آنان را از بیت المقدس به آن مکان انتقال داد. زیرا آنان هنگامی که در آن سرزمین کار و

---

(۱)- الآثار الباقیه/ ۲۰۴- ۲۰۶.

(۲)- المیزان ۱/ ۱۹۴؛ چاپ دیگر ۱/ ۱۹۵.

کوشش کردند و به سرزمین بابل انس گرفتند، بر آنان گران بود که به شام برگردند از این رو اقامت در بابل را برگزیدند؛ و چون در آیین خود اصول و پایگاه محکمی نداشتند سخنان مجوس را شنیدند و برخی را پذیرفتند، از این رو مذهب آنان آمیخته ای از مجوس و یهودیت شد، مانند کسانی که از بابل به شام کوچ کردند که به سامره معروف شدند.

و بیشتر این افراد در سرزمین عراق یافت می شوند و آنان در حقیقت صابئین هستند، اینان به صورت پراکنده زندگی می کنند و در یک شهر مخصوص به آنان ساکن نیستند و در عین حال دارای اصول و مرام واحدی نیستند، گویا به رکن پایداری در دین از وحی یا الهام یا چیزی همانند آن دست نیافته اند، و انوش بن شیث بن آدم را مقتدای خویش می دانند.

گاهی این نام به حرانی هایی که بر دین قدیم مغرب بوده و پس از مسیحی شدن رومی های یونانی از آنجا مهاجرت نمودند گفته می شود ... و کاربرد این نام برای آنان از دیگران مشهورتر است؛ اگر چه در زمان دولت عباسی در سال ۲۲۸ که بنا بود از اهل ذمه شمرده شوند و از آنان جزیه

دریافت گردد بدین عنوان شناخته شدند و پیش از آن به حنفاء و وثنیه و حرانیه شناخته می شدند ...» «۱»

در این سخن ابو ریحان نیز صابئین به دو دسته مختلف در آرا و عقاید تقسیم شده اند. و ظاهر سخن ایشان این است که صابئین درحقیقت بقایای یهود بابل هستند که دینشان با آیین مجوس که در آن منطقه رایج بود آمیخته شد، و صابئین ترکیبی از این دو است.

۱۳- در کتاب (خلاصه الادیان- خلاصهٔ ادیان) تألیف فاضل محترم دکتر محمد جواد مشکور به هنگام برشمردن مذاهب عرفانی آمده: [یکی از این مذاهب]

---

(۱)- آثار الباقیه/ ۳۱۸.

«مندائیه» است، و سپس مطالبی در این زمینه آورده که خلاصه آن اینگونه است:

«مندائیه از لفظ آرامی به معنای معرفت است، و صابئین خود را مندایی می نامند. و دلیل بر اینکه صابئین از سرزمین فلسطین بودند استعمال لفظ «یاردُنا» است که در آن مذهب به هر آب جاری که در آن غسل تعمید انجام می شود اطلاق می گردد. و صابئین مندایی از فلسطین به عراق و ایران مهاجرت کردند و پیروان یحیای معمد بودند که شاگردان خود را از جمله عیسی مسیح که یکی از آنان بود- در رود اردن تعمید می داد. تأثیر علوم نجومی کلدانی در عقاید صابئین از آن جهت است که صابئین یا مندائیان هنگامی که از فلسطین به عراق مهاجرت می کردند در بابل رحل اقامت افکندند و تحت تأثیر فرهنگ بابلی از جمله علم تنجیم یا ستاره شناسی آن مردم واقع شدند. سبب مهاجرت صابئین به عراق و ایران اختلاف بین یهود و مندائیان بوده است.

چنانکه در کتاب «گنزا» که معتبرترین کتاب

مندایی است آمده است: چون یحیی می خواست از دنیا برود سیصد و شصت و شش تن به عدد روزهای سال از شاگردان خویش برگزید و جانشین خود کرد و در بیت المقدس در کنار هیکل «۱» [یهود] مستقر ساخت. بر حسب اتفاق «ماریا» دختر «العازار» کاهن بزرگ یهود به دین صابئین درآمد. العازار چون از بازگشت دخترش به دین یهود نومید شد، یهودان را بر مندائیان بشورانید. یهودان بر سر آنان ریختند و گروه بسیاری را کشتند. بر اثر این اختلاف مندائیانی که جان به سلامت برده بودند از بیم یهود از فلسطین به حران و از آنجا به بابل [و از بابل به جنوب عراق و ایران] مهاجرت کردند.

این کتاب [گنزا] در ادامه می افزاید: یحیی پیش از آنکه به دست خویش مسیح را

---

(۱)-/ از جمله معانی «هیکل» بناء مرتفع و نیز محلی است در معبد و یا در کلیسا برای قربانی کردن.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۴۰

غسل تعمید دهد چهل و دو سال در کنار رود اردن تعمید می داد، ولی مسیح مذهب یحیی را فاسد ساخت و تعمید در رود اردن را تغییر داد و به جاهای دیگر منتقل ساخت و همه را به پیروی از تعالیم خود دعوت کرد، مندائیان یحیی [بن زکریا] را پیامبر نمی دانند بلکه او را یکی از مؤمنان و کاهنان مندایی می شمارند که روح و جسم مردم را شفا می داد. و برخی تغییرات در آداب دینی مندائی از جمله کم کردن نماز از پنج نوبت به سه نوبت را به او منسوب می دانند.

مندائیان مسیح را- [به عنوان اینکه به اسرار خیانت ورزید]- مرتد می شمارند و نامگذاری

آنان به «مندائی» به مناسبت این بوده که خود را ارباب معرفت می دانستند، و به «صبی» و یا «مغتسله» به علت شستن خود در آب بوده است.

اینان همان صابئین هستند که نامشان در قرآن آمده است.

خلاصه اعتقادات مندائیان امروز چنین است: آنان به خدای یکتای ازلی و ابدی و بی نهایت و منزه از ماده و طبیعت معتقدند که علت وجود اشیاء و پیدایش موجودات است. و در کنار وجود ذات احدیت به شمار روزهای سال به سیصد و شصت قوای روحانی که دستیار خداوندند معتقدند و می گویند: هر کدام در عالم منطقه ای جداگانه دارند.

در آیین ایشان مظاهری از ثنویت وجود دارد تا آنجا که می گویند: وجود انسان مرکب از روحی است که از عالم نور گرفته شده و جسمی که از عالم ظلمت گرفته شده است.

مقدسترین کتاب مذهبی مندایی ها «گنزا» است [که به معنای گنج است] این کتاب را «صحف آدم» می دانند. و اساس دین ایشان بر غُسل و شستشوی تن است و مراسم دینی خود را از چشم های مردم پنهان می دارند و سه نوع غسل

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۴۱

دارند، غسل کامل آنان در روزهای یکشنبه و پس از تولد و پس از ازدواج و بیماری و مسافرت است که با حضور کاهن انجام می گیرد.

روزه داشتن در نزد ایشان همانند دین زرتشت ممنوع است. ولی نماز از عبادات روزانه آنهاست و همه روزه سه بار ادا می گردد. و از جمله پیامبران آنان «هرمس» حکیم است. و تورات را کتابی گمراه کننده می شمارند. آنان اجرام آسمانی را نمی پرستند ولی عقیده دارند که ستارگان دارای گوهری هستند که آن گوهر از آن پادشاه روشنائی

(ملك النور) می باشد. آنان قتل نفس، میخواری، سوگند خوردن به دروغ، خوردن و آشامیدن پیش از ادای غسل جنابت، راهزنی و دزدی، کار کردن در اعیاد [مقدس] به ویژه در روز یکشنبه [که عید هفتگی آنان است] غیبت کردن، زنا کردن، ختنه کردن، نپرداختن دین و قرض در موعد مقرر، خوردن گوشت هر حیوانی که دم داشته باشد، ازدواج با زنان بیگانه، پوشیدن جامهٔ کبود، شهادت به دروغ، رباخواری، خیانت در امانت، لواط و قمار را حرام می دانند. و تعداد نفوس آنان در عراق و ایران به هشت هزار تن می رسد.» «۱»

البته این که ایشان فرمودند بین اینان [مندائیه] و یهود در بیت المقدس اختلافی پدید آمده، دلیل بر آن نیست که اینان یهودی نباشند بلکه ممکن است دین یهود مانند دیگر ادیان چند فرقه شده باشد اینان نیز شعبه ای از یهود باشند. و ممکن است اینان در آیین یهود مانند صوفیان در میان مسلمانان باشند که برخی از آنان برخی دیگر را تکفیر می کنند؛ و این موضوعی است شایان توجّه.

۱۴- در کتاب الاموال أبی عبید آمده است:

---

(۱)- خلاصه الادیان (خلاصهٔ ادیان)/ ۲۲۰- ۲۲۸؛ این کتاب به فارسی نگاشته شده و توسط انتشارات شرق در سال ۱۳۵۹ ه. ش در ۴۶۸ صفحه در تهران به چاپ رسیده است.

«شرایع [احکام کلی] قرآن همه به صورت مجمل نازل شده و سنت مفسر و مبین آنهاست. و از همین جهت بود که پیامبر اکرم (ص) از همه عجم ها جزیه می پذیرفت چه اهل کتاب بودند و چه غیر اهل کتاب. ولی از عربها جزیه نمی پذیرفت مگر آنکه از اهل کتاب باشند.»

و

چون پیامبر اکرم (ص) اینگونه عمل می فرمود ما به عمل آن حضرت استدلال می کنیم که آیه شریفه ای که در آن شرط اهل کتاب بودن برای گرفتن جزیه آمده ویژه عرب است، و از غیر عرب در هر صورت جزیه پذیرفته می شود.

و از چیزهایی که بیانگر این نظر است این است که همه امت بر این معنا اجماع دارند که از صابئین جزیه پذیرفته می شود با آنکه قرآن کتابی را برای آنان گواهی نداده است. و ما می بینیم که مردم این کار را انجام می دهند و آن را مستند به عمل پیامبر اکرم (ص) درباره مجوس می کنند. زیرا مسلمانان از خوردن ذبیحه آنان و ازدواج با آنان بیزارند و آنان را در حد مجوس می دانند. و تعداد زیادی از علما در این باره ابراز نظر کرده اند.

و هشیم برای ما روایت کرده است که گفت: مطرف به من خبر داد که ما نزد حکم بن عتبه بودیم که شخصی به او گفت: حسن بصری می گوید: صابئین به منزله مجوس هستند. حکم گفت: آیا من این را به شما نگفته بودم؟ ...

مجاهد گوید: صابئین گروهی از مشرکان بین یهود و نصاری هستند که دارای کتاب نمی باشند.

أبو عبید گوید: اینگونه از اوزاعی نقل شده که او می گفت: هر دینی پس از اسلام جز یهود و نصاری، مجوس است. او می گفت احکامشان مانند احکام آنان است. نظر مالك نیز همین است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۴۳

و اهل عراق در مورد آنان اختلاف نظر دارند، بیشتر آنان صابئین را به منزله مجوس می دانند، و برخی از آنان می گویند آنان همانند نصاری هستند.

گفت: حدیث کرد ما را یزید از حبیب

بن أبی حبیب از عمر بن هرم، از جابر بن زید که از وی درباره صابئین پرسیدند که آیا اهل کتابند و طعام و زنانشان بر مسلمانان حلال است؟ گفت: بلی. أبو عبید گوید: مسأله نزد ما این است که همان گونه که مجاهد و حسن و حکم و اوزاعی و مالک گفته اند آنان همانند مجوسند زیرا قرآن کتابی را برای آنان تصدیق نکرده است.» «۱»

۱۵- در احکام القرآن جصّاص آمده است:

«پیش از این نیز درباره حکم صابئین سخن گفته شد که آیا اینان اهل کتابند یا نه، و آنان دو دسته اند:

یک دسته در نواحی کسکر و بطایح که طبق اطلاعاتی که به ما رسیده آنان دسته ای از نصاری هستند.- گرچه با آنان اختلاف نظر بسیاری هم دارند- چون نصاری فرقه های زیادی هستند که از آن جمله است مرقونیه، أریوسیه، مارونیه و فرقه های سه گانه: نسطوریه و ملکیه و یعقوبیه، از آنان بیزاری می جویند و ارتباط با آنان را جایز نمی دانند، و اینان خود را به یحیی بن زکریا و شیث منتسب می دانند، و نوشته هایی دارند که می پندارند اینها همان کتابی است که خداوند بر شیث بن آدم و یحیی بن زکریا فرستاد و نصاری اینان را یوحناسیه می گویند.

این فرقه را ابو حنیفه اهل کتاب می داند و ذبایح و ازدواج با زنشان را حلال می شمارد.

و فرقه دیگری هستند که صابئین نامیده می شوند و آنان کسانی اند که در ناحیه حرّان زندگی می کنند و بت می پرستند و هیچ یک از پیامبران را پیروی نمی کنند

---

(۱)- الاموال/ ۶۵۴.

و دارای کتابی نیستند، اینان اهل کتاب نمی باشند و اختلافی نیست که ذبیحه اینان را نمی توان

خورد و با زنانشان نمی توان ازدواج کرد.

پس مذهب ابو حنیفه که صابئین را اهل کتاب برشمرده، مراد ایشان همان دسته اول است. و اما أبو یوسف و محمد می گویند: صابئین اهل کتاب نیستند و بین دو دسته آنان فرق نگذاشته اند. و در این مورد اختلافی بین تابعین روایت شده است.» «۱»

۱۶- در کتاب نکاح جواهر آمده است:

«و اما صابئین، از أبی علی روایت شده است که آنان فرقه ای از نصاری هستند.

مبسوط گفته است ظاهراً اینگونه نیست، چون آنان ستارگان را می پرستند. از تبیان و مجمع البیان نقل شده است که: به نظر ما گرفتن جزیه از آنان جایز نیست چون که آنان اهل کتاب نیستند. از کتاب خلاف حکایت شده است که نقل اجماع کرده که بر صابئین حکم اهل کتاب جاری نیست. و از کتاب العین نقل شده که دین آنان شبیه دین نصاری است مگر آنکه قبله آنان به سمت محل وزیدن باد جنوب به هنگام نیمروز است، می پندارند که اینان بر آئین حضرت نوح هستند. برخی نیز گفته اند: آنان گروهی از اهل کتابند که زبور می خوانند.

برخی گفته اند: آنان بین یهود و مجوسند. برخی گفته اند قوم موحدی هستند که به پیامبری نگرویده اند. برخی گفته اند: مردمی هستند که به خداوند- عزّ و جلّ- اقرار دارند و فرشتگان را می پرستند و زبور می خوانند و به سوی کعبه نماز می خوانند. برخی گفته اند: مردمی هستند از زمان حضرت ابراهیم که می گفته اند ما برای شناخت خدا و شناخت چگونگی اطاعت او نیازمند واسطه های روحانی نه جسمانی هستیم و چون برای آنان ممکن نبود که به روحانیات دست

---

(۱)- احکام القرآن ۳/ ۱۱۲، باب اخذ الجزیه من اهل الکتاب.

مبانی

یابنـد به سـتارگان متوجه شدنـد، برخی از آنـان سـیارات هفتگـانه و برخی ثوابت را می پرسـتند. آنگـاه برخی از آنـان کسانی هستند که ستارگان را خدا می دانند و برخی آنان را ملائکه می شمارند، و برخی از آنها پائین تر آمده و بت ها را می پرستند.

لکن در قواعـد آمـده است: اصـل در بـاب این است که اینان یعنی سامری ها و صابئین اگر در فروع با یهود و نصاری اختلاف دارند از آنان محسوب می شوند، و اگر در اصول با آنان اختلاف دارند ملحد حساب شده و کافر حربی محسوب می شوند.

در کشف اللثام آمـده است: بدین طریق می توان بین دو نظر جمع کرد، چون می توان اینان را اهل کتاب به حساب آورد، اگر چه در برخی اصول با آنان اختلاف داشـته باشـند، همان گونه که بسـیاری از فرقه های مسـلمانان با آنکه در اصول با یکدیگر مخالفت دارند مسـلمان محسوب می شوند، بلکه در غیر امامیه نیز امر به همین گونه است. برخی نیز گفته اند در اینکه اینان از اهل کتابند سخنی نیست، بحث بر سر این است که چه احکامی برای آنان بیان شده است.

البته در این ارتباط باید گفت: اگر ما فرض کردیم که اینان از یکی از این دو آیین یعنی یهود و یا نصاری هسـتند، جایی برای سخن از احکام آنان باقی نمی ماند زیرا احکام هم در نص و هم در فتوی بر کسانی صادق است که بدین نام (یهود و نصاری) شناخته شده اند و اهل کتاب شامل آنان می گردد ...» «۱»

۱۷- در کتاب جهاد جواهر آمده است:

و اما صابئین، از ابن جنید به صراحت نقل شده که وی گفته است: از آنان

جزیه گرفته می شود و بر دینشان باقی می مانند و اشکالی بدین سخن نیست اگر آنان از یکی از فرقه های سه گانه باشند. شافعی در یکی از دو نظریه خود می گوید: آنان

---

(۱)- جواهر ۳۰/ ۴۵.

از اهل کتاب هستند و با آنان در فروع اختلاف دارند نه در اصول. از ابن [احمد] حنبل و جماعتی از اهل عراق نقل است که می گویند: آنان از جنس نصاری هستند. و باز از او نقل است که می گوید: آنان شنبه ها را تعطیل می کنند، پس از یهودند. مجاهد گوید: اینان از یهود یا نصارایند. سدّی گوید: اینان و سامری ها اهل کتابند. اوزاعی و مالك گویند: پس از دین اسلام هر دینی جز دین یهود و نصاری دین مجوس است. شافعی و جماعتی از اهل عراق گویند: حکم اینان حکم مجوس است؛ و در این صورت می توان از آنان جزیه گرفت؛ ولی از آنان نقل شده که می گویند: فلك موجودی زنده و گویاست و سیارات هفتگانه آلهه اند. و از تفسیر قمی و دیگران نقل است که گفته اند اینان اهل کتاب نیستند اینان ستارگان را می پرستند. و اگر اینگونه باشد می توان گفت جزیه از آنان پذیرفته نیست. و شاید به همین جهت علامه در مختلف به صراحت گفته است از آنان جزیه قبول نمی شود، و همین نظر را از شیخین [مفید و طوسی] نیز حکایت کرده است. مگر آنکه گفته شود که فرقه ای از نصاری قائل به این نظریه هستند، اگر چه می پندارند که بر دین مسیح اند. زیرا جزیه از تمام فرقه های مسیحیت از یعقوبیه و نسطوریه و ملکیه و فرنگی و رومی و ارمنی و

دیگر کسانی که معتقد به انجیل اند و شریعت عیسی را پذیرفته اند پذیرفته است، اگر چه در اصول و فروع با یکدیگر اختلاف داشته باشند؛ و به همین گونه است آیین یهود و مجوس.» «۱»

[خلاصه کلام و نتیجه] از آنچه تاکنون از سخنان بزرگان خواندیم روشن گردید که در نزد فقهای اهل سنت صابئین اهل کتاب شمرده می شوند و از آنان جزیه پذیرفته می شود و تنها در این مورد

---

(۱)- جواهر ۲۱/ ۲۳۰.

ابو سعید اصطخری با آنان [فقهای اهل سنت] مخالف بود. و اما در بین فقهای ما نظر مشهور این بود که جزیه از آنان پذیرفته نمی شود و تنها ابن جنید نظری مخالف این داشت.

اما ممکن است گفته شود: ذکر صابئین در قرآن کریم در کنار یهود و نصاری و مجوس ممکن است بدین معنا رهنمون باشد که آنان از دیگر کفار متمایزند و در آیین آنان جهت حق و ارتباط با وحی آسمانی مشاهده می گردد، که این یا به خاطر ارتباط آنان با یکی از پیامبران گذشته و یا به خاطر ارتباطی است که با یکی از فرقه های سه گانه یهود و نصاری و مجوس داشته اند. و مطرح شدن آنان در قرآن مستقلًا به عنوان ذکر خاص پس از عام برای رفع شبهه بوده است، و اینکه به عنوان دلیل اخذ جزیه از مجوس در بعضی روایات گفته شده که آنان دارای پیامبر و کتاب بوده اند خود دلیل مستقلی است بر اینکه هر فرقه ای که پیامبر و کتاب آسمانی داشته باشند هر چند از این سه فرقه مشهور نباشند از آنان نیز جزیه پذیرفته می شود. خداوند متعال در سوره بقره می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ النَّصَارىٰ وَ الصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ»

«۱» (آنان که [به اسلام] گرویدند و آنان که یهودی و نصرانی و صابئی هستند هر که به خدا و روز قیامت ایمان بیاورد و کرداری شایسته انجام دهد، پاداش اینان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهگین گردند.)

و در سورهٔ مائده می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هادُوا وَ الصّابِئُونَ وَ النَّصاریٰ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ» «۲» (آنان که [به اسلام] گرویدند و آنان که یهودی و صابئی و نصرانی شدند هر که به خدا و روز قیامت ایمان بیاورد و کاری شایسته انجام دهد نه ترسی بر آنهاست و نه اندوهگین گردند.)

و در سوره حج می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هادُوا وَ الصّابِئِينَ وَ النَّصاریٰ وَ الْمَجُوسَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللّٰهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّ اللّٰهَ عَلیٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» «۳» (آنان که [به اسلام]

---

(۱)- بقره (۲)، / ۶۲.

(۲)- مائده (۵)، / ۶۹.

(۳)- حج (۲۲)، / ۱۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۴۸

گرویدند و آنان که یهودی و صابئی و نصرانی و مجوسی شدند و آنان که به خدا شرك ورزیدند، خداوند روز قیامت میان آنان داوری خواهد کرد، همانا خدا بر هر چیزی گواه است.)

و اگر ثابت شود که اینان در اصل اهل کتاب آسمانی بوده اند، اعتقاد ضمنی آنان به عقاید فاسدی که با شرك درآمیخته است، موجب خروج آنان از حکم اهل کتاب نمی شود، همان گونه که اعتقاد نصاری به اقانیم «۱» سه گانه موجب خروج آنان از این حکم نمی شود. و این نکته ای است شایان توجه.

[گفتگو با یکی از علمای صابئی مذهب

] روزی با یکی از علمای صابئی مذهب اهواز مواجه

شدم و از وی از برخی عقاید و مراسم مذهبی آنان جویا شدم، ایشان پرسشهای مرا پاسخ دادند و نسخه ای از مهم ترین کتاب خود «گنزاربّا» که به زبان آرامی بود و به اعتقاد آنان صحف آدم است و نیز جزوه ای به فارسی که «درفش» نامگذاری شده بود و حاوی برخی مراسم دینی روزانه آنان بود را به من هدیه کردند؛ و آنچه از پاسخ های وی و محتوای آن جزوه به دست من آمد این بود که: آنان به خدای یکتا که مجرد از ماده و ازلی و ابدی و جامع صفات نیک است اعتقاد دارند. خدا را مانند هیچ چیز نمی دانند، او را بخشاینده و آمرزگار که چشمها او را نمی تواند دید می دانند. آنان فرشتگان را محترم می شمارند و در اذکار و دعاهایشان با نام بر آنان درود می فرستند و از آنان شفاعت می خواهند. آنان به بهشت و جهنم اعتقاد دارند و می گویند با مرگ انسان بدن وی فانی می شود و روح او با کردارش جاودانه می ماند و با آن پاداش داده می شود. می گویند: آدم (ع) نخستین

---

(۱)- «اقانیم» جمع «اقنوم» به معنای شخص است و اشاره است به تثلیث نصاری یعنی: اب و ابن و روح القدس. (مقرر)

پیامبر بود و به نوح و سام و یحیای معمّد [اشاره به غسل تعمید است] ایمان دارند و او را آخرین پیامبران می دانند. و موسی و عیسی و تورات و انجیل را منکر می شوند و می گویند: ما به زبور داود اعتقادی نداریم؛ و نیز می گویند: ما ستارگان را نمی پرستیم. او می گفت: ابراهیم از ما بود آنگاه از ما کناره گرفت

و به همین جهت به وی ایمان ندارند.

او می گفت: کلمه «صابی» واژه ای است آرامی به معنی شستشو دهنده. آنان از جنابت و مس میت و نیز برای توبه غسل می کنند و انسان را به هنگام مرگ غسل می دهند. و به غسل تعمید در آب جاری بسیار اهتمام می ورزند، و تاریخ آنان یحیایی است [از ولادت حضرت یحیی آغاز می شود] و تعطیل آنان روز یکشنبه است؛ چهار عید دارند و روزانه سه نماز در سه وقت دارند که با وضوی مخصوص اقامه می کنند. و به هنگام غسل و وضو و خوردن و سر بریدن حیوان ذکرهای مخصوص دارند که به همراه کاهن می خوانند؛ و به سوی نقطه ای در شمال حیوانات را سر می برند و کشنده از عملی که انجام داده در پیشگاه خدا استغفار می کند، و برای مردگانشان استغفار می کنند و برای آنان مجالس یادبود و تجلیل برگزار می کنند و برای آنان صدقه می دهند. قتل نفس و زنا و ربا و دروغ و سخن چینی و غش در معامله و انواع مشروبات الکلی و گوشت خوک و ختنه و ازدواج با خواهر و دختر برادر و خواهر و عمه و خاله و زن برادر را حرام می دانند و با غیر هم کیش خود ازدواج نمی کنند و تعدد ازدواج را در صورت رعایت عدالت حلال می شمرند.

با توجه به همه این مطالب اگر ثابت شود که صابئین اهل کتاب هستند یا ثابت شود که آنان اهل کتاب نیستند حکم قضیه مشخص است، و اما در صورتی که احتمال دهیم که آنان اهل کتابند باید با رجوع به کتابها و علمای آنان حقیقت قضیه مورد پژوهش قرار گیرد، اما اگر باز

شک و تردید بر جای ماند برای حفظ دماء احوط آن است که آنان بر دینشان باقی گذاشته شوند و از آنان جزیه پذیرفته شود و مشکل است که به جواز کشتن آنان حکم کنیم.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۵۰

[دلایل نپذیرفتن جزیه از صابئین و پاسخ آنها

] کسانی که به عدم پذیرش جزیه و جواز قتل صابئین قائل شده اند ممکن است به دلایل ذیل تمسک جویند:

۱- آنچه از کتاب خلاف و غیر آن به عمومات کتاب و سنّت تمسک شده است مانند آیه شریفه: «فَإِذٰا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقٰابِ» (چون با کافران [در میدان جنگ] روبرو شدید گردنها را بزنید.) و مانند آن.

اشکالی که به این استدلال وارد است این است که این از قبیل تمسک به عام در شبهه مصداقی برای مخصص لفظی است، زیرا فرض این است که [از عموم ذکر شده توسط ادلّه دیگری اهل کتاب خارج شده اند] اینان محتمل است از اهل کتاب باشند پس استدلال صحیح نیست مگر آنکه مسأله به گونه ای فرض شود که شبهه به شبهه مفهومی برگردد نه مصداقی. مثل اینکه گفته شود: آیا مقصود از کتاب مطلق کتاب آسمانی است [که شامل صابئین نیز بشود] یا کتابی که مشتمل بر دین جدید و شریعت جدیدی باشد [که شامل صابئین نشود].

۲- اینکه گفته شود: کفر مقتضی جواز قتل است و اگر کافر اهل کتاب باشد و جزیه بپردازد مانع از این قتل می شود، پس در صورت شک در وجود مانع مقتضی به حال خود باقی می ماند.

در پاسخ باید گفت: اینجا جای جریان قاعده مقتضی و مانع نیست، زیرا حکم تابع موضوع خود است و آن مرکب از مقتضی و شرایط

و نبود موانع است و در صورت شک در هر یک از اینها قهراً در اصل حکم شک می شود.

۳- اینکه ما عدم مانع برای کشته شدن را ثابت کنیم، بدین گونه که بگوئیم: این شخص پیش از آنکه ممیز بشود کتابی نبوده است پس ما عدم کتابی بودن وی را استصحاب می کنیم و می گوئیم اکنون که ما در کتابی بودن وی تردید داریم باز کتابی

نیست. یا اینکه عدم ازلی را استصحاب می کنیم نظیر اینکه می گوئیم زن پیش از آنکه پدید بیاید قرشی و یا از محارم نبوده است اکنون که قرشی بودن یا محرم بودن وی مورد شک است همان عدم ازلی را استصحاب می کنیم.

در پاسخ باید گفت استصحاب ازلی به صورت سلب مرکب «۱» درست نیست. زیرا عقلاء در استدلالهای خود چنین چیزی را لحاظ نمی کنند. و سالبه به انتفاء موضوع چیز شناخته شده ای نزد آنان نیست که بتوان آن را استصحاب نمود، علاوه بر اینکه معدوم هویتی ندارد تا بتوان بدان اشاره نمود و چیزی را از آن سلب کرد. از سوی دیگر استصحاب حکم آنان در حال صغر اقتضای عدم جواز قتل دارد، که این مبحث باید در جای خود مورد پژوهش قرار گیرد.

۴- اگر ما رخصت تکلیفی یا وضعی را منوط به یک امر وجودی کردیم به دلالت التزام دلالت بر این دارد که این امر به احراز این امر وجودی منوط شده است و در صورتی که وجود آن احراز نگردد رخصت نیز منتفی است. پس اگر مولی به بندهٔ خود گفت: هیچ کس را اجازه وارد شدن نده مگر آنکه از دوستان

من باشـد، در این صورت بنـده این را وظیفه خود می داند که در اجازه دادن احراز دوستی کند و اگر به کسـی اجازه دهد که دوستی او مورد تردیـد است عقلا وی را مـذمت می کننـد؛ و در مورد بحث، آن که عـدم قتل او رخصت داده شـده است اهل کتاب است، و در مورد صابئین مورد تردید است پس نمی توان عدم جواز قتل وی و قبول جزیه او را پذیرفت.

در پاسـخ بایـد گفت: اگر مراد از منـوط کردن رخصت به امر وجـودی بـازگشت آن به منـوط کردن رخصت واقعی این امر و منوط کردن رخصت ظاهری به علم به وجود آن و حکم به عدم آن در صورت شک باشد، پس در حقیقت دو مجهول در بین هست: حکم

---

(۱)- «سـلب مرکب» یعنی سـلب و نفی حکم از موضوعی که خود معـدوم بوده است، و مرکب بودن آن به اعتبار معدوم بودن حکم و موضوع است. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۵۲

واقعی و ظاهری که به دلیل واحـد جعل می شود، که در این صورت اولی مـدلول مطابقی است و دومی مـدلول التزامی عرفی، این به هیچ وجه مورد قبول نیست. [زیرا با یک دلیل نمی توان بیش از یک حکم را جعل و تشریع نمود]

و اگر مراد این باشـد که مجعول شـرعی یکی است ولی در اینجا قاعـده عقلائیه ظاهریه نظیر دیگر قواعـد عقلایی در مورد آن جریان دارد، این نیز قابل قبول نیست.

علاوه بر اینکه توقـف اجرای حکم رخصت، بر احراز موضـوع آن مـوجب نمی شود که حکم عـام در مورد مشکوک فیه هم اجرا شود؛ و خلاصه کلام اینکه اجرای هر یک از

این احکـام متوقف بر احراز موضوع آن است، و فرض این است که موضوع در طرف عـام، مرکب از وجود عنوان عام و عـدم عنوان خاص است، و در صورت شک، عدم عنوان خاص محرز نیست.

در هر صورت سخن درباره صابئین به درازا کشید از خوانندگان محترم پوزش می خواهم.

مطلب دوم: کسانی که جزیه از آنان ساقط است

[سخن برخی فقها در این باره]

[در ابتدا سخن برخی فقها درباره کسانی که از پرداخت جزیه معاف هستند را یادآور می شویم:]

۱- شیخ [طوسی] در کتاب جزیه خلاف مسأله ۶ می گوید:

«تردیـدی نیست، که بر دیوانه دائمی جزیه نیست و اگر زمـانی دیوانه است و زمـانی عاقل حکم غالب در مورد او جاری است. ابو حنیفه نیز همین را گفته، و شـافعی می گویـد: حکم جزیه از مجنون ساقـط است و ایـام [دیوانگی یـا عقـل] او محاسـبه نمی گردد. و اکثر صـحابه او گفته انـد ایـام سـلامت او محاسـبه می شود اگر به یـک سال رسـید جزیه بر وی واجب است. دلیل ما گفتار خداوند متعال است که می فرماید: «حَتّی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ» و چیزی را از آن استثناء نکرده و سلامت از

دیوانگی را شرط نکرده و ما دیوانه دائم و کسی که دیوانگی بر بیشتر روزهای او غلبه دارد را با دلیلی دیگر استثناء کردیم.»

مسأله ۷:

«پیرمرد از کار افتاده و صومعه داران و راهبان نیز باید جزیه بپردازند، و شافعی در این مورد دو نظر دارد و بنا بر هر دو قول اگر در میان اسیران بودند آیا کشتنشان جایز است یا نه؟ در میان اصحاب ما کسانی هستند که می گویند از آنان جزیه گرفته نمی شود، دلیل ما بر اول [که باید جزیه بپردازند] گفتار خداوند متعال است که

می فرماید: «حَتّٰى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صٰاغِرُونَ» و تفصیلی قائل نشده است.»

مسأله ۱۰:

«کسی که مال و درآمدی ندارد جزیه بر او واجب نیست، این را ابو حنیفه نیز گفته است، و شافعی دو نظر دارد: یکی آنچه ما گفتیم و دیگری که صحیح ترین نظر اوست این است که بر وی واجب است.

دلیل ما اجماع فرقه امامیه است و نیز اصل برائت ذمه و نیز آیه شریفه «لٰا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً إِلّٰا وُسْعَهٰا» (خداوند بر کسی بیش از توانش تکلیف ننهاده است) و نیز آیه شریفه «لٰا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً إِلّٰا مٰا آتٰاهٰا» (خداوند بر هر کسی مگر بدان اندازه که به وی داده تکلیف نمی نهد) و هنگامی که کسی قدرت بر مال و یا کسب مال ندارد دیگر جزیه ای بر او واجب نیست.» «۱»

۲- در نهایه شیخ آمده است:

«جزیه بر همه اصناف اگر دارای شرایط مکلفین باشند واجب است، و از کودکان و دیوانگان و ابلهان و زنان آنان ساقط است.» «۲»

۳- در کتاب جزایای مبسوط آمده است:

---

(۱)- خلاف ۳/ ۲۳۸.

(۲)- نهایه/ ۱۹۳.

«فقیری که چیزی به همراه او نیست جزیه بر او واجب است زیرا دلیلی بر اسقاط آن از وی نیست، و عموم آیه نیز اقتضای همین را دارد منتهی اگر قدرت ادا ندارد بر ذمه او باقی است و اگر قدرت مالی پیدا کرد از همان روزی که به عهده او آمده و عقد قرارداد با او نوشته شده و سالی بر او گذشته از او گرفته می شود؛ و اما زنان و کودکان و ابلهان و دیوانگان در هر صورت جزیه ای بر آنان

نیست ... اما بندگان نیز جزیه بر آنان نیست بر اساس حدیث شریف «لا- جزیه علی العبید» (بر بردگان جزیه نیست) ... و پیرمردان از کار افتاده و افراد زمین گیر و صومعه داران و راهبانی که در جنگ شرکت نمی کنند و نظری ندارند از آنان نیز جزیه گرفته می شود به خاطر عموم آیه شریفه، و نیز اگر اینان در میان اسیران بودند امام می تواند آنان را به قتل برساند، روایتی نیز در این زمینه رسیده است که بر آنان جزیه نیست.» «۱»

قابل توجه است که ایشان «قدس سرّه» در خلاف به عدم وجوب جزیه بر فقیر فتوی داده اند و ادعای اجماع بر آن کرده اند اما در مبسوط به وجوب آن فتوی داده اند. ممکن است این دو عبارت ایشان را بدین گونه جمع کرد که بر فقیر جزیه هست ولی تا زمانی که توانگر شود به او مهلت داده می شود؛ یا اینکه بگوییم موضوع در عبارت مبسوط فقیری است که و لو تدریجاً تمکن بر پرداخت داشته باشد و در خلاف کسی را می خواهند بفرمایند که به طور کلی کار و مالی ندارد و توان پرداخت نمی یابد، و این دو با هم متفاوتند؛ و در اینجا نکته ای است شایان تأمل.

۴- در جهاد شرایع آمده است:

«جزیه از کودکان و دیوانگان و زنان گرفته نمی شود و آیا از پیرمردان از کار افتاده گرفته می شود؟ برخی گفته اند: بلی و این مطابق روایتی است. و برخی گفته اند:

---

(۱)- مبسوط ۲/ ۳۸، ۴۰ و ۴۲.

نه و گفته شده که از برده ساقط است و از غیر اینها گرفته می شود، هر چند راهب و یا از کار

افتـاده باشـند. بر مردان فقیر نیز جزیه واجب است و به آنان مهلت داده می شود تا در زمان توانایی بپردازنـد، و اگر بر اهل ذمه جزیه نوشته شد و آنان شرط کردند که پرداخت جزیه بر زنان باشد چنین صلح و قراردادی صحیح نیست.» «۱»

۵- در احکام السلطانیه ماوردی آمده است:

«جزیه مگر بر مردان آزاد عاقل واجب نیست، و بر زنان و کودکان و دیوانگان و بردگان واجب نیست جزیه بپردازنـد چون که اینان اتباع و فرزندان مردانند.

و اگر زنی نخواست تـابع شوهرش یـا دیگر نزدیکـانش باشـد بـاز از وی گرفته نمی شود چون تابع مردان قوم خویش است هر چند آنان از او بیگانه باشـند، و اگر زنی به تنهایی در دار الحرب زندگی می کرد و حاضـر شد جزیه بپردازد تا در دار الاسلام زنـدگی کنـد بر وی الزامی نیست که آن را بـپردازد و اگر پرداخت حکم بخشـش را دارد و اگر امتنـاع کرد از وی گرفته نمی شود و لازم است ذمه او را پذیرفت هر چند به همراه قومش نباشد.» «۲»

مانند همین مطلب را أبو یعلی نیز در احکام السلطانیه آورده است. «۳»

۶- در مختصر أبو القاسم خرقی آمده است:

«بر کودک و دیوانه و زن و فقیر و پیرمرد از کـار افتـاده و زمین گیر و کور جزیه نیست، و نیز جزیه بر مولـی برده که بخواهد برای برده خود بپردازد در صورتی که مولا مسلمان باشد نخواهد بود.» «۴»

۷- در خراج أبو یوسف آمده است:

«جزیه بر مردان آنان واجب است نه زنان و کودکان ... و جزیه از بینوایان که به آنان

---

(۱)- شرایع ۱/ ۳۲۷، چاپ دیگر/ ۲۵۰.

(۲)- احکام السلطانیه/ ۱۴۴.

(۳)- احکام

السلطانيه/ ۱۵۴.

(۴)- مغنی ۱۰/ ۵۸۱ و ۵۸۵ و ۵۸۶.

بایـد صـدقه داد و کوران و کسـانی که حرفه و کـاری ندارنـد و کسـی که به وی صـدقه داده می شود و افراد زمین گیر جـایز نیست. و از کار افتادگان و زمین گیران اگر توان پرداخت داشته باشند از آنان گرفته می شود ...» «۱»

در هر صورت هیچ اختلاف و اشکالی در سقوط جزیه از زنان و کودکان و ابلهان و دیوانگان دائمی نیست.

در کتاب جواهر پس از نقل کلام مصنف [متن شرایع] که می گوید: «جزیه بر کودکان و دیوانگان و زنان نیست» می نویسد:

«همان گونه که بسیاری از فقها بر آن تصریح کرده اند بلکه من خلافی در آن نیافته ام بلکه در منتهی و منقول از غنیه و تذکره ادعای اجماع بر آن شده است و آن خود دلیل است». «۲»

و در مغنی [ابن قدامه] پس از نقل متن کتاب که می گوید: «بر کودک و دیوانه و زن جزیه نیست، می نویسد: در بین اهل علم من نظر اختلافی در این مسأله نیافتم. مالک و ابو حنیفه و اصحاب وی و شافعی و ابو ثور نیز این را گفته انـد، و ابن منـذر می گویـد: من از دیگران نظر دیگری در این مسأله نیافته ام. «۳» و مشـهور این است که از بردگان نیز چنانکه بعداً خواهیم گفت- ساقط است.

و اما در مورد پیرمرد فرتوت و از کار افتاده و زمین گیر و کور و فقیر و راهب و صومعه داران که با آنان نبایـد جنگیـد در بین فقها اختلاف است. اطلاق آیه شریفه و بسیاری از اخبار اقتضا دارد که بر آنان نیز ثابت باشد مگر آنکه دلیلی خلاف

آن را ثابت کند.

از روایاتی که به طور مطلق در این باب رسیده است روایت معاذ بن جبل است که گفت: پیامبر اکرم مرا به یمن فرستاد و فرمود: از هر مرد بالغی یک دینار یا معادل آن مَعافر [پارچه های قیمتی] دریافت کنم. «۴»

---

(۱)- خراج/ ۱۲۲.

(۲)- جواهر ۲۱/ ۲۳۶.

(۳)- مغنی ۱۰/ ۵۸۱.

(۴)- سنن بیهقی ۹/ ۱۸۷، کتاب الجزیه، باب من قال تؤخذ منهم الجزیه ...

اکنون به روایات مسأله و تفصیل عناوینی که در آن آمده است می پردازیم.

[کسانی که جزیه از آنان ساقط است از دیدگاه روایات:]

دیدگاه روایات پیرامون کسانی که جزیه از آنان ساقط است

الف- حکم زنان و کودکان و دیوانگان:

۱- در کتاب وسائل از مشایخ سه گانه به سند خودشان از حفص بن غیاث طبق روایتی آمده است که وی از امام صادق (ع) از زنان پرسید که چگونه جزیه از آنان ساقط شده است؟ گفت: حضرت فرمود:

«چون پیامبر خدا (ص) از کشتن زنان و کودکان در دار الحرب نهی فرموده بود مگر آنکه به جنگ بپردازند پس اگر به جنگ پرداختند باز نیز تا می توانی از جنگ با آنان دست بدار تا زمانی که نقص و اشکالی در کار پیش نیاید، پس چون پیامبر خدا (ص) از کشتن آنان در دار الحرب نهی فرموده در دار الاسلام سزاوارتر است که از جنگ با آنان پرهیز شود و اگر از پرداخت جزیه سرباززدند نمی توان آنان را به قتل رسانید. و چون نمی توان آنان را کشت پس جزیه از آنان برداشته شده است. ولی اگر مردان از پرداخت جزیه امتناع ورزیدند در این صورت نقض عهد کرده اند و خون آنان حلال و کشتنشان رواست چون کشتن مردان در دار الشرک مباح است. و

همچنین است افراد زمین گیر از اهـل ذمه و نابینـا و پیرمرد فرتـوت و زنـان و کودکـان در منطقه جنگی، پس به همین جهت از آنان جزیه برداشته شده است.» «۱»

---

(۱)- عن حفص بن غیـاث انه سأل أبا عبـد اللّه (ع) عن النساء کیف سـقطت الجزیه عنهن و رفعت عنهن؟ قال: فقال: لأنّ رسول اللّه (ص) نهی عن قتـل النسـاء و الولـدان فی دار الحرب الا ـ ان یقـاتلن فان قاتلن ایضاً فامسک عنها ما امکنک و لم تخف خللًا فلمـا نهی عن قتلهن فی دار الحرب کـان فی دار الاسـلام اولی و لو امتنعت ان تؤدی الجزیه لم یمکن قتلهـا فلمـا لم یمکن قتلها رفعت الجزیه عنهـا و لو امتنع الرجال ان یؤدوا الجزیه کانوا ناقضـین للعهـد و حلت دماؤهم و قتلهم لأن قتل الرجال مباح فی دار الشـرک و کـذلک المقعـد من اهل الـذمه و الاعمی و الشـیخ الفانی و المرأه و الولدان فی أرض الحرب فمن اجل ذلک رفعت عنهم الجزیه. (وسائل ۱۱/ ۴۷، ابواب جهاد عدو، باب ۱۸، حدیث ۱).

نظر اسـتاد دام ظله و اکثر فقهاء در مورد جزیه این است که: جزیه عوض زکات و خمس است که از اهل ذمه گرفته نمی شود، ولی احتمال دیگری هست که جزیه مجازات شـرکت کافر در جنگ با مسـلمانان و حکومت اسلامی باشد، وگرنه برای سقوط آن از افرادی که در جنگ شـرکت نمی کننـدماننـد پیران سالخورده و زمین گیران و زنان و نظائر آنان دلیلی وجود ندارد، در حـالی که از این طبقـات زکـات و خمس نیز گرفته نمی شود. روایت فوق و نظـائر آن مؤیـد این احتمال است که بین جنگ و گرفتن جزیه رابطه ای

وجود دارد. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۵۸

سند این روایت اگر چه مخدوش است ولی اصحاب روایت حفص را با این سند در بسیاری از ابواب فقه مورد استناد قرار داده اند، و دلالت آن بر سقوط جزیه از زنان و کودکان واضح است بلکه بر سقوط جزیه از افراد زمین گیر و کور و پیر و فرتوت نیز دلالت دارد که بحث آنان بعداً خواهد آمد.

و ظاهر این روایت ملازمه را بین جواز قتل و ثبوت جزیه می رساند، پس کسی که کشتن او جایز نیست جزیه هم بر او نیست.

۲- باز وسائل از مشایخ سه گانه به سند خود از طلحه از امام صادق (ع) روایت نموده که فرمود:

«سنت بر این جاری شده است که از افراد ابله و دیوانه جزیه گرفته نمی شود.» «۱»

سند روایت تا طلحه قابل وثوق است و شیخ گفته است که کتاب طلحه قابل اعتماد است. «۲»

در کتاب صحاح آمده است واژه «المعتوه» که در متن عربی روایت آمده به معنی ناقص العقل و ابله است. «۳» در قاموس نیز آمده است: «عُتِه فهو معتوه» یعنی کسی که کم خرد و ابله است. «۴»

در کتاب جواهر پس از نقل خبر آمده است:

«و شاید مراد از المعتوه که در روایت آمده چنانکه در مبسوط و نهایه و وسیله و

---

(۱)- عن أبی عبد اللّه قال: جرت السنه ان لا تؤخذ الجزیه من المعتوه و لا من المغلوب علی عقله. (وسائل ۱۱/ ۴۸ و ۱۰۰، باب ۱۸ و ۵۱ از ابواب جهاد عدو حدیث ۱ و ۳.

(۲)- فهرست شیخ/ ۸۶؛ چاپ دیگر/ ۱۱۲.

(۳)- صحاح اللغه ۶/ ۲۲۳۹.

(۴)- قاموس/ ۸۵۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص:

سایر آمـده، کسـی است که ابله است؛ اگر چه در اینجا به کسـی تفسـیر شـده که بی خرد است. مگر آنکه بگوییم مراد به آن همان گونه که دیگری بدان تصـریح کرده کسی است که کم خرد است، بلکه همین مراد است از آنچه که در منقول از وسیله آمده است که تعبیر به سـفیه کرده است، و سـفیه در عرف مردم به معنی احمق است نه سـفیه شـرعی که هیچ خلافی بر اساس عموم ادله در سقوط جزیه از او نیست.» «۱»

دلیـل بر اینکه مراد از واژه «معتـوه» کم خرد است نه بی خرد- در متن عربی روایت- عطـف «المغلوب علی عقله» است بر او، و ظـاهر این عطـف مغـایرت است؛ ولی در نهـایه در بیـان واژه «معتـوه» می گویـد: «آن دیوانه ای است که خرد او آسـیب دیـده است.» «۲»

۳- در کتاب مستدرک از صدوق در خصال به سند خود از جابر جعفی آمده است که گفت:

«از امام باقر (ع) شنیدم که می فرمود: .... بر زنان جزیه نیست.» «۳»

۴- در سـنن بیهقی به سـند خود از اسـلم- برده عمر- آمـده است که گفت: «عمر بن خطـاب به کارگزارانش نوشت بر زنان و کودکان جزیه قرار ندهید، و قرار ندهید مگر بر کسانی که تیغ بر سـرشان کشیده می شود [یعنی مردها] و بر گردنهایشان تعهد آمده است- یا بر گردنهایشان صلیب می اندازند- و جزیه آنان را به صورت سرانه دریافت کنید.» «۴»

در این ارتباط به سنن بیهقی باب کسانی که از آنها جزیه برداشته شده مراجعه شود. «۵»

۵- ولی در همان کتاب به سند خود از حَکَم آمده است که گفت:

---

(۱)- جواهر ۲۱/ ۲۳۷.

(۲)- نهایه ابن اثیر ۳/ ۱۸۱.

(۳)- عن

جابر الجعفی قال سمعت أبا جعفر (ع) یقول: .... و لا جزیه علی النساء. (مستدرک الوسائل ۲/ ۲۶۷، ابواب جهاد عدو، باب ۵۶، حدیث ۷).

(۴)- إن عمر بن خطاب کتب الی عماله أن لا یضربوا الجزیه علی النساء و الصبیان و لا یضربوها الّا علی من جرت علیه المواسی و یختم فی اعناقهم و یجعل جزیتهم علی رءوسهم. (سنن بیهقی ۹/ ۱۹۵، کتاب الجزیه).

(۵)- سنن بیهقی ۹/ ۱۹۸، کتاب الجزیه ...

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۶۰

«پیامبر اکرم به معاذ بن جبل در یمن نوشت از هر مرد و زن بالغی یک دینار یا قیمت آن را بگیر، و هیچ یهودی ای به خاطر یهودی بودن مورد آزار قرار نمی گیرد. یحیی گفته است: من هرگز نشنیدم که بر زنان جزیه باشد مگر در این حدیث.» «۱»

۶- باز در همان کتاب به سند خود از ابن عباس روایت شده که پیامبر خدا (ص) به معاذ بن جبل نوشت:

«هر یک از اهل ذمه که اسلام آورد برای اوست آنچه بر مسلمانان است، و کسی که بر یهودیت یا نصرانیت خود بماند پس بر هر فرد بالغی یک دینار معادل آن از معافر [پارچه قیمتی همچون برد یمانی] است، مرد باشد یا زن، آزاد باشد یا بنده.» «۲»

۷- باز در همان کتاب به سند خود از أبی زرعه بن سیف بن ذی یزن آمده است که گفت:

«پیامبر خدا (ص) نامه ای به من نوشت که بخشی از آن نامه این است: و کسی که می خواهد بر یهودیت یا نصرانیت خود بماند مورد آزار قرار نمی گیرد و باید جزیه بپردازد بر هر بالغی چه مرد باشد چه زن، آزاد باشد

یا بنده، یک دینار یا معادل آن را از معافر بپردازد.» «۳»

در همان کتاب سنن بیهقی آمده است که در میان راویان این روایت کسی است که ناشناخته است و مانند این روایت نزد اهل علم به اثبات نرسیده است.

۸- باز در همان کتاب به سند خود از ابن اسحاق آمده است که گفت:

---

(۱)- کتب رسول اللّٰه (ص) الی معاذ بن جبل بالیمن علی کل حالم او حالمه دیناراً أو قیمته و لا یفتن یهودی عن یهودیته. (سنن بیهقی ۹/ ۱۹۴، کتاب الجزیه، باب کمّ الجزیه).

(۲)- عن ابن عباس ان النبی کتب الی معاذ بن جبل أن من اسلم من المسلمین فله ما للمسلمین و علیه ما علیهم و من اقام علی یهودیه او نصرانیه فعلی کل حالم دیناراً او عدله من المعافر ذکراً أو أنثی حراً أو مملوکاً. (سنن بیهقی ۹/ ۱۹۴، کتاب الجزیه، باب کمّ الجزیه).

(۳)- عن ابی زرعه بن سیف بن ذی یزن قال: کتب الیّ رسول اللّٰه (ص) کتاباً هذا نسخته- فذکرها و فیها: و من یکن علی یهودیته او علی نصرانیته فانه لا یفتن عنها و علیه الجزیه علی کل حالم ذکر أو انثی حرّ او عبد دینار أو قیمته من المعافر. (سنن بیهقی ۹/ ۱۹۴، کتاب الجزیه، باب کمّ الجزیه).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۶۱

عبد الله بن أبو بکر محمد بن عمرو بن حز روایت کرده است که گفت: این نامه رسول خداست نزد ما که آن را برای عمر بن حزم هنگامی که او را برای یمن فرستاده نوشته است ... و در آخر آن نامه آمده است: «و کسی که بر نصرانیت یا یهودیت خود

بماند مورد آزار قرار نمی گیرد؛ و هر فرد بالغی مرد باشد یا زن، آزاد باشد یا بنده، یک دینار کامل و یا برابر آن از لباس بپردازد.» «۱»

دربارهٔ روایات اخیر باید گفت فقهای سنت نیز از فتوای به آن اعراض کرده و در زنجیره سند آنها اشکال و مناقشه کرده اند و محتمل است که در آن نسخ [دستبرد و تحریف] صورت گرفته باشد. در هر صورت سقوط جزیه از زنان و کودکان و دیوانگان از چیزهایی است که در آن اختلاف و اشکالی نزد شیعه و سنی نیست. بله در اینجا چیزی هست که لازم است به آن اشاره شود و آن اینکه امام و رهبر جامعه می تواند متناسب با اهل و عیال افراد جزیه مردان را اضافه کند، زیرا حمایت حکومت اسلامی از آنان و تحت پوشش قرار دادن آنها نیاز به هزینه هایی جداگانه دارد و لکن پرداخت آن بر عهده سرپرست خانواده است نه بر خود آنان، و چگونگی آن هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت بر عهده امام است- همان گونه که بعداً خواهیم گفت- پس وضعیت جزیه همانند زکات فطره است که بر زن و کودک و بنده [که تحت تکفّل دیگری هستند] اگر چه توانمند باشند واجب نیست ولی بر مرد واجب است اگر آنان تحت تکفل او هستند فطره آنان را بپردازد. از سوی دیگر باید توجه داشت که اگر زمینهای خراج در دست زن یا کودک یا دیوانه باشد ظاهراً از آنان نیز باید خراج دریافت نمود، زیرا وجهی ندارد که زمینهای مسلمانان به صورت مجانی در اختیار آنان باشد؛ و این غیر از جزیه ای

است

---

(۱)- ... و من كان على نصرانيه او يهوديه فانه لا يفتن عنها و على كل حالم ذكر أو أنثى حر أو عبد دينار او عرضه من الثياب. (سنن بيهقى ۹/ ۱۹۴، كتاب الجزيه، باب كمّ الجزيه).

جمله: «او عرضه من الثياب» مرادف همان معناى «معافر» در ساير روايات است.

مبانى فقهى حكومت اسلامى، ج ۷، ص: ۱۶۲

كه بسا بر اراضى قرار داده مى شود، چنانكه بحث آن بعداً خواهد آمد.

در كتاب دعائم الاسلام پس از ذكر جزيه بر مردان آزاد بالغ آمده است:

«علاوه بر آن، كسانى كه زمينهاى خراجى در دست آنهاست بايد جزيه اى براى آن بپردازند، كوچك باشند يا بزرگ، زن باشند يا مرد، كه اين خراج زمين است؛ و اگر كسى مسلمان بشود جزيه از وى برداشته مى شود ولى خراج [ماليات] از او بر داشته نمى شود.» «۱»

ب- حكم جزيه بر بردگان:

درباره بردگان علاوه بر آنچه از سخنان بزرگان يادآور شديم در كتاب منتهى آمده است:

«علماى ما در وجوب جزيه بر برده اختلاف نظر دارند. مشهور اين است كه بر وى واجب نيست. شيخ طوسى نيز همين را فرموده، نظر عموم فقهاى اهل سنت نيز همين است. برخى [از علماى شيعه] نيز گفته اند كه از آنان ساقط نيست. شيخ به فرمايش پيامبر خدا (ص) استناد كرده كه فرمود: «لا جزيه على العبد- بر برده جزيه نيست- و نيز بدان جهت كه برده مال است و مانند ديگر حيوانات بر وى جزيه نيست.» «۲»

پيش از اين نيز از أبو القاسم خرقى خوانديم كه گفت:

«بر مولاى برده در صورتى كه مولاى او مسلمان باشد براى برده اش جزيه نيست.» «۳»

در كتاب المغنى در شرح عبارت فوق آمده است:

«من در اين مورد

اختلافی نمی دانم زیرا از پیامبر خدا (ص) روایت شده است که فرمود: بر برده جزیه نیست و از فرزند عمر نیز همانند آن نقل شده است و نیز

---

(۱)- دعائم الاسلام ۱/ ۳۸۱، کتاب الجهاد، باب صلح و ودیعه و جزیه.

(۲)- منتهی ۲/ ۹۶۵.

(۳)- مغنی ۱۰/ ۵۸۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۶۳

برای اینکه اگر بر برده چیزی واجب باشد باید مولای او بپردازد و لازمه این آن است که مولای او که مسلمان است جزیه بپردازد، و اگر مولای او کافر باشد احمد گفته است که بر مولای او نیز واجب نیست جزیه برده را بپردازد، و این نظر عامه اهل علم است. ابن منذر گوید: نظر همه کسانی از اهل علم که ما می شناسیم این است که بر برده جزیه نیست، و این به خاطر حدیثی است که در این باره رسیده است و به خاطر اینکه همانند زنان و کودکان ریختن خون او جایز نیست و نیز به خاطر اینکه مالی از خود ندارد که جزیه بپردازد و از آن جهت همانند تهیدست و ناتوان است ...» «۱»

ولی در وسائل از صدوق به سند خود از أبی الورد (ابو درداء خ. ل) روایت شده است که وی از امام محمد باقر (ع) درباره برده نصرانی که مال مرد مسلمانی بود پرسش نمود که آیا بر وی جزیه است؟ فرمود: بله، گفت: مولای مسلمان او جزیه را بپردازد؟ فرمود:

بله این مال اوست که گاه برای آن فدیه می دهد، پس باید برای آن نیز جزیه بدهد. «۲»

باز در همان کتاب وسائل به سند خود از حسن بن محبوب از هشام بن سالم از

أبی الورد مانند این روایت نقل شده است.

و در باب عتق کتاب المقنع آمده است:

«و اگر فردی برده ای نصرانی داشت که بر وی جزیه است، مولای او باید جزیه او را بپردازد.» «۳»

در کتاب منتهی نیز آمده است:

«ابن جنید گفته است: در نامه پیامبر خدا (ص) به معاذ و عمرو بن حزم آمده است

---

(۱)- مغنی ۱۰/ ۵۸۶.

(۲)- عن أبی الورد (ابی الدرداء خ. ل) سأل أبا جعفر (ع) عن مملوك نصرانی لرجل مسلم، علیه جزیه؟ قال: نعم قال: فیؤدّی عنه مولاه المسلم الجزیه؟ قال: نعم انما هو ماله یفتدیه إذا أخذ یؤدی عنه. (وسائل ۱۱/ ۹۷، ابواب جهاد عدو، باب ۴۹، حدیث ۶).

(۳)- الجوامع الفقهیّه/ ۳۸.

که از برده نیز جزیه گرفته می شود، و چون او مشرك است پس جایز نیست که در سرزمین اسلامی بدون پرداخت مالیات توطن گزینند مانند فرد آزاد، و به خاطر آنکه مولای او اگر مشرك بود نمی توانست مگر پس از عقد قرارداد ذمه در کشور اسلامی بماند پس برده سزاوارتر است که جزیه بپردازد، و به خاطر آنکه برده در جنگ شرکت می کند پس جزیه از او ساقط نیست چون خون او مباح است و این در برابر حفظ جان اوست.» «۱»

در ارتباط با سخن این بزرگواران باید گفت: آنچه از نامه پیامبر خدا (ص) به معاذ و عمرو بن حزم نقل شده است حاکی از این است که زن نیز باید جزیه بپردازد، و ما پیش از این گفتیم که هر دو دسته شیعه و سنی از عمل به این دو روایت اعراض کرده اند. و اینکه فرموده اند برده به پرداخت جزیه

اولی است، وجه اولویت در این مورد برای من مشخص نشده است.

خلاصه کلام اینکه در این مسأله دو نظر وجود دارد و روایت هایی که نقل شده ضعیف و متعارض است، ولی اطلاق آیه شریفه و برخی از روایات اقتضای ثبوت دارد.

در هر صورت چون موضوع بحث در زمان ما منتفی است، سخن را در همین جا به پایان می بریم.

ج- حکم پیر فرتوت و زمین گیر و کور:

و اما پیرمرد فرتوت پیش از این از خلاف و مبسوط خواندیم که جزیه بر وی ثابت است. و در جواهر از اسکافی و نافع و قواعد آمده است که از وی ساقط است. «۲» خرقی نیز به همین نظر فتوی داده است. و از شرایع در این مسأله ظاهر می شود که در آن توقف کرده است.

---

(۱)- منتهی ۲/ ۹۶۵.

(۲)- جواهر ۲۱/ ۲۳۷.

و اطلاق آیه و برخی اخبار و از آن جمله خبر معاذ اگر چه اقتضای ثبوت دارد ولی مقتضای خبر حفص که پیش از این خواندیم این است که از وی ساقط است.

و مؤید همین نظریه است آنچه آن را شیخ به سند خود از صفار از ابراهیم بن هاشم از نوفلی از سکونی از جعفر از پدرش از پدر خود از پدرانش نقل کرده است که پیامبر خدا (ص) فرمود: مشرکان را بکشید و پیرمردان و کودکانشان را زنده بگذارید. «۱» همان گونه که ملاحظه می فرمایید سند این روایت هم اشکالی بر آن نیست.

و هنگامی که پیرمردان مشرکان کشته نمی شوند پیرمردان اهل کتاب به کشته نشدن سزاوارترند؛ و پیش از این در روایت حفص خواندیم که دلیل سقوط جزیه از زنان این است که چون زنان

را نمی توان کشت، جزیه نیز از آنها برداشته شده است. و این تعلیل در این مورد نیز جاری است.

و چه بسا کسی بین این دو مورد تفصیل قائل شود بدین گونه که اگر پیرمرد صاحب رأی و برای جنگ کارآمد باشد از او گرفته می شود و الا نه؛ که در این صورت جواز اخذ جزیه و عدم آن، تابع جواز قتل و عدم آن است.

در تذکره آمده است:

«پیرمردی که در میان رزمندگان است اگر صاحب نظر و رزمنده باشد کشتن وی به اجماع فقها جایز است، و نیز اگر رزمنده باشد ولی صاحب نظر نباشد یا صاحب نظر باشد ولی رزمنده نباشد، به خاطر آنکه «درید بن صمه» در روز جنگ بدر [ظاهراً در جنگ حنین] کشته شد و یکصد و پنجاه سال سن داشت و بسیار جنگ آزموده بود و مشرکان وی را در قفس آهنین به همراه خود می بردند تا چگونگی جنگ را به آنها بیاموزد و مسلمانان وی را کشتند و پیامبر خدا (ص) نیز آنان را بدین کار سرزنش نکرد. ولی اگر صاحب نظر و رزمنده نباشد، نزد ما کشتن وی

---

(۱)- وسائل ۱۱/ ۴۸، ابواب جهاد عدو، باب ۱۸، حدیث ۲.

جایز نیست. ابو حنیفه، ثوری، مالک، لیث، اوزاعی و ابو ثور نیز همین را گفته اند.» «۱»

این تفصیل بدی نیست و احتیاط در هر حال نیکوست.

و مقتضای خبر حفص نیز این است که جزیه از زمین گیر و نابینا نیز ساقط است. و ما گفتیم که ابن جنید نیز همین نظر را دارد و خرقی نیز همین را گفته است؛ و از خراج أبو یوسف پیش

از این نقل کردیم که بین توانمند و غیر توانمند تفصیل قائل شده بود، ولی مشهور نزد ما این است که ساقط نیست.

علامه در مختلف می گوید: «حفص بن غیاث عامی مذهب است، ما به روایات وی تکیه نمی کنیم خصوصاً در صورتی که با عمومات قرآن معارض باشد.» «۲»

در ارتباط با این سخن علامه باید گفت: خبر حفص را با همین سند، اصحاب ما در ابواب مختلف بدان عمل کرده اند و رفع ید از آن مشکل است، مگر آنکه ما احراز کنیم که در مورد خاصی اصحاب از آن اعراض کرده اند. بلی ممکن است که اطلاق آن را بر موارد غالب در نابینا و زمین گیر که در تهیدستی دائمی به سر می برند حمل کنیم، پس مواردی را که شرایط پرداخت داشته باشد شامل نمی شود.

در کتاب جواهر نیز عدم سقوط برگزیده شده است. ایشان در این باره می نویسد:

«به خاطر عموم ادله که مضمون این خبر- با توجه به عدم وجود چیزی که ضعف آن را جبران نماید آن را تخصیص نمی زند و با توجه به اینکه جزیه برای در هم شکستن و سبک کردن کفار در نظر گرفته شده است.» «۳»

ولی ظاهراً جزیه برای سبک شمردن کفار در نظر گرفته نشده است، بلکه به خاطر این است که اداره جامعه قهراً بر اموال و مالیاتها متوقف است و جزیه مالیاتی است که اهل کتاب [برای جامعه ای که خود در آن زندگی می کنند و از امکانات آن بهره مند می شوند] می پردازند. و مراد از عبارت «وَ هُمْ صٰاغِرُونَ» که در آیه شریفه آمده انقیاد و

---

(۱)- تذکره ۱/ ۴۱۲.

(۲)- مختلف ۱/ ۳۳۵.

(۳)- جواهر ۲۱/ ۲۳۷.

تسلیم آنان در برابر حکومت اسلامی است، چنانکه بحث آن پس از این خواهد آمد.

د– حکم بینوایان و تهیدستان:

و اما بینوایان، پیش از این از خلاف خواندیم که جزیه از آنان ساقط است و ادعا شده بود که این مورد اجماع فرقه امامیه است. ولی مبسوط و شرایع مدعی بودند که بر بینوایان جزیه ثابت است و خلاف به نقل از ابو حنیفه گفته بود که از تهیدستان ساقط است، خرقی نیز قائل به همین نظر بود.

و اما در منتهی مطلبی آمده که خلاصه آن این گونه است:

«در مورد سقوط جزیه از بینوایان در نزد علمای ما دو نظر است: مشهورترین آنها این است که ساقط نمی شود- این نظر را شیخ اختیار کرده است- بلکه تا هنگام توانایی به وی مهلت داده می شود، مزنی نیز همین نظر را گفته است و این یکی از دو نظر شافعی است، احمد نیز قائل به همین نظریه است. دلیل ما عموم گفتار خداوند متعال است که می فرماید: «حَتّٰی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ» یعنی تا زمانی که ملزم بشوند آن را بپردازند. و دلیل دیگر اینکه او کافر است و مکلّف به پرداخت است و قرارداد ذمّه بدون آنکه بهایی بپردازد منعقد نمی گردد. و نیز به خاطر گفتار پیامبر (ص) که به معاذ فرمود: «از هر فرد بالغی یک دینار بگیر» و این سخنی است عام که همه [چه غنی و چه بینوا] را در بر می گیرد. و چون علی (ع) بر فقیر یک دینار مقرر فرمود.» «۱»

در این ارتباط باید گفت: اگر مراد به فقیر فقیر شرعی باشد، یعنی کسی که مخارج یک سال خود را ندارد، یا فقیر عرفی باشد،

که توان پرداخت جزیه را و لو تـدریجاً دارد- مانند بیشتر افراد جامعه- در این صورت عموم ادلّه شامل وی می گردد. و خلفاء و

---

(۱)- منتهی ۲/ ۹۶۳.

امیر المؤمنین (ع) این گونه افراد را موظف به پرداخت می کردنـد چنـانکه در روایت مصـعب بن یزیـد انصاری که به ذکر آن خواهیم پرداخت آمـده است. ولی اگر مراد به فقیر کسـی است که هیچ گونه درآمد و مالی نداشـته باشد، در این صورت باید گفت: جزیه از وی ساقط است. و دلیل آن نیز گفتار خداوند متعال است که می فرماید: «لا یُکَلِّفُ اللّهُ نَفْساً إِلّا ما آتاها»- (خدا بر هیـچ کس مگر بـدانچه به وی داده وظیفه نمی نهـد). شـیخ در خلاف نیز تعبیر به فقیر نفرموده، بلکه به کسـی که درآمـد و ثروتی ندارد تعبیر فرموده، پس موضوع بحث وی در خلاف مخالف موضوع بحث ایشان در کتاب مبسوط است.

ه- حکم راهبان و صومعه داران:

و امـا در مورد راهبان و صومعه داران پیش از این از کتاب خلاف خوانـدیم که جزیه بر آنان ثابت است. و هم ایشان فرمود: و در میان اصحاب ما کسی است که می گوید: از آنان جزیه گرفته نمی شود، و برای شافعی در این مورد دو نظر است. «۱»

امّـا به نظر مـا اطلاق آیه شـریفه و عموم «کلّ حالم» (هر بالغ) که در خبر معاذ آمـده است اقتضای ثبوت دارنـد، و هیـچ وجهی برای اسـتثناء آنـان نیست، مگر آنکه پیر فرتوت و یـا فقیر باشـند، که مـا آنان را از پرداخت جزیه معاف دانستیم، یا اینکه گفته شود: جزیه تابع جوازِ قتل است؛ همان گونه که در زنان و پیرمردان گفته

شـد، و راهبـان کشـته نمی شونـد، بر اساس فرمایش خداونـد متعال که می فرمایـد: «وَ قٰاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ الَّذِينَ يُقٰاتِلُونَكُمْ وَ لاٰ تَعْتَدُوا» «۲» (در راه خـدا با کسانی که با شـما پیکار می کننـد پیکار کنید و تجاوزگری نکنید.) و راهبان پیکار نمی کنند. و بر اسـاس گفتـار پیـامبر اکرم (ص) در خبر مسـعده، از امام صادق (ع) از آن حضـرت (ص) که فرمود: با کودکان و کسـی که به کوهی پناه برده است پیکار نکنید. «۳» و نیز در خبر ابن عباس از آن حضرت (ص) آمده که فرمود:

---

(۱)- ر. ك. خلاف ۳/ ۲۳۸، کتاب جزیه، مسأله ۷.

(۲)- بقره (۲)/ ۱۹۰.

(۳)- و لا تقتلوا وليداً و لا متبتّلًا فی شاهق. (وسائل ۱۱/ ۴۳، ابواب جهاد عدو، باب ۱۵، حدیث ۳).

با کودکان و روحانیان پیکار نکنید. «۱»

در مغنی ابن قدامه آمده است:

«بر راهبان صومعه ها جزیه نیست، و محتمل است که بر آنان واجب باشد، و این یکی از دو قول شافعی است. و از عمر بن عبد العزیز روایت شـده است که می گفت: بر راهبـان کلیساهـا جزیه واجب شـده است. بر هر راهب دو دینار. و دلیل آن نیز عموم روایات است، و چون آنها کافر سالم هستند و توان پرداخت جزیه را دارند، پس همانند خدمتگزاران کلیسایند. و وجه اوّل آن است که بـدون پرداخت جزیه خون آنـان محفوظ است، پس جزیه بر آنـان واجب نیست هماننـد زنان؛ و ما پیش از این گفتیم که کشـتن آنان حرام است، و روایات مخصوص به زنان است ولی اینان نیز حکم آنان را دارنـد علاوه بر اینکه اینان درآمـدی ندارند و

همانند بینوایان بیکارند.» «۲»

اگر گفته شود: ادارۀ جامعه نیازمند به بودجه و مالیات است و جزیه مالیات اهل کتاب است و راهبان نیز از مزایای دولت عادله بهره مند می شوند- و هر کس سود می برد غرامت نیز بر عهده اوست- پس در این صورت حاکم اسلامی اگر صلاح بداند و آنان نیز قدرت بر پرداخت داشته باشند بر آنان جزیه قرار می دهد، بعید نیست چنین نظریه ای سخن درستی باشد. و خداوند متعال داناترین است.

مطلب سوم: اندازۀ جزیه

[کلمات فقهاء]

شیخ در کتاب جزیه خلاف (مسأله ۹) می گوید:

«جزیه دارای اندازۀ معینی نیست، بلکه این به اجتهاد و نظر امام واگذار شده است که هر اندازه صلاح بداند و وضعیت مالی آنان اقتضا دارد و با پرداخت آن

---

(۱)- لا تقتلوا الولدان و لا اصحاب الصوامع. (سنن بیهقی ۹/ ۹۰، کتاب السیر، باب ترک قتل من لا قتال فیه من الرهبان.

(۲)- مغنی ۱۰/ ۵۸۷.

انقیاد آنان از حکومت روشن می شود، از آنان دریافت کند. ثوری نیز همین نظریه را دارد. شافعی گوید: اگر کافر یک دینار به عنوان جزیه بپردازد از او پذیرفته می شود، چه دارا باشد چه ندار و چه متوسط. مالک گوید: کمترین حد جزیه چهار دینار است برای کسانی که طلا- بین آنان رایج است، و چهل و هشت درهم است برای کسانی که با پول نقره (وَرِق) مبادله می کنند، «۱» در همه مواردی که ذکر کردیم.

ابو حنیفه گوید: جزیۀ افراد کم درآمد دوازده درهم است و متوسط بیست و چهار درهم و توانگر هشتاد و چهار درهم.

دلیل ما اجماع فرقه امامیّه و روایات آنان است، و چون اندازه مشخص کردن برای آن نیاز

به دلیل شرعی دارد و در شرع هم چیزی که اندازه ای برای آن مشخص کرده باشد وجود ندارد و آیه شریفه نیز محدوده ای را مشخص نفرموده، به همان اندازه ای که در برابر حکومت اسلامی ابراز انقیاد کنند و تسلیم شوند کافی است و شرایط در این زمینه متفاوت است.» «۲»

۲- در نهایه آمده است:

«برای جزیه حد محدود و اندازهٔ مشخصی نیست، بلکه امام متناسب با دارایی و تهیدستی آنان و نیز به آن اندازه که در برابر حکومت ابراز انقیاد کنند از آنان می گیرد.» «۳»

---

(۱)- در زمان گذشته دو نوع پول رایج بوده است: دینار و درهم؛ دینار پول طلا (پول درشت) و درهم پول نقره (پول خرد) است و هر دینار معادل ده درهم و در برخی زمانها و مکانها معادل دوازده درهم بوده است، و شاید این تفاوت قیمت به جهت وزن یا ویژگی های دیگر درهم باشد؛ در هر صورت این اختلاف قیمت در بعضی روایات کتاب الدیات هم آمده است و همین مسأله سبب اختلاف نظر فقها شده است، اکثر فقهای شیعه یک دینار را معادل ده درهم دانسته اند، و در میان اهل سنت همانگونه که ملاحظه می کنید مرحوم شیخ در کتاب خلاف از قول شافعی چهار دینار را برابر با چهل و هشت درهم دانسته است. و در سنن بیهقی، ج ۹، ص ۱۹۶، کتاب الجزیه، باب الضیافه فی الصلح نقل می کند: اسلم گفته است: عمر بن خطاب جزیه را بر شهرهایی که با طلا معامله می کردند چهار دینار و بر شهرهایی که وَرِق (پول نقره) معامله می کردند چهل درهم قرار داد. (مقرر)

(۲)- خلاف ۳/ ۲۳۹.

(۳)- نهایه/ ۱۹۳.

ج ۷، ص: ۱۷۱

۳- در مبسوط آمده است:

«جزیه حد محدود و اندازهٔ معینی ندارد، بلکه امام از زمینهای آنها و یا به طور سرانه از آنان می گیرد، متناسب با توان مالی آنها به اندازه ای که بدان ابراز انقیاد کنند.» «۱»

آنچه از سخنان مرحوم شیخ استفاده می شود این است که غرض از قرار دادن جزیه این است که کافران با پرداخت آن ابراز انقیاد کنند. و ظاهراً این اجتهاد خود ایشان است و شاید این نظریه را از روایت صحیحه ای که بعداً می خوانیم و به توضیح آن خواهیم پرداخت گرفته است. اما آیه شریفه چیزی بیشتر از این را نمی رساند که در حال پرداخت جزیه باید اظهار کوچکی داشته باشند، و ظاهر آن این است که این دو مقارن یکدیگرند و در حال پرداخت باید انقیاد و تسلیم خود را در برابر حکومت اسلامی ابراز دارند.

۴- در کتاب شرایع آمده است:

«دوّم در اندازهٔ جزیه است، و اندازه ای برای آن معین نشده است، بلکه مقدار آن به هر اندازه است که امام مصلحت بداند. و آنچه علی (ع) مقرر فرمود متناسب با اقتضای مصلحتی بود که در آن ایام وجود داشت. و در صورتی که اقتضایی برای مشخص کردن اندازه وجود نداشته باشد، پس بهتر است مطرح نشود تا اظهار انقیاد صورت پذیرد.» «۲»

و ظاهراً مراد ایشان از اینکه فرموده اند مطرح نشود، این است که اندازه آن تا هنگام مطالبه آن در آخر سال مشخص نشود و آن وقت به آنان بگویند این اندازه یا آن اندازه بپردازید.

۵- در کتاب جواهر تعیین نکردن اندازه را به مشهور بین اصحاب نسبت داده که شهرت گسترده ای دارد، آنگاه فرموده:

«بلکه

در غنیه ادعای اجماع بر آن شده است. همان گونه که در سرایر آن را به اهل بیت (ع) نسبت داده است، بلکه گفته است: ما از فقهای خویش کسی را

---

(۱)- مبسوط ۲/ ۳۸.

(۲)- شرایع ۱/ ۳۲۸ (چاپ دیگر/ ۲۵۱).

نمی شناسیم که چه کم و چه زیاد برای آن اندازه ای مشخص کرده باشد. گرچه آن را فاضل و دیگران به صورت غیر مستند نقل کرده اند، بلی از اسکافی نقل شده است که حد اقل آن را یک دینار مشخص کرده است.» «۱»

۶- در احکام السلطانیه ماوردی آمده است:

«در اندازهٔ جزیه بین فقها اختلاف است: ابو حنیفه گفته است به سه دسته تقسیم می شوند: ثروتمندان که از آنان چهل و هشت درهم گرفته می شود، افراد متوسط که از آنان بیست و چهار درهم گرفته می شود، و تهیدستان که از آنان دوازده درهم گرفته می شود؛ پس ایشان حد اقل و اکثری برای آن معین کرده و از اینکه والیان طبق نظر خود تصمیم گیری کنند پیش گیری کرده است.

مالک گفته است اقل و اکثر آن معین نیست و کم و زیادی آن به نظر ولات واگذار شده است.

شافعی گفته است حد اقل آن مشخص شده که یک دینار است و کمتر از آن جایز نیست، و حد اکثر آن معین نیست و به اجتهاد ولات واگذار شده، می تواند از همه به صورت یکسان دریافت کند و می تواند بر حسب احوال آنان متفاوت دریافت کند.» «۲»

البته آنچه در اینجا ماوردی از مالک و شافعی نقل کرده است مخالف آن چیزی است که شیخ طوسی از آن دو در خلاف نقل کرده است، که

باید در جای خود این مسأله را پی گیری کرد.

۷- در کتاب مختصر أبو القاسم خرقی که در فقه حنابله است آمده است:

«کسانی که از آنان جزیه دریافت می شود سه طبقه هستند. از افراد تهیدستشان

---

(۱)- جواهر ۲۱/ ۲۴۵.

(۲)- احکام السلطانیه/ ۱۴۴.

دوازده درهم، از متوسطشان بیست و چهار درهم، و از توانمندشان چهل و هشت درهم گرفته می شود.» «۱»

ولی أبو یعلی فراء سه روایت از احمد در این مسأله نقل کرده است «۲». و در این موضوع به کتاب مغنی نیز می توان مراجعه نمود. «۳»

در هر صورت مسأله نزد ما روشن است و مقدار آن هم در اندازه و چگونگی و هم در کم و زیادی به نظر امام و رهبر [سیستم قانون گذاری] جامعه واگذار شده است.

از سوی دیگر علاوه بر شهرتی که در این مسأله وجود دارد و اجماعهایی که در آن نقل شده، روایتی است که در وسائل به سند صحیح از زراره آمده که بر آن دلالت دارد.

و آن روایت این است:

زراره گوید: به امام صادق (ع) گفتم: حدّ جزیه بر اهل کتاب چیست و آیا بر آنان اندازهٔ معینی مقرر شده که نمی توان جز آن عمل نمود؟ حضرت فرمود: این به امام واگذار شده است، از هر یک از آنان به اندازه اموال و توانشان دریافت می کند. اینان مردمی هستند که جان خود را از اینکه برده یا کشته شوند خریداری کرده اند. پس به اندازه ای که توان دارند از آنان جزیه دریافت می شود تا آنگاه که اسلام را بپذیرند خداوند متعال می فرماید: «حَتّٰی یُعْطُوا الْجِزْیَهَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صٰاغِرُونَ» و چگونه احساس کوچکی کند

اگر از آنچه از او گرفته می شود احساس ناراحتی (یا ذلّتی خ. ل) نکنـد، تا این احساس ناراحتی او را وادارد تا اسلام بیاورد؟ «۴»

---

(۱)- مغنی ۱۰/ ۵۷۴.

(۲)- احکام السلطانیه/ ۱۵۵.

(۳)- مغنی ۱۰/ ۵۷۴.

(۴)- عن زراره، قال: قلت لأبی عبد الله (ع): ما حدّ الجزیه علی اهل الکتاب و هل علیهم فی ذلک شی ء موظف لا ینبغی ان یجوز الی غیره؟ فقال: ذلک الی الامام، یأخذ من کل انسان منهم ما شاء علی قدر ماله و ما یطیق، انما هم قوم فدوا انفسهم من ان یستعبدوا او یقتلوا، فالجزیه تؤخذ منهم علی قدر ما یطیقون له ان یأخذهم به حتی یسلموا، فان اللّه قال: «حتّی یعطوا الجزیه عن یدٍ و هم صاغرون» و کیف یکون صاغراً و هو لا یکترث لما یؤخذ منه حتی لا یجد ذلًا (الماً خ. ل) لما اخذ منه فیألم لذلک فیسلم؟! (وسائل ۱۱/ ۱۱۳، ابواب جهاد عدو، باب ۶۸، حدیث ۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۷۴

این روایت را مستدرک نیز از تفسیر عیاشی از زراره نقل کرده است. «۱»

دلالت این صحیحه بر مقصود واضح است و بر این معنی نیز دلالت دارد که جزیه در عوض دست کشیدن از کشتن یا به بردگی گرفتن آنان است. ولی از بخش آخر آن استفاده می شود که غرض از گرفتن جزیه به کوچکی کشاندن و ناراحت کردن آنان است تا اسلام را بپذیرند، ولی التزام به این مشکل است. به راستی این چه فشاری است بر آنها که در سال یک دینار یا دو دینار بپردازند و در چتر حمایت دولت اسلامی زندگی کنند و از مزایا و امکانات آن بهره مند

شوند؟ با آنکه دولت ناچار است برای ادارۀ جامعه از همه شهروندان اموال و مالیات مطالبه کند.

[روایاتی که از آنها تعیین اندازه استفاده می شود]

کسانی که به تعیین اندازه از سوی شرع قائل هستند به روایاتی از دستورات پیامبر اکرم (ص) و امیر المؤمنین (ع) در این باب استناد کرده اند که از نظر می گذرانیم:

۱- در سنن بیهقی به سند خود از معاذ بن جبل روایت کرده است که:

«پیامبر خدا (ص) وی را به یمن فرستاد و به وی دستور فرمود که از هر سی گاو یک گوساله و از هر چهل گاو یک گاو و از هر فرد بالغ یک دینار یا معادل آن از لباسهای یمنی (معافر) دریافت کند.» «۲»

۲- باز در همان کتاب به سند خود، از عمر بن عبد العزیز روایت کرده است که:

«پیامبر اکرم (ص) به اهل یمن- یعنی اهل ذمّه آنان- نوشت: بر هر انسانی از شما در هر سال یک دینار یا قیمت آن از پارچه های یمنی است. «۳»»

---

(۱)- مستدرک وسائل ۲/ ۲۶۷، ابواب جهاد عدو، باب ۵۶، حدیث ۶.

(۲)- عن معاذ بن جبل: انّ رسول اللّه (ص) بعثه الی الیمن و امره أن یأخذ من البقر من کل ثلاثین تبیعاً، و من کلّ اربعین بقره مسنّه، و من کل حالم دیناراً او عدله ثوب معافِر. (سنن بیهقی ۹/ ۱۹۳، کتاب الجزیه، باب کمّ الجزیه).

(۳)- عن عمر بن عبد العزیز: انّ النّبی (ص) کتب الی اهل الیمن: انّ علی کل انسان منکم دیناراً کلّ سنه او قیمته من المعافر. سنن بیهقی ۹/ ۱۹۳، کتاب الجزیه، باب کمّ الجزیه).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۷۵

این نامه از طرق مختلف و با الفاظ متفاوت که همگی

حاکی از همین مضمون است از آن حضرت (ص) روایت شده است که می توان به سنن بیهقی و دیگر کتابها مراجعه نمود.

در نامه ای که آن حضرت به عمرو بن حزم هنگامی که وی را به یمن می فرستد می نویسد نیز همین مضمون که در سنن بیهقی است آمده است. «۱»

۳- باز در همان کتاب به سند خود از ابو الحویرث آمده است که گفت:

«پیامبر خدا (ص) بر هر یک از مسیحیان مکّه در هر سال یک دینار قرار داد.» «۲»

۴- باز در همان کتاب به سند خود از ابو الحویرث آمده است که:

«پیامبر خدا (ص) بر شخص نصرانی در مکّه که به وی موهب گفته می شد در هر سال یک دینار قرار داد. و پیامبر خدا (ص) بر نصارای «ایله» در هر سال سیصد دینار قرار داد.

گفت: ابراهیم به ما خبر داد، که اسحاق بن عبد الله گفته است که آنان در آن هنگام سیصد نفر بودند و پیامبر (ص) سیصد دینار بر آنان قرار داد.» «۳»

۵- باز در همان کتاب به سند خود از ابن عباس روایت شده است که گفت:

«پیامبر خدا (ص) با اهل نجران بر دو هزار حلّه مصالحه کرد که نیمی از آن را در ماه صفر و نیم دیگر را در ماه رجب به مسلمانان بپردازند. و از آنان سیصد زره و سیصد اسب و سیصد شتر و از هر یک از انواع سلاحها که با آن می جنگیدند سیصد قبضه عاریه گرفت، که مسلمانان ضمانت کردند اگر در یمن فتنه و جنگی پیش آمد از آنها استفاده کرده و سپس آنها را به آنان بازگردانند.»

---

(۱)- سنن بیهقی ۹/ ۱۹۴، کتاب

الجزيه، باب كمّ الجزيه.

(۲)- عن أبی الحویرث قال: «ضرب رسول اللّه (ص) علی نصاری بمکه دیناراً لکل سنه.» (سنن بیهقی ۹/ ۱۹۵، کتاب الجزیه، باب کمّ الجزیه).

(۳)- و فیه أیضاً بسنده عن أبی الحویرث: أن النبی (ص) ضرب علی نصرانی بمکه یقال له موهب دیناراً کل سنه. و أن النبی (ص) ضرب علی نصاری أیله ثلاثمائه دینار کل سنه. قال: و أخبرنا إبراهیم، أنبأ إسحاق بن عبد الله أنهم کانوا ثلاثمائه فضرب علیهم النبی (ص) یومئذ ثلاثمائه دینار کل سنه. (سنن بیهقی ۹/ ۱۹۵، کتاب الجزیه، باب کمّ الجزیه).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۷۶

شافعی گوید: از برخی از اهل علم از مسلمانان و از اهل ذمّه اهل نجران شنیدم که قیمت آنچه که از آنان گرفته شد بیشتر از یک دینار بود. «۱»

شافعی به اینگونه روایات برای این استدلال کرده که ثابت کند که جزیه بر هر فرد در یک سال کمتر از یک دینار نبوده است.

هم ایشان در کتاب «الامّ» در باب اندازۀ جزیه می نویسد:

پیامبر خدا (ص) که آنچه را خداوند- عزّ و جلّ- اراده فرموده است بیان می فرمود، از اهل یمن در هر سال یک دینار یا قیمت آن را از معافری که لباسهای یمنی است دریافت می کرد.

و روایت شده است که آن حضرت از اهل ایله و از نصارای مکه از هر انسان یک دینار دریافت می کرد. و از اهل نجران به عنوان جزیه لباس می گرفت، و من نمی دانم که به چه اندازه از آنان دریافت می کرد. و از برخی از اهل علم مسلمانان و از اهل ذمّه نجران شنیدم که می گفتند: قیمت آنچه از هر فرد گرفته می شده بیشتر

از یـک دینار بوده است. و از اکیـدر و از مجوس بحرین نمی دانیم که چه انـدازه گرفته است و کسـی را نمی شـناسم از پیامبر نقل کرده باشد که وی از هر فرد کمتر از یک دینار می گرفته است. «۲»

۶- در وسائل به سند خود، از مصعب بن یزید انصاری روایت شده است که گفت:

«امیر المؤمنین علی بن أبی طالب (ع) مرا بر چهار روسـتای مدائن گماشت، روستاهای «بهقباذات» و «نهر سیر» (شیر خ. ل) «نهر جـویر» و «نهر الملـک». و بـه من دسـتور فرمـود که بر هر جریب زراعت فشـرده (پرمحصـول) یـک درهم و نیم و بر هر جریب زراعت متوسط یک درهم و بر هر جریب زراعت رقیق (کم محصول) دو سوم درهم و بر هر جریب تاکسـتان ده درهم و بر هر جریب

---

(۱)- و فیه ایضـاً بسـنده عن ابن عباس، قال: صالـح رسول اللّه (ص) أهل نجران علی ألفی حله: النصف فی صـفر و النصف فی رجب یؤدونهـا إلی المسـلمین، و عـاریه ثلاثین درعاً و ثلاثین فرساً و ثلاثین بعیراً و ثلاثین من کل صـنف من أصـناف السـلاح یغزون بها، المسلمون ضامنون لها حتی یردّوها علیهم إن کان بالیمن کید. (سنن بیهقی ۹/ ۱۹۵، کتاب الجزیه، باب کمّ الجزیه).

(۲)- الامّ ۴/ ۱۰۱.

نخلسـتان ده درهم و بر هر جریب باغسـتان که درخت خرمـا و دیگر درختـان دارد ده درهم مالیـات قرار دهـم. و به من دسـتور فرمود که هر تک درختی که در کنار جاده کاشـته شده آن را برای رهگذران و درراه ماندگان رها کنم و چیزی از آن نگیرم. و به من دستور فرمود که بر کدخدایانی

که سوار اسبها می شوند و انگشتر طلا در دست می کنند بر هر مرد آنان هشتاد و چهار درهم و بر طبقهٔ متوسط و تجار آنان برای هر مرد بیست و چهار درهم و بر افراد فرودست و تهیدست آنان دوازده درهم قرار دهم. گفت: من آنها را گردآوری کردم به هجده میلیون درهم در یک سال رسید.» «۱»

مانند این روایت را بلاذری در فتوح البلدان آورده است. «۲»

در کتاب وسائل آمده است:

«این روایت را شیخ چنین حمل کرده که این نظر مصلحتی آن حضرت در این زمینه بوده است و مصلحت نیز می تواند به کمتر یا زیادتر از آن بر اساس آنچه امام مصلحت بداند دگرگونی یابد. شیخ مفید و دیگران هم همین نظر را ابراز داشته اند.»

۷- باز در همان کتاب، از مفید در مقنعه، از امیر المؤمنین (ع) روایت نموده است که:

«آن حضرت بر ثروتمندانشان چهل و هشت درهم، و بر طبقه متوسط آنان

---

(۱)- عن مصعب بن یزید الأنصاری قال: استعملنی أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب (ع) علی أربعه رساتیق المدائن: البهقباذات و نهر سیر (شیر خ. ل) (بهر سیر- فتوح البلدان). و نهر جویر و نهر الملک، و أمرنی أن أضع علی کل جریب زرع غلیظ درهماً و نصفاً، و علی کل جریب وسط درهماً، و علی کل جریب زرع رقیق ثلثی درهم، و علی کل جریب کرم عشره دراهم، و علی کل جریب نخل عشره دراهم، و علی کل جریب البساتین التی تجمع النخل و الشجر عشره دراهم. و أمرنی أن ألقی کل نخل شاذّ عن القری لمارّه الطریق و ابن السبیل و لا آخذ منه شیئاً. و أمرنی

أن أضع على الـدهاقين الذين يركبون البراذين و يتختمون بالذهب على كل رجل منهم ثمانيه و أربعين درهماً، و على أوساطهم و التجّار منهم على كل رجل منهم أربعه و عشـرين درهماً، و على سفلتهم و فقرائهم اثنى عشر درهماً على كل إنسان منهم. قال: فجبيتها ثمانيه عشر ألف ألف درهم فى سنه.» (وسائل ۱۱/ ۱۱۵، ابواب جهاد عدو، باب ۶۸، حديث ۵).

(۲)- فتوح البلدان/ ۲۷۰.

بیست و چهار درهم، و بر فرودسـتانشان دوازده درهم قرار داد. و پیش از او نیز عمر بن خطاب بر اساس مشورت با آن حضرت (ع) به همین گونه عمل کرد.» «۱»

در هر صورت دسـتورات پیامبر خدا (ع) و امیر المؤمنین (ع) در زمان خودشان در موارد بخصوص که مقدار مشخصـی را قرار داده اند در این معنا ظهور ندارد که این مقدار برای همهٔ زمانها و همهٔ شهرها و کشورها متعیّن است. بدیهی است که این گونه امور تابع تعبّد محض نیسـتند، بلکه مصالح مسـلمانان و دولت اسـلامی در آن ملاحظه می شود، و صحیحه زراره بر این دلالت داشت که جزیه به جـای کشـته شـدن یا به بردگی گرفته شـدن شـخص است، پس این گونه نیست که انـدازه مشـخص داشـته باشد، همانند اجرت [که اندازه مشخصی ندارد].

از سوی دیگر از صـحیحه ای که اصـحاب به آن عمل کرده انـد که با اجماع منقول و شـهرت به دست آمده تأیید می شود نیز نمی توان دست برداشت.

مطلب چهارم: در اینکه امام یا نمایندگان او می توانند جزیه را بر افراد یا زمینها یا هر دو قرار دهند.

[دیدگاه فقها در مسأله]

۱- شیخ در کتاب جزیه خلاف (مسأله ۱۷) می نویسد:

«جایز است امام با مردم مصالحه کند، بدین گونه که جزیه را بر زمینهای آنان بدان گونه که صلاح می داند قرار دهد، و

هنگامی که مسلمان شدند جزیه از آنان ساقط می گردد و باید ده یک حاصل زمین را به عنوان زکات بپردازند. همین

---

(۱)- عن امیر المؤمنین (ع): «أنه جعل علی أغنیائهم ثمانیه و أربعین درهماً، و علی أوساطهم أربعه و عشرین درهماً، و جعل علی فقرائهم اثنی عشر درهماً.» و کذلک صنع عمر بن الخطاب قبله و إنما صنعه بمشورته (ع). (وسائل ۱۱/ ۱۱۶، ابواب جهاد عدو،، باب ۶۸، حدیث ۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۷۹

مطلب را شافعی نیز گفته است مگر اینکه او مقید کرده است که باید چیزی برابر حد اقل جزیه و بالاتر از آن باشد.

ابو حنیفه گفته است: به زمین نمی توان اکتفا کرد و باید جزیه سرانه هم بر آن علاوه شود. و هنگامی که مسلمان شدند باز جزیه از اراضی آنان ساقط نمی شود بلکه زمین طبق قرارداد از اراضی خراجیّه باقی می ماند. دلیل ما اجماع فرقه [امامیه] و روایات آنان است.» «۱»

۲- در نهایه آمده است:

«امام مخیّر است جزیه را بر کسانی که بر آنان واجب است، بر افراد یا بر زمینهای آنان قرار دهد. پس اگر بر افراد آنان قرار داد دیگر نباید از زمینهای آنان چیزی بگیرد، و اگر از زمینها گرفت نباید سرانه چیزی دریافت کند.» «۲»

ظاهراً مراد ایشان از اینکه می فرمایند: اگر بر افراد فقط یا بر زمینها فقط قرار داده شد نمی توان از آن تخلف کرد، در صورتی است که در قرارداد ذمّه قید شده باشد، نه اینکه از همان ابتدا نمی توان روی هر دوی اینها جزیه قرار داد. و از اقسام قضیّه منفصله، قضیّه «مانعه الخلوّ» است که منافاتی با جواز جمع آن ندارد.

[رفع جزیه هم از زمین و هم از افراد جایز نیست ولی جمع آن بلااشکال است.]

۳- در کتاب مبسوط آمده است:

«برای جزیه حد محدود و اندازهٔ معینی نیست، بلکه امام آن را بر زمینها یا بر افراد آنان قرار می دهد به اندازه توان مالی آنان به آن اندازه که اظهار انقیاد و اطاعت کنند.» «۳»

۴- در شرایع آمده است:

«جایز است آن را بر افراد یا زمینها وضع کند ولی جمع بین هر دو جایز نیست، و

---

(۱)- خلاف ۳/ ۲۴۱.

(۲)- نهایه/ ۱۹۳.

(۳)- مبسوط ۲/ ۳۸.

برخی گفته اند جایز است، و این به قواعد فقهی نزدیکتر است.» «۱»

۵- در جواهر ذیل جمله اوّل آمده است:

«من هیچ گونه اختلافی در این مسأله نیافته ام، و بلکه با توجه به اصل [اصل عدم منع قرار دادن جزیه بر هر یک از دو امر] و عموماتی که در کتاب و سنت آمده است [که صرفاً بیانگر این است که باید جزیه بپردازند و سرانه و غیر سرانه آن متعین نشده] و نیز روایت به خصوصی که در این زمینه رسیده و هر یک از این دو را جایز دانسته است، هیچ اشکالی در مسأله نیست.» «۲»

و در ذیل فرمایش محقق [صاحب شرایع] که می فرماید: «و این به قواعد فقهی نزدیکتر است» می نویسد:

«نزدیکتر است به اصول مذهب و قواعد فقهی شیعه، و از آن جمله آنچه سابقاً شنیدی که برای جزیه اندازه ای مشخص نشده و از نظر کمیّت و کیفیت اندازه آن با امام است، که مقتضای اصل [اصل عدم تقیید] و جز آن نیز همین است، و بلکه همین مناسب است با اظهار انقیاد

آنان، و دلیل بر مشروعیت آن نیز ادلّه ای است که دلالت دارد بر اینکه عقود و قراردادها باید بر اساس تراضی طرفین باشد، و دلایل دیگری که در این مسأله هست.» «۳»

[روایات مورد استناد در قرار دادن جزیه بر زمین]

و بر جواز قرار دادن جزیه بر زمین علاوه بر اجماعی که در خلاف ادعا شده و نیز عمومات کتاب و سنت، روایات زیر اجمالًا دلالت دارد:

۱- صحیحه محمد بن مسلم که گفت:

---

(۱)- شرایع ۱/ ۳۲۸ (چاپ دیگر/ ۲۵۱).

(۲)- جواهر ۲۱/ ۲۴۹.

(۳)- جواهر ۲۱/ ۲۴۹.

«از آن حضرت در مورد اهل ذمه پرسیدم که چه چیز باید بپردازند تا جان و اموالشان محفوظ باشد؟ فرمود باید مالیات [خراج] بپردازند، اگر از افراد آنان جزیه گرفته شد بر زمینهایشان چیزی نیست، و اگر از زمینهایشان گرفته شد دیگر بر افرادشان چیزی نیست.» «۱»

ظاهراً مرجع ضمیر در این روایت [از او پرسیدم ...] به قرینه روایت پیشین آن در کافی، امام صادق (ع) است. علاوه بر اینکه فقیهی مانند محمد بن مسلم از غیر امام (ع) روایت نقل نمی کند.

و سیاق این روایت اگر چه در ابتدای نظر عدم جواز جمع بین جزیه بر اراضی و افراد است ولی چون جزیه بر اساس قرارداد ذمّه منعقد می شود، شاید مراد این باشد که پس از آنکه قرارداد ذمّه بر یکی از اینها منعقد گردید دیگر تخلّف از آن جایز نیست، و این منافات با آن ندارد که به هنگام عقد قرارداد بر هر دوی آنها توافق شود.

مراد از کلمه «گرفتن- اخذ» در متن روایت به معنی گنجاندن آن در متن قرارداد است نه وصول خارجی آن، مانند واژه «اعطاء» در آیه

شریفه «حَتّٰی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ» که به معنی پذیرش اعطای آن است.

۲- در صحیحه دیگری از وی [محمد بن مسلم] آمده است که گفت:

«به امام صادق (ع) عرض کردم: آیا ملاحظه می فرمایید که اینان از زمینهای جزیه خمس می گیرند و از دهقانها جزیۀ سرانه دریافت می کنند، آیا در این مورد بر آنان چیزی مشخص نیست؟ حضرت فرمود: آنچه خود پذیرفته اند بر آنان است، و برای امام چیزی بیشتر از جزیه نیست، اگر امام بخواهد به صورت

---

(۱)- محمّد بن مسلم قال: سألته عن اهل الذمّه ما ذا علیهم مما یحقنون به دماءِهم و اموالهم؟ قال: الخراج و إن أخذ من رءوسهم الجزیه فلا سبیل علی ارضهم، و ان اخذ من ارضهم فلا سبیل علی رءوسهم. (وسائل ۱۱/ ۱۱۴، ابواب جهاد عدو، باب ۶۸، حدیث ۳).

سرانه دریافت می کند و بر اموالشان چیزی نیست، و اگر بخواهد از اموالشان دریافت می کند و بر سرانۀ آنان چیزی نیست. گفتم: آیا این خمس است؟ فرمود:

این چیزی است که پیامبر خدا (ص) بر آن با آنان مصالحه فرمود.» «۱»

ظاهراً مراد از خمس که از زمینهای جزیه در زمان امام صادق (ع) گرفته می شده همان زکات دو برابری بوده که به جای جزیه سرانه از برخی از قبایل گرفته می شده. و از حدیث آشکار می شود که این روش در زمان پیامبر اکرم (ص) با مصالحه با آنان تثبیت شده بوده است. و اینکه به نظر می رسد طبق حدیث نمی توان جزیه را به صورت جمع- هم سرانه و هم بر اراضی- دریافت کرد، ما پیش از این پاسخ آن را گفتیم که مراد این است که

از آنچه قرارداد طبق آن بسته شده تخلّف نشود؛ نه اینکه نتوان بر هر دوی آنها قرارداد نوشت؛ بلکه مستفاد از فرمایش امام (ع) که می فرماید: «آنچه را خود پذیرفته اند بر آنان است» و نیز این جمله که می فرماید: «این چیزی است که پیامبر خدا (ص) با آنان مصالحه فرمود» این است که چنانچه بر اساس هر دوی آنها با آنان قرارداد بسته شد با توافق و رضایت آنان بی اشکال است؛ زیرا اگر ما گفتیم جزیه حد اکثر آن اندازه مشخصی ندارد و به تصمیم گیری و نظر امام بستگی دارد، دیگر در این صورت فرقی نمی کند که به صورت سرانه باشد یا بر اراضی یا بر هر دو تقسیم شود. و مستفاد از خبر مصعب بن یزید گذشته نیز جواز جمع بین آنها بود. زیرا امیر المؤمنین (ع) آنجا که دستور فرموده بود که به صورت سرانه از آنان جزیه دریافت کند، مقیّد نفرموده بود که اراضی خراجیه در دست آنان نباشد، و روایت نیز هم اراضی خراجیّه و هم جزیه سرانه را یادآور شده بود.

---

(۱)- ... قال: قلت لأبی عبد اللّه (ع) أ رأیت ما یأخذ هؤلاء من هذا الخمس من ارض الجزیه و یأخذ من الدهاقین جزیه رءوسهم اما علیهم فی ذلک شی ء موظف؟ فقال: کان علیهم ما أجازوا علی انفسهم، و لیس للامام اکثر من الجزیه، إن شاء الامام وضع ذلک علی رءوسهم و لیس علی اموالهم شی ء، و ان شاء فعلی اموالهم و لیس علی رءوسهم شی ء. فقلت: فهذا الخمس؟ فقال: انما هذا شی ء کان صالحهم علیه رسول اللّه (ص). (وسائل ۱۱/ ۱۱۴، ابواب جهاد عدو، باب ۶۸، حدیث ۲).

۳- از صدوق روایت شده است که گفت: امام رضا (ع) فرمود:

«بنی تغلب از پرداخت جزیه سرباززدند و از عمر خواستند آنان را از پرداخت آن معاف کند، و عمر ترسید که آنان به روم ملحق شوند از این رو با آنان مصالحه کرد که جزیه از سرانهٔ آنان برداشته شود و در عوض مالیات دو برابر بپردازند.

پس بر آنان است که آنچه را بر آن مصالحه کرده اند و بدان رضایت داده اند بپردازند، تا آنگاه که حق آشکار شود.» «۱»

ظاهر این خبر این است که در زمان صلح و تقیّه، ملاک همان چیزی است که بر آن مصالحه کرده و بدان رضایت داده اند، و مقدار مشخصی برای آن متعیّن نیست.

البته از این روایت استفاده می شود که این یک حکم ثانوی و مقطعی است نه یک حکم اوّلی و همیشگی. و در اینجا نکته ای است شایان توجه.

مرحوم علامه در منتهی جواز جمع را تقویت کرده و گفته است:

«امام مخیّر است که جزیه قرار دهد اگر بخواهد بر سرهای آنان (به صورت سرانه) و اگر بخواهد بر زمینهایشان. و آیا جایز است بر هر دو قرار دهد، بدین گونه که مقداری سرانه بگیرد و مقداری از زمینهایشان؟ دو شیخ [شیخ طوسی و شیخ مفید] و نیز ابن ادریس گفته اند: جایز نیست، بلکه از یکی از آنها می تواند دریافت کند. و أبو الصلاح گفته است: از هر دو می تواند دریافت کند، و به نظر من این نظر درست تر است.

دلیل ما این است که طبق آنچه ما پیش از این گفتیم برای جزیه حد اقل و حد اکثری مشخص نشده است و مقدار آن

به نظر امـام واگـذار شـده است، از این رو وی می توانـد به صورت سـرانه یا از زمینهایشان دریافت کنـد، همان گونه که جایز است چیزی را که امسال به صورت سرانه می گرفته سال بعد دو برابر کند،

---

(۱)- عن الصدوق قال: قال الرضا (ع): انّ بنی تغلب أنفوا من الجزیه و سألوا عمر أن یعفیهم، فخشی ان یلحقوا بالروم، فصالحهم علی ان صـرف ذلک عن رءوسـهم و ضاعف علیهم الصـدقه، فعلیهم ما صالحوا علیه و رضوا به الیٰ ان یظهر الحق. (وسائل ۱۱/ ۱۱۶، ابواب جهاد عدو، باب ۶۸، حدیث ۶).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۸۴

و این با اظهار انقیاد آنان مناسب تر است.» «۱»

ولی هم ایشـان در جهـاد مختلف، خلاـف این را گفته است؛ اگر چه در پایان کلامشان از این نظر هم بازگشـته انـد. ایشان در این مورد می نویسد:

«و آیا امام می توانـد از هر دو دریافت کنـد؟ شـیخ در نهایه می گویـد: نه. ابن حمزه و ابن ادریس نیز همین را می گویند. ابن جنید نیز جمع بین این دو را جایز دانسته، و این نظر أبو الصلاح است. و نظر درست تر نظر اوّل است.

دلیل ما آن چیزی است که ابن بابویه در روایت صـحیحه از محمد بن مسـلم روایت کرده است ... و دیگران استدلال کرده اند که جزیه مقدار مشخصی ندارد، پس جایز است که بخشی را به صورت سرانه دریافت کند و بخشی را از زمینهایشان.

و پاسـخ این است که نزاع بر سـر تقسـیم جزیه بر رءوس و زمینها نیست، بلکه بر سـر این است که آیا دو جزیه می تواند وضـع کند یا نه، و اجمالًا باید گفت این هم نظر بدی نیست.» «۲»

عبارت

نهایه را ما پیش از این نقل کردیم، تصریح نشده بود که در ابتدا جمع جایز نیست، در مقنعه نیز در این زمینه ابراز نظری نشده بود و تنها به ذکر روایات این باب اکتفا کرده بود. «۳» دربارۀ صحیحه محمد بن مسلم نیز ما پیش از این مطالبی را یادآور شدیم.

در جواهر نیز در این باره مطالبی آمده که خلاصه آن این گونه است:

«همانا قرارداد ذمّه چیزی است و اندازه جزیه چیزی دیگر، قرارداد ذمّه عبارت است از تعهدی که به اهل ذمه داده می شود که با امنیّت در سرزمینهای اسلامی سکونت کنند و در مقابل جزیه بپردازند، و اندازۀ آن نیز به نظر امام است در هر سال به آن اندازه که از نظر کمیت و کیفیت صلاح بداند، و او از همان ابتدا می تواند جزیه را بر رءوس یا زمینها یا چیزی دیگر و یا بر همۀ آنها قرار دهد. و

---

(۱)- منتهی ۲/ ۹۶۶.

(۲)- مختلف ۱/ ۳۳۴.

(۳)- مقنعه/ ۴۴.

ظاهر کتاب مختلف این است که می توان جزیه را بر هر دو تقسیم کرد، ولی نزاع بر سر این است که آیا می توان دو جزیه کامل از یک نفر دریافت کرد یا نه، ولی این سخن نامفهومی است، زیرا روشن است که در این گونه مسائل نیت دخالتی ندارد، می توان آن را دو بخش از یک جزیه نامید و می توان به آن دو جزیه گفت، در صورتی که از همان ابتدا با رضایت امام و آنان بر چیزی توافق شده باشد. بله، روشن است که پس از انعقاد قرارداد بر هر یک از آنها دیگر تخلف

از آن مشروع نیست و نمی توان جزیه دیگری از آنان گرفت. زیرا دریافت مال بر خلاف مقتضای عقد، به اجماع فقها غیر جایز و خوردن مال مردم به شیوه نادرست (اکل مال به باطل) است.» «۱»

ظاهراً فرمایش صاحب جواهر سخن درستی است، ادلّه سخن ایشان از مطالب گذشته روشن گردید. و ظاهراً زمین نیز هیچ گونه خصوصیتی ندارد، و می توان جزیه را بر اساس عمومات و اطلاقاتی که پیش از این از نظر خوانندگان گرامی گذشت بر چارپایان و ماشین ها و دیگر اموال و دارائی ها قرار داد.

مطلب پنجم: جواز اضافه کردن زکات اهل ذمّه به عنوان جزیه

ما پیش از این در مبحث ثبوت جزیه بر اهل کتاب گفتیم که در نزد ما فرقی بین عرب یا عجم بودن آنان نیست. و بازگفتیم که متعین نیست جزیه به صورت سرانه باشد بلکه می توان بر اراضی یا بر هر دو به هر اندازه امام مصلحت بداند جزیه قرار داد. اکنون با توجه به آنچه گفته شد باید گفت: ممکن است همین جزیه را با علاوه کردن مالیات [خراج] از آنان دریافت کرد و در آن صورت این جزیه است و مالیات نیست، و روایتی که از امام رضا (ع) نقل شده بود که عمر به عنوان جزیه مالیات بنی تغلب را علاوه نمود،

---

(۱)- جواهر ۲۱/ ۲۵۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۸۶

بر همین معنا حمل می شود.

و بلکه بر همین معنا حمل می شود خمسی که از اراضی جزیه گرفته می شد، چنانکه در صحیحه محمد بن مسلم سابق الذکر آمده بود.

و این تابع مصلحتی است که بر حسب زمان و مکان و محیط و شرایط امام آن را به مصلحت می داند، پس چنانکه برخی پنداشته اند بر خلاف

نظر اکثر فقهای اهل سنت حکم دائمی نیست که نتوان بجز آن رفتار نمود.

علامه در تذکره می نویسد:

«مسأله: بنی تغلب بن وائل طایفه ای از عرب از قبیلهٔ ربیعه بن نزار بودند که در جاهلیت به نصرانیت گرویدند، و از اعراب دو قبیله دیگر نیز نصرانی شدند یکی «تنوخ» و دیگری «بهراء»، و این سه قبیله از اهل کتاب محسوب می شدند که از آنان همانند دیگر اهل کتاب جزیه گرفته می شد. علی (ع) و عمر بن عبد العزیز نیز از آنان جزیه می گرفتند، زیرا اینان اهل کتاب بودند و عموم ادلّه اخذ جزیه از اهل کتاب شامل اینان می گردید.

ابو حنیفه گوید: از آنان جزیه گرفته نمی شد بلکه از آنان مالیات بیشتری گرفته می شد. از هر پنج شتر آنان دو گوسفند و از هر بیست دینار یک دینار و از هر دویست درهم ده درهم، و از هر چیزی که باید یک بیستم زکات گرفته شود از آنان یک دهم، و از هر یک دهم یک پنجم از آنان گرفته می شد.

شافعی و ابن ابی لیلی و حسن بن صالح بن حیّ و احمد بن حنبل نیز همین نظر را دارند. زیرا عمر زکات را بر آنان دو برابر کرده بود.

ولی آنچه اینان گفته اند حکایت حال و نقل داستان گذشته است و نمی توان برای همیشه بدان استناد نمود، زیرا ممکن است در شرایطی مصلحت مسلمانان بر این بوده که با کیفیت نقل شده آزار اهل کتاب از مسلمانان دفع

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۸۷

می شد، و نیز آنچه از آنان گرفته می شده به عنوان جزیه بوده است نه مالیات و زکات؛ و نیز ممکن است این شیوه بدینجا برسد که کمتر

از یـک دینـار از آنـان گرفته شود در صورتی که مالیـات آنان کمتر از یک دینار باشـد، و نیز از لوازم این سـخن این است که برخی از اهـل کتـاب چون زراعت و چارپـایی ندارنـد برای همیشه بـدون آنکه چیزی به حکومت بپردازنـد از امکانـات کشور اسـلامی اسـتفاده کنند. برخی از اهل سـنت نیز از علی (ع) روایتی را در این زمینه نقل می کنند که آن حضرت فرمود: اگر من بر بنی تغلب دست می یافتم نظر ویژه ای دربارهٔ آنان داشتم: با رزمندگانشان می جنگیدم، و اولاد و زنانشان را اسیر می کردم، زیرا آنان قرارداد ذمه را شکستند و ذمّه را زیر پا نهادند و فرزندانشان را بر نصرانیت وادار کردند.» «۱»

مانند این مطلب نیز در کتاب منتهی آمده است. «۲»

در مختصر خرقی که در فقه حنابله است آمده است:

«از نصارای بنی تغلب جزیه گرفته نمی شود بلکه از دارائی ها و چارپایان و محصولاتشان دو برابر آنچه از مسـلمانان گرفته می شود زکات گرفته می شود.»

و در کتاب مغنی در شرح عبارت فوق آمده است:

«بنی تغلب بن وائل از قبیلهٔ ربیعه بن نزار عرب بودند که در عصـر جاهلیت به نصرانیت گرویدند. عمر آنان را به پرداخت جزیه دعوت کرد و آنـان سـرباززدند و ابراز ناخرسـندی کردنـد و گفتنـد: مـا عرب هستیم، از مـا همـان گونه که از خود زکات می گیریـد زکات بگیریـد. عمر گفت: از مشـرک زکات نمی گیریم. از این رو برخی از آنان به روم کوچ کردند. نعمان بن زرعه گفت: ای امیر مؤمنان، فشار زیادی بر اینان است اینان عرب هستند و از پرداخت جزیه ناتوانند، پس

---

(۱)- تذکره ۱/ ۴۳۹.

(۲)- منتهی ۲/ ۹۶۲.

اسلامی، ج ۷، ص: ۱۸۸

دشمنانت به وسیله اینان بر تو پیروزی نجویند، از اینان به نام زکات جزیه دریافت کن. پس عمر کسی را به دنبال آنان فرستاد و آنان را بازگردانید و از هر پنج شتر دو گوسفند و از هر سی گاو دو گوساله و از هر بیست دینار یک دینار و از هر دویست درهم ده درهم و از آنچه از آب باران آبیاری می شود یک پنجم و از آنچه با چاه و دلو آبیاری می شود یک دهم- دو برابر زکات مسلمانان- زکات قرار داد. پس این سیره از سوی عمر بر جای ماند و هیچ یک از صحابه با آن مخالفت نکردند و به صورت یک اجماع بین مسلمانان در آمد.

پس از صحابه نیز فقها به همین سیره فتوی دادند؛ ابن أبی لیلی، حسن بن صالح، ابو حنیفه، أبو یوسف و شافعی از این دسته هستند.

از عمر بن عبد العزیز نقل شده که وی از نصارای بنی تغلب چیزی جز جزیه را نپذیرفت، و گفت: نه به خدا سوگند تنها جزیه! و الّا با شما اعلان جنگ می کنم؛ دلیل این برخورد عموم آیه شریفه است که همه اهل کتاب را در بر می گیرد.

از علی (ع) نیز روایت شده است که فرمود: «اگر من بر بنی تغلب دست می یافتم دربارهٔ آنان نظری داشتم: با رزمندگانشان پیکار می کردم، فرزندانشان را به اسارت می گرفتم، زیرا اینان پیمان را شکستند و ذمّه از آنان برداشته شده از آن زمان که فرزندانشان را به کیش نصاری در آوردند.»

و این بدان جهت بود که عمر با آنان پیمان بست که فرزندانشان را به کیش نصاری در نیاورند. ولی

آنچه می تواند مورد عمل قرار گیرد همان نظریّه اول است [که می توان به عنوان جزیه مالیات را علاوه نمود]. به خاطر اجماعی که در این زمینه وجود دارد. و اما در رابطه با آیه در حقیقت این چیزی که از آنان گرفته می شود همان جزیه است که به عنوان زکات می پردازند، زیرا جزیه را

می توان از اموال مختلف دریافت کرد.» «۱»

روایتی را که علامه و ابن قدامه از علی (ع) روایت کرده اند، أبو عبید نیز در کتاب الاموال آن را از آن حضرت نقل کرده است. «۲»

خلاصه آنچه ابن قدامه یادآور شده این است که آنچه را عمر دربارهٔ برخی از قبایل عرب انجام داد و زکات آنان را علاوه نمود متعیّن است که بدان عمل شود، و آنچه از آنان می گرفت در حقیقت جزیه بود نه زکات؛ ظاهر سخن علامه- که خوانده شد- این بود که فقها بدین گونه که جزیه را به عنوان مالیات یا زکات دریافت کنند فتوی داده اند.

ما نیز این گونه اخذ جزیه را در صورتی که امام آن را به مصلحت بداند جایز می دانیم؛ ولی دلیلی بر تعیّن آن نیست. و صرف اینکه عمر در زمان خود با برخی از طوایف این گونه عمل کرد، این یک حجت شرعی نیست که در همه زمانها بتوان آن را الگو قرار داد.

در هر صورت همان گونه که گفته شده این جزیه است و زکات نیست. شافعی نیز همین را گفته است. پس از زنان و کودکان و دیوانگان و مانند آنها که جزیه از آنان ساقط است گرفته نمی شود و مصرف آن نیز مصرف جزیه

است.

ماوردی در احکام السلطانیّه می گوید:

«اگر توافق کردنـد که به جای جزیه مالیات بیشتری بپردازنـد موافقت می شود، همان گونه که عمر با طایفـهٔ «تنوخ» و «بهراء» و «بنی تغلب» در شـام این گونه عمـل کرد. از زنـان و کودکـان نیز گرفته نمی شود، چون که جزیه است و در مورد اهل فی ء به مصرف می رسد و این مخالف زکاتی است که از زنان و کودکان گرفته می شود. و اگر بین زکات و جزیه جمع شد هر دو با هم گرفته می شود، و اگر به همین یـک تنهـا اکتفـا شـد در این صورت جزیه است. در صورتی که در یـک سال از یک دینار کمتر نباشد.» «۳»

و ماوردی خود فردی شافعی مذهب است.

---

(۱)- مغنی ۱۰/ ۵۹۰.

(۲)- الاموال/ ۳۷.

(۳)- احکام السلطانیه/ ۱۴۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۹۰

در هر صـورت امر جزیه از نظر کمیت و کیفیّت به امـام مسـلمانان واگـذار شـده است و در این مورد فرقی بین عرب و عجم و بنی تغلب و غیر بنی تغلب نیست. و متعیّن نیست که به همان گونه باشد که عمر در زمان خود انجام داد.

بله ما پیش از این- در بحث خمس- گفتیم که اگر ذمّی از مسـلمانی زمین عشریه را که متعلق ده یک زکات است- خرید این زکات دو برابر می شود و پنـج یک گرفته می شود. و به همین معنا ما حمل کردیم خمس را که در صـحیحه أبو عبیـده حـذّاء آمـده بود، بر خلاـف آنچه مشـهور است که اصـحاب مـا آن را حمـل می کننـد بر خمس رقبـهٔ زمینی که آن را فردی ذمّی از مسلمانی خریداری می کند؛ که علاقه مندان می توانند به آن مسأله مراجعه کنند.

و ظاهراً این

خمس غیر از جزیه ای است که از هر ذمّی گرفته می شود، بلکه این درحقیقت غرامتی است که به خاطر خرید زمین مورد زکات- که در دست مسلمانان بوده است- می پردازد. بر این اساس این خمس از زنان و بلکه کودکان- در صورتی که بگوییم زکات به آنان نیز تعلق می گیرد- گرفته می شود و مصرف آن نیز مصرف زکات است.

احتمال بعیدی نیز وجود دارد که این خمس نیز از قبیل جزیه باشد، و احکام جزیه بر آن مترتب باشد؛ و مسأله به دقت بیشتری نیاز دارد.

مطلب ششم: جواز شرط نهادن میهمانی بر اهل ذمّه:

[کلمات فقهاء]

۱- در کتاب مبسوط آمده است:

«جایز است بر اهل ذمّه شرط شود که کسانی از مجاهدین مسلمان و غیر مجاهدین که از مناطق آنان عبور می کنند را به میهمانی بپذیرند. زیرا پیامبر اکرم (ص) با نصارای ایله پیمان بست که سیصد دینار بپردازند و هر مسلمانی که از مناطق آنان عبور می کند را سه روز میهمان کنند و خیانت نکنند.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۹۱

و چون این مورد پذیرش واقع شد به دو شرط نیازمند است: یکی اینکه این میهمانی چیزی علاوه بر حد اقل جزیه ای باشد که بر آنان واجب است، و شرط دوّم آنکه معلوم باشد. زیرا قرارداد بر یک چیز ناشناخته جایز نیست. زمان روزهای میهمانی در سال مشخص باشد ... تعداد کسانی که میهمان می شوند معلوم باشد ... چیزی که به وسیله آن از آنان پذیرایی می شود مشخص شود که برای هر مرد این اندازه نان، این اندازه خورش از گوشت و پنیر و روغن و زیتون و شیره و ... و اندازه خورش معلوم باشد، علوفه چارپایان معلوم باشد ... و نهایت میهمانی

نیز سه روز است بر پایهٔ روایتی که در این زمینه از پیامبر رسیده و زیادتر از آن مکروه است؛ و اما جایگاه فرود آنان نیز باید در جاهای خالی- [زائد بر مایحتاج آنان] منازل و معابد و کلیساهایشان باشد ...» «۱»

در کتاب شرایع آمده است:

«و جایز است بر آنان شرط شود علاوه بر جزیه، میهمانی سپاهیانی که از منطقه آنان عبور می کنند، و باید چگونگی میهمانی مشخص باشد، و اگر به صرف شرط اکتفا شد باید چیزی فراتر از کمترین مراتب جزیه باشد.» «۲»

۳- در مسالک آمده است:

«همان گونه که جایز است میهمانی سپاهیانی که از آن منطقه می گذرند شرط شود، جایز است میهمانی هر یک از مسلمانان نیز شرط شود، بلکه این همان چیزی است که در روایات و فتاوی مشهور است که پیامبر اکرم (ص) با اهل ذمّه شرط فرمود.» «۳»

۴- در تذکره آمده است:

---

(۱)- مبسوط ۲/ ۳۸.

(۲)- شرایع ۱/ ۳۲۹ (چاپ دیگر ۲۵۱).

(۳)- مسالک ۱/ ۱۵۸.

«جایز است در عقد ذمّه بر آنان شرط شود میهمانی هر یک از مسلمانان که بر آنان وارد می شود به اجماع همه فقها، و بلکه این شرط مستحب است، زیرا پیامبر (ص) با نصارای ایله سیصد دینار را چون تعداد آنان سیصد نفر بود- در هر سال شرط کرد و نیز شرط گذاشت که هر یک از مسلمانان که بر آنان وارد می شود سه روز میهمان آنان باشد، و به هیچ مسلمانی خیانت نکنند. و بر نصارای نجران شرط کرد که فرستادگانش را حد اکثر تا بیست روز میهمان کنند و سی اسب و سی شتر و سی زره

از آنان به عنوان عاریه مضمونه گرفت که اگر حادثه ای در یمن به وقوع پیوست از آنان استفاده کنند. و قرار دادن چنین شرطی مورد نیاز بوده است زیرا چه بسا آنان از روی عناد و دشمنی با مسلمانان از خریدوفروش با آنان امتناع می کردند. و اگر در قرارداد میهمانی شرط نشده باشد بر آنان واجب نیست.

شافعی نیز همین نظر را دارد. و دلیل آن اصل برائت است و نیز بدین جهت که اصل جزیه نیاز به تراضی طرفین دارد، پس در میهمانی به طریق اولی نیاز به رضایت دارد.

برخی از فقهای سنت گفته اند: بدون شرط هم میهمانی بر آنان واجب است. و پذیرایی هر کسی که در خانه انسان را می کوبد جایز است و منحصر به اهل فی ء نیست؛ بر خلاف برخی از شافعیّه که می گویند: برای غیر مجاهدین جایز نیست ...» «۱»

مانند همین مطلب در کتاب منتهی نیز آمده است، مراجعه شود. «۲»

در ارتباط با این شرط علاوه بر عمومات عقود و شروط و اینکه اندازه جزیه از نظر کمیت و کیفیت به دست امام است و میهمانی هم جزئی از آن محسوب می شود، روایات زیادی که حاکی از عمل پیامبر و خلفای پس از وی در مورد این شرط است بر جواز این شرط دلالت دارد و هیچ گونه ردع و اعتراضی هم از سوی صحابه بر آن

---

(۱)- تذکره ۱/ ۴۴۱.

(۲)- منتهی ۲/ ۹۶۶.

نرسیده است. [که اینک روایات مسأله را از نظر می گذرانیم.

[روایات جواز اشتراط میهمانی:]

۱- در سنن بیهقی به سند خود از أبی الحویرث آمده است:

ابو ال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۷، ص: ۱۹۳

«پیامبر خدا (ص) بر نصارای ایله در هر سال سیصد دینار قرار داد و نیز با آنان شرط کرد که هر یک از مسلمانان را که از مناطق آنان عبور می کند سه روز میهمان کنند، و به هیچ مسلمانی خیانت نکنند». «۱»

۲- باز در همان کتاب به سند خود از عقبه بن عامر آمده است که گفت:

گفتیم: «ای پیامبر خدا، شما ما را می فرستید به سوی مردمی که ما را نمی پذیرند، ما چه کنیم؟ پیامبر خدا (ص) فرمود: اگر شما بر مردمی فرود آمدید و آنان از شما همچون میهمان پذیرایی کردند از آنان بپذیرید، و اگر وظیفه خود را انجام ندادند حقی را که باید نسبت به میهمان روا دارند از آنان بگیرید.»

این روایت را بخاری و مسلم نیز روایت کرده اند. «۲»

۳- باز در همان کتاب به سند خود از أبی کریمه روایت شده که گفت:

از پیامبر خدا (ص) شنیده شد که می فرمود: «یک شب میهمانی حقی است بر هر مسلمانی، هر که مهمان بر خانه او پا نهد حقی است بر گردن او- یا فرمود: دینی است بر گردن او- اگر خواست آن را ادا می کند، اگر خواست آن را وامی نهد». «۳»

ظاهر این دو روایت این است که وارد شدن به منزل کسی و مهمان شدن بر وی حقی

---

(۱)- ان النبی (ص) ضرب علی نصاری ایله ثلاثمائه دینار کل سنه، و أن یضیفوا من مرّ بهم من المسلمین ثلاثاً و ان لا یغشّوا مسلماً. (سنن بیهقی ۹/ ۱۹۵،

کتاب الجزیه، باب کمّ الجزیه).

(۲)- عن عقبه بن عامر قال: قلنا: یا رسول اللّه، إنک تبعثنا فننزل بقوم فلا یقروننا فما تری؟ فقال رسول اللّه (ص): «إن نزلتم بقوم فأمروا لکم بما ینبغی للضیف فاقبلوا، فأن لم یفعلوا فخذوا منهم حق الضیف الذی ینبغی لهم». (سنن بیهقی ۹/ ۱۹۷، کتاب الجزیه، باب ما جاء فی ضیافه من نزل به).

(۳)- عن أبی کریمه سمع النبی (ص) یقول: «لیله الضیف حق علی کل مسلم. من أصبح الضیف بفنائه فهو علیه حق، أو قال: دین، إن شاء اقتضاه و ان شاء ترکه.» (سنن بیهقی ۹/ ۱۹۷، کتاب الجزیه، باب ما جاء فی ضیافه من نزل به).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۹۴

را بر صاحب خانه اگر چه مسلمان باشد ایجاد می کند. حتی در شرایطی که شرطی برای پذیرایی از مهمان وجود نداشته باشد، به گونه ای که می توان شخصی را مجبور به پذیرایی از مهمان کرد.

ولی التزام به این مسأله به ویژه نسبت به مسلمان مشکل است.

۴- باز در همان کتاب به سند خود از أبی سعید [خدری] روایت است که گفت:

پیامبر خدا (ص) فرمود: «حق مهمانی سه روز است و زیادتر از آن صدقه است». «۱» مانند این روایت به سند خود از أبو هریره از آن حضرت (ص) روایت شده است.

۵- در قرب الاسناد، از مسعده بن زیاد، از جعفر، از پدرش روایت شده که گفت:

پیامبر خدا (ص) مهمان شدن به اهل ذمّه تا سه روز را دستور فرمودند.» «۲»

۶- باز در همان کتاب، از ابی البختری، از جعفر بن محمد، از پدرش روایت شده که گفت:

«مسلمانان بر اهل ذمّه در سفرها و کارهایشان وارد می شوند،

و مسلمان بر مسلمان مگر با اجازهٔ او وارد نمی شود.» «۳»

۷- در سنن بیهقی نیز به سند خود از اسلم نقل شده که گفت:

«عمر بن خطاب جزیه را بر شهرهایی که با طلا معامله می کردند چهار دینار و بر شهرهایی که با ورق [پول نقره] معامله می کردند چهل درهم قرار داد. و تهیه ارزاق مسلمانان و میهمانی سه روزهٔ آنان را بر آنان شرط کرد.» «۴»

۸- باز در همان کتاب به سند خود از احنف بن قیس نقل شده که گفت:

---

(۱)- عن أبی سعید أن النبی (ص) قال: «حق الضیافه ثلاثه أیام، فما زاد علی ذلک فهو صدقه.» (سنن بیهقی ۹/ ۱۹۷، کتاب الجزیه، باب ما جاء فی الضیافه ثلاثه.)

(۲)- عن مسعده بن زیاد، عن جعفر، عن أبیه «أن رسول اللّه (ص) أمر بالنزول علی أهل الذمّه ثلاثه أیام.» (قرب الاسناد/ ۳۹).

(۳)- عن جعفر بن محمد، عن أبیه، قال: «ینزل المسلمون علی أهل الذمه فی أسفارهم و حاجاتهم، و لا ینزل المسلم علی المسلم إلا بإذنه.» (قرب الاسناد/ ۶۲)

(۴)- عن أسلم: «أن عمر بن الخطاب ضرب الجزیه علی أهل الذهب أربعه دنانیر، و علی أهل الورق أربعین درهماً، و مع ذلک أرزاق المسلمین و ضیافه ثلاثه أیام.» (سنن بیهقی ۹/ ۱۹۶، کتاب الجزیه، باب الضیافه فی الصلح).

«عمر بن خطاب بر اهل ذمه میهمانی یک روز و یک شب را شرط می کرد و اینکه پُل ها را تعمیر کنند، و اگر کسی در میان آنان کشته شد دیهٔ او را بپردازند.» «۱»

روایات در این باب زیاد است، از برخی آنها استفاده می شود که پرداخت روغن و عسل و مانند اینها

بر آنان شرط می شده است.

البته این نکته را بایـد در این رابطه در نظر داشت که به مهمانی اهل کتاب رفتن و یا از روغن و عسل آنان مصـرف کردن غالباً با تماس و معاشـرت با آنان همراه است، و ممکن است کسـی از این روایات طهارت ذاتی اهل کتاب نزد مسـلمانان را اسـتفاده کند؛ و در اینجا نکته ای است شایان تأمل.

در احکام السلطانیه ماوردی آمده است:

«و اگر مصالحه کردند بر میهمانی کسانی از مسلمانان که بر آنان می گذرند، مدت آن باید سه روز بوده و بیشتر از آن نباشد، همان گونه که عمر با نصارای شام برای مسلمانانی که بر آنان می گذشتند بر سه روز مصالحه کرد. و غذای آنها همان بود که خودشان می خوردند، و نباید آنان را وادار کرد که گوسـفند یا مرغ بکشـند. و چارپایانشان را شب بدون جو نگهدارند، و این بر اهل روستاهاست نه شهرها.

پس اگر میهمانی و یا زیاد شدن مالیات بر آنان شـرط نشده باشد، بر آنان در زراعت و میوه ها زکاتی نیست؛ و نمی توان آنان را ملزم کرد که چیزی به درماندگان یا درراه ماندگان بپردازند.» «۲»

در هر صورت برای این مسأله فروع زیـادی است که مـا از طرح آنهـا در اینجـا خودداری نمودیم، علاـقه منـدان می تواننـد به کتابهایی که این مسائل در آنها گسترده تر

---

(۱)- عن الأـحنف بن قیس: «أن عمر بن خطاب کـان یشترط علی أهـل الـذمه ضـیافه یوم و لیله و أن یصـلحوا قناطر، و إن قتل بینهم قتیل فعلیهم دیته.» (سنن بیهقی، ۹/ ۱۹۶، کتاب الجزیه، باب الضیافه فی الصلح).

(۲)- احکام السلطانیه/ ۱۴۴.

بحث شده مراجعه کنند.

مطلب هفتم: عدم دریافت چیزی بجز جزیه و آنچه در قرارداد شرط شده از اهل ذمّه

اشاره

ظاهراً

مالیات اهل ذمّه منحصر است از نظر کمیت و کیفیت به همان جزیه و چیزهایی که در قرارداد آمده است، و به جز آن پرداخت چیزی بر آنان واجب نیست.

بلکه آنچه از روایات و فتاوای فقها آشکار می شود این است که زکات نیز از آنان ساقط است. اگر چه ما قائل به این شدیم که کفار نیز مکلّف به فروعند. همان گونه که در کتاب زکات به پژوهش پیرامون این مسأله پرداختیم. «۱»

[برخی از روایات و دیدگاههای فقها در مسأله

] ۱- در صحیحه محمد بن مسلم، از امام باقر (ع) در مورد اهل جزیه آمده است که از اموال و چارپایان آنها آیا چیزی بجز جزیه دریافت می شود؟ حضرت فرمود: نه. «۲»

۲- در مقنعه از محمد بن مسلم، از امام باقر (ع) آمده است که فرمود: اگر از اهل کتاب جزیه گرفته شود دیگر بر اموال و چارپایان آنها چیزی نیست. «۳»

ظاهراً دو روایت فوق یک روایت است و دومی هم مضمون و نقل به معنای اوّلی است، همان گونه که سیره فقها در کتابهای فقهی بدین گونه است.

و ظاهر آن این است که آنان نباید زکات بپردازند، مگر آنکه گفته شود آنها دلالت بر

---

(۱)- ر. ک. کتاب الزکاه استاد دام ظله ۱/ ۱۲۵ و صفحات بعد از آن.

(۲)- ففی صحیحه محمد بن مسلم، عن أبی جعفر ۷ فی أهل الجزیه یؤخذ من أموالهم و مواشیهم شی ء سوی الجزیه؟ قال: لا. (وسائل ۱۱/ ۱۱۵، ابواب جهاد عدو، باب ۶۸، حدیث ۴.)

(۳)- عن محمد بن مسلم، عن أبی جعفر (ع) قال: «إذا أخذت الجزیه من أهل الکتاب فلیس علی أموالهم و مواشیهم شی ء بعدها.» (وسائل ۱۱/ ۱۱۶، ابواب جهاد عدو، باب

۶۸، حدیث ۷).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۹۷

نفی زکات غلات ندارند، زیرا اموال که در روایت آمده ظهور در طلا و نقره دارد.

۳- در صحیحه محمد بن مسلم که پیش از این خوانده شد از امام صادق (ع) آمده است که فرمود:

«بر امام چیزی بیشتر از جزیه نیست، اگر بخواهد آن را بر افراد آنان قرار می دهد و بر اموالشان چیزی نیست، و اگر بخواهد بر اموالشان قرار می دهد و بر افرادشان چیزی نیست. عرض کردم آیا این خمس است؟ فرمود: این چیزی است که پیامبر خدا (ص) با آنان مصالحه کرد.» «۱»

پیش از این گفتیم که مراد از خمس در اینجا همان زکاتِ دو برابر شده است، پس اگر در قرارداد ذمّه شرط شده باشد می توان آن را مطالبه کرد، و در حقیقت به عنوان جزیه است، مانند آنچه عمر بر بنی تغلب که از پرداخت جزیه سرانه سرباززدند قرار داد.

و ظاهراً از همین قبیل است قرار دادن پیامبر اکرم (ص) یک دهم و یک بیستم را بر اهل خیبر پس از آنکه زمینهای خود را به آن حضرت واگذار کردند (و آن حضرت برای کشت و کار زمینها را در اختیار آنان قرار داد). همان گونه که صحیحه صفوان و بزنطی و نیز خبر بزنطی بر آن دلالت داشت. «۲»

۴- در معاهده پیامبر (ص) با نصارای نجران آمده است:

به نام خداوند بخشنده مهربان. این قراردادی است مابین محمد فرستاده خدا (ص) با اهل نجران: هر میوه و هر زرد و سفید (طلا و نقره) و هر برده را برای آنان وانهاد با این شرط که در هر سال دو هزار حلّه از حلّه های

اواقی بپردازند؛ در ماه رجب هزار حلّه و

---

(۱)- و قد مرّ فی صحیحه محمد بن مسلم السابقه، عن أبی عبد اللّه (ع) قوله: و لیس للإمام أکثر من الجزیه، إن شاء الامام وضع ذلک علی رءوسهم، و لیس علی اموالهم شی ء، و ان شاء فعلی أموالهم و لیس علی رءوسهم شی ء. فقلت: فهذا الخمس؟ فقال: انما هذا شی ء کان صالحهم علیه رسول اللّه (ص). (وسائل ۱۱/ ۱۱۴، ابواب جهاد عدو، باب ۶۸، حدیث ۲).

(۲)- ر. ک. وسائل ۱۱/ ۱۲۰، ابواب جهاد عدو، باب ۷۲، حدیث ۱ و ۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۹۸

در ماه صفر هزار حلّه. «۱»

[همان گونه که پیش از این گفته شد] این حلّه ها به عنوان جزیه بر آنان قرار داده شد.

در الاموال آمده است: هر حله یک اوقیه است، خراج بیشتر باشد یا کمتر بر اساس اوقیه محاسبه می شود.

۵- در کتاب دعائم الاسلام آمده است:

پیامبر خدا از تعدی بر کسانی که با مسلمانان پیمان دارند نهی فرمود. «۲»

۶- باز در همان کتاب آمده است:

«از جعفر بن محمد، از پدرش، از پدرانش، از علی (ع) از پیامبر خدا (ص) برای ما نقل شده است که فرمود: قیامت برپا نمی شود تا هنگامی که معاهد- اقلیتهایی که در پناه اسلام هستند- همچون سبزیجات خورده شوند. [همانند دیگر مسلمانان از امکانات جامعه بهره ور شوند]». «۳»

این روایت به نقل از وی در مستدرک نیز آمده است. «۴»

۷- در سنن بیهقی به سند خود از عرباض بن ساریه سلمی آمده است که گفت:

«ما با پیامبر خدا (ص) در سرزمین خیبر فرود آمدیم و اصحاب آن حضرت نیز در کنارش بودند. و فرمانروای خیبر مرد

درشتخو و خشنی بود، رو به پیامبر (ص) کرد و گفت: آیا شما می توانید الاغهای ما را بکشید و میوه هایمان را بخورید و

---

(۱)- فی معاهده النبی (ص) مع نصاری نجران: بسم اللّه الرحمن الرحیم. هذا ما کتب محمد النبی رسول اللّه (ص) لأهل نجران: إذا کـان علیهم حکمه فی کـل ثمره، و فی کل صـفراء و بیضاء و رقیق- فأفضل ذلک علیهم و ترک ذلک کله لهم- علی ألفی حلّه من حلـل الأوـاقی: فی کـل رجب ألف حلّه، و فی کـل صـفر ألف حلّه. (الوثائق السیاسـیه/ ۱۷۵، شماره ۹۴؛ و نیز الاـموال/ ۲۴۴- با کمی تفاوت).

(۲)- فی دعائم الاسلام: «و نهی رسول اللّه (ص) عن التعدی علی المعاهدین.» (دعائم الاسلام ۱/ ۳۸۰).

(۳)- «روینـا عن جعفر بن محمـد، عن أبیه، عن آبـائه، عن علی (ع)، عن رسول اللّه (ص) أنه قـال: «لاـ تقوم السـاعه حتی یؤکل المعاهد کما تؤکل الخضر.» (دعائم الاسلام ۱/ ۳۸۰، کتاب الجهاد).

(۴)- مستدرک الوسائل ۲/ ۲۶۷، ابواب جهاد عدو، باب ۵۶، حدیث ۴ و ۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۱۹۹

زنانمان را بزنیـد؟ پیامبر (ص) غضـبناک شد و فرمود: «ای فرزند عوف، سوار اسـبت شو و سـپاهیان را فرابخوان، که بهشت روا نیست مگر بر مؤمن، و بگو که همه برای نمـاز اجتمـاع کننـد». گفت: افراد گرد آمدنـد و پیامبر خـدا (ص) بر آنان نماز خواند آنگاه به پا ایستاد و گفت: «آیا هر یک از شما که بر جای خود تکیه زده است، می پندارد که خدای عزّ و جلّ چیزی جز آنچه را در این قرآن آمده حرام نفرموده است؟ آگاه باشید من به خدا سوگند برخی دستورات را

دادم و موعظه کردم و از برخی چیزها بازداشتم، همانند آنچه در قرآن آمده یا بیشتر. و همانا خداوند عزّ و جلّ بر شما حلال نفرموده مگر اینکه با اجازه به خانه های اهل کتاب درآیید، و نباید زنانشان را بزنید و یا میوه هایشان را بخورید تا هنگامی که حقوقی که بر آنهاست می پردازند.» «۱»

این روایت رد سخن کسی است که گفته و یا کسانی است که می گویند: قرآن برای ما کافی است- حسبنا کتاب اللّه- و روایات ائمه (ع) حاکی از روایاتی است که از پیامبر (ص) به آنان رسیده است، همان گونه که در برخی از بحث های پیشین به آن اشاره شد.

۸- باز در همان کتاب به سند خود از مردی از جهینه از اصحاب پیامبر (ص) روایت کرده است که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود:

«بسا شما با مردمی پیکار می کنید و بر آنان پیروزی می یابید و آنان تنها اموالشان و نه جانها و فرزندانشان را در اختیار شما می گذارند و شما با آنان مصالحه می کنید. پس از

---

(۱)- عن العرباض بن ساریه السلمی قال: نزلنا مع النبی (ص) خیبر، و معه من معه من أصحابه، و کان صاحب خیبر رجلًا مارداً منکراً، فأقبل إلی النبی (ص) فقال: یا محمد، أ لکم أن تذبحوا حمرنا و تأکلوا ثمارنا و تضربوا نساءنا؟ فغضب النبی (ص) و قال: «یا بن عوف، ارکب فرسک ثم ناد: أن الجنه لا تحلّ إلا لمؤمن، و أن اجتمعوا للصلاه». قال: فاجتمعوا ثم صلّی بهم النبی (ص) ثم قام فقال: «أ یحسب أحدکم متکئاً علی أریکته قد یظنّ أن اللّه- عزّ و جلّ- لم یحرّم شیئاً إلا ما فی هذا القرآن؟

ألا ـ و انّی و اللّه قد أمرت و وعظت و نهیت عن أشیاء إنها لمثل القرآن أو أکثر. و إن اللّه- عزّ و جلّ- لم یحلّ لکم أن تدخلوا بیوت أهل الکتاب الا بإذن و لاضرب نسائهم و لا أکل ثمارهم إذا أعطوکم الذی علیهم.» (سنن بیهقی ۹/ ۲۰۴، کتاب الجزیه، باب لا یأخذ المسلمون من ثمار اهل الذمه).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۰۰

آنان بیش از این دریافت نکنید که بر شما حلال نیست.» «۱»

۹- باز در همان کتاب به سند خود از پیامبر خدا (ص) آمده است که فرمود:

کسی که بر معاهدی ستم روا دارد و یا او را کوچک شمارد و یا او را بر کاری که توان انجام آن را ندارد وادارد یا بدون رضایت او از وی چیزی دریافت کند، روز قیامت من با او محاجّه می کنم [و با انگشت به سوی خود اشاره نمود] آنگاه پیامبر خدا (ص) فرمود: آگاه باشید هر کس فردی را که در پناه خدا و پیامبر است بکشد خدا بوی بهشت را بر وی حرام می کند، و بوی بهشت از فاصلۀ هفتاد بهار استشمام می شود. «۲»

۱۰- در خراج أبو یوسف آمده است که گفت:

«برخی از مشایخ پیشین با حذف زنجیره سند برای من روایت کردند از پیامبر اکرم (ص) که آن حضرت عبد الله بن ارقم را برای دریافت جزیۀ اهل ذمّه فرستاد و چون از نزد وی حرکت کرد. او را صدا زد و فرمود: هشدار که هر که بر معاهدی ستم روا دارد یا او را به کاری بیش از توانش وادارد یا به او بی حرمتی کند یا بدون رضایت او

چیزی از وی دریافت کند، من روز قیامت وی را مؤاخذه خواهم کرد.» «۳»

و از این قبیل روایات دیگری در این زمینه رسیده است.

---

(۱)- عن رجل من جهینه من أصحاب النبی (ص) قال: قال رسول اللّه (ص): «انکم لعلکم تقاتلون قوما و تظهرون علیهم فیفادونکم بأموالهم دون أنفسهم و أبنائهم و تصالحوهم علی صلح، فلا تصیبوا منهم فوق ذلک، فإنه لا یحلّ لکم.» (سنن بیهقی ۹/ ۲۰۴، کتاب الجزیه، باب لا یأخذ المسلمون من ثمار اهل الذمه).

(۲)- عن رسول اللّه (ص) قال: «ألا من ظلم معاهدا و انتقصه و کلّفه فوق طاقته أو أخذ منه شیئا بغیر طیب نفس منه فأنا حجیجه یوم القیامه.»- و أشار رسول اللّه (ص) بإصبعه إلی صدره- «ألا- و من قتل معاهدا له ذمه اللّه و ذمه رسوله حرم اللّه علیه ریح الجنه، و إن ریحها لتوجد من مسیره سبعین خریفا.» (سنن بیهقی، ۹/ ۲۰۵، کتاب الجزیه، باب لا یأخذ المسلمون من ثمار اهل الذّمه.)

(۳)- حدثنی بعض المشایخ المتقدمین یرفع الحدیث إلی النبی (ص) أنه ولّی عبد الله بن أرقم علی جزیه أهل الذمه، فلما ولّی من عنده ناداه فقال: «ألا من ظلم معاهداً أو کلّفه فوق طاقته أو انتقصه أو أخذ منه شیئاً بغیر طیب نفسه فأنا حجیجه یوم القیامه.» (خراج أبو یوسف/ ۱۲۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۰۱

[برخی از کلمات فقهاء]

پس چون حال کسی که اموال اهل ذمه را بدون رضایت آنان دریافت می کند این گونه باشد، حال کسی که در خونهای مسلمانان غوطه می خورد و اموال و آبروی آنان را بدون هیچ پرهیز و احتیاطی به مجرد احساسهای درونی و توهمات و القائات مورد تعرض قرار می دهد

چگونه خواهد بود؟! بار خدایا ما را از آنچه موجب خشم و عذاب تو می گردد در امان بدار.

بله، اگر فردی ذمی غاصب اموال عمومی باشد، می توان آن اموال را مصادره و به صاحبانش بازگردانید؛ بلکه این کار واجب است، چنانچه در جای خود مورد گفتگو قرار گرفته است.

۱۱- در کتاب الاموال أبو عبید به سند خود از حسن آمده است که گفت:

«بر اهل ذمه در اموالشان زکات نیست، و بر آنان چیزی بجز جزیه نیست.» «۱»

۱۲- در باب احکام زمین نهایه آمده است:

«قسمت سوم: هر زمینی است که صاحبان آن بر آن مصالحه کرده اند، و آن زمینهای جزیه است، که امام طبق قرارداد از نصف یا ثلث یا ربع [محصول آن] از آنان دریافت می کند، و بر آنان چیزی جز این نیست.» «۲»

۱۳- در مبسوط در مورد نصارای عرب آمده است:

«و سزاوار است که از آنان جزیه دریافت شود، و از آنان زکات دریافت نمی شود، زیرا زکات جز از مسلمانان گرفته نمی شود.» «۳»

۱۴- در موطأ مالك آمده است:

«بر اهل کتاب و مجوس زکات در چیزی از اموال و چارپایان و درختان و کشاورزیشان نیست، سنت بر این قرار گرفته است.» «۴»

---

(۱)- الاموال/ ۱۱۹.

(۲)- نهایه/ ۱۹۵.

(۳)- مبسوط ۲/ ۵۰.

(۴)- موطأ مالك ۱/ ۲۰۸.

۱۵- در خراج أبو یوسف آمده است:

«در هیـچ یک از اموالشان- چه مردان از آنان و چه زنان- زکات نیست، مگر آنچه با آن به تجارت می پردازنـد، که باید یک بیستم بپردازند.» «۱»

همان گونه که روشن است ایشان خواسته است زکات مال التجاره را بر آنان دو برابر کند.

۱۶- پیش از این از ماوردی نیز خواندیم که گفت:

«اگر

بر آنـان میهمـانی و دو برابر زکـات شـرط نشـده باشـد، در زراعت و باغات زکات نیست، و آنان را نمی توان ملزم کرد که به بینوایان و درراه ماندگان چیزی بپردازند.» «۲»

و کلمـات دیگری در این زمینه که در صورت پژوهش می توان بـدان دست یافت، و ما در کتاب زکات خویش اجمالًا آنها را یادآور شده ایم، که علاقه مندان می توانند بدان مراجعه کنند. «۳»

مطلب هشتم: در جواز گرفتن جزیه از پول شراب و خوک و دیگر محرّمات

[برخی از کلمات فقهاء]

۱- شیخ در نهایه می گوید:

«اشـکال ندارد از پولهایی که اهل کتاب از فروش شـراب و خوك و دیگر چیزهایی که برای مسـلمانان خریدوفروش و تصرف در آن حلال نیست دریافت می کنند به عنوان جزیه گرفته شود.» «۴»

۲- در کتاب مختلف آمده است:

«اشکالی ندارد که جزیه از پول چیزهای حرام دریافت شود، و علمای ما بر این

---

(۱)- الخراج/ ۱۲۳.

(۲)- احکام السلطانیه/ ۱۴۵.

(۳)- کتاب زکات ۱/ ۱۳۳.

(۴)- نهایه/ ۱۹۴.

نظرند، ابن جنید نیز همین نظر را قائل است، ولی ایشان می گویند: اگر مسـلمانان بدانند که ذمّی آن را از پول شـراب پرداخت کرده است جـایز است که از وی پـذیرفته شود، ولی جایز نیست که پول آن را به شـراب فروشـی که شـراب را از ذمی خریـده است با حواله ذمّی دریافت کند. ولی ظاهراً بین اینکه خود او پرداخت کند یا به شراب فروش حواله دهد فرقی نیست، به خاطر عموماتی که در این مسأله وجود دارد که بر اساس آن می توان جزیه را از پولهای چیزهای حرام دریافت نمود. «۱»»

[روایات مسأله]

۳- اصل و اساس مسأله روایتی است که در کتاب وسائل به سند صحیح از محمد بن مسلم روایت شده است که گفت:

از امام صادق (ع) از صدقات اهل ذمّه از پول شرابها و خوکها و حیوانات مرده که به عنوان جزیه از آنها دریافت می شود پرسیدم، حضرت فرمود: آنان باید در اموالشان جزیه بپردازند، از پول فروش گوشت خوک یا شراب هم دریافت می شود؛ گناه آن بر آنان است و پول آن برای مسلمانان، چون به عنوان جزیه از آنان دریافت می کنند حلال است. «۲»

۴- باز در همان

کتاب به نقل از مرحوم شیخ مفید در مقنعه آمده است که گفت:

محمد بن مسلم از امام صادق (ع) روایت کرده که گفت: از آن حضرت دربارۀ جزیۀ اهل ذمه که از پول شراب ها و خوکها و حیوانات مرده شان می پردازند پرسیدم که آیا امام می تواند آن را دریافت کند و آیا آن برای مسلمانان رواست؟

حضرت فرمود: این برای امام و مسلمانان حلال است، ولی بر اهل ذمّه حرام

---

(۱)- مختلف ۱/ ۳۳۵.

(۲)- عن محمد بن مسلم قال: سألت أبا عبد اللّه (ع) عن صدقات اهل الذمّه و ما یؤخذ من جزیتهم من ثمن خمورهم و خنازیرهم و میتتهم، قال: علیهم الجزیه فی اموالهم، تؤخذ من ثمن لحم الخنزیر او خمر، فکل ما اخذوا منهم من ذلک فوزر ذلک علیهم و ثمنه للمسلمین حلال یأخذونه فی جزیتهم. (وسائل ۱۱/ ۱۱۷، ابواب جهاد عدو، باب ۷۰، حدیث ۱).

است و گناه آن بر آنان است. «۱»

البته محتمل است این دو روایت یک روایت باشد، زیرا هم راوی و هم کسی که از وی روایت نقل شده و هم مضمون روایت یکی است، و بناء فقها در کتابهای فقهی نیز بر این بوده است که روایات را نقل به مضمون می کرده اند.

و مقصود از صدقات [زکات] در روایت اوّل احتمالًا صدقاتی [زکاتی] است که دو برابر معمولی از آنان دریافت می شده است، یا صدقات مستحبی است و یا مالیاتی است که بر زمینهای آنان قرار داده می شده که چیزی شبیه ده یک هاست و گواه بر این معنا روایتی است که در مقنعه آمده است. [زیرا موضوع سؤال در این روایت خراج و مالیات بر

زمینهای اهل ذمه است که از درآمد شراب و خنازیر و میته داده می شود].

۵- در کتاب دعائم الاسلام به نقل از امام صادق (ع) آمده است که فرمود:

اجازه داده شده است که از پول شراب و خوک اهل ذمّه به عنوان جزیه دریافت شود، زیرا بیشتر اموال آنان از حرام و رباست. «۲»

این روایت نیز در مستدرک به نقل از آن حضرت آمده است: «۳»

۶- در کتاب الاموال أبو عبید به سند خود از سوید بن غفله آمده است.

بلال به عمر بن خطاب گفت: کارگزاران تو شراب و خوک را به عنوان مالیات دریافت می کنند! عمر گفت: اینها را از آنان نگیرید، ولی آنان را مأمور کنید که آنها را بفروشند و شما پول آن را دریافت کنید. «۴»

ابن قدامه در کتاب المغنی پس از نقل این خبر می نویسد:

---

(۱)- عن محمد بن مسلم، عن ابی عبد الله (ع) انّه سأله عن خراج اهل الذّمه و جزیتهم اذا أدّوها من ثمن خمورهم و خنازیرهم و میتتهم أ یحلّ للإمام أن یأخذها و یطیب ذلک للمسلمین؟ فقال: ذلک للامام و المسلمین حلال، و هی علی اهل الذمه حرام و هم المحتملون لوزره. وسائل ۱۱/ ۱۱۸، ابواب جهاد عدو، باب ۷۰، حدیث ۲.

(۲)- دعائم الاسلام ۱/ ۳۸۱، کتاب جهاد، مباحث صلح و موادعه و جزیه.

(۳)- مستدرک الوسائل ۲/ ۲۶۷، ابواب جهاد عدو، باب ۵۸، حدیث ۱.

(۴)- الاموال/ ۶۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۰۵

«پول شراب و خوک را می توان به عنوان جزیۀ سرانه و خراج زمینهای اهل ذمه دریافت کرد، با استناد به این گفتۀ عمر و نیز به خاطر اینکه اینها از اموال آنان محسوب می شود

که نگهداری و تصرف در آنها برای آنان مجاز شمرده شده است، پس جایز است که پول آن را از آنان دریافت کرد همانند لباس و پارچه های آنان.» «۱»

از مقتضای برخی روایات نیز استفاده می شود که آنان پس از آنکه اسلام آوردند می توانند بر این گونه معاملات که در زمان کفرشان صورت پذیرفته است آثار صحّت بار کنند.

در این ارتباط روایتی از علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر (ع) نقل شده است بدین مضمون که گفت: از آن حضرت از دو مرد نصرانی که یکی از آن دو شراب یا خوکی را به صورت نسیه فروخته و اکنون هر دو مسلمان شده اند آیا او می تواند پس از اسلام پولش را دریافت کند؟ حضرت فرمود: «پول مال اوست و اشکالی ندارد پول خود را دریافت کند». «۲»

روایات مستفیضه ای در این زمینه وارد شده که دلالت بر این دارد که فرد می تواند طلبی را که از دیگری دارد از پول مشروب یا خوکهای او دریافت کند، و بیشتر این روایات بصورت مطلق آمده، اگر چه در برخی از آنها بر اهل ذمه بودن بدهکار تصریح شده است. «۳» از جمله این روایات روایت صحیحه ای است از محمد بن مسلم، از امام باقر (ع) درباره فردی که از شخصی چند درهم طلبکار بود و او در حضور وی مشروبی یا خوکی را فروخت و بدهی او را پرداخت کرد؛ حضرت فرمود: «اشکالی ندارد، برای کسی که

---

(۱)- المغنی ۱۰/ ۶۰۱.

(۲)- ففی خبر علی بن جعفر، عن اخیه موسی بن جعفر (ع) قال: سألته عن رجلین نصرانیین باع احدها خمراً او خنزيراً الی أجل فأسلما قبل

ان يقبضا الثمن هل يحلّ له ثمنه بعد الاسلام؟ قال: انّما له الثمن فلا بأس أن يأخذه. (وسائل ۱۲/ ۱۷۲، ابواب ما يكتسب به، باب ۶۱، حديث ۱).

(۳)- ر، ك، وسائل ۱۲/ ۱۷۱، ابواب ما يكتسب به، باب ۶۰.

طلب خود را دریافت می کند حلال است اما برای فروشنده حرام است.» «۱»

و در صحیحه زراره از أبی عبد اللّه (ع) آمده است که: از آن حضرت در مورد مردی که چند درهم از وی طلبکار بودم پرسیدم که وی مشروب و خوکی را فروخت و بدهی خود را از آن پرداخت؛ حضرت فرمود: اشکالی ندارد. یا فرمود: آن را بگیر. «۲»

و روایات دیگری که در این باب رسیده است. و اینکه در برخی روایات موضوع پرسش شخص ذمّی است موجب آن نمی شود که مطلقات را حمل بر آن کنیم زیرا منافاتی با یکدیگر ندارند. «۳» مگر آنکه گفته شود: در آن زمانها در کشورهای اسلامی خریدوفروش شراب و خوک تنها در بین اهل ذمّه متداول بوده است.

و همانند همین باب است روایاتی که در مورد فروش گوشت مخلوط شده با مردار نسبت به کسی که آن را حلال می داند وارد شده است، مانند روایت صحیحه حلبی که گفت: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: گوشتی که با ذبح شرعی سر بریده شده با گوشت مردار مخلوط شد، اگر به کسی که مردار را حلال می شمرد فروخته شود و پول آن به مصرف رسد حلال است.

و روایات دیگری که از آن حضرت (ع) در این باب رسیده است. «۴»

و از همین مورد است آنچه در مورد آرد خمیر شده

با آب نجس وارد شده که می فرماید به کسانی که خوردن مردار را جایز می دانند فروخته شود. در خبر حفص بن

---

(۱)- عن أبی جعفر (ع) فی رجل کان له علی رجل دراهم فباع خمراً و خنازیر و هو ینظر فقضاه؟ فقال: لا بأس به، امّا للمقتضی فحلال، و امّا للبائع فحرام.

(۲)- زراره عن أبی عبد اللّه (ع): فی الرجل یکون لی علیه الدراهم فیبیع بها خمراً و خنزیراً ثم یقضی منها؟ قال: لا بأس، او قال: خذها.

(۳)- در رابطه با توضیح مراد استاد دام ظله باید گفت:

حمل مطلق بر مقید در جائی است که به حسب ظاهر بین دو دلیل تنافی باشد، در این صورت با حمل دلیل مطلق بر دلیل مقید تنافی از بین می رود، مسأله مورد بحث چون سخن هر دو دلیل اثباتی است تنافی در بین نیست. از طرف دیگر اگر مصداق رائج موضوع حکم همان موضوع مقید باشد، در این صورت احتمال انصراف دلیل مطلق به همان مصداق رائج وجود دارد و قهراً ظهوری برای دلیل مطلق باقی نمی ماند. (مقرر)

(۴)- صحیحه الحلبی قال: سمعت أبا عبد اللّه (ع) یقول: اذا اختلط الذکی و المیته باعه ممّن یستحل المیته و أکل ثمنه. ر. ک. (وسائل ۱۲/ ۶۷ و ۶۸، ابواب ما یکتسب به، باب ۷، حدیث ۱ و ۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۰۷

بختری از امام صادق (ع) آمده است که گفت: از آن حضرت در مورد خمیری که با آب نجس تهیه شده است پرسیده شد که چه باید کنند؟ فرمود: به کسی که خوردن گوشت غیر شرعی را جایز می داند فروخته می شود. «۱»

سند این روایت تا حفص

صحیح است و روایت کننده از حفص نیز ابن أبی عمیر است.

البته این نکته از نظر دور نماند که در نزد مسلمانان مالیّتی برای شراب و خوك نیست و معامله بر آنها باطل است، ولی از این روایات بسیار استفاده می شود که کفار را بدانچه خود را پایبند بدان می دانند می توان پایبند نمود، و آنان معامله بر این گونه امور و نیز خریدوفروش مردار و مانند آن و گرفتن پول آن را صحیح می دانند.

و شاید از این نکته باب گسترده ای در زمینه معاملات مسلمانان با دولت های بیگانه غیر مسلمان گشوده شود که برای دولت های اسلامی سودمند باشد. و در اینجا نکته ای است شایان توجه.

مطلب نهم: هرگاه ذمّی [پیش از پرداخت جزیه] از دنیا برود یا اسلام را بپذیرد

[سخن برخی از بزرگان]

[در ابتدا سخن برخی از بزرگان را در این زمینه یادآور می شویم:]

۱- شیخ در کتاب جزیه خلاف (مسأله ۱۱) می نویسد:

«در صورتی که با گذشت سال، جزیه بر ذمّی واجب گردد و او بمیرد یا مسلمان شود، شافعی گوید جزیه از وی ساقط نیست، و ابو حنیفه می گوید ساقط است. اصحاب ما گویند: اگر مسلمان شود ساقط است، ولی در مورد مرگ چیزی نگفته اند.

ولی آنچه مبانی مذهب آن را اقتضا می کند این است که در صورتی که بمیرد از او

---

(۱)- ففی خبر حفص بن بختری، عن أبی عبد اللّه (ع) فی العجین من الماء النجس کیف یضع به؟ قال: یباع ممن یستحلّ المیته. (وسائل ۱۲/ ۶۸، ابواب ما یکتسب به، باب ۷، حدیث ۳).

ساقط نیست، زیرا حق بر وی واجب گردیده است و از ترکهٔ او دریافت می شود؛ مالك نیز همین نظر را قائل شده است.

و اما دلیل اینکه جزیه با اسلام ساقط می شود گفتار

خداوند متعال است: «حَتّٰى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صٰاغِرُونَ» كه در اعطاى آن «صغار» شرط شده است، و اين با اسلام ديگر امكان پذير نيست؛ پس واجب است كه ساقط گردد. و نيز فرمايش پيامبر اكرم (ص) كه فرمود: «الاسلام يجبّ ما قبله- اسلام گذشته را مى پوشاند». كه اين فرمايش مفيد سقوط جزيه است، چون عموم آن اقتضاى اين معنى را دارد.

از معصوم (ع) نيز روايت شده است كه فرمود: «لا جزيه على مسلم- بر مسلمان جزيه نيست. و اين هم در مورد اعطاء و هم در مورد وجوب عموميت دارد. [يعنى هم موضوع كه اعطاء جزيه است و هم وجوب آن كه حكم است عموميت دارد و شامل هر ذمى كه مسلمان شده باشد مى شود].» «۱»

۲- در نهايه آمده است:

«و كسى كه جزيه بر او واجب شده و هنگام پرداخت آن رسيده و پيش از پرداخت اسلام را بپذيرد، از وى ساقط مى شود و او را وادار به پرداخت آن نمى كنند.» «۲»

۳- در مبسوط آمده است:

«اگر ذمّى پس از گذشت سال مسلمان شود جزيه از وى ساقط است، ولى اگر بميرد از وى ساقط نيست و از تركه وى برداشت مى شود، اما اگر چيزى از وى بر جاى نمانده است چيزى بر ورثۀ او نيست، و اگر مسلمان شود و چند ماه از سال گذشته باشد باز چيزى بر وى نيست و نيز اگر بميرد پيش از آنكه يك سال گذشته باشد دريافت از تركه وى واجب نيست، زيرا جزيه با گذشت سال واجب

---

(۱)- خلاف ۳/ ۲۳۹.

(۲)- نهايه/ ۱۹۳.

مى شود و فرض اين است كه سال

نگذشته است.» «۱»

۴- در منتهی آمده است:

«اگر فرد ذمی پس از گذشت سال بمیرد جزیه از وی ساقط نمی شود و از ترکه او دریافت می شود.

شافعی و مالک نیز همین را گفته اند، و ابو حنیفه گوید: از وی ساقط است، و این نظر عمر بن عبد العزیز است. و از احمد دو نظر نقل شده است ... و اگر در وسط سال بمیرد در اینکه آیا به همان مقداری که در سال گذشته از اموال وی دریافت شده از وی دریافت می شود اختلاف است، ولی ظاهراً باید مطالبه شود، این سخن را ابن جنید نیز گفته است، زیرا جزیه در حقیقت در برابر حق زندگی و سکونت در سرزمین اسلامی و محترم داشتن جان اوست، و اینکه تا آخر سال به تأخیر افتاده به خاطر ارفاق است ...

در صورتی که ذمی پیش از اداء جزیه مسلمان شود، اگر در وسط سال باشد جزیه از او به اجماع علمای ما ساقط است؛ ولی اگر پس از گذشت سال مسلمان شود در این باره دو نظر است: یکی اینکه از وی ساقط است و این نظر شیخان (شیخ مفید و شیخ طوسی) و ابن ادریس و بیشتر علمای ماست، و مالک و ثوری و أبو عبید و احمد و اصحاب رأی نیز همین نظر را برگزیده اند؛ و دیگر اینکه از وی ساقط نیست، شیخ در کتاب خلاف این نظر را برگزیده است، شافعی و ابو ثور و ابن منذر نیز قائل به همین نظریه هستند.» «۲»

البته آنچه ایشان از کتاب خلاف نقل کردند ما آن را در کتاب نیافتیم، بلکه طبق آنچه از کتاب خلاف خوانده شد بر

خلاف این نظریّه بود؛ مگر اینکه گفته شود: آنچه کتاب

---

(۱)- مبسوط ۲/ ۴۲.

(۲)- منتهی ۲/ ۹۶۷.

خلاف به عنوان نظریه اصحاب ما مطرح کردند دلالت بر موافقت خود ایشان با این نظریّه ندارد بلکه مشعر به این است که نظر ایشان مخالف این نظریه بوده است.

۵- در شرایع آمده است:

«و اگر پیش از سال یا بعد از آن قبل از پرداخت اسلام آورد ظاهراً جزیه از او ساقط است. و اگر پس از گذشت سال از دنیا رفت از او ساقط نیست و همانند بدهکاری نفقه از مال او برداشت می شود.» «۱»

۶- در کتاب جواهر پس از نقل گفتار مصنف که گفت: «بنابر نظر ظاهرتر» می نویسد:

«بلکه در مورد اوّل [مردن پیش از تمام شدن سال] ما اختلافی را در آن نیافته ایم، بلکه در کتاب منتهی و آنچه از تذکره نقل شد ادعای اجماع بر آن شده است، و آن مورد استناد است، علاوه بر اینکه در مورد دوم [سقوط جزیه پس از گذشت سال] نیز چنانچه خواهی شنید و شهرت بسیار زیادی بین اصحاب دارد سقوط جزیه است، بلکه از کتاب غنیه نیز ادعای اجماع بر آن شده است، و ظاهراً همین گونه باید باشد.» «۲»

۷- ماوردی می گوید:

«جزیه بر اهل ذمه در هر سال مگر یک بار، آن هم پس از گذشت دوازده ماه قمری واجب نیست؛ و اگر هر یک از آنان در طول سال مرد به اندازه ماههایی که گذشته از ترکهٔ او دریافت می کنند. و اگر یکی از آنان اسلام آورد آن اندازه از جزیه که بدهکار است بر ذمّه اوست و باید از او

گرفته شود، اما ابو حنیفه گفته است: با اسلام آوردن و یا مرگ او جزیه گذشته از او ساقط است.» «۳»

و اما أبو یعلی گفته است: اگر اسلام آورد جزیه گذشته از او ساقط است، اما

---

(۱)- شرایع ۱/ ۳۲۹ (چاپ دیگر/ ۲۵۱).

(۲)- جواهر ۲۱/ ۲۵۸.

(۳)- احکام السلطانیه/ ۱۴۵.

اگر در حال کفر مرد این گونه نیست؛ در این مورد می توان به کتاب او در این زمینه مراجعه کرد. «۱» البته باید توجه داشت که أبو یعلی حنبلی مذهب و ماوردی شافعی مذهب بوده اند.

۸- در خراج أبو یوسف آمده است:

«از فردی که اسلام را پذیرفته جزیه گرفته نمی شود مگر آنکه اسلام آوردن وی پس از گذشت سال باشد که در آن صورت پس از گذشت سال جزیه بر او واجب شده است و آن به عنوان خراج همه مسلمانان محسوب می گردد و باید از او گرفته شود.

و اما اگر اسلام او پیش از تمام شدن سال و لو به یک روز یا دو روز و یک ماه یا دو ماه یا بیشتر و یا کمتر باشد چیزی از او به عنوان جزیه گرفته نمی شود. و اما اگر جزیه بر او واجب شده باشد ولی قبل از پرداخت از دنیا برود یا برخی را پرداخته و بخشی را هنوز نپرداخته است در آن صورت چیزی از ورثه و یا ترکه او گرفته نمی شود. زیرا جزیه را نمی توان دینی بر عهده او محسوب نمود؛ و همچنین است اگر اسلام آورد و بخشی از جزیه سرانه او بر عهده اوست چیزی از وی گرفته نمی شود.» «۲»

آنچه باید گفت این است که: اگر

جزیه مالیات سالیانه ای باشد که برای حفظ امنیت و حمایت از اهل ذمه در طول سال بر آنان وضع شده باشد، قاعده اقتضا می کنـد که در صورت وجود قرارداد ذمّه و اشـتغال ذمّه آنان، پرداخت آن بر عهـده آنان باشـد؛ و اینکه بگوییم به خاطر مرگ یا پذیرش اسـلام نسـبت به گذشـته از عهدهٔ آنان ساقط است این سـخنی خلاف اصل است. بله با اسـلام آوردن هر یک از آنان، موضوع نسبت به مابعد آن منتفی است.

---

(۱)- احکام السلطانیه/ ۱۶۰.

(۲)- خراج/ ۱۲۲.

و تعیین وقت مطـالبه و محـدود کردن آن به آخر سـال در عقـد قرارداد موجب نمی شود که آن را نسـبت به ایـام سال تقسـیط نکنیم، زیرا روشن است که آن یک مالیات سالیانه است که به حساب همه روزهای سال محاسـبه شـده است نه فقط به حساب روز آخر سال؛ پس در این صورت سقوط جزیه پس از ثبوت آن نیازمند دلیل است.

اکنون که این مطلب روشن شـد بایـد گفت: ظـاهراً در نزد مـا هیـچ گونه خلاـف و اشـکالی نیست که پس از گـذشت سال به واسـطه مرگ جزیه ساقـط نمی گردد، بلکهماننـد دیگر دیـون به ترکه تعلق می گیرد. بر خلاـف نظر ابو حنیفه که گفته است: پرداخت جزیه خود یک عقوبت استماننـد حـدّ [که بر انسانهای مجرم جاری می شود] و اشـکالی که بر سـخن او وارد اسـت اینکه این مقایسهٔ دو چیز است که با یکدیگر تفاوت دارند، زیرا ما پیش از این گفتیم که آن یک مالیات و یک معاوضه است اگر چه مستلزم عقوبت نیز هست. و حدود با مرگ فرد ساقط می شود،

بر خلاف جزیه که یک امر مالی است که می توانـد به ترکه تعلق بگیرد. بلکه اگر در وسط سال هم از دنیا رفت- همان گونه که پیش از این گفته شـد- قاعده و اعتبار اقتضای آن را دارد که تقسـیم شود؛ اگر چه در صورتی که از دنیا نرفته بود به خاطر عمل به قرارداد در وسط سال از او مطالبه نمی شد، اما پس از مرگ نیز مانند سایر دیون زمان دار باید فوری و بدون تأخیر آن را پرداخت.

و اما کسـی که پیش از پایان سال یا پس از آن پیش از پرداخت جزیه اسـلام بیاورد، مشهور در مورد آن این است که جزیه از وی ساقط است، بلکه چنانکه گذشت بخصوص در مورد اول ادّعای اجماع نیز بر آن شده است.

[ادلّه ای که برای سقوط جزیه بدان استناد شده است]

و برای سقوط جزیه از کسی که در پایان سال یا وسط آن مسلمان شد به ادلّه ذیل استناد شده است:

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۱۳

[۱] آیه شـریفه: «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ» «۱» (به کـافران بگو اگر دست بردارنـد گذشـته هـای آنها بخشیده خواهد شد).

[۲] دو روایت منقول از پیامبر اکرم (ص) که به تعبیر صاحب جواهر شهرت نقلی و عملی آنها انسان را از بحث از سند آنها بی نیاز می کند. «۲»

یکی از آن دو روایت این است: «الاسـلام یجبّ ما قبله» «۳» (اسـلام پیش از خود را می پوشاند). دربارهٔ سند این روایت و متن آن به تفصیل در جلد اوّل کتاب زکات گفتگو کرده ایم که می توان بدان مراجعه نمود. «۴»

و دیگری گفتار آن حضرت است که فرمود: «لیس علی مسلم جزیه» «۵» «جزیه بر مسلمانان

نیست» مانند این روایت را بیهقی به سند خود از ابن عباس از آن حضرت (ص) روایت کرده است بدین مضمون که: «لیس علی مؤمن جزیه». «۶»

[۳] روایت سومی از آن حضرت (ص) که فرمود: «لا ینبغی للمسلم ان یؤدی خراجاً» «۷» مسلمان سزاوار نیست خراجی بپردازد.

[۴] و دیگر اینکه: جزیه یک نوع مجازات و عقوبت است و علت آن کفر است و با پذیرش اسلام ساقط می گردد.

[۵] و دیگر اینکه: قرار دادن جزیه برای سبک ساختن و اظهار انقیاد و نیز برای تشویق شدن به اسلام است، و هنگامی که اسلام را پذیرفت موضوع آن منتفی است.

---

(۱)- انفال (۸)/ ۳۸.

(۲)- جواهر ۲۱/ ۲۵۸.

(۳)- مستدرک الوسائل ۱/ ۵۸۰، ابواب احکام ماه رمضان، باب ۱۵، حدیث ۲.

(۴)- ر. ک. کتاب الزکاه ۱/ ۱۳۷.

(۵)- مستدرک الوسائل ۲/ ۲۷۰، ابواب جهاد عدو، باب ۶۱، حدیث ۳۴؛ و نیز الاموال/ ۵۹؛ سنن أبی داود ۲/ ۱۵۲ کتاب الخراج و الفی ء و الاماره، باب فی الذمی یسلم فی بعض السنه ....

(۶)- سنن بیهقی ۹/ ۱۹۹، کتاب الجزیه، باب الذمی یسلم فیرفع عنه الجزیه ...

(۷)- سنن بیهقی ۹/ ۱۳۹، کتاب السیر، باب الأرض إذا کان صلحاً ...

[۶] ادله ای که می گوید: جزیه را صاغراً- با اظهار انقیاد و کوچکی- باید بپردازد، و معلوم است که در مورد مسلمانان این گونه نیست.

[۷] روایتی که از «مسروق» نقل شده است که گفت: فردی غیر عرب زبان اسلام را پذیرفت، ولی باز از وی جزیه می گرفتند، نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: ای امیر المؤمنین، من مسلمان شده ام، عمر گفت: شاید به خاطر پناه جویی اسلام را پذیرفته ای؟

گفت: آیا در اسلام چیزی نیست که مرا پناه دهد؟ گفت: بلی. آنگاه عمر نوشت که از وی جزیه نگیرند. أبو عبید گوید: واژه «شعوب» در متن عربی سخنان مسروق، اعاجم- افراد غیر عرب زبان- هستند. «۱»

البته اگر مسأله نزد اصحاب ما آشکار نبود و بین آنان شهرت نداشت و بلکه اجماع بر آن اقامه نشده بود در بسیاری از ادله مسأله قابل اشکال و مناقشه بود؛ از جمله مناقشه در سند روایات و اینکه متبادر از عدم جزیه بر مسلمانان، عدم آن به لحاظ حالت و زمان اسلام اوست نه به لحاظ حالت کفر سابق او. از سوی دیگر ما این مسأله را نمی پذیریم که جزیه به عنوان یک عقوبت و شکنجه باشد، بلکه آن مالیاتی است که در برابر حمایت دولت اسلامی از افراد غیر مسلمان قرار داده شده است. و باز این را نمی پذیریم که وضع جزیه برای کوچک کردن و اهانت به اهل کتاب باشد. بله، باید با اظهار کوچکی بپردازند، که محتمل است مراد از آن اظهار تسلیم و انقیاد آنان در برابر حکومت اسلامی باشد، و این را نمی توان اهانت محسوب نمود.

البته در مورد حدیث جُبّ [الاسلام یجبّ ما قبله] ممکن است گفته شود جزیه از دیون است و اسلام بدهی های گذشته انسان را ساقط نمی کند. ولی ممکن است در

---

(۱)- الاموال/ ۵۹.

پاسخ گفته شود: ظاهر روایت این است که اسلام همه چیزهایی را که مقتضای کفر بوده است می پوشاند اگر چه مربوط به مسائل مالی باشد.

بلکه ظاهر این روایت این است که اسلام همه واجبات مالی و غیر مالی را بنا

بر عموم ادلّه آن نسبت به کفار نیز می پوشاند، و ما در کتاب زکات به توضیح آن پرداخته ایم.

در کتاب مصباح الفقیه نیز در بیان دلالت این حدیث آمده است:

«بی تردید چشم پوشیدن از زکات و خمس و کفارات و چیزهایی همانند اینها از حقوق ثابتی که در اسلام است به منزله قدر متیقن از این روایت است، همان گونه که این برداشت را تأیید می کند و بلکه دلالت بر آن دارد سیره پیامبر اکرم (ص) و پیشوایان که پس از آن جانشین وی بودند نسبت به کسی که مسلمان می شد هیچ یک از حقوق گذشته را از وی مطالبه نمی کردند.» «۱»

مگر اینکه گفته شود: این گونه حقوق را که از وی مطالبه نمی کردند بدین خاطر بوده که این گونه امور مالی به طور کلی به کفار تعلق نمی گرفته است، نه اینکه اسلام آن را ساقط کرده باشد.

در هر صورت پس از پذیرش اسلام دیگر گرفتن جزیه از وی جایز نیست، به ویژه نسبت به آینده و در آن زمان که اسلام را پذیرفته است.

ولی در احکام القرآن جصّاص آمده است:

«خاندان مروان از اهل ذمه که مسلمان شدند باز جزیه دریافت می کردند و می گفتند: این همانند پولی است که باید برده به مولای خود بپردازد و با مسلمان شدن برده پرداخت پول از گردن وی برداشته نمی شود.»

---

(۱)- مصباح الفقیه، کتاب الزکاه/ ۱۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۱۶

آنگاه ایشان در ادامه می نویسد:

«و این ضربه ای بود در کنار دیگر ضربه ها که به پیکر مسلمانان وارد آوردند و رشته های اسلام را یکی پس از دیگری گسستند؛ تا اینکه حکومت به عمر بن عبد العزیز رسید و به

کارگزار خود در عراق عبد الحمید بن عبد الرحمن نوشت:

اما بعد، همانا خداوند پیامبر خویش حضرت محمد (ص) را به عنوان دعوتگر و نه به عنوان گردآورنده مال و ثروت فرستاد، پس چون نامه من به تو رسید از هر یک از اهل ذمّه که اسلام را پذیرفته اند جزیه را بردار. ولی پس از وی هنگامی که هشام بن عبد الملک به حکومت رسید جزیه را بر آنان بازگردانید. و یکی از دلایلی که قراء قرآن و فقها جنگ با عبد الملک بن مروان و حجاج- لعنهما اللّه- را مجاز شمردند همین بود که آنان از مسلمانان جزیه دریافت می کردند، و همین مسأله یکی از زمینه های عمده زوال دولت و سقوط حکومت آنان را فراهم آورد.» «۱»

مطلب دهم: مصرف جزیه

[دیدگاه برخی از بزرگان درباره مصرف جزیه]

۱- در کتاب فی ء خلاف- مسأله ۴۲- آمده است:

«آنچه از جزیه و صلح و ده یک از مشرکین گرفته می شود از آنِ رزمندگانی است که به جهاد پرداخته اند. و برای شافعی در این مورد دو نظر است: یکی اینکه همهٔ آن بر اساس قاعده الاهمّ فالاهمّ باید در جهت مصالح مسلمانان مصرف شود، و مهمتر از همه رزمندگان هستند. و نظر دوّم شافعی این است که از آنِ رزمندگان است، همان گونه که نظر ما هم همین بود. این در صورتی است که

---

(۱)- احکام القرآن ۳/ ۱۲۶، باب وقت و جوب جزیه.

گفته شود: جزیه تخمیس نمی شود، ولی اگر گفتیم جزیه نیز تخمیس می شود، چهار پنجم آن باید- طبق هر دو نظر- در جهت این دو نوع- رزمندگان و مصالح عمومی مسلمانان- به کار گرفته شود. و در هر صورت مصالح نزد

آنان مقدم است.

دلیل ما در این که جزیه از مجاهدان است و دیگران با آنها در آن شریک نمی باشند اجماع فرقه امامیه و روایات آنهاست. و هنگامی که در این مورد ثابت شود در مورد همه ثابت می شود، زیرا به نظر ما صلح نیز یک نوع جزیه است. امّا آنچه به عنوان ده یک گرفته می شود در جهت مصالح مسلمانان مصرف می شود، زیرا دلیلی بر آن نداریم که بخشی از آن در جهتی و بخش دیگر آن در جهتی دیگر به کار گرفته شود.» «۱»

۲- در نهایه آمده است:

«مورد مصرف جزیه در زمان پیامبر (ص) تنها مهاجرین بودند و در این زمان از آنِ کسانی است که در جایگاه آنان در یاری رساندن به اسلام و دفاع از دیگر مسلمانان قرار گرفته اند.» «۲»

البته اینکه رسول خدا (ص) در زمان خود جزیه را به مهاجرین اختصاص می داد دلیل بر این نمی باشد که جزیه منحصر به آنان باشد. البته در اینجا نکته ای است شایان تأمل.

۳- در مبسوط آمده است:

«مصرف جزیه مصرف غنیمت است که ویژه مجاهدان است و نیز آنچه از آنان- مشرکان- برای ورود به کشورهای اسلامی گرفته می شود، زیرا این هم پولی است که از اهل شرک گرفته شده است.» «۳»

همانند این مطلب را علامه نیز در منتهی آورده است. «۴»

۴- در تذکره آمده است:

---

(۱)- خلاف ۲/ ۳۴۴.

(۲)- نهایه/ ۱۹۳.

(۳)- مبسوط ۲/ ۵۰.

(۴)- منتهی ۲/ ۹۷۳.

«مصرف جزیه همان مصرف غنیمت است، زیرا آن مالی است که با اعمال قدرت و پیروزی گرفته شده و مصرف آن ویژه رزمندگان است، مانند غنیمتهای دار الحرب.» «۱»

البته به این نکته باید توجه

داشت که غنیمت بهره ای است که یکجا به دست می آید و در میان سپاهی که آن را به دست آورده است تقسیم می شود، از این رو نمی توان جزیه را که تـدریجاً در آخر هر سال به دست می آیـد با آن مقایسه کرد. زیرا نسـبت آن با سـپاهیانی که این سرزمین خاص را گشوده اند گسسته است، و تناسبی هم با سپاهیان دیگر ندارد.

۵- در مقنعه آمده است:

«جزیه در زمان پیامبر خـدا (ص) ویژه مهاجرین بود، و پس از آن حضـرت ویژه کسانی است که در جایگاه آنان قرار دارند، و نیز در مواردی از مصالح مسلمانان که امام مصلحت بداند.» «۲»

۶- در سرائر آمده است:

«مسـتحق جزیه در زمان پیامبر خدا (ص) مهاجرین بودند نه دیگران- طبق روایاتی که به دست ما رسـیده است- و امروز از آنِ کسانی است که در یاری اسـلام و دفاع از کیان آن در جایگاه آنان قرار دارنـد، و نیز برای دیگر بینوایان و نیازمنـدان مسـلمان است که امام مصلحت بداند.» «۳»

۷- در احکام السلطانیه ماوردی آمده است:

«هر مـالی کـه از مشـرکان بـا رضـایت خودشـان بـدون تـاختن اسب و شـتر به دست آیـد ماننـد مـال مصـالحه، جزیه و ده یک تجارتهایشان، و نیز هر مالی که به گونه ای از ناحیهٔ آنان به دست مسلمانان برسد مانند مال خراج، باید پس از دریافت از آنان به پنج قسمت تقسیم شود و یک پنجم آن به مستحقین خمس داده شود.

ابو حنیفه گفته است: در فی ء خمس نیست ... و امّا در چهارپنجم باقی مانده دو

---

(۱)- تذکره ۱/ ۴۴۲.

(۲)- مقنعه/ ۴۴.

(۳)- سرائر/ ۱۱۰.

نظر است: یکی آنکه آن ویژه سپاهیان

است که برای مخارج و مایحتاج آنان مصرف گردد و دیگران با آنان شریک نمی باشند، و نظر دوم اینکه در جهت مصالح مسلمین که یکی از آنها مخارج سپاهیان و دیگر مخارجی است که مسلمانان نیازمند آن هستند مصرف گردد.

و جایز نیست که در میان اهل صدقات و نیز صدقات در میان اهل فی ء مصرف گردد، و باید هر یک از دو مال در جای خود مصرف شود. و اهل صدقات کسانی هستند که هجرتی را انجام نداده اند و از رزمندگان مسلمان نیستند و از بیضهٔ اسلام دفاع نکرده اند. و اهل فی ء کسانی هستند که در راه خدا مهاجرت کرده اند، و از کیان اسلام دفاع نموده اند و از حریم اسلامی مراقبت و با دشمنان پیکار کرده اند ...» «۱»

ماوردی از علمای شافعیّه است، و شافعی قائل به ثبوت خمس در فی ء در انواع مختلف آن است. و ما پیش از این در این موضوع گفتگو کردیم و گفتیم که چنین چیزی درست نیست که در فی ء و مانند آن از دیگر مالیاتها و اموال عمومی خمس وجود داشته باشد؛ که می توان بدان مبحث مراجعه نمود.

و در آنچه ایشان ذکر کردند که نمی توان صدقات را در مورد اهل فی ء و برعکس آن مصرف نمود نیز اشکال است، زیرا از مهمترین مصارف صدقات سبیل اللّه است که شامل همه راههای خیر و مصالح عمومی جامعه که یکی از آنها جهاد در راه خداست می گردد، همان گونه که از مهمترین مصالح عامّه رفع نیازمندیهای جامعه اسلامی و رفع نیازمندیهای بینوایان و بیچارگان و از کار افتادگان است، همان گونه که امیر المؤمنین (ع) در نامه خود به مالک اشتر

هنگامی که او را به ولایت مصر گماشت نوشت، خلاصه کلام اینکه: جدا کردن این دو مصرف از یکدیگر چندان روشن نیست.

۸- در مورد مصرف جزیه به احکام السلطانیه أبو یعلی «۲» و در مورد مصرف فی ء که

---

(۱)- احکام السلطانیه/ ۱۲۶- ۱۲۷.

(۲)- ر. ک. احکام السلطانیه/ ۱۳۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۲۰

یکی از اقسام آن جزیه است به مغنی ابن قدامه می توان مراجعه نمود.

در این کتاب به نقل از احمد مطلبی را آورده که گفته است: همه انواع فی ء برای همهٔ مسلمانان اعم از غنی و فقیر آنان است.

و باز در همان کتاب از قاضی آمده است که گفت:

«معنی کلام احمد که گفت: بین غنی و فقیر تفاوتی نیست، یعنی غنی ای که مصلحت مسلمانان از مجاهدان و قضات و فقها در آن است ... و سیاق کلام وی این است که جزیه منحصر به سپاهیان نیست و باید آن در مصالح مسلمین مصرف شود، ولی ابتدا باید با آن نیازمندیهای سپاهیان برطرف گردد زیرا مهمترین مصالح مسلمین آنان هستند، چون آنان حفاظت و امنیت مسلمانان را بر عهده دارند پس باید نیازمندیهای آنان برطرف شود، و در صورتی که چیزی ماند باید به ترتیب الاهم فالاهم، در ابتدا آبادانی مرزها و رفع نیازمندیهای آن، آنگاه اسلحه و ساز و برگ جنگی، آنگاه دیگر نیازمندیها که در این ارتباط است، آنگاه باز بر اساس قاعده مهم و مهم تر، آبادانی مساجد و ساختن پل ها، اصلاح راهها و لایروبی نهرها و تعمیر شکستگی های آن، و حقوق قضات و پیشوایان و مؤذنها و فقها و دیگر کسانی که برای مسلمانان نافع هستند قرار داد.» «۱»

از

آنچه ما تاکنون از کلمات بزرگان خوانـدیم به طور خلاصه روشن شد که در مصـرف جزیه دو نظر است: یکی آنکه جزیه در حکم غنیمت و ویژه رزمندگان است. و دیگر اینکه: جزیه بخشـی از فی ء است و مصـرف فی ء نیازمندیهای مسلمانان در انواع مختلف آن که یکی از آنها نیز نیازمندیهای رزمندگان است می باشد. و شاید عمده نظر طرفداران نظریه اول در فریقین- شیعه و سـنت- به این است که جزیه گویـا نتیجـهٔ جنـگ و خونبهـای جانهـایی است که در معرض قتـل یـا اسارت قرار گرفته است، اسیران خود از جملهٔ

---

(۱)- مغنی ۷/ ۳۰۷- ۳۰۸.

غنایم جنگ محسوب می شـده انـد همان گونه که پیش از این توضـیح آن گذشت. و لیکن اصل در مسألهٔ نزد ما شـیعه امامیه روایاتی است که در اینجا از نظر شما خواهد گذشت.

[روایات مسأله]:

۱- در صحیحه محمد بن مسلم از امام باقر (ع) آمده است که گفت:

از آن حضـرت راجع به سـیرهٔ امام در زمینهایی که پس از پیامبر خدا (ص) گشوده شد پرسش کردم. فرمود: امیر المؤمنین (ع) در مـورد مردم عراق سـیره ای داشت که آن می توانـد الگوی دیگر سـرزمینها باشـد. آنگـاه فرمود: از سـرزمینهای جزیه، جزیه برداشته نمی شود، همانا جزیه پاداش مهاجرین است، و صدقات برای کسانی است که خداوند متعال در کتاب خود از آنان نام برده است و برای آنان در جزیه چیزی نیست. آنگاه فرمود: تا چه انـدازه عدل گسترده است، همانا مردم در گشایش هسـتند تا هنگامی که عدالت در میان آنان جاری است و نیز برای اجرای عدالت است که آسمان روزی اش را فرو می فرستد و

زمین برکاتش را به اذن پروردگارش بیرون می ریزد. «۱»

این روایت در کتاب «من لا یحضره الفقیه» نیز آمده، ولی در آن به جای «پاداش مهاجرین» «پاداش مجاهدین» آمده است. «۲»

این روایت در کتاب وسائل نیز به نقل از مشایخ سه گانه آمده است. «۳» ولی من آن را در کتاب کافی نیافتم.

۲- در کتاب دعائم الاسلام، از أبی جعفر محمد بن علی (امام باقر) (ع) آمده است که فرمود:

جزیه پاداش مجاهدین است و صدقه برای کسانی است که خداوند در کتاب

---

(۱)- صحیحه محمد بن مسلم عن أبی جعفر (ع)، قال: سألته عن سیره الإمام فی الأرض التی فتحت بعد رسول اللّه (ص) فقال: «ان امیر المؤمنین (ع) قد سار فی اهل العراق بسیره، فهی إمام لسائر الأرضین». و قال: «ان أرض الجزیه لا ترفع عنهم الجزیه، و انما الجزیه عطاء المهاجرین. و الصدقات لأهلها الذین سمّی اللّه فی کتابه لیس لهم فی الجزیه شی ء». ثم قال: «ما أوسع العدل، ان الناس یتّسعون (یستغنون- الفقیه) اذا عدل فیهم و تنزل السماء رزقها و تخرج الأرض برکتها باذن اللّه تعالی.» (تهذیب ۴/ ۱۱۸، باب مستحق عطاء الجزیه، حدیث ۱).

(۲)- الفقیه ۲/ ۵۳، باب الخراج و الجزیه، حدیث ۱۶۷۷.

(۳)- وسائل ۱۱/ ۱۱۷، ابواب جهاد عدو، باب ۶۹، حدیث ۲.

خویش از آنان نام برده است و برای آنان از جزیه چیزی نیست. آنگاه فرمود: تا چه اندازه عدل گسترده است، مردم در اثر رواج عدالت بی نیاز می گردند. «۱»

این روایت به نقل از آن حضرت در مستدرک نیز آمده است. «۲»

۳- در خبر ابن أبی یعفور، از امام صادق (ع) آمده است که

فرمود:

از سرزمین جزیه، جزیه برداشته نمی شود؛ همانا جزیه پاداش مهاجرین، و صدقه از آن کسانی است که خداوند متعال در کتاب خویش از آنان نام برده است و برای آنان در جزیه چیزی نیست. آنگاه فرمود: تا چه اندازه عدل گسترده است، آنگاه فرمود: اگر عدالت در میان مردم جریان داشته باشد مردم بی نیاز می گردند و آسمان روزی اش را فرو می فرستد و زمین برکتش را به اذن خداوند برون می ریزد. «۳»

این روایت را کتاب وسائل به نقل از کلینی با سندی که اشکالی در آن نیست از آن حضرت نقل کرده است. تنها مشکلی که در آن وجود دارد این است که در سند آن «سهل» آمده است. و امر در مورد وی سهل است [اشکالی در روایات منقول از وی نیست و می توان بدان استناد نمود]. و از مقنعه نیز به صورت مرسل [با حذف زنجیره سند] نقل شده است. در جواهر نیز از این روایت تعبیر به صحیحه شده است. «۴» و شاید این سهوی از ایشان باشد.

و آیا مراد از مهاجرین در این دو روایت تنها کسانی هستند که در صدر اسلام و در

---

(۱)- عن أبی جعفر محمد بن علی (ع) انه قال: الجزیه عطاء المجاهدین، و الصدقه لاهلها الذین سمّاهم اللّٰه تعالی فی کتابه لیس من الجزیه فی شی ء. ثم قال: ما اوسع العدل، ان الناس یستغنون اذا عدل علیهم. (دعائم الاسلام ۱/ ۳۸۰، کتاب الجهاد، فصل صلح و موادعه و جزیه).

(۲)- مستدرک الوسائل ۲/ ۲۶۷، ابواب جهاد عدو، باب ۵۷، حدیث ۱.

(۳)- عن أبی عبد اللّٰه (ع) قال: «ان أرض الجزیه لا ترفع عنها الجزیه، و انما الجزیه عطاء

المهاجرين، و الصدقه لأهلها الذين سمّى اللّه فى كتابه فليس لهم من الجزيه شى ء». ثم قال: «ما أوسع العدل». ثم قال: «ان الناس يستغنون اذا عدل بينهم و تنزل السماء رزقها و تخرج الأرض بركتها باذن اللّه». (وسائل ۱۱/ ۱۱۶، ابواب جهاد عدو، باب ۶۹، حديث ۱).

(۴)- جواهر ۲۱/ ۲۶۲.

زمان پیامبر اکرم (ص) به مدینه منوره مهاجرت کردند، یا مفهومی است فراتر از آن؟

بسیار بعید به نظر می رسد که مفهوم اوّل مراد باشد، زیرا آنان تا زمان امام باقر (ع) و امام صادق (ع) بر جای نمانده بودند، با آنکه حکم جزیه عام است برای همهٔ زمانها، پس به ناچار باید گفت منظور سپاهیان اسلام است که برای پیوستن به سپاهیان اسلام و دفاع از مرزهای اسلامی از خانه و کاشانه خود کوچ کرده اند، که به طور طبیعی با مجاهدین و رزمندگان منطبق است. و چون مصارف صدقات نیز سبیل اللّه است و از بارزترین مصادیق آن جهاد در راه خداست؛ پس در نتیجه نمی توان گفت که مصارف این دو با یکدیگر مباینت دارد. شاید مراد از مصرف صدقه در این روایات مصرف غالب آن باشد، یعنی نیازمندان و بینوایان. و غالباً صدقات در محل توزیع می شود، صدقات روستاها در روستاها و صدقات شهرها در شهرها، همان گونه که روایات بر آن گواه است. «۱»

پس به طور معمول چیزی از آن باقی نمی ماند تا به مصرف مهاجرین در راه خدا برسد، از این رو خراج و جزیه و درآمدهایی همانند آن که از کفار دریافت می شد به آنان اختصاص داده شده است؛ و هنگامی که این بودجه ها نزد

امـام وجود داشـته و آنـان نیازمنـد بوده انـد، رفع نیاز آنان قطعاً بر دیگر مصالـح اجتماعی مقـدم بوده است. پس به طور طبیعی جزیه صرف فقرای محل به عنوان فقرا نمی شده است. زیرا امام موظف است که در مصالح اجتماعی اهم را در نظر بگیرد.

پس به طور خلاـصه بایـد گفت: تبـاین بین دو مصـرف در مقام عمل به خاطر مشـكلات خارجی و با توجه به ملاحظات غالب موارد بوده است [نه آنكه از نظر حكم شرعی در مصرف با هم تباین داشته باشند]. و در اینجا نكته ای است شایان توجه.

اكنون اگر ما بپذیریم كه جزیه همانند غنیمت است چون هر دو با قهر و غلبه از مشركین گرفته می شوند پس از جهت مصرف نیز مشتركند، همان گونه كه در برخی از

---

(۱)- ر. ك. وسائل ۶/ ۱۸۳، ابواب مستحقین زكات، باب ۲۸.

كلمات بزرگان آمده بود، در این صورت باید گفت:

همان گونه كه ما پیش از این در بحث غنایم گفتیم كه غنایم زیر نظر امام است و وی آنها را در هر جهت كه مصلحت بـداند به مصـرف می رساند و تقسـیم بین رزمندگان متعیّن نیست، در این مورد نیز همین مطلب را می توان گفت، چنانكه در مرسـلۀ طولانی حماد دربارۀ غنیمت آمده بود: «امام می تواند با آن مال همه آنچه را بر عهدۀ اوست به انجام برساند، مانند بخشیدن به مـؤلفه قلوبهم و دیگر موارد، و اگر پس از آن چیزی مانـد خمس آن را جـدا می كنـد و در میـان اهـل خمس و خـانوادۀ خود تقسیم می كند و مابقی را مابین كسانی كه به دست آمدن آن را بر

عهده داشته اند تقسیم می کند، و اگر پس از برطرف کردن نیازهای ضروری چیزی نماند دیگر چیزی برای آنان نیست.» «۱»

خلاصه کلام اینکه: در مصرف جزیه و بلکه مطلق فی ء اقوی این است که در آن جهت از مصالح مسلمانان که امام به مصلحت می داند به مصرف برسد، همان گونه که در مقنعه نیز این نظر آمده بود، بله در صورت وجود مهاجرین مجاهد و نیازمندیهای آنان غالباً نوبت به دیگران نمی رسد، زیرا ادارهٔ شئون آنان از مهمترین مصالح مسلمانان است.

و شاید در عصر ائمه (ع) خلفا اموال فی ء و جزیه را به مصرف اطرافیان و طرفداران خود تحت عنوان احتیاج و نیازمندی آنان می رسانده اند و در این موارد خودسری و استبداد به خرج می دادند و به حقوق رزمندگان و مرزداران بی توجه بوده اند، به همین جهت در روایات بر حفظ حقوق آنان تأکید شده است و در حقیقت روایات ناظر بر کارهای خلفا در آن زمان بوده است. و به نظر می رسد که مصرف جزیه و خراج یکی است زیرا هر دو از مصادیق فی ء محسوب می شوند، و مصرف فی ء هم در انواع

---

(۱)- ... و له ان یسدّ بذلک المال جمیع ما ینوبه من مثل اعطاء المؤلفه قلوبهم و غیر ذلک ممّا ینوبه، فان بقی بعد ذلک شی ء اخرج الخمس منه فقسّمه فی اهله، و قسم الباقی علی من ولی ذلک، و ان لم یبق بعد سدّ النوائب شی ء فلا شی ء لهم. (وسائل ۶/ ۳۶۵، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۴).

مختلف آن یکی است، بلکه بسا لفظ جزیه بر خراج و گاهی بر عکس آن اطلاق می شده است.

به عنوان نمونه در روایت ابراهیم بن أبی زیاد آمده است که گفت: از امام صادق (ع) از خریدن اراضی جزیه پرسش کردم، فرمود: «آن را بخر، زیرا برای تو حق بیشتری در آن هست.» [یعنی حق تو از خراج این گونه زمین ها بیش از این است]. «۱» و در اینجا نکته ای است شایان تأمل.

و در حدیث ابن عباس آمده است که گفت: از پیامبر خدا (ص) راجع به «یعطوا الجزیه عن ید» پرسش شد، فرمود: «جزیه زمین و رقبه، جزیه زمین و رقبه است.» «۲» [در این روایت مراد از جزیه زمین، همان خراج آن است.]

در صحیحه محمد بن مسلم آمده است که گفت: از آن حضرت از اهل ذمه و از اینکه چه چیز باید بپردازند تا خون و اموالشان محفوظ باشد پرسش کردم، فرمود: باید خراج بپردازند، و اگر جزیه از آنان به صورت سرانه گرفته شد دیگر چیزی بر زمینهای آنان نیست. «۳» [در این روایت مراد از خراج، همان جزیه است.]

در بیان مصرف خراج اراضی مفتوح عنوه نیز در مرسله حماد آمده است که گفت:

و مابقی آن از آنان گرفته می شود و این دیگر برای خوراک کسانی است که او را برای تقویت دین خدا یاری داده اند، و نیز برای مصرف در جهت مصلحت کسانی است که در تقویت اسلام و تقویت دین در زمینه جهاد وی را یاری داده اند و نیز برای مصرف در مصلحت های عمومی، و برای شخص وی [امام] در آن چیزی چه کم و چه زیاد نیست. «۴» [در این روایت مراد از خراج مفهوم اعم است که شامل جزیه نیز می شود].

---

(۱)- فی روایه ابراهیم بن

أبی زیـاد قـال: سـألت أبـا عبـد اللّه (ع) عن الشـراء من ارض الجزیه قـال: فقال: اشترها، فان لک من الحق ما هو اکثر من ذلک. (وسائل ۱۱/ ۱۱۹، ابواب جهاد عدو، باب ۷۱، حدیث ۴.)

(۲)- سئل رسول اللّه (ص) عن الجزیه عن ید، قال: جزیه الارض و الرقبه، جزیه الارض و الرقبه. (الدرّ المنثور ۳/ ۲۲۸).

(۳)- فی صحیحه محمد بن مسلم قال سألته عن اهل الذمّه ما ذا علیهم مما یحقنون به دماءهم و اموالهم؟ قال: الخراج، و ان اخذ من رءوسهم الجزیه فلا سبیل علی ارضهم. (وسائل ۱۱/ ۱۱۴، ابواب جهاد عدو، باب ۶۸، حدیث ۳).

(۴)- فی مرسله حماد: ... و یؤخذ الباقی فیکون بعد ذلک ارزاق اعوانه علی دین اللّه و فی مصـلحه ما ینوبه من تقویه الاسلام و تقویه الـدین فی وجوه الجهـاد و غیر ذلـک ممـا فیه مصـلحه العامه لیس لنفسه من ذلک قلیل و لا کثیر. (وسائل ۱۱/ ۸۵، ابواب جهاد عدو، باب ۴۱، حدیث ۲.)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۲۶

و مصرف جزیه نیز همانند همین مصارف است.

مطلب یازدهم: در معنی «صغار» و اشاره به ماهیت جزیه و تاریخ آن

[دیدگاه فقها و مفسرین در این باره]

۱- شیخ در کتاب جزیه خلاف (مسأله ۵) می گوید:

«واژه «صـغار» که در آیه جزیه آمـده همـان التزام به جزیه است بر اساس آنچه امام حکم کنـد و مصـلحت بدانـد، بـدون آنکه اندازه ای برای آن مشخص شده باشد. و نیز اینکه احکام و قوانین ما را بر خود بپذیرد.

شافعی گویـد: صـغار همان التزام آنان به احکام است. برخی از مردم نیز می گویند: آن وجوب جریان احکام ما بر آنان است. برخی نیز گفته اند: صغار این است که آنان جزیه را ایستاده بپردازند و مسلمان نشسته باشد.

دلیل ما اجماع فرقه امامیه است

بر اینکه: صغار این است که انـدازه ای برای جزیه مشـخص نشود تـا ذمی خود را برای آن بـدون نگرانی آماده نسازد. بلکه به نظر امام وابسته باشد به هر انـدازه که مصـلحت دانست، که بایـد با پرداخت آن احساس کوچکی و انقیاد کند. و نیز فرمایش خداوند متعال که می فرماید: «حَتّی یُعْطُوا الْجِزْیَهَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ» که در این آیه شـریفه صـغار شـرط برداشتن شمشیر از آنان شـمرده شـده است. پس سـخن کسـی که گفته است: شمشـیر از آنان برداشـته نمی شود تا هنگامی که احکام ما در مورد آنان اجرا شود یا تا آنگاه که

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۲۷

جزیه را بپردازند، خلاف ظاهر است.» «۱»

از کلام مرحوم شـیخ اینگونه استفاده می شود که آیه شریفه «حَتّی یُعْطُوا الْجِزْیَهَ» را بدین گونه تفسیر کرده اند که تا زمانی که ملتزم به پرداخت جزیه بشونـد، و جمله «وَ هُمْ صاغِرُونَ» را بـدین گونه معنی کرده اند که تا هنگامی که ملتزم به احکام اسـلام بشوند، و این برداشت ایشان قابل خدشه و تأمل است. [زیرا خلاف ظاهر می باشد.]

۲- در کتاب مبسوط آمده است:

«و امّا التزام به احکـام مـا و جریـان آن بر آنـان چیزی است که چـاره ای از آن نیست و این همان «صـغار» ی است که در آیه شریفه آمده است. برخی نیز گفته اند: صغار آن است که آنان جزیه را ایستاده بپردازند و مسلمان نشسته باشد.» «۲»

۳- در کتاب جهاد تذکره آمده است:

«مسأله: علمای ما در مفهوم «صـغار» اختلاف نظر دارنـد، ابن جنیـد گویـد: آن عبارت از این است که به هنگام قرارداد به آنان گفته شود در مرافعات و اختلافات آنان

و مسلمانان و نیز هنگامی که مرافعات خود را به ما ارجاع دهند طبق احکام اسلام با آنان رفتار می شود. و نیز هنگامی که برپا ایستاده اند جزیه از آنان دریافت می شود.

شیخ گوید: «صغار» التزام به احکام ما و اجرای آنها بر آنان است.

و شافعی گوید: آن این است که وی سر خود را به هنگام پرداخت پایین بگیرد و مأمور دریافت ریش او را گرفته و چکی به گوش او بنوازد! و در یکی از دو نظر او این عمل واجب است حتی اگر وی مسلمانی را برای پرداخت وکیل کند از وی پذیرفته نیست، و اگر مسلمانی پرداخت جزیه را ضمانت کند پذیرفته نیست، لکن جایز است که این اهانت ساقط گردد در صورتی که مصلحت اقتضا کند ولی

---

(۱)- خلاف ۳/ ۲۳۸.

(۲)- مبسوط ۲/ ۳۸.

باید به نام جزیه مالیات او دو برابر گردد.» «۱»

در این مورد می توان به کتاب منتهی و مختلف نیز مراجعه نمود. «۲»

۴- شافعی در کتاب الامّ گوید:

«از برخی از اهل علم شنیدم که می گفتند: صغار این است که احکام اسلام بر آنان اجرا شود. و چقدر این سخن شباهت به گفتار آنان دارد، که برای تبیین صغار گفته اند: چون اینان از پذیرش اسلام امتناع می ورزند، هنگامی که احکام اسلام بر آنان اجرا شود آنان با اجرای این حکم کوچک شمرده شده اند.» «۳»

ظاهراً کتاب الامّ مشتمل بر آخرین فتاوای شافعی است.

۵- در کتاب منهاج نووی که در فقه شافعیه است آمده است:

«و جزیه با خوار شمردن گرفته می شود، بدین گونه که گیرنده می نشیند و ذمّی می ایستد و سر خود را پایین می آورد و

کمر خود را خم می کنـد و وجه را در میزان می گـذارد، و گیرنـده ریش او را می گیرد و در بناگوش او می زند. و همه اینها مستحب است، و برخی گفته انـد واجب است. پس در صـورت اوّل وی می توانـد مسـلمانی را برای پرداخت وکیـل کنـد و یا حواله کنـد که او بپردازد یا او ضـمانت پرداخت کنـد. اما به نظر من این شـکل پرداخت درست نیست، و ادعای اسـتحباب آن خطای بزرگتری است. و خدا داناتر است.» «۴»

۶- در کتاب «مغنی المحتاج» در ذیل گفتار منهاج که گفته است: «این گونه پرداخت درست نیست» آمده است:

«زیرا برای این نوع دریافت نه در سنت و نه در عمل هیچ یک از گذشتگان

---

(۱)- تذکره ۱/ ۴۴۲.

(۲)- منتهی ۲/ ۹۶۷؛ مختلف/ ۳۳۴.

(۳)- الامّ ۴/ ۹۹، الصغار مع الجزیه.

(۴)- منهاج (که با شرح خود السراج الوهاج یکجا به چاپ رسیده است)/ ۵۵۱.

ریشه ای نیست ... در زیـاده روضه آمـده است: طـایفه ای از خراسـانی هـا این شـیوه را نقـل کرده انـد. و جمهور اصـحاب می گویند جزیه مانند دیگر دیون با رفق و مدارا دریافت می شود.» «۱»

۷- در تفسیر کشّاف در ذیل آیه شریفه آمده است:

«با خواری و ذلت از آنان جزیه گرفته می شود، و آن بدین گونه است که وی پیاده بدون آنکه بر مرکبی سوار شود می آید و جزیه خود را در حالی که وی ایسـتاده است و گیرنده نشسـته تقدیم می کند. و او وی را به عقب می راند و یقهٔ او را می گیرد و به او می گوید: جزیه خود را بده، هر چند او در صدد دادن جزیه باشد. و چون پرداخت کرد به

گردن او می کوبد و او را به بیرون می راند.» «۲»

روشن است که این شکل گرفتن که آقایان در سخنان خود در مفهوم صغار گفته اند به هیچ وجه با فرهنگ اسلامی و آنچه ما از سیرۀ پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) شناخته ایم تناسب ندارد، به نظر می رسد که این شیوه برخورد از سیره امویان و کارگزاران آنها گرفته شده است، زیرا آنان بودند که با غیر عربها و حتی با کسانی که از خویشان آنان نبودند با خشونت رفتار می کردند. و اسلام از این گونه کارهای خشن و امتیازات قومی و نژادی مبرّاست. ما در عهدنامه امیر المؤمنین (ع) به مالک اشتر هنگامی که وی را به ولایت مصر می گمارد می خوانیم: دل خود را سرشار از مهر مردم گردان و به آنان محبت کن و با آنان مهربان باش و بر آنان چون درندۀ هار مباش که خوردنشان را غنیمت شمارد؛ زیرا آنان دو دسته اند: یا برادر تو است در دین و یا همانند تو است در آفرینش ... «۳»

---

(۱)- مغنی المحتاج ۴/ ۲۵۰.

(۲)- تفسیر کشّاف ۲/ ۱۸۴ (چاپ دیگر ۲/ ۲۶۳).

(۳)- و اشعر قلبک الرحمه للرعیّه و المحبه لهم و اللطف بهم، و لا تکونّن علیهم سبعاً ضاریاً تغتنم أکلهم، فانهم صنفان: امّا اخ لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق. (نهج البلاغه، فیض/ ۹۹۳؛ لح/ ۴۲۷، نامه ۵۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۳۰

روایت شده است که پیامبر اکرم (ص) به احترام جنازۀ یک فرد یهودی ایستاد، به آن حضرت گفته شد: این جنازۀ یک فرد یهودی است! فرمود: آیا انسان نیست؟! «۱»

این روش اسلام و فرهنگ اسلامی در مورد

کـافرانی است که در زیر پرچم و در ذمّه اسـلامند که حتی نسـبت به جنـازهٔ آنـان احترام قائـل است؛ نه اینکه مـال وی را از او بسـتاند آنگـاه بر بنـاگوش یا گردن او بزنـد و او را به عقب برانـد. و در این مورد روایات دیگری مبنی بر مـدارا با اهل ذمّه در گردآوری جزیه از آنـان، و اینکه نمی توان آنـان را مورد آزار قرار داد و در صورت تنگـدستی بایـد به آنـان مهلت داد وجود دارد که ما در مسأله خراج- که حکم آن با جزیه یکی است- بدان خواهیم پرداخت.

۸- در درّ المنثور از ابن عباس روایت شده است که در مورد آیه شریفه:

«عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صٰاغِرُونَ» گفت: «یعنی نباید با مشت آنان را مورد آزار قرار دهند.» «۲»

۹- باز در همان کتاب از سلمان درباره «و هم صاغرون» روایت شده که گفت:

«یعنی از آنان ستایش نمی شود» «۳»

۱۰- باز در همان کتاب از مغیره آمده است:

«که وی (مغیره) به سوی رستم [فرمانده سپاه فارس] فرستاده شد، رستم گفت:

مرا بر چه چیز می خـوانی؟ گفت: تـو را به اسـلام دعـوت می کنم، اگر اسـلام را پـذیرفتی برای توست آنچه برای مـاست و بر تـوست آنچه بر مـاست. گفت: اگر نپـذیرفتم؟ گفت: بایـد بـا خـواری جزیه بـپردازی، رسـتم به مـترجم خـود گفت: به او بگو پرداخت جزیه را فهمیدم اما مراد از خواری چیست؟ گفت: یعنی به گونه ای بپردازی که من نشسته باشم و تو ایستاده و تازیانه بر سرت باشد.» «۴»

---

(۱)- قـد روی ان النبی (ص) قـام لجنازه یهودی فقیل له: انها جنازه یهودی، فقال: أَ لیست نفساً؟ (صـحیح بخاری ۱/ ۲۲۸، باب من قام

لجنازه يهودى).

(۲)- الدر المنثور ۳/ ۲۲۸.

(۳)- الدر المنثور ۳/ ۲۲۸.

(۴)- الدر المنثور ۳/ ۲۲۸.

مبانى فقهى حكومت اسلامى، ج ۷، ص: ۲۳۱

البته گفتار مغيره حجت شرعى نيست، علاوه بر اينكه ما سابقه و لاحقهٔ وى را نيز مى شناسيم.

البته ما پيش از اين در ابتداى مسأله يادآور شديم كه جزيه مالياتى است كه در برابر تأمين امنيت آنان و خانواده هايشان و رعايت آئينهاى مذهبى و حمايت از آنان و بهره منديشان از مزاياى دولت اسلامى قرار دارد و بايد با هر يك از آنان مانند ديگر شهروندان مسلمان در صورتى كه شرايط ذمّه را رعايت كنند رفتار شود، و اين گونه نيست كه جزيه به خاطر مجازات و اهانت كردن و خوارى آنان وضع شده باشد.

بله، قبول جزيه نوعى از تسليم و انقياد آنان را در بر دارد، و اين خصوصيت هر گونه ماليات است، و هيچ حكومتى هم از تأمين امور مالى و گردآورى ماليات بى نياز نيست. «۱»

مرحوم مفيد در مُقنعه مى گويد:

«خداوند آن را براى حفاظت خونها و جلوگيرى از بردگى و پرهيز از پايمال شدن ديگر اموال آنان قرار داده است.» «۲»

و اين معنى از متن قراردادها و عهدنامه هاى پيامبر اكرم (ص) و خلفا و كارگزاران آنها با اهل كتاب نيز به دست مى آيد.

در قرارداد پيامبر (ص) با اهل نجران آمده است:

«و براى نجران و حاشيهٔ آن امان خدا و ذمّه محمد پيامبر خداست بر اموالشان و جانهايشان و زمينهايشان و آئينشان و غايبشان و حاضرشان و خويشان و مكانهاى مذهبى شان و هر چه در دست آنان است چه كم و چه زياد. هيچ كشيشى از مقامش و نه راهبى از رهبانيتش و نه كاهنى از

---

(۱)- اگر منظور از جزیه این است چرا از زنان و کودکان و سالخوردگان آنان جزیه گرفته نمی شود با اینکه آنان نیز از مزایای ذکر شده بهره مند می شوند؟ مگر اینکه گفته شود آنان توان پرداخت ندارند و هر گونه مالیات در اسلام بر توانمندان و سرپرست خانواده است. (مقرر)

(۲)- مقنعه/ ۴۴.

نمی شود. و بر آنان هیچ دنائتی نباید باشد، و خونی که در زمان جاهلیت [بین آنان و مسلمانهای فعلی ریخته شده] تعقیب نمی شود، نه زیانی به آنها می رسد و نه تحت فشار قرار می گیرند و نه سرزمینشان مورد تاخت وتاز سپاهیان قرار می گیرد. و هر یک از آنان که حقی را درخواست کند بین آنان به عدالت رفتار می شود بدون آنکه بر آنان ستمی وارد و یا مورد ستم قرار گیرند.» «۱»

در متن عربی این روایت در کتاب الوثائق «لا یحشرون» و «لا یعشرون» آمده است؛ «لا یحشرون» یعنی به جنگ فرستاده نمی شوند و اعزام نیرو از آنان خواسته نمی شود، و برخی گفته اند یعنی از وطنشان کوچ داده نمی شوند. و «لا یعشرون» یعنی مالیاتی به عنوان ده یک از آنان گرفته نمی شود.

[در خراج أبو یوسف نیز آمده است:]

و چون أبو عبیده جرّاح با مردم شهرهای شام مصالحه کرد، خبر رسید که مردم روم علیه آنان اجتماعی عظیم که مانند آن تا کنون دیده نشده است گرد آورده اند، این خبر بر وی و بر مسلمانان گران آمد، از این رو به تمام حکمرانانی که با آنان مصالحه کرده بود نوشت که همه آن خراج و جزیه هایی را که از آنان گرفته شده به مردم بازگردانند، و به آنان نوشت

که به مردم بگویند: ما اموالتان را به شما بازگرداندیم چون به ما خبر رسیده که سپاهیان روم علیه ما گرد آمده اند و شما شرط کردید که به دفاع از ما بپردازید و می گفتید ما تهی دستیم. و ما آنچه را از شما گرفته بودیم به شما بازگردانیم، ما با شما بر آن شرط و قرارداد هستیم اگر خداوند ما را بر آنان (رومیان) پیروز گردانید؛ و چون چنین چیزی را گفتند و اموالی که از آنان جمع آوری شده بود به آنان بازگرداندند گفتند: خدا شما را به سلامت بازگرداند و شما را بر آنان پیروز کند، اگر آنان بودند هیچ چیز را به ما بازنمی گرداندند،

---

(۱)- خراج أبو یوسف/ ۷۲؛ و نیز الوثائق السیاسیّه/ ۱۷۶، شماره ۹۴.

همه چیز را از ما می گرفتند و هیچ چیز را برای ما فروگذار نمی کردند. «۱»

و مقدار جزیه نسبت به آنچه مسلمانان ملتزم بدان هستند و مالیاتهایی که از آنان گرفته می شود، از انواع زکات و خمس و تهیه وسایل جهاد و خدمات نظامی و امور دیگر بسیار کم است، پس چگونه است که برخی گرفتن جزیه از اهل ذمه را یک نوع مجازات نسبت به آنان محسوب می کنند.

در کتاب «آثار الحرب» دکتر وهبه زحیلی آمده است:

«جزیه چیزی نیست که از ابداعات اسلام باشد، بلکه آن در امت های مختلف پیش از اسلام مانند بنی اسرائیل و یونان و رومیان و بیزانس و فارس وجود داشته است، و نخستین کسی که از فارسیان جزیه قرار داد کسری انوشیروان بود، و او کسی بود که اصول آن را مرتب کرد و درجاتی برای آن قرار داد،

در آن زمان عموم ملت ها با نظام جزیه آشنایی داشتند و اسلام تنها آن را پذیرفت.» «۲»

در این مورد تفسیر المنار نیز مطالبی دارد که می توان بدان مراجعه نمود. «۳»

و چه بسیار تفاوت است بین آنچه که اسلام آن را پذیرفته و بین آنچه که فاتحان کشورها بر کسانی که مغلوب شده و شکست می خورند وارد می آوردند، که با مراجعه به تاریخ تفاوت آن آشکار می گردد.

[اخبار و کتابهای تاریخی راجع به جزیه]

خلاصه کلام اینکه: از اخبار و کتابهای تاریخی استفاده می شود که جزیه تنها مالیات عادلانه ای بوده که پیشوای مسلمانان از اهل کتاب به جای زکات و خمس هایی که از مسلمانان دریافت می شده دریافت می کرده است. و هیچ دولت و حکومتی چاره ای جز این ندارد که برای اداره امور مختلف جامعه و سر و سامان دادن به کارهای مردم و تأمین شهرها و امنیت جامعه اموال و بودجه هایی را از مردم دریافت کند.

در تفسیر المنار آمده است:

---

(۱)- خراج أبو یوسف/ ۱۳۹.

(۲)- آثار الحرب/ ۶۹۳.

(۳)- المنار ۱۰/ ۲۹۲.

«جزیه در اسلام چیزی همانند مالیاتهای سنگینی که فاتحان بر شکست خوردگان در جنگها تحمیل می کرده اند و علاوه بر هزینه های کمرشکنی که آن ملت ها را به خواری می کشانده دریافت می کرده اند، نبوده است. بلکه آن جزای کمی بوده در برابر خدماتی که حکومت اسلامی در دفاع از اهل ذمه و تجهیز سپاهیانی که در برابر دشمنان از آنان دفاع می کرده اند ارائه می داده است، همانگونه که از سیرهٔ اصحاب پیامبر خدا (ص) نیز این استفاده شده است و آنان داناترین مردم به مقاصد شریعت و عادلترین آنان در اجرای آن بوده اند، و شواهد بر این مسأله زیاد است که ما

برخی از آنها را در تفسیر آیه یادآور شدیم.» «۱»

استاد ایشان شیخ محمد عبده نیز در برخی از مقالات خود مطالبی در این زمینه دارد که خلاصه آن این گونه است:

«می گویند دین اسلام دینی است جهادی که در جنگ و مبارزه تشریع شده و در طبیعت آن روح خشونت و سختگیری نسبت به مخالفان است، و آن تحمل و مسالمت که در دین مسیحیت تشریع شده و می گوید: «کسی که بر طرف چپ صورتت سیلی زد طرف راستت را بگیر تا بر آن بزند» و یا «کسی که یک میل [حدود یک سوم فرسخ معادل چهار هزار ذراع] تو را به اجبار به همراه خود برد تو دو میل وی را همراهی کن» در دین اسلام نیست.

در پاسخ می گوییم: این گونه نیست بلکه طبیعت اسلام بر اساس تساهل و گذشت است، خداوند متعال می فرماید: «خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِينَ» «۲» (گذشت پیشه کن و به نیکی فرمان ده و از نادانان کناره گیری کن). و

---

(۱)- المنار ۱۱/ ۲۸۲.

(۲)- اعراف (۷)/ ۱۹۹.

آن جنگی که در اسلام آمده است برای دفاع و بازگرداندن متجاوزان به حق و اهل حق بوده است تا مردم از شرّ آنان آسوده باشند و دست آنان از آشوب و آتش افروزی کوتاه گردد. و این به خاطر اجبار در دین و یا انتقام از مخالفین نیست و به خاطر همین جهت در تاریخ فتوحات اسلامی چیزی که در جنگ های مسیحیت از کشتن پیرمردان و زنان و کودکان شنیده شده، شنیده نشده است.

همین اسلام جنگ طلب را می بینیم که پس از گشوده شدن کشوری

که شکست خورده است تنها به ضمیمه کردن آن به کشورهای اسلامی اکتفا می کند آنگاه آنان را به همان دینی که بر آن بوده اند باقی می گذارد تا وظایف مذهبی خود را طبق اعتقاداتشان انجام دهند، و تنها آنها را موظف می کند که جزیه بپردازند تا با استعانت از آن دفاع از آنان ممکن و امنیت شهرهایشان تأمین گردد، و اینان در عقاید و معابد و عادات و رسومشان آزادند، برای کاری در تنگنا قرار نمی گیرند و در معاملاتشان ضمانی بر آنان نیست.

خلفای مسلمانان نیز فرماندهانشان را نسبت به احترام گذاشتن به عبادت کنندگان در صومعه و دیرهایشان و نیز به محترم شمردن زنان و کودکان و کسانی که در جنگ دست نداشته اند توصیه می کنند.

در روایات متواتر نیز از آزار اهل ذمه و پایمال کردن حقوقشان نهی شده است.

در روایات آمده است: «لهم مالنا و علیهم ما علینا»- آنچه برای ماست برای آنهاست و آنچه بر ماست بر آنهاست. و نیز آمده است: هر کس ذمی را آزار رساند از ما نیست. و تا هنگامی که قدرت اسلام استمرار داشته این سیره نیز استمرار داشته است.

ولی همین مسیحیت صلح طلب را مشاهده می کنیم که به خود این اجازه را

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۳۶

می دهد که علیه هر دینی که تحت سلطه اوست قیام کند و کردار پیروان آن را زیر نظر بگیرد و بر پیروان آن فشارهایی را که تاب تحمل آن را ندارند وارد کند تا آنان را به دین خود بکشاند و در صورت عدم پذیرش، آنان را مجبور به جلای وطن کند و شهر و کشور را از آثار آنان پاک

سازد، همان گونه که در هر سرزمینی که مسیحیت بر آن استیلای کامل یافته این گونه کرده است.» «۱»

پس اهل ذمه پس از قرارداد ذمه و عمل به شرایط آن در زیر سایه حکومت اسلامی در کمال آرامش و امنیت مالی و آبرویی و جانی زندگی می کرده اند، برای آنان بوده آنچه برای مسلمانان بوده و بر آنان بوده است آنچه بر مسلمانان بوده است. بلکه شواهد تاریخی گواه بر این است که آنان گاهی زندگی در سایه حکومت عدل اسلامی را بر زندگی زیر سلطه حکومتهای ستمگر و مستکبر مسیحی ترجیح می داده اند.

و یهودیان سالهای سال در کشورهای اسلامی در کمال آرامش و امنیت مالی و جانی زندگی می کردند با آنکه در همان زمان دولت های مسیحی و در رأس آنها حکومت نازی ها بدترین و سخت ترین فشارها و شکنجه ها را بر آنان وارد می کردند. و متأسفانه آنان جزای آن همه لطف و رحمت مسلمانان را دادند و در کشتارگاههای فلسطین و لبنان آن همه جنایات را مرتکب شدند. و این گونه بود که باید تاوان جنایات دولت های ستمگر اروپایی را زنان و کودکان بی پناه مسلمان بپردازند! بار خدایا مسلمانان را از این خواب گران بیدار کن و شر صهیونیست ها و دست نشاندگان کفر و فساد را از آنان برطرف بفرما. بی تردید این جز با وحدت مسلمانان و یکپارچگی صفوف به هم فشرده آنان و احساس وظیفه نسبت به ارزشهای الهی و نوامیس مسلمان به دست نمی آید، که خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ اللّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ» «۲» (خداوند سرنوشت هیچ ملتی را دگرگون نمی کند تا آنکه خویش را دگرگون سازند).

---

(۱)- الاسلام و النصرانیه مع

العلم و المدنيّه/ ۶۵- ۶۷.

(۲)- سوره رعد (۱۳)/ ۱۱.

مطلب دوازدهم: اشاره ای گذرا به شرایط ذمّه

اشاره

شرایط ذمه بسیار و باب آن گسترده است و بحث تفصیلی آن در این مقام نمی گنجد، چرا که بحث در اینجا پیرامون منابع مالی حکومت اسلامی است، از این رو در این مبحث برخی از سخنان بزرگان فقها را یادآور می شویم، آنگاه به نقل برخی روایات مناسب این مقام می پردازیم، و پژوهش تفصیلی و استدلالی آن را به جای خود و اهل آن وامی گذاریم.

[برخی از کلمات فقهاء]

۱- شیخ در کتاب جزیه خلاف (مسأله ۲۲) می گوید:

«اهل ذمّه اگر مرتکب کاری که در شریعت آنان حرام و مستوجب حدّ است مانند زنا، لواط، دزدی، قتل و قطع اعضای بدن بشوند، بدون هیچ اختلافی حد بر آنان جاری می شود؛ زیرا آنان قرارداد ذمه را به شرطی پذیرفته اند که احکام ما بر آنان جریان یابد. و اگر کاری را مرتکب بشوند که خود حلال می دانند مانند نوشیدن شراب و خوردن گوشت خوك و ازدواج با محارم، در این صورت تا هنگامی که تظاهر بدان نکرده اند، بدون هیچ خلافی جایز نیست متعرض آنان شد. و اگر آشکارا و علنی مرتکب شدند و تظاهر بدان کردند، در این صورت امام می تواند بر آنان حد جاری کند. و همه فقها گفته اند: حد کامل نمی تواند بر آنان جاری کند، بلکه باید آنان را بدین جهت تعزیر کند، زیرا آنان این را حلال می شمرند و معتقد به اباحهٔ آن هستند.

دلیل ما آیاتی است که موجب اقامه حدود است و آنها بر عموم خود باقی است، و ما به خاطر اجماع حالت پنهانی را استثناء کردیم، و نیز اجماع فرقه امامیّه بر این است.» «۱»

---

(۱)- خلاف ۳/ ۲۴۲.

۲- در جهاد

نهایه آمده است:

«و از شرایط ذمّه: پرهیز از تجاهر در برابر مسلمانان به خوردن گوشت خوک و نوشیدن شراب و خوردن ربا و ازدواج با کسانی است که طبق شریعت اسلام حرام است، پس هنگامی که هر یک از اینها را مرتکب شدند از ذمه خارج شده و حکم کفار بر آنان جاری می گردد.» «۱»

ظاهر سخن ایشان اطلاق کلام است، چه به هنگام قرارداد این امور بر آنان شرط شده باشد یا نشده باشد، مگر اینکه مراد از شرایط تنها شرایطی باشد که در قرارداد درج شده است.

۳- در جهاد مبسوط آمده است:

«در صورتی از وی جزیه پذیرفته می شود که به شرایط ذمّه ملتزم باشد، و آن پرهیز از خوردن گوشت خوک، نوشیدن شراب، خوردن ربا و ازدواج با محارمی است که در شریعت اسلام حرام دانسته شده است. پس هنگامی که این امور یا بخشی از آن را نپذیرند جزیه از آنان پذیرفته نیست. و اگر بپذیرند آنگاه موردی از آن را نقض کنند از ذمه خارج می شوند و احکام کفار بر آنان مترتب می شود.» «۲»

۴- و در «کتاب الجزایا» مبسوط آمده است:

«و اما قرارداد جزیه همان ذمّه است و صحیح نیست مگر به دو شرط: التزام جزیه، و اینکه به طور مطلق و بدون استثناء احکام مسلمانان بر آنان جاری شود.

پس التزام به جزیه و ضمانت آن الزامی است بر اساس آیه شریفه «قَاتِلُوا الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ» تا «حَتّی یُعْطُوا الْجِزْیَهَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ» «۳» و حقیقت اعطاء همان پرداخت است، جز اینکه در اینجا مراد همان بر عهده گرفتن است گرچه هنوز پرداختی حاصل نشده است؛ و اما التزام به

احکام ما و

---

(۱)- نهایه/ ۲۹۲.

(۲)- مبسوط ۲/ ۱۳.

(۳)- سوره توبه (۹)/ ۲۹.

جریان آن بر آنان نیز ضروری است و این همان صغاری است که در آیه شریفه آمده است.

و در میان اهل سنت کسانی هستند که می گویند: صغار همان وجوب جریان احکام ما بر آنهاست. و برخی از آنان می گویند: صغار این است که جزیه از آنان در حالی که آنان ایستاده اند و مسلمان نشسته گرفته شود.» «۱»

۵- باز در همان کتاب آمده است:

«آنچه در قرارداد ذمه شرط می شود بر دو دسته است: یک دسته آنها که انجام آن بر اهل ذمه واجب است و دیگری آنچه احتراز از آنها بر آنان واجب است.

پس آنچه انجام آن بر آنان واجب است دو چیز است: یکی پرداخت جزیه و دیگری التزام به احکام مسلمانان. و باید این دو شرط در قرارداد حتی به صورت شفاهی ذکر شود، و اگر ذکر این دو یا یکی از آنها فراموش شود بر اساس آیه شریفهٔ «حَتّٰى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صٰاغِرُونَ» قرارداد منعقد نمی گردد، زیرا لازمه صغار التزام به احکام مسلمانان و اجرای آن است.

و اما آنچه که واجب است از آن دوری گزینند بر سه دسته است، دسته ای که با امان منافات دارد، و دسته ای که در آن زیانی بر مسلمانان است؛ و دسته ای که در آن آشکار کردن منکر در جامعه اسلامی است، و ذکر همه اینها تأکید است و شرط صحت عقد نیست. و اما آنچه با امان منافات دارد این است که برای جنگ با مسلمانان اجتماع کنند، پس هنگامی که چنین کردند پیمان را

شکسته اند، و فرق نمی کند که این در قرارداد ذمه ذکر شده باشد یا ذکر نشده باشد، زیرا ذمه این اقتضا را دارد که آنان از ناحیه مسلمانان در امان باشند و مسلمانان نیز از ناحیه آنان در امان باشند.

---

(۱)- مبسوط ۲/ ۳۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۴۰

و اما آن چیزی که در آن زیانی برای مسلمانان است، در رابطه با آن شش چیز گفته شده است: اینکه با زن مسلمانی زنا نکند و به نکاح با وی در نیامیزد، و مسلمانی را از دینش منحرف نکند، و راه را بر وی نبندد، و جاسوس مشرکان را جا و مکان ندهد، و به اهل حرب راهنمایی نکند و با نوشتن نامه آنان را از ضعفها و اخبار مسلمانان آگاه نکند، پس اگر هر یک از این شرایط را مخالفت کرد، ملاحظه می شود اگر این شرایط در قرارداد ذمه نوشته نشده است نقض پیمان نکرده است، ولی اگر کاری که انجام داده موجب حدّ است بر وی حدّ جاری می شود، و اگر موجب حدّ نیست تعزیر می شود، و اگر در قرارداد ذمه نوشته شده است در این صورت پیمان را شکسته است زیرا کاری انجام داده که با امان منافات دارد.

و اگر به خدا یا پیامبر او ناسزا بگوید، کشتنش واجب است و پیمان را شکسته است ... و امّا آنچه در آن اظهار کارهای ناشایست در دار الاسلام است و زیانی در آن برای مسلمانان نیست، این موارد احداث کلیسا و کنیسه، برافراشتن بنا، زدن ناقوس، وارد کردن خوک، و آشکار کردن شراب در دار الاسلام است، که همه این موارد را باید از

آن اجتناب کند، چه شرط شده باشد و چه شرط نشده باشد، زیرا قرارداد ذمه اقتضای آن را دارد. و اگر در این موارد مخالفت ورزید قرارداد او شکسته نیست. چه بر وی شرط شده باشد یا شرط نشده باشد، و لکن انجام دهنده آن تعزیر می شود، و اگر عمل او موجب حدّ باشد حدّ بر وی جاری می شود.

برخی اصحاب ما روایتی را نیز نقل کرده اند که اگر تظاهر به شرب خمر یا خوردن گوشت خوک یا ازدواج با کسانی که در شرع اسلام ازدواج با آنان حرام است کردند تعهد ذمه را نقض کرده اند. و در هر صورت و در هر جا که ما گفتیم ذمّه آنان شکسته شده است، اوّل کاری که نسبت به آنان انجام می شود این است

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۴۱

که به موجب جرمی که انجام داده مجازات شود، آنگاه پس از آن امام مخیّر است که آنان را بکشد، یا به بردگی بگیرد، یا بر آنان منت نهد و یا خونبها بستاند.» «۱»

۶- در جهاد شرایع آمده است:

«سوم در شرایط ذمه است و آن شش چیز است: اوّل: قبول جزیه. دوم: کاری که مخالف امان است مانند تصمیم بر جنگ با مسلمانان و یا یاری رساندن به مشرکین، انجام ندهند؛ و اگر با این دو شرط مخالفت کردند از ذمه خارج می شوند.

سوم: به مسلمانان آزار نرسانند و کارهای خلافی همانند زنا با زنانشان، لواط با پسرانشان، سرقت اموالشان یا پناه دادن به جاسوسان مشرکین و یا جاسوسی برای آنان مرتکب نشوند، پس اگر چیزی از این امور را مرتکب شدند و ترک آن در قرارداد ذمه

درج شده است نقض قرارداد محسوب می شود. و اگر شرط نشده باشد آنان بر پیمانشان باقی اند و متناسب با جنایتشان مورد حد یا تعزیر قرار می گیرند. و اگر به پیامبر (ص) ناسزا گفتند ناسزا گوینده کشته می شود، و اگر چیزی کمتر از آن گفتند در صورتی که ترک آن شرط نشده باشد تعزیر می شوند.

چهارم: تظاهر به کارهای منکر و ناپسند نکنند؛ کارهایی همانند نوشیدن مشروب و زنا و خوردن گوشت خوک و ازدواج با محارم. و اگر تظاهر به این امور کردند پیمان شکسته خواهد شد. و برخی گفته اند: این نقض پیمان نیست بلکه بر اساس دستورات شرع اسلام مورد حدّ یا تعزیر قرار می گیرند.

پنجم: اینکه کنیسه ای بنا نکنند، ناقوس نزنند، بنای برافراشته نسازند؛ و اگر مخالفت کردند تعزیر می شوند، و اگر ترک آن در قرارداد شرط شده باشد پیمان شکسته خواهد شد. ششم: اینکه احکام مسلمانان بر آنان جاری گردد.» «۲»

ظاهراً مراد به احکام مسلمانان احکامی مانند احکام حکومتی حاکم مسلمین یا

---

(۱)- مبسوط ۲/ ۴۳.

(۲)- شرایع ۱/ ۳۲۹ (چاپ دیگر/ ۲۵۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۴۲

احکام اجتماعی و جزایی اسلام است نه احکام فردی و شخصی.

۷- در احکام السلطانیه ماوردی آمده است:

«در قرارداد ذمه دو نوع شرط بر آنان شرط می شود، شرط ضروری و شرط مستحب.

شرط ضروری شش شرط است. یکم: اینکه کتاب خدا را مسخره نکنند و نیز در آن تحریف وارد نکنند. دوم: اینکه رسول خدا را تکذیب نکنند و به زشتی از او یاد نکنند. سوم: دین اسلام را مذمت نکنند و در آن شبهه نیفکنند. چهارم: با زن مسلمان نه زنا کنند و نه نکاح. پنجم: مسلمانی

را از دینش منحرف نکننـد و متعرض مال و دین او نشونـد. شـشم: به کافران حربی یاری نرساننـد و ثروتمندانشان را به دوستی نگزینند. این شش حقی است که آنان ملتزم بدان هستند، حتی اگر شرط نشده باشد. و این موارد در قرارداد گنجانده می شود تا قرارداد بر آنان مؤکد گردد و در صورت ارتکاب بر آنان نقض عهد به شمار می آید.

و امـا مـوارد مسـتحب شـش چیز اسـت. یکـم اینکه قیـافه هـای خـود را بـا پوشـیدن غیـار «۱» از دیگران متمـایز سازنــد. دوم: ساختمانهای خود را بلنـدتر از مسـلمانان نسازند و اگر کمتر نیست حد اکثر با آنان مساوی باشد. سوم: صدای ناقوس و تلاوت کتابها و گفتارشان در مورد عزیر و مسیح را به گوش مسلمانان نرسانند.

چهارم: به نوشـیدن شـراب و آشکار کردن صلیب ها و خوردن گوشت خوک نزد مسلمانان تجاهر نکنند. پنجم: مردگانشان را مخفی دفن کنند و به شـیون و گریه بر آنان تجاهر نکنند. شـشم: از سوار شدن بر اسـبهای راهوار عربی گران قیمت بپرهیزند و مانعی ندارد که بر الاغ و قاطر سوار شوند. این شـش شرط مستحب است و تا هنگامی که شرط نشده باشد ضروری نیست ولی اگر شرط شد لازم می شود، و پس از شرط هم ارتکاب آن موجب نقض قرارداد نیست؛ بلکه آنان را به

---

(۱)- «غیـار» پـارچه کوچکی همچون وصـله بوده که یهودیـان ذمیّ به دسـتور مسـلمانان بر لبـاس خود نصب می کرده انـد، و «زنّار» کمربندی بوده که ذمیّان نصرانی در مشرق زمین به امر مسلمانان موظف به همراه داشتن آن بوده اند. برهان قاطع

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۴۳

انجام آن وادار می کنند و بر ترک

آن آنان را ادب می کنند، و اگر شرط نشده باشد تأدیبی هم در کار نیست.» «۱»

در این مورد در احکام السلطانیه أبو یعلی «۲» و خراج أبو یوسف «۳» و مغنی ابن قدامه «۴» نیز مطالبی آمده است.

در عبارت ماوردی واژه «غِیار» به کسر چیزی است که علامت اهل ذمه بوده همانند زنّار (کمربند) برای مجوسیان. این گونه در کتاب اقرب الموارد آمده است. ولی هدف از ملزم کردن آنان به پوشیدن زنّار و مانند آن این بوده که بدین وسیله خوار شوند و از پوشش مسلمانان متمایز باشند. در این مورد به کتاب «الاموال» أبو عبید «۵» نیز می توان مراجعه نمود.

[برخی از روایات]

۸- در کتاب وسائل به سند خود از زراره، از امام صادق (ع) آمده است که فرمود:

«پیامبر خدا (ص) جزیه را از اهل کتاب پذیرفت بر این اساس که ربا نخورند، گوشت خوك نخورند، و با خواهران و دختر برادران و دختر خواهران خویش ازدواج نکنند، پس هر یك از این امور را مرتکب شوند ذمّه خداوند و ذمّه پیامبر خدا (ص) از او بری است. فرمود: و امروز هم برای او ذمّه ای نیست.» «۶»

۹- باز در همان کتاب از صدوق، از فضل بن عثمان اعور، از امام صادق (ع) است که فرمود:

هیچ نوزادی جز بر اساس فطرت متولد نمی شود و این پدر و مادر او هستند که او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی می کنند. و پیامبر خدا (ص) ذمّه را اعطاء فرمود

---

(۱)- احکام السلطانیه/ ۱۴۵.

(۲)- احکام السلطانیه/ ۱۵۸.

(۳)- خراج/ ۱۲۷ و ۱۳۸ و صفحات پس از آن.

(۴)- مغنی ۱۰/ ۶۰۶ و صفحات پس از آن.

(۵)- الاموال/ ۶۵، و صفحات پس

از آن.

(۶)- فی الوسائل بسنده عن زراره، عن أبی عبد اللّه (ع) قال: «إن رسول اللّه (ص) قبل الجزیه من أهل الذمه علی أن لا یأکلوا الربا و لا یأکلوا لحم الخنزیر و لا ینکحوا الأخوات و لا بنات الأخ و لا بنات الأخت، فمن فعل ذلک منهم برئت منه ذمه اللّه و ذمه رسول اللّه (ص)، قال: و لیست لهم الیوم ذمه.» (وسائل ۱۱/ ۹۵، ابواب جهاد عدو، باب ۴۸، حدیث ۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۴۴

و جزیه را از آنان به صورت سرانه از خود آنان پذیرفت بدین شرط که فرزندان خود را یهودی یا نصرانی نکنند. و امّا فرزندان اهل ذمّه در امروز ذمّه ای برای آنان نیست.» «۱»

شاید نفی ذمّه از آنان به خاطر این بوده که قرارداد ذمه پیامبر (ص) اکنون دیگر شامل حال آنان نمی شده و خلفاء نیز در زمان امام صادق (ع) صلاحیت عقد ذمه با اهل کتاب آن زمان را نداشته اند.

۱۰- باز در همان کتاب به سند خود از أبو بصیر، از یکی از آن دو [امام باقر و یا امام صادق (ع)] آمده است که فرمود:

«علی (ع) به شراب خوار هشتاد تازیانه می زد، چه آزاد بود و چه بنده و چه یهودی و چه نصرانی. گفتم: دیگر یهودی و نصرانی چرا؟ فرمود: آنان نباید آشکارا می خوردند، آنها باید در خانه هایشان بخورند.» «۲»

۱۱- باز در همان کتاب به سند خود از أبو بصیر روایت شده است که گفت:

«امیر المؤمنین (ع) بنده و آزاد و یهودی و نصرانی را در خوردن شراب انگور و خرما هشتاد تازیانه می زد. گفتم: یهود و نصرانی چرا؟ فرمود: هنگامی که آنان در

شهری از شهرها آن را آشکار می کردند، زیرا آنان نباید خوردن آن را آشکار می کردند.»

در این مورد دو روایت دیگر نیز از أبو بصیر روایت شده است که می توان بدان

---

(۱)- عن الصدوق عن فضل بن عثمان الاعور، عن أبی عبد اللّه (ع) أنه قال: «ما من مولود یولد إلّا علی الفطره فأبواه اللذان یهوّدانه و ینصّرانه و یمجّسانه. و انما أعطی رسول اللّه (ص) الذمه و قبل الجزیه عن رءوس أولئک بأعیانهم علی أن لا یهوّدوا أولادهم و لا ینصّروا. و أما أولاد أهل الذمه الیوم فلا ذمّه لهم». (وسائل ۱۱/ ۹۶، ابواب جهاد عدو، باب ۴۸، حدیث ۳).

(۲)- عن أبی بصیر عن أحدهما (ع)، قال: «کان علی (ع) یضرب فی الخمر و النبیذ ثمانین: الحرّ و العبد و الیهودی و النصرانی. قلت: و ما شأن الیهودی و النصرانی؟ قال: «لیس لهم ان یظهروا شربه؛ یکون ذلک فی بیوتهم». (وسائل ۱۸/ ۴۷۱، ابواب حد مسکر، باب ۶، حدیث ۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۴۵

مراجعه نمود. «۱»

۱۲- باز در همان کتاب به سند خود از محمد بن قیس، از أبو جعفر امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود:

امیر المؤمنین (ع) حکم فرمود در صورتی که کسانی از یهودیان یا مسیحیان شراب خواری کنند به آنان هشتاد تازیانه بزنند، در صورتی که در شهری از شهرها آن را آشکارا مرتکب می شدند، و نیز مجوسیان را. اما هنگامی که در منازل یا کنیسه هایشان می خوردند و در میان مسلمانان ظاهر نمی شدند، متعرض آنان نمی شدند. «۲»

۱۳- باز در همان کتاب به سند خود از علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر (ع) آمده است که

گفت:

از یهودی یا نصرانی یا مجوسی ای که وی را به عنوان زناکار یا شراب خوار گرفته اند از آن حضرت پرسیدم که با وی چه باید کرد؟ فرمود: حدود مسلمانان بر وی جاری می شود در صورتی که این عمل را در شهری از شهرهای مسلمانان مرتکب شده باشد و یا در غیر شهرهای مسلمانان باشد، هنگامی که این موضوع را به حکّام مسلمانان ارجاع داده باشند. «(۳)

۱۴- باز در همان کتاب به سند خود از اسماعیل بن أبی زیاد، از جعفر بن محمد، از پدرانش (ع) آمده است که فرمود:

محمد بن أبی بکر به علی (ع) در مورد مردی که با زنی یهودی و نصرانی زنا کرده

---

(۱)- عن أبی بصیر قال: «کان امیر المؤمنین (ع) یجلد الحرّ و العبد و الیهودی و النصرانی فی الخمر و النبیذ ثمانین. قلت: ما بال الیهودی و النصرانی؟ فقال: «اذا أظهروا ذلک فی مصر من الأمصار، لأنهم لیس لهم أن یظهروا شربها.» (وسایل ۱۸/ ۴۷۱، ابواب حد مسکر، باب ۶، حدیث ۲، و نیز حدیث ۴ و ۵).

(۲)- عن محمد بن قیس، عن أبی جعفر قال: «قضی امیر المؤمنین (ع) أن یجلد الیهودی و النصرانی فی الخمر و النبیذ المسکر ثمانین جلده اذا أظهروا شربه فی مصر من أمصار المسلمین، و کذلک المجوسی. و لم یعرض لهم اذا شربوها فی منازلهم و کنائسهم حتی یصیروا بین المسلمین». (وسائل ۱۸/ ۴۷۱، ابواب حدّ مسکر، باب ۶، حدیث ۳).

(۳)- عن علی بن جعفر، عن أخیه موسی بن جعفر (ع) قال: سألته عن یهودی أو نصرانی أو مجوسی أخذ زانیاً او شارب خمر ما علیه؟ قال: «یقام علیه حدود المسلمین اذا فعلوا

ذلک فی مصر من أمصار المسلمین أو فی غیر أمصار المسلمین اذا رفعوا الی حکّام المسلمین». (وسائل ۱۸ / ۳۳۸، ابواب مقدمات حدود، باب ۲۹، حدیث ۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۴۶

نامه نوشت، آن حضرت (ع) در پاسخ وی نوشت: اگر زنای محصنه بوده او را سنگسار کن و اگر غیر محصنه بوده یکصد تازیانه به او بزن و تبعیدش کن. و اما زن یهودی را به نزد کسانش بفرست، هر گونه که خواستند با وی رفتار کنند. «۱»

۱۵- باز در همان کتاب از الغارات آمده است که گفت:

علی (ع) محمد بن أبی بکر را به عنوان فرمانروای مصر فرستاد، و او به علی (ع) نامه ای نوشت و از وی دربارهٔ مرد مسلمانی که با زن نصرانی زنا کرده است پرسید ... حضرت به وی نوشت: در مورد مرد مسلمانی که با زن نصرانی زنا کرده حد جاری کن، و زن نصرانی را به نصاری واگذار تا هر گونه که خواستند با وی رفتار کنند. «۲»

مانند این روایت را بیهقی نیز نقل کرده است. «۳» در این زمینه به کتاب فروع کافی، باب «ما یجب علی اهل الذمه من الحدود» نیز می توان مراجعه نمود. «۴»

در این ارتباط باید گفت: ذمی در صورتی که مرتکب زنا و مانند آن گردد، امام می تواند به موجب شرع اسلام بر وی حدّ جاری کند و نیز می تواند او را به همکیشانش تحویل دهد تا طبق معتقدات خود بر وی حدّ جاری کنند. همان گونه که مرحوم محقق در شرایع در صورتی که مرد ذمی با زن ذمّیه زنا کند این نظر را ابراز داشته است. و به آیه

شریفه «فَإِنْ جٰاؤُکَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ» «۵» «پس اگر نزد تو آمدند بین آنها قضاوت کن یا از آنان دوری گزین» استدلال فرموده است، بر اساس شأن نزول و تفسیر

---

(۱)- عن اسماعیل بن أبی زیاد، عن جعفر بن محمد، عن آبائه (ع): «أن محمد بن أبی بکر کتب الی علی (ع) فی الرجل زنی بالمرأه الیهودیه و النصرانیه. فکتب (ع) الیه: ان کان محصناً فارجمه، و ان کان بکراً فاجلده مائه جلده ثم انفه. و أما الیهودیه فابعث بها الی أهل ملتها فلیقضوا فیها ما أحبّوا». (وسائل ۱۸/ ۳۶۱، ابواب حد زنا، باب ۸، حدیث ۵).

(۲)- عن الغارات قال: بعث علی (ع) محمد بن أبی بکر أمیراً علی مصر، فکتب الی علی (ع) یسأله عن رجل مسلم فجر بامرأه نصرانیه ... فکتب الیه علی (ع): «ان أقم الحد فیهم علی المسلم الّذی فجر بالنصرانیّه، و ادفع النصرانیّه الی النصاری یقضون فیها ما شاءوا.» (وسائل ۱۸/ ۴۱۵، ابواب حد زنا، باب ۵۰، حدیث ۱).

(۳)- سنن بیهقی ۸/ ۲۴۷، کتاب حدود، باب ما جاء فی حدّ الذمّیین.

(۴)- کافی ۷/ ۲۳۸.

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابو ال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۷، ص: ۲۴۶

(۵)- سوره مائده (۵)/ ۴۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۴۷

آیه شریفه و نیز استناد به روایاتی که برخی از آنها پیش از این خوانده شد.

به نظر ما حاکم اسلامی نیز می تواند طبق قوانین خودشان بینشان قضاوت کند، و ما در کتاب «حدود» در شرح این مسأله از شرایع به این

مطلب پرداخته ایم، که جهت آگاهی بیشتر می توان بدان مراجعه نمود. «۱»

۱۶- در سنن بیهقی به سند خود از علی (ع) آمده است که فرمود:

زنی یهودی پیامبر (ص) را ناسزا می گفت و بر این کار پافشاری می کرد، مردی گلوی او را گرفت تا از دنیا رفت و پیامبر خدا (ص) خون او را هدر اعلام کرد. «۲»

۱۷- باز در همان کتاب از شافعی، از گروهی از تاریخ نویسان نقل کرده است که:

بین پیامبر خدا (ص) و قبیلهٔ بنی قینقاع پیمان و قراردادی بود، زنی از انصار نزد سازنده ای از آنان رفت تا زیوری برای وی بسازد- و یهود در آن زمان با انصار دشمنی داشتند- پس چون نزد سازنده نشست به قطعه آهنی که در آنجا بود تکیه داد، سازنده بدون آنکه زن متوجه باشد قسمتی از پائین پیراهن زن را به آهن بست، و چون زن بی توجه برخاست برخی اعضای وی نمایان شد، و چون مغازه در بازار آنان بود دیگران او را مسخره کردند و به وی خندیدند، این جریان به گوش پیامبر خدا (ص) رسید، پیامبر (ص) آنان را طرد کرد و این کار را به عنوان شکستن پیمان از سوی آنان محسوب نمود. «۳»

---

(۱)- کتاب حدود، صفحات ۸۸ و پس از آن.

(۲)- فی سنن البیهقی بسنده عن علی (ع): «أن یهودیه کانت تشتم النبی (ص) و تقع فیه فخنقها رجل حتی ماتت فأبطل رسول اللّه (ص) دمها». (سنن بیهقی ۹/ ۲۰۰، کتاب الجزیه، باب یشترط علیهم ان لا یذکروا رسول اللّه (ص) الا بما هو اهله).

(۳)- عن الشافعی عن جماعه ممن روی السیره: «أن بنی قینقاع کان بینهم و بین رسول اللّه (ص)

موادعه و عهـد فأتت امرأه من الأنصار الی صائغ منهم لیصوغ لها حلیاً- و کانت الیهود معادیه للأنصار- فلما جلست عنـد الصائغ عمد الی بعض حدائده فشدّ به أسـفل ذیلها و جیبها و هی لا تشعر، فلما قامت المرأه و هی فی سوقهم نظروا الیها منکشفه فجعلوا یضـحکون منها و یسـخرون، فبلغ ذلک رسول اللّه (ص) فنابـذهم و جعل ذلک منهم نقضاً للعهد.» (سـنن بیهقی ۹/ ۲۰۰، کتاب الجزیه، باب یشترط علیهم ..) ..

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۴۸

۱۸- در دعائم الاسلام از علی (ع) آمده است که فرمود:

پیامبر خدا (ص) از احداث کنیسه در سرزمین اسلام نهی فرمود. «۱»

۱۹- در مستدرک از جعفریات به سند خود از علی (ع) روایت شده است که فرمود:

کنیسه ای که تازه احداث شود در اسلام نیست. «۲»

در کتاب نوادر سید فضل اللّه به سند خود از آن حضرت مانند این روایت نقل شده است. و ظاهراً مراد از اسلام در این روایت همان دار الاسلام است.

۲۰- در سنن بیهقی به سند خود از ابن عباس است که گفت:

پیـامبر خـدا (ص) بـا اهل نجران بر دو هزار حلّه مصالحه کرد- آنگاه حـدیث را آن گونه که پیش از این خوانـده شـد نقل می کنـد- آنگـاه اضافه می کنـد: بر این اساس که کلیسایی را از آنان خراب نکنـد و کشیشـی را اخراج نکنـد و آنان را از دینشان بازنگرداند، تا هنگامی که کاری علیه مسلمانان نکرده اند و یا ربا نخورده اند. «۳»

۲۱- باز در همان کتاب به سند خود از ابن عباس است که گفت:

هر شهری را که مسلمانان بدان شهریت می بخشند در آن کلیسا و کنیسه ساخته نمی شود و در

آن ناقوس نواخته نمی شود و گوشت خوک در آن به فروش نمی رسد. «۴»

۲۲- باز در همان کتاب به سند خود از ابن عباس است که گفت:

هر شهری را که عربها بنا کنند عجم ها نمی توانند در آن کلیسا- یا گفت: کنیسه-

---

(۱)- عن علی (ع): «أن رسول اللّه (ص) نهی عن احداث الکنائس فی دار الاسلام». (دعائم الاسلام ۱/ ۳۸۱، کتاب جهاد، ذکر الصلح و الموادعه و الجزیه).

(۲)- عن علی (ع) أنه قال: «لیس فی الاسلام کنیسه محدثه». (مستدرک وسائل ۲/ ۲۶۲، ابواب جهاد عدو، باب ۴۱، حدیث ۵).

(۳)- عن ابن عباس قال: «صالح رسول اللّه (ص) أهل نجران علی ألفی حلّه، فذکر الحدیث کما مضی قال فیه: «علی أن لا تهدم لهم بیعه و لا یخرج لهم قس و لا یفتنون عن دینهم ما لم یحدثوا حدثاً أو یأکلوا الربا.» (سنن بیهقی ۹/ ۲۰۲، کتاب الجزیه، باب لا تهدم لهم کنیسه و لا بیعه).

(۴)- عن ابن عباس قال: «کل مصر مصّره المسلمون لا یبنی فیه بیعه و لا کنیسه و لا یضرب فیه بناقوس و لا یباع فیه لحم خنزیر.» (سنن بیهقی ۹/ ۲۰۱، کتاب الجزیه، باب یشترط علیهم ان لا یحدثوا فی أمصار المسلمین کنیسه ...)

بنا کنند، و در آن ناقوس نواخته نمی شود، و شراب و خوک در آن وارد نمی شود، و هر شهری که عجم ها آن را در اختیار دارند بر عربهاست که بر پیمانهایشان وفا کنند و آنان را به کاری که توان آن را ندارند وادار نکنند. «۱»

۲۳- در خراج أبو یوسف به سند خود از ابن عباس است که از وی پرسیده شد:

آیا عجم ها

می تواننـد در شـهرهای مسـلمانان کلیسا یا کنیسه بنا کنند؟ گفت: هر شـهری را که عربها بدان شـهریت بخشـیده اند آنان نمی تواننـد در آن کلیسا یا کنیسه بنا کننـد و نبایـد در آن ناقوس بنوازنـد و نبایـد در آن شـراب آشـکار شود و نباید در آن خوک نگهداری شود. و هر شـهری را که عجم ها شـهریت بخشـیده اند آنگاه خداوند آن را برای عربها گشود و به تصرف مسلمانان در آمد، عجم ها باید به پیمان خود وفادار باشند و عربها نیز به تعهدات خود عمل کنند. «۲»

ظاهراً در این موارد مراد این است که بین شـهری که مسـلمانان آن را بنـا کرده انـد و شـهری که اهـل ذمه آن را بنـا کرده اند آنگـاه به دست مسـلمانان گشوده شـده است و شـرطهایی برای آنـان گذاشـته فرق گذاشـته شود، و مـدار عربیت و عجمیت بر ملاک زبان یا نژاد نیست.

۲۴- در سنن بیهقی به سند خود از عبد الرحمن بن غَنْم آمده است که گفت:

هنگامی که عمر بن خطاب با اهل شام مصالحه کرد من برای او نوشتم:

---

(۱)- عن ابن عباس أیضاً قال: «أیّما مصـر أعدّه العرب فلیس للعجم أن یبنوا فیه بیعه- أو قال: کنیسه- و لا یضربوا فیه ناقوساً و لا یـدخلوا فیه خمراً و لاـ خنزیراً. و أیّما مصـر اتخـذه العجم فعلی العرب أن یفوا لهم بعهـدهم فیه و لا یکلفوهم ما لا طاقه لهم به.» (سنن بیهقی ۹/ ۲۰۲، کتاب الجزیه، باب لا تهدم لهم کنیسه و لا بیعه).

(۲)- عن ابن عباس أنه سئل عن العجم ألهم أن یحدثوا بیعه أو کنیسه فی أمصار المسلمین؟ فقال: «أما مصر مصّرته العرب فلیس لهم أن یحدثوا فیه بناء بیعه

و لا كنيسه و لا يضربوا فيه بناقوس و لا يظهروا فيه خمراً و لا يتخذوا فيه خنزيراً. و كل مصر كانت العجم مصّرته ففتحه اللّه على العرب فنزلوا على حكمهم فللعجم ما فى عهدهم و على العرب أن يوفوا لهم بذلك». (خراج/ ۱۴۹).

مبانى فقهى حكومت اسلامى، ج ۷، ص: ۲۵۰

بسم اللّه الرحمن الرحيم

اين نامه اى است براى بندۀ خدا عمر امير مؤمنان از نصاراى شهرى اينچنين و آنچنان [خصوصيات شهر شام ذكر شده بود] هنگامى كه شما بر شهر ما وارد شديد ما از شما درخواست امان كرديم براى جانها و فرزندان و اموال و هم كيشانمان، و براى شما بر خود اين شرايط را پذيرفتيم كه نه در شهر خود و نه اطراف آن دير و كنيسه و قلّايه (مسكن اسقف اعظم) و صومعه راهب احداث نكنيم، و هر چه از آنها خراب شد تجديد بنا نكنيم و هر چه از آنان را كه در بخش مسلمان نشين قرار گرفته احيا نكنيم، و مانع نشويم كه در كنيسه هايمان چه در شب و چه در روز هر يك از مسلمانان كه بخواهند وارد شوند، و اينكه درهايش را براى رهگذران و درراه ماندگان بازگذاريم، و هر يك از مسلمانان كه بر ما وارد شوند سه روز آنان را ميهمان كنيم و به آنان غذا بدهيم و در كنيسه ها و منازلمان جاسوسى را پناه ندهيم و رازى را (كنز العمال- جاسوسى را) از مسلمانان نپوشانيم، به فرزندانمان قرآن نياموزيم و شركى را آشكار نكنيم و كسى را بدان فرا نخوانيم، و هر يك از نزديكان ما كه خواست اسلام را بپذيرد مانع وى نشويم؛ و به مسلمانان احترام

بگذاریم و اگر خواستند در مجالس ما بنشینند پیش پای آنها بلند شویم، و در هیچ چیز از لباس و شال و عمامه و نعلین و فرق موی سر همانند آنان نشویم، و با زبان آنان سخن نگوییم و با کنیه ها و لقب های آنان یکدیگر را صدا نزنیم، بر زین سوار نشویم و شمشیر بر خویش نیاویزیم و سلاح به همراه نگیریم و با خود حمل نکنیم. و انگشترهایمان را به عربی منقوش نکنیم، و شراب نفروشیم، و موهای پیش سرمان را قیچی کنیم و زینت و ظاهر خود را تغییر ندهیم، بر کمرهای خود کمربند ببندیم، و صلیب و کتابهایمان را در هیچ راهی از راههای مسلمانان و نه در بازارهایشان آشکار نکنیم، و بر فراز کنیسه هایمان صلیب نصب نکنیم، و در میان مسلمانان و با

حضور آنان در کنیسه هایمان ناقوس نزنیم، و عید سعانین و نیز نماز دوم عید فِصْحِ (باعوث) را آشکار نسازیم. و در تشییع مردگان صدا را بلند نکنیم، و در راههای مسلمانان به هنگام بردنشان به گورستان آتش حمل نکنیم، و در کنار گورستان آنان دفنشان نکنیم، و بردگانی را که سهام مسلمانان به آنان تعلق گرفته به بردگی نگیریم، و مسلمانان را راهنمایی کنیم و در منزلهایشان فرود نیاییم.

پس چون این نامه را به نزد عمر آوردم او در آن اضافه کرد: و اینکه هیچ یک از مسلمانان را کتک نزنیم، و ما این شرایط را بر خود و بر هم کیشان خود پذیرفتیم و از آنان امان گرفتیم، پس اگر ما با چیزی از این شرایط که خود پذیرفتیم مخالفت کردیم

خود ضامن آن هستیم و دیگر ذمّه ای برای ما نیست و بر شما رواست که همان گونه که با معاندان و پیمان شکنان رفتار می کنید با ما رفتار کنید.

این روایت در کنز العمال نیز آمده است. «۱»

علامه در منتهی [در ارتباط با این مکتوب] می نویسد:

امام می تواند هر چه به نفع مسلمانان و باعث شوکت آنان است را با آنان شرط کند همان گونه که عمر شرط کرد. و نیز روایت شده که این مکتوب را اهل جزیره برای عبد الرحمن بن غَنْم نوشتند.

آنگاه ایشان نامه ای نزدیک به این نامه را ذکر می کند. در این رابطه مطالبی نیز در جواهر آمده است. «۲»

در متن عربی این مکتوب «قلّایه» به کسر قاف و تشدید لام: جایگاه اسقف است، و «سعانین» عید روز یکشنبه ای است که قبل از عید فصح است [و در آن حضرت مسیح از مرگ نجات یافت]، و «باعوث» نماز دوّم عید فصح است. این توضیحات در کتاب لغت المنجد آمده است.

---

(۱)- سنن بیهقی ۹/ ۲۰۲، کتاب الجزیه، باب الامام یکتب کتاب الصلح علی الجزیه؛ و نیز کنز العمال ۴/ ۵۰۳، شروط النصاری، حدیث ۱۱۴۹۳.

(۲)- منتهی ۲/ ۹۶۸؛ و نیز در جواهر ۲۱/ ۲۷۳.

۲۵- باز در همان کتاب به سند خود، از حرام بن معاویه آمده است که گفت:

عمر بن خطاب به ما نوشت: اسبانتان را تربیت کنید، و در پیش رویتان صلیب نیفرازند و در کنارتان به نگهداری خوک نپردازند. «۱»

در مورد حکم احداث کلیسا و کنیسه به مبسوط شیخ نیز می توان مراجعه نمود. «۲»

در مجموع آنچه از روایات و عهدنامه ها و تاریخ به دست می آید این است

که پیشوای مسلمانان می تواند بر حدود و شرایط ذمه طبق آنچه صلاح بداند و شرایط زمان و مکان مقتضی باشد مواردی را بیفزاید و یا چیزی را بکاهد؛ و در اینجا نکته ای است شایان اندیشه. «۳»

بخش سوم: خراج

اشاره

* معنی خراج و موضوع و مقدار آن

* مصرف خراج

* مدارا با اهل جزیه

* ضرورت مدارا با اهل جزیه

---

(۱)- سنن بیهقی ۹/ ۲۰۱، کتاب الجزیه ...

(۲)- مبسوط ۲/ ۴۵ و صفحات بعد از آن.

(۳)- همان گونه که استاد تصریح دارند و از نمونه های تاریخی و روایات به دست می آید جزیه و برخی اموال دیگر که از اهل ذمه که در کشورهای اسلامی زندگی می کرده اند دریافت می شده یک نوع مالیاتی بوده در برابر خدماتی که به آنان ارائه می شده، و دیگر خمس و زکاتی که بر مسلمانان بوده بر آنان نبوده است. اما در شرایط کنونی که خمس و زکات به شکل زمانهای گذشته در جوامع اسلامی وجود ندارد و نظام مالیاتی هر کشور بر اساس مصوبات مجلس آنان به طور یکسان بر همه شهروندان آن کشور، اعمّ از مسلمانان و یهودی و مسیحی و ... ساری و جاری است، دیگر نوع مذهب شهروندان در نوع مالیاتها نقشی ندارد، البته ممکن است نوع پرداخت مالیات برای کسانی که تابعیت کشوری را ندارند نسبت به شهروندان آن متفاوت باشد که آن هم بر اساس مذهب نیست و متناسب با نوع استفاده از امکانات و تسهیلات و نوع تعهداتی است که آنان در برابر حکومت دارند، که در قانون اساسی و قوانین عادی هر کشور پیش بینی شده است. از این رو باید گفت نوع جزیه و خراجی که

در زمانهای گذشته بوده با توجه به تحول زمان و دگرگونی نظام مالیاتی کشورها، در زمان کنونی منتفی است. و این گونه امور مالی که بر اساس قرارداد و تراضی طرفین است با توجه به روح حاکم بر قوانین اسلام که بر دو اصل اساسی عدل و انصاف متکی است، در هر زمان مقدار و چگونگی آن به کارگزاران جامعه اسلامی و اقلّیت هایی که در حکومت آنان زندگی می کنند واگذار شده است. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۵۵

مسأله دوم: خراج

اشاره

سخن ما در این فصل از کتاب پیرامون موضوع «فی ء» بود؛ ما در ابتدا دو آیهٔ فی ء را که در سوره حشر بود مطرح کردیم، آنگاه به بیان پنج امر پرداختیم و در آن معنی فی ء و اینکه در آن خمس نیست، و نسبت بین آن و بین غنایم و انفال و صدقات، و معنی فی ء و مصارف آن را اجمالًا یادآور شدیم. آنگاه روایات و کلمات اصحاب را در این زمینه آوردیم، و به صورت خلاصه به مسأله فدك نیز پرداختیم. سپس در امر پنجم برخی از مصادیق فی ء را متذکر شدیم. گفتیم: از جمله مصادیق آن جزیه و خراج است که طی دو مسأله بدان پرداختیم. در مسأله اوّل یعنی مسأله جزیه بحث ما به درازا کشید. و اکنون به مسأله دوم یعنی مسأله خراج می پردازیم.

البته بسیاری از مباحث این موضوع در ضمن بحث از مطلق فی ء و نیز در جهت ششم از مباحث غنایم که حکم اراضی مفتوح عنوه به تفصیل در آن گفته شد روشن گردید. و اکنون جهاتی از بحث باقی مانده است که به پژوهش پیرامون آن می پردازیم.

مطلب اوّل: معنی خراج و موضوع و مقدار آن

اشاره

خراج- با فتحه و ضمّه و کسره «خ»- مالیاتی است که بر زمینهایی که با جنگ یا صلح تصرف شده قرار داده می شود، و آن برای عموم مسلمانان یا رهبر و پیشوای آنان است،

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۵۶

و یا مالیات بر زمینهایی که مردمش کوچ کرده اند، بلکه مالیات بر زمینهای موات طبق احتمالی که ما آن را قوی دانسته ایم که در فصل انفال به توضیح آن خواهیم پرداخت.

حال چه قبول از سوی آنان به صورت اجاره باشد یا

به صورت مزارعه، و بسا بدانچه به صورت اجاره باشد خراج گفته می شود و آنچه به صورت مزارعه باشد مقاسمه.

از سوی دیگر از صحیحه محمد بن مسلم استفاده می شود که خراج بر هر دو قسم جزیه- چه جزیه سرانه و چه جزیه بر زمین- اطلاق می گردد، و آن صحیحه بدین صورت است که گفت: از آن حضرت در مورد اهل ذمه پرسیدم که چه چیز باید بپردازند تا خونها و اموالشان محفوظ باشد؟ فرمود: خراج. اگر به صورت سرانه جزیه بپردازند دیگر چیزی بر زمینهایشان نیست و اگر از زمینهایشان بپردازند از جزیه سرانه معافند. «۱»

از این صحیحه استفاده می شود که خراج مفهومی گسترده تر از جزیه است.

در کتاب لغت مجمع البحرین آمده است:

«گفته شده: عنوان خراج بر مالیات و فی ء و جزیه و غلّه اطلاق می گردد، و از همین مورد است که گفته می شود: خراج عراقین.» «۲»

و در لسان العرب از فرّاء آمده است:

«عمده معنی خراج غلّه است، و گفته شده: بر جزیه ای که به صورت سرانه از اهل ذمّه گرفته می شود نیز خراج گفته می شود، زیرا آن همانند غلّه [که از کشت زمینها به دست می آورند] بر آنان واجب است.» «۳»

ولی آنچه از سخن ماوردی و أبو یعلی استفاده می شود این است که این دو با یکدیگر متباین هستند. ما پیش از این از ماوردی خواندیم که گفت:

---

(۱)- قال: سألته عن اهل الذمه ما ذا علیهم مما یحقنون به دماءهم و اموالهم؟ قال: الخراج، و ان اخذ من رءوسهم الجزیه فلا سبیل علی ارضهم و ان اخذ من ارضهم فلا سبیل علی رءوسهم. (وسائل ۱۱/ ۱۱۴، ابواب جهاد عدو، باب ۶۸، حدیث ۳).

(۲)- مجمع

البحرين / ۱۵۷.

(۳)- لسان العرب ۲/ ۲۵۲.

«جزیه و خراج دو حق هستند که خداوند آنها را از مشرکان به مسلمانان رسانده است، این دو از سه جهت با هم مشترکند و از سه جهت با یکدیگر متفاوت، آنگاه هر یک احکام ویژه خود را دارند.

اما از آن جهات که با هم مشترکند: ۱- هر دو از مشرکین با اظهار انقیاد و ذلت گرفته می شود. ۲- هر دو فی ء محسوب می گردند که در مصارف آن به مصرف می رسند.

۳- هر دو با سرآمدن سال واجب می شوند و پیش از آن واجب نیستند.

اما جهاتی که با هم متفاوتند اینکه: ۱- جزیه بر اساس نص است و خراج بر پایهٔ اجتهاد. ۲- اقل جزیه را شرع معین کرده حد اکثر آن موکول به اجتهاد است، ولی خراج اقل و اکثر آن به اجتهاد و نظر حاکم واگذار شده است. ۳- جزیه با بقاء کفر گرفته می شود و در صورتی که مشرک اسلام بیاورد ساقط می شود، ولی خراج در حال کفر و اسلام هر دو گرفته می شود.» «۱»

مانند همین مطلب را ابو یعلیٰ فراء نیز گفته است. «۲»

ما پیش از این گفتیم که مقدار جزیه نزد ما نیز از نظر کم و زیادی به نظر امام واگذار شده است و نیز گفتیم گاهی بر زمین هم جزیه قرار داده می شود.

ماوردی در فصل خراج نیز مطالبی دارد که چکیده و خلاصه آن اینچنین است:

«و اما خراج آن چیزی است که بر رقبه زمین از حقوقی که باید از آن ادا گردد گفته می شود، خداوند متعال می فرماید: «أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً فَخَرَاجُ رَبِّکَ خَیْرٌ»- آیا از آنان

خرج می طلبی، پس خراج پروردگارت بهتر است. در تفسیر «أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً» دو وجه گفته شده: یکی اینکه خرج به معنی «اجرت» مزد و پاداش باشد و دیگر اینکه به معنی «نفع»، در جمله «فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ» نیز دو وجه گفته شده یکی

---

(۱)- احکام السلطانیه ماوردی/ ۱۴۲.

(۲)- احکام السلطانیه أبو یعلی/ ۱۵۳.

بدین معنا که «رزق پروردگارت در دنیا بهتر از آن است» یا بدین گونه که «پاداش پروردگارت در آخرت بهتر از آن است».

ابو عمرو بن علاء گفته است: فرق بین خرج و خراج این است که خرج از افراد است و خراج از زمین. و خراج در لغت عرب نام کرایه و غلّات است. و از همین مورد است گفتار پیامبر (ص) که فرمود: الخراج بالضمان، خراج هم دوش ضمان است.

و زمینها به طور کلی به چهار دسته تقسیم می شود:

۱- زمینهایی که مسلمانان از ابتدا آن را احیا کرده اند، که اینها زمینهای عُشر- ده یک- [و متعلق زکات] است و قرار دادن جزیه بر آنها جایز نیست.

۲- زمینهایی که صاحبانش خود اسلام را پذیرفته اند، که اینان خود سزاوارترین افراد نسبت به آن هستند و طبق مذهب شافعی اینها نیز زمینهای عُشرند. و ابو حنیفه گفته است: امام مخیّر است که آنها را خراج یا عشر قرار دهد.

۳- زمینهایی که از مشرکان با قدرت شمشیر گرفته شده، طبق مذهب شافعی اینها غنیمت است که بین رزمندگان تقسیم می شود و از این پس زمینهای «عشر» محسوب می گردد، ولی مالک آنها را وقف همه مسلمانان می داند که مالیاتی به عنوان خراج بر آنها نهاده می شود. و ابو حنیفه می گوید: تصمیم گیری آن بر عهده پیشوای جامعه است که به

هر یک از این دو شکل خواست عمل می کند.

۴- زمینهایی که مشرکان با مسلمانان مصالحه کرده اند، اینها زمینهایی است که خراج بر آنها نهاده می شود و آنها بر دو گونه است: یکی آن زمینهایی که صاحبانش کوچ کرده اند و بدون جنگ در اختیار مسلمانان قرار گرفته است که اینها وقف مصالح مسلمانان است و بر آنها خراج وضع می شود و برای همیشه به صورت اجاره باقی می ماند. دوّم زمینهایی که صاحبانش بر آن باقی می مانند و با مسلمانان مصالحه

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۵۹

می کنند که زمینها در دست آنان بماند و در برابر خراج بپردازند، و اینها خود نیز بر دو قسم اند: یکی اینکه به هنگام مصالحه از ملکیت آن دست کشیده اند که این زمین وقف مسلمانان است، مانند زمینهایی که صاحبانش کوچ کرده اند و خراجی که بر آنها نهاده شده در حقیقت اجاره است، که با مسلمان شدنشان هم ساقط نمی گردد و آنان نمی توانند اصل زمین را به فروش برسانند، و با پرداخت این خراج هم جزیه سرانه از آنان ساقط نمی گردد. بخش دوم زمینهایی است که به ملکیت آنان باقی است و از اصل آن صرف نظر نکرده اند و صرفاً با پرداخت خراج از آنها مصالحه کرده اند، که این گونه خراج جزیه محسوب می شود و تا زمانی که مشرک هستند از آنان دریافت می شود و در صورتی که اسلام بیاورند ساقط می گردد. و جایز است در این صورت از آنان جزیهٔ سرانه دریافت نشود. و می توانند این زمینها را به هر که خواستند از مسلمانان یا اهل ذمه بفروشند.

اما اندازهٔ خراج متناسب با وضعیت زمین است، همانا عمر هنگامی که بر

سرزمینهـای عراق خراج وضع کرد در برخی از نواحی برای هر یـک جریب یـک قفیز از محصول و یـک درهم قرار داد و این عمل وی بر اساس آن چیزی بود که از نظر کسـری فرزند قباد به دست آورده بود، زیرا او نخستین کسی بود که زمینهای عراق را مساحی کرد و بر آنها خراج قرار داد، او بود که حدود زمینها را مشـخص کرد و برای آنها دفتر و دیوان درست کرد و بدون آنکه حق مالک ضایع شود و یا فشاری بر زارع وارد آید متناسب با وضعیت زمین خراج مشخص کرد. و عمر در ناحیه دیگری چیزی به غیر از این مقدار قرار داد، در آنجا عثمان بن حنیف را فرمانروایی داد و به وی دستور داد که زمینهای آنجا را مساحی و ارزش گذاری کند، و او این زمینها را مسّاحی کرد و بر هر جریب از باغات پردرخت و تاکسـتان ده درهم، و نخلستان هشت درهم، و نیشکر شش

درهم، و صیفی جات پنج درهم، گندم چهار درهم، جو دو درهم قرار داد، و این ارزش گذاری را برای عمر فرستاد و عمر آن را امضاء کرد. و در نواحی شام به شکل دیگری عمل نمود.

و واجب است که واضع خراج به دیگر ویژگی های زمین نیز توجه کند، زیرا سه ویژگی است که در کمی و زیادی خراج بسیار مؤثر است: یک: خوبی و بدی زمین که آیا برای کشاورزی مناسب است یا نه. دو: نوع کشتی که در آن کشت می شود که آیا باغستان است یا زمین کشاورزی. سه: چگونگی آبیاری آن. قرار دهندۀ

خراج باید این سه ویژگی را در نظر داشته باشد تا بداند که بازدهی زمین تا چه اندازه است، و با قرار دادن خراج مناسب نه به مالیات دهندگان ستمی رود و نه حق اهل فی ء ضایع گردد. و برخی از مردم شرط چهارمی نیز معتبر می شمرند و آن دوری و نزدیکی زمین به بازار و شهرهاست که این ویژگی در کم و زیادی ارزش محصولات مؤثر است.

البته نباید در قرار دادن مالیات آخرین درجه حد بازدهی زمین را حساب کرد، زیرا باید برای کشاورزان چیزی را در نظر گرفت که با آن پیشامدها و گرفتاری های خود را برطرف سازند. نقل است که می گویند: حجاج به عبد الملک مروان نوشت و از وی اجازه خواست که از سرزمینهای عراق مالیات بیشتری دریافت کند، عبد الملک وی را از این کار بازداشت و در پاسخ وی نوشت: بر آن درهمی که می گیری حریص تر مباش نسبت به آن درهمی که از دست می دهی، گوشتی برای آنان فروگذار تا دنبه ای بدان بپرورند.» «۱»

این خلاصه سخن ماوردی بود درباره خراج که در اینجا یادآور شدیم. اما به نظر می رسد «خرج» و «خراج» هر دو از ریشهٔ «خروج» گرفته شده اند. زیرا غلّه و عایدات زمین گویا چیزهایی هستند که از آن خارج شده اند.

---

(۱)- احکام السلطانیه ماوردی/ ۱۴۶- ۱۴۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۶۱

و اما این روایت که ماوردی از پیامبر (ص) نقل کرد که: «الخراج بالضمان» این همان روایتی است که صاحبان سنن از جمله ابو داود در سنن خود در بحث معاملات به سند خود از عایشه نقل کرده است. و متن حدیث در یکی از آنها بدین

گونه است: مردی غلامی را از کسی خرید و غلام نزد او برای مدتی ماند، آنگاه در وی عیبی یافت، مخاصمه را به نزد پیامبر (ص) آورد و غلام را به صاحبش بازگردانید. آن مرد گفت: ای پیامبر خدا! غلام من در این مدت برای وی کار می کرده است. پیامبر (ص) فرمود: الخراج بالضمان (عایدات او در برابر ضمانتی بوده است که برای نگهداری وی داشته است). «۱»

أبو عبید در الاموال نیز روایتی را بدین مضمون از آن حضرت (ص) نقل کرده است:

آن حضرت حکم فرمود که عایدات در برابر ضمان است. و ظاهراً این یکی از قضاوتهای پیامبر اکرم (ص) است. آنگاه می نویسد:

«أبو عبید گوید: این روایت بدین معناست که کسی بنده ای را از کسی بخرد و از کار او بهره ببرد آنگاه در او عیبی را بیابد که این عیب از زمانی بوده که نزد فروشنده بوده است؛ در این صورت او را به صاحبش بازگرداند، و بهره ای که در این مدت از او برده حلال است زیرا اگر در نزد او می مرد مال او بود که تلف شده بود.» «۲»

ظاهراً در این موارد ذکر بنده و غلام از باب مثال است و خصوصیتی برای آن نیست. مانند همین مطالب به صورت گسترده در کتاب نهایه ابن أثیر نیز آمده است آنگاه می نویسد:

«باء در «بالضمان» متعلق به محذوف است و تقدیر آن این است: عایدات (خراج) متعلق به نگهدارنده است به خاطر ضمانتی که نسبت به مال دارد.» «۳»

مخفی نماند که این معنی برای حدیث با آنچه بین اصحاب ما مشهور است موافقت

---

(۱)- انّ رجلًا ابتاع غلاماً فاقام عنده ما شاء اللّه

ان يقيم، ثم وجد به عيباً فخاصمه الى النبى (ص) فردّه عليه، فقال الرجل: يا رسول اللّه، قد استغلّ غلامى، فقال رسول اللّه (ص) الخراج بالضمان. (سنن ابى داود ۲/ ۲۵۴ و ۲۵۵، كتاب الاجاره).

(۲)- الاموال/ ۹۳.

(۳)- نهايه ابن أثير ۲/ ۱۹.

ندارد، چرا كه تلف جنس در زمان خيار متوجه كسى است كه خيار براى او نيست، مگر آنكه اين قاعده به خيارات زمانيه «۱» حمل شود چنانكه محتمل است. و تحقيق در اين موضوع بايد در جاى خود صورت گيرد. يا آنكه مراد به ضمان در روايت ضمان اتلاف يا تلف در صورت كوتاهى كردن در نگهدارى آن باشد. اين احتمال نيز وجود دارد كه مراد به ضمانت ضمان نفقۀ مبيع و نگهدارى آن در مدت خيار باشد نه ضمان عين آن در صورتى كه تلف شد، كه در اين صورت بهره بردارى در برابر نفقه و خرجى او قرار مى گيرد.

و امّا اين احتمال كه بگوييم منفعت و بهرۀ جنس فروخته شده مورد ضمانت است و بايد براى فروشنده حفظ شود، اين جدّاً خلاف ظاهر است.

و گفتار ماوردى كه آنچه مسلمانان خود احيا كنند گذاشتن خراج بر آن جايز نيست، مبتنى بر اين نظريه است كه بگوييم رقبۀ زمين با احياء به ملكيّت انسان در مى آيد، ولى اگر بگوييم زمين همواره به ملك امام به عنوان امام باقى است، در اين صورت ظاهراً جايز است كه وى طسق و خراج آن را نيز دريافت كند، همان گونه كه برخى اخبار بدان دلالت دارد و به زودى در فصل انفال به پژوهش پيرامون آن خواهيم پرداخت.

أبو يعلى فرّاء نيز

گوید:

«اما سخن پیرامون خراج، خراج چیزی است که بر رقبهٔ زمین نسبت به حقوقی که باید از آن ادا شود گفته می شود، و همه زمینها به چهار دسته تقسیم می شود.»

آنگاه ایشان به تفصیل احکام زمینها را مورد گفتگو قرار می دهد، که می توان بدان مراجعه نمود. «۲» برای مطالعه بیشتر دربارهٔ اقسام زمین و احکام آن نیز می توان کتاب زکات نهایه را مورد پژوهش قرار داد. «۳» و کلام ایشان و نکته های پیرامون آن را در جهت ششم از مبحث غنایم یعنی حکم اراضی مفتوح عنوه، مورد گفتگو قرار دادیم.

---

(۱)- خیارات زمانیه خیاراتی است که در زمان محدودی وجود دارد، مانند خیار فسخ در حیوان که تا سه روز است و خیار شرط که در همان زمان مورد شرط وجود دارد. (مقرر)

(۲)- احکام السلطانیه/ ۱۶۲.

(۳)- نهایه شیخ/ ۱۹۴.

در این مورد نیز می توان به کتاب جهاد منتهی و تذکره «۱» و اراضی مفتوح عنوه از کتاب جهاد مبسوط «۲» مراجعه کرد.

[زمینهای چهارگانه و احکام آن]

و در اینجا اجمالًا می گوییم که زمینها بر چهار دسته اند:

۱- زمینهایی که صاحبانش با اختیار خود بدون جنگ مسلمان شده اند، که در اختیار آنان باقی می ماند و ملک آنان است و از آنان عشر و نصف عشر- یک دهم و یک بیستم- گرفته می شود مانند دیگر مسلمانان؛ برای آنان است آنچه برای دیگر مسلمانان است و بر آنهاست آنچه بر دیگران است. و دلالت بر این معنی می کند خبر صفوان و بزنطی و نیز صحیحه بزنطی، که می توان بدان مراجعه نمود. «۳»

۲- زمینهایی که از کفار با زور و قدرت شمشیر گرفته شده است، به نظر ما این زمینها تقسیم

نمی شود بلکه از آنِ همه مسلمانان است به عنوان اینکه مسلمانند و زیر نظر امام است که در اختیار هر کس صلاح بداند قرار می دهد، و دلالت بر آن می کند دو خبر گذشته و روایاتی دیگر که تفصیل آن در جهت ششم از بحث غنایم گذشت.

۳- زمینهایی که بر آن مصالحه شده است که در اختیار مسلمانان باشد، و حکم آن حکم ما قبل آن است. این در صورتی است که مصالحه بر این باشد که رقبهٔ زمین ملک مسلمانان باشد. و امّا اگر مصالحه شود که در ملکیت خودشان باقی بماند و خراج آن را بپردازند زمین جزیه نامیده می شود و در صورت مسلمان شدن خراج از آنان ساقط می گردد و حکم آن حکم زمینهایی است که اهل آن مسلمان شده اند.

۴- هر زمینی که اهل آن کوچ کرده اند و یا بر آن مصالحه شده است که برای امام

---

(۱)- منتهی ۲/ ۹۳۴؛ تذکره ۱/ ۴۲۷ و ۴۲۸.

(۲)- مبسوط ۲/ ۳۳- ۳۵.

(۳)- وسائل ۱۱/ ۱۱۹ و ۱۲۰، ابواب جهاد عدو، باب ۷۲، حدیث ۱ و ۲.

مسلمین به عنوان امام مسلمانان باشد، یا زمین موات- به اقسام مختلف آن- که همه این زمینها از آن امام به عنوان مقام امامت اوست و فی ء و انفال محسوب می گردد و ما پیش از این بارها گفته ایم و پس از این نیز در بحث انفال خواهد آمد که این اموال برای شخص امام نیست، بلکه برای مقام و منصب امامت است و از وی به امام بعدی منتقل می شود نه به وارث او.

و مقدار خراج در همهٔ اقسام سه گانه به نظر امام

واگذار شده است که به هر گونه که صلاح بداند در دست اهل خراج قرار می دهد. امّا آنچه برای امام است امر آن به دست امام باشد واضح است. امّیا آنچه از آنِ مسلمانان است، علاوه بر اینکه مقتضای ولایت و امامت او چنین اقتضایی را دارد، دو روایتی است که پیش از این بدان اشاره شد و نیز مرسله طولانی حمّاد که اصحاب ما نیز بدان فتوی داده اند.

در صحیحه بزنطی آمده است که گفت:

خدمت أبو الحسن علی بن موسی الرضا (ع) از خراج و روشی که اهل بیت آن حضرت در مورد آن دارند سخن رفت، حضرت فرمود: «یک دهم و یک بیستم برای کسانی که خود مسلمان شده اند، زمینهایشان در دستشان می ماند و از زمینهای آباد آنان یک دهم [محصول دیم] و یک بیستم [زمین آبی] دریافت می شود، و زمینهای آنان که آباد نشده است را والی می گیرد و آن را در اختیار کسانی می گذارد که آباد کنند و زمین از آنِ مسلمانان است. و زمینهای کمتر از پنج وسق «۱» در آن چیزی نیست. و آنچه به وسیله شمشیر گرفته می شود از آنِ امام است در اختیار هرکس بخواهد قرار می دهد همان گونه که پیامبر خدا (ص) با زمینهای خیبر این گونه کرد.» «۲»

---

(۱)- اوساق جمع وسق است. وسق شصت صاع است و هر صاعی تقریباً سه کیلوگرم است. مقصود بیان مقدار نصاب حاصل زمین خراجی است. (مقرر)

(۲)- صحیحه بزنطی قال: ذکرت لأبی الحسن الرضا (ع) الخراج و ما سار به اهل بیته، فقال: العشر و نصف العشر علی من اسلم طوعاً؛ ترکت ارضه فی یده و اخذ منه العشر و نصف العشر فیما عمر منها،

و ما لم یعمر منها اخذه الوالی فقبّله ممن یعمره کان للمسلمین. و لیس فیما کان اقل من خمسه اوساق شی ء. و ما أخذ بالسیف فذلک الی الامام یقبّله بالذی یری کما صنع رسول اللّه (ص) بخیبر. (وسائل ۱۱/ ۱۲۰، ابواب جهاد عدو، باب ۷۲، حدیث ۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۶۵

و مانند این خبر است روایت صفوان و بزنطی که می توان بدان مراجعه نمود .. ما سند این دو روایت و پژوهش پیرامون دلالت آن را در مبحث اراضی مفتوح عنوه از فصل غنایم به تفصیل یادآور شدیم.

در مرسل حماد از برخی از اصحاب آن حضرت از امام رضا (ع) روایت شده است که فرمود: زمینهایی که با تاختن اسب و شتر گرفته می شود موقوفه هستند و در دست کسانی که آن را آباد می کنند قرار داده می شود و والی به اندازه توان آنان حقوق آن را، از نصف و ثلث یا دو ثلث به اندازه ای که صلاح آنان باشد و زیان نبینند از آنان دریافت می کند. «۱»

در هر صورت حاصل این زمینها و آنچه پس از واگذاری از افرادی که به آنها واگذار شده دریافت می شود خراج است.

مطلب دوّم: مصرف خراج

از آنچه ما پیش از این در اوایل فصل فی ء و امور پنج گانه گفتیم که همهٔ فی ء از آنِ پیامبر (ص) و پس از آن برای امام به عنوان مقام امامت وی و تحت اختیار اوست و اینکه او می تواند آن را در جهتی که شئون امامت و مصالح مسلمانان اقتضا کند به مصرف برساند، آشکار گردید که مصرف خراج نیز به همین گونه است، زیرا خراج نیز یکی از مصادیق فی ء است،

و نیز آنچه ما پیش از این نقل کردیم خبر عبد الله بن سنان از امام صادق (ع) دربارهٔ غنیمت است که فرمود:

---

(۱)- عن أبی الحسن (ع): و الارضون التی اخذت عنوه بخیل او رکاب فهی موقوفه متروکه فی یدی من یعمرها و یحییها و یقوم علیها علی ما صالحهم الوالی علی قدر طاقتهم من الحق: النصف او الثلث او الثلثین علی قدر ما یکون لهم صلاحاً و لا یضرّهم. (وسائل ۱۱/ ۸۴، ابواب جهاد عدو، باب ۴۱، حدیث ۲).

«خمس آن خارج می شود آنگاه باقیمانده بین رزمندگان و کسانی که عهده دار آن بوده اند تقسیم می گردد. و اما فی ء و انفال ویژه پیامبر خداست.» «۱»

و در اینجا علاوه می کنیم: زمینهایی که در اختیار امام به عنوان امام است حکم آنها واضح است، زیرا به ناچار خراج آن هم در اختیار اوست. اما زمینهایی که برای مسلمانان به عنوان مسلمانان است مانند زمینهای مفتوح عنوه یا زمینهای صلح بنابراین که از آنان باشد خراج آن نیز در جهت مصالح آنان به کار گرفته می شود.

چنان که مرسله طولانی حماد که در ابواب مختلف فقه اصحاب بدان استناد می کنند بر آن دلالت دارد.

در این روایت پس از نقل این که امام زمینهای مفتوح عنوه را در اختیار افراد می گذارد آمده است:

«و مابقی گرفته می شود و به مصرف ارزاق یاوران وی در دین خدا و در مصلحت کارهایی که وی عهده دار آنهاست همچون تقویت اسلام و تقویت دین در وجوه جهاد و جز آن که در آن مصلحت عمومی است می رسد. و برای شخص وی از آن، چه کم و چه زیاد چیزی

نیست.» «۲»

گفتار آن حضرت که می فرماید: «برای وی از آن، چه کم و چه زیاد چیزی نیست» شاید مراد این باشد که این اموال از املاک شخصی امام یا والی نیست، یا اینکه بخواهد بفرماید دیگر بدان خمس برای امام تعلق نمی گیرد، و الّا ادارهٔ شئون والی و رفع مشکلات زندگی او نیز یکی از مهم ترین مصالح عمومی است که وی نیابت آن را به

---

(۱)- عن أبی عبد اللّه (ع) فی الغنیمه قال: یخرج منه الخمس و یقسّم مابقی بین من قاتل علیه و ولی ذلک، و اما الفی ء و الانفال فهو خالص لرسول اللّه (ص). (وسائل، ۶/ ۳۷۴، ابواب انفال ...، باب ۲، حدیث ۳).

(۲)- و یؤخذ الباقی فیکون بعد ذلک ارزاق اعوانه علی دین اللّه و فی مصلحه ما ینوبه من تقویه الاسلام و تقویه الدین فی وجوه الجهاد و غیر ذلک مما فیه مصلحه العامه، لیس لنفسه من ذلک قلیل و لا کثیر. (وسائل ۱۱/ ۸۵، ابواب جهاد عدو، باب ۴۱، حدیث ۲).

عهده دارد.

از برخی روایات نیز استفاده می شود که پیامبر اکرم (ص) از عایدات خیبر در مصارف شخصی خود نیز مصرف فرمود.

و خیبر از سرزمینهایی بود که با جنگ گشوده شد؛ همان گونه که از روایت صفوان و بزنطی استفاده می شود.

در کتاب خراج و فی ء سنن أبی داود به سند خود از سهل بن أبی حثمه آمده است که گفت:

«پیامبر خدا (ص) عایدات خیبر را به دو قسمت تقسیم فرمود: نیمی را برای مصارف و نیازمندیهای خود و نیمی را برای مسلمانان، که آن را به هجده سهم تقسیم فرمود.» «۱»

و طبق مرسلهٔ

حمّاد در این مورد بسیاری از فقهای ما فتوی داده اند که مواردی از آن را از نظر می گذرانیم:

۱- در کتاب مبسوط در حکم زمینهایی که با جنگ گشوده شده است می نویسد:

«درآمدهای آن را می گیرد و آن را به مصرف مصالح مسلمانان و آنچه مسئولیت آن را بر عهده دارد از رفع نیازمندیها و یاری مجاهدین و ساختن پل ها و جز آن از دیگر مصالح اجتماعی می رساند.» «۲»

۲- باز در همان کتاب آمده است:

«و امّا خراج برای همه مسلمانان است؛ پس اگر زمین ها تخمیس شده است دیگر تخمیس نمی شود، و اگر تخمیس نشده است تخمیس می شود و آنچه باقی می ماند برای همهٔ مسلمانان است که در مصالح آنان مصرف می شود.» «۳»

۳- در کتاب فی ء خلاف (مسأله ۱۸) آمده است:

---

(۱)- عن سهل بن أبی حثمه قال: قسّم رسول اللّه (ص) خیبر نصفین: نصفاً لنوائبه و حاجته و نصفاً بین المسلمین قسمها بینهم علی ثمانیه عشر سهماً. (سنن أبی داود ۲/ ۱۴۲، کتاب الخراج و الفی ء و الاماره، باب ما جاء فی حکم أرض خیبر).

(۲)- مبسوط ۲/ ۳۴.

(۳)- مبسوط، ۲/ ۶۶.

«آنچه نقل و انتقالی در آن صورت نمی گیرد (اموال غیر منقول) مانند خانه و باغات و زمینها به نظر ما در آن خمس است که به اهل آن می رسد و باقی مانده برای همه مسلمانان است، چه آنان که در جنگ حضور داشته اند و چه آنان که نداشته اند، که درآمدهای آن در جهت مصالح آنان به مصرف می رسد.» «۱»

و ما پیش از این اشکال کردیم که در زمینهایی که با جنگ گشوده شده است خمس باشد.

۴- در جهاد شرایع آمده است:

«امام حاصل

آن را در مصالح مسلمانان مانند رفع گرفتاریها و یاری رزمندگان و ساختن پل ها به مصرف می رساند.» «۲»

۵- در جهاد منتهی آمده است:

«و درآمد این زمینها برای همه مسلمانان و در جهت مصالح آنان به مصرف می رسد.» «۳»

۶- باز در همان کتاب آمده است:

«نمی توان آن را فروخت و یا بخشید و یا وقف کرد، بلکه امام درآمد آن را در مصالح مسلمانان همانند رفع نیازمندیها و یاری رساندن به رزمندگان و ساختن پل ها به مصرف می رساند و حقوق قضات و کارگزاران و کارمندان را نیز از آن برداشت می کند و نیز دیگر چیزهایی که به مصلحت جامعه است.» «۴»

در تذکره نیز مانند آنچه در منتهی است، آمده است. «۵»

۷- در کتاب اموال أبو عبید آمده است:

«و اما مال فی ء عبارت است از آنچه از اموال اهل ذمّه گردآوری شده است، از

---

(۱)- خلاف ۲/ ۳۳۳.

(۲)- شرایع ۱/ ۳۲۲ (چاپ دیگر ۲۴۶).

(۳)- منتهی ۲/ ۹۳۵.

(۴)- منتهی ۲/ ۹۳۶.

(۵)- تذکره ۱/ ۴۲۷.

جزیه ای که به صورت سرانه طبق قرارداد برای حفاظت از جان و مالشان می پردازند و نیز خراج زمینها که با جنگ فتح شده است آنگاه امام آنها را در دست اهل ذمه باقی گذاشته و آنان مالیات آن را می پردازند، و نیز زمین های صلح که صاحبان آن مصالحه کرده اند که زمین ها دستشان باشد و سالانه خراجی معین بپردازند، و نیز اموالی که عاشر- مأمور گمرک- از مال التجاره اهل ذمه دریافت می کند، و نیز آنچه از اهل حرب هنگامی که برای تجارت به کشور اسلام سفر می کنند دریافت می شود، همهٔ اینها از موارد فی ء است. و آن برای همهٔ

مسلمانان- چه فقیر و چه غنیّ آنان- است، پس باید در کنار نیازمندیهای سپاهیان و خوراك تهیدستان و آنچه امام از مصلحت اسلام و مسلمانان تشخیص می دهد مصرف شود.» «۱»

۸- در مغنی ابن قدامه حنبلی آمده است:

«احمد فی ء را ذکر کرده و گفته است: حق همهٔ مسلمانان- چه فقیر و چه غنی آنان- در آن است.»

آنگاه سخن قاضی را آورده که در توضیح کلام احمد گفته است:

«معنی سخن احمد که می گوید: «برای فقیر و غنی مسلمانان است» این است که مراد از غنی کسانی هستند که یاری آنان به مصلحت عموم مسلمانان است مانند مجاهدان و قضات و فقها، و محتمل است که مراد وی این باشد که همهٔ مسلمانان به گونه ای از این اموال سود می برند، زیرا این اموال در جاهایی مصرف می شود که سود آن به همهٔ مسلمانان بازمی گردد، زیرا آنان از جاده ها و پل هایی که با این مال احداث شده و نیز انهار و راههایی که با آن مرمت و اصلاح

---

(۱)- الاموال/ ۲۴.

شده سود می برند.» «۱»

و مطالب دیگری از سخنان علمای فریقین در مصرف فی ء که عمدهٔ آن خراج در اقسام مختلف آن است، و از همهٔ آنها استفاده می شود که آن زیر نظر امام مسلمانان است و او آن اموال را در جهت مصالح مسلمانان که مسئولیت آن را بر عهده دارد مصرف می کند. بله، ادارهٔ زندگی تهیدستان و ناتوانان و کسانی از افراد جامعه که توان کار و کسب درآمد ندارند از مهم ترین مسائل جامعه است که تأمین آن بر عهدهٔ امام مسلمانان نهاده شده است، که واجب است نیازمندی آنان

از انواع زکاتها و در صورت کمبود از خراج زمین ها تأمین گردد. همان گونه که رفع نیازمندیهای شخصی امام و کارگزاران و نمایندگان او نیز از مهمترین مصالح جامعه است.

و به خاطر همین جهت- چنان که روایت شده- پیامبر خدا اموال بنی نضیر را در رفع نیازهای خود و همسرانش و فقرا و مهاجران و برخی از انصار به مصرف رسانید، چنان که بیان آن در ابتدای فصل در تفسیر آیهٔ فی ء گذشت.

در نهج البلاغه در عهدنامهٔ مالک اشتر آمده است: «خدا را خدا را دربارهٔ طبقهٔ پایین جامعه، آن بینوایان و تهیدستان و دردمندان و زمین گیران که راه به جایی نمی برند، زیرا در این طبقه مستمندی است خواهنده، و مستحق عطایی است به روی خود نیاورنده.

و برای خدا حقی از خود را که به آنان اختصاص داده و نگهبانی آن را به عهده ات نهاده پاس دار و بخشی از بیت المال و بخشی از غله های زمین های خالصه را در هر شهر به آنان واگذار، که دورترین آنان را همان باید که برای نزدیکان است.» «۲»

و ظاهراً مراد از «صوافی» در متن عهدنامه زمینهای غنایم و یا زمینهای خالصه ای

---

(۱)- مغنی ۷/ ۳۰۸.

(۲)- ثم اللّه اللّه فی الطبقه السفلی، من الذین لا حیله لهم من المساکین و المحتاجین و اهل البؤسی و الزمنی، فان فی هذه الطبقه قانعاً و معتراً، و احفظ للّه ما استحفظک من حقه فیهم، و اجعل لهم قسماً من بیت مالک و قسماً من غلّات صوافی الاسلام فی کل بلد، فان للأقصی منهم مثل الذی للادنی. (نهج البلاغه، فیض/ ۱۰۱۹؛ لح/ ۴۳۸، نامه ۵۳).

است

که اهالی آن کوچ کرده اند.

و در خبر ابراهیم بن أبی زیاد آمده است که گفت: از امام صادق (ع) از خریدن زمین های جزیه پرسیدم، فرمود: «آنها را بخر، زیرا تو را بیشتر از اینها در آن حق است». «۱»

و مانند آن در صحیحه محمد بن مسلم نیز آمده است. «۲»

و از مهم ترین مصالح عمومی برای دولت اسلامی رفع نیازمندیهای استانداران و کارگزاران آن است تا به رشوه خواری روی نیاورند و بدون دغدغه به رتق و فتق امور مردم بپردازند.

و بر همین معنی حمل می شود آنچه أبو عبید به سند خود، از پیامبر (ص) روایت نموده که فرمود:

«کسی که کاری را برای ما بر عهده می گیرد، اگر زن ندارد باید ازدواج کند، اگر مسکن ندارد باید مسکنی برای خود در نظر بگیرد، اگر وسیله سواری ندارد وسیله را انتخاب کند، اگر خدمتگزار ندارد خادمی را به استخدام گیرد. و هر کسی جز اینها چیزی را اندوخته کند، یا شتری را برگیرد [بر اموال و خدم و حشم خود بیفزاید] روز قیامت او را به عنوان فریبکار و دزد در پیشگاه خداوند می آورند.» «۳»

خلاصه کلام اینکه: مصرف خراج در اقسام مختلف آن از اموری است که امام مسئولیت اداره آن را بر عهده دارد، از قبیل مصالح جامعه و رفع نیازمندیهای کارگزاران و نیز مخارج تهیدستان که از مهمترین مصالح عمومی جامعه است. و بر همین اساس

---

(۱)- ابراهیم بن أبی زیاد قال: سألت أبا عبد اللّه (ع) عن الشراء من ارض الجزیه، قال: فقال: اشترها، فإنّ لک من الحق ما هو اکثر من ذلک. (وسائل ۱۱/ ۱۱۹، ابواب جهاد عدو، باب ۷۱، حدیث ۴).

(۲)- وسائل ۱۲/

۲۷۴، ابواب عقد بیع ...، باب ۲۱، حدیث ۱.

(۳)- أبو عبید بسنده عن النبی (ص) قال «من ولّی لنا شیئاً فلم تکن له امرأه فلیتزوج امرأه. و من لم یکن له مسکن فلیتخذ مسکناً و من لم یکن له مرکب فلیتخذ مرکباً. و من لم یکن له خادم فلیتخذ خادماً. فمن اتخذ سوی ذلک کنزاً او إبلًا جاء اللّه به یوم القیامه غالّاً او سارقاً. (الاموال/ ۳۳۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۷۲

است فرمایش مرحوم شیخ در نهایه که در حکم «اراضی مفتوح عنوه» می فرماید:

«و این زمینها از آنِ همه مسلمانان است، و درآمدهای آن در بین همه مسلمانان اعم از سپاهیان و رزمندگان و جز آنان تقسیم می شود.» «۱»

و روشن است که منظور ایشان این نیست که بدون رعایت مصالح مسلمین بین غنی و فقیر و کارگزار و غیر کارگزار تقسیم شود.

پیش از این نیز حکم زمینهای مفتوح عنوه و جواز پذیرش زمینهای خراجیه از سوی حکّام جور و قبول خراج از آنان با خریدن و یا بخشش و مانند آن به تفصیل مورد گفتگو قرار گرفت، که برای آگاهی بیشتر می توان به بحث ششم از فصل غنایم مراجعه کرد.

مطلب سوم: ضرورت مدارا با اهل جزیه

اشاره

در پایان این بخش برخی مطالب و روایاتی که در آن مدارا با اهل جزیه و خراج و آسان گرفتن بر آنان تا هنگامی که توان پرداخت بیابند، و این که نمی توان بر آنان سخت گرفت و آنان را در مورد پرداخت جزیه و خراج مورد آزار قرار داد را یادآور می شویم.

[برخی روایات در این باره:]

۱- در نهج البلاغه در نامۀ آن حضرت به مالک اشتر آمده است:

و در کار خراج چنان بنگر که اصلاح خراج دهندگان در آن است، چه صلاح خراج و خراج دهندگان به صلاح دیگران است، و کار دیگران سامان نگیرد تا کار خراج دهندگان سامان نپذیرد، که مردمان همگان هزینه خوار خراج و خراج دهندگان اند؛ و باید نگریست که آبادانی زمین بیشتر از ستاندن خراج بود، که ستاندن خراج جز به آبادانی میسّر نشود؛ و آن که خراج خواهد و به آبادانی نپردازد،

(۱)- نهایه/ ۱۹۵.

شهرها را ویران کند و بندگان را هلاک سازد، و کارش جز اندکی راست نیاید؛ و اگر از سنگینی مالیات شکایت کردند، یا از آفتی که به کشت رسیده، یا آبی که از کشتهاشان بریده، یا باران به آنها نباریده، یا- بذر زمین- بر اثر غرق شدن یا بی آبی تباه گردیده، بار آنان را سبک گردان، چندان که می دانی کارشان سامان پذیرد. و آنچه بدان بار آنان را سبک گرداند به تو گران نیاید، چه آن اندوخته ای بود که به تو بازش دهند، در آبادانی شهرهایت و آرایشی که به ولایتها دهند؛ نیز ستایش آنان را به خود کشانده ای و شادمانی که عدالت را در میانشان گسترده ای. در حالی که تکیه به فزونی قوت آنان خواهی داشت

بـدانچه نزدشان ذخیره کرده ای از قبیل آسایش و راحتی آنان و به دست آوردن اطمینان، که به عـدالت تو خو گرفته انـد و به مدارای تو آشـنا گردیده و بسا که در آینده کاری پدید آید که چون آن را به عهدهٔ آنان واگذاری با خاطر خوش پذیرند، که چون شهرها آبادان بود هر چه بر عهدهٔ مردم آن شهرها گذاری تحمل نمایند، و زمین جز با تنگدستی ساکنان آن ویران نشود. و مردم شـهرها هنگامی تنگدست گردند که والیان روی به گرد آوردن مال آرند و از ماندن خود بر سـر کار بدگمان گردند، و از عبرتها کمتر سود بردارند.» «۱»

به راستی باید گردانندگان امور و مسئولین گردآوری اموال و مالیاتها این سخنان

---

(۱)- «و تفقَّد أمر الخراج بما یصـلح أهله، فإن فی صـلاحه و صـلاحهم صلاحاً لمن سواهم، و لاصلاح لمن سواهم إلّا بهم، لأن النـاس کلهم عیـال علی الخراج و أهله. و لیکن نظرک فی عمـاره الأـرض أبلـغ من نظرک فی اسـتجلاب الخراج لأـن ذلـک لا یـدرک بالعماره. و من طلب الخراج بغیر عماره أخرب البلاد و أهلک العباد و لم یسـتقم أمره إلا قلیلًا. فإن شـکوا ثقلًا أو عله أو انقطاع شرب أو بالّه، أو إحاله أرض اغتمرها غرق أو أجحف بها عطش، خفّفت عنهم بما ترجو أن یصلح به أمرهم.

و لا یثقلنّ علیک شی ء خففت به المؤونه عنهم، فإنه ذخر یعودون به علیک فی عماره بلادک و تزیین ولایتک، مع استجلابک حسن ثنـائهم و تبجحک باسـتفاضه فیهم معتمـداً فضل قوّتهم بما ذخرت عنـدهم من اجمامک لهم و الثقه منهم بما عوّدتهم من عدلک علیهم فی رفقک بهم. فربما حدث من الأمور

ما إذا عوّلت فيه عليهم من بعد احتملوه طيبه أنفسهم به، فإن العمران محتمل ما حمّلته، و انما يؤتى خراب الأرض من إعواز أهلها، و إنما يعوز أهلها لإشراف أنفس الولاه على الجمع و سوء ظنهم بالبقاء و قله انتفاعهم بالعبر». (نهج البلاغه، فیض/ ۱۰۱۳؛ لح/ ۴۳۶، نامه/ ۵۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۷۴

شریف درنگ کنند و تنها منافع زودگذر را در نظر نگیرند، بلکه شرایط مردم و نیازمندیهای آنان و آینده حکومت و دولت را در نظر داشته باشند؛ و این نکته را همواره از یاد نبرند که در شرایط دشوار به ایمان و عواطف مردم نیازمندند؛ پس باید با آنان در قرار دادن خراج و مالیات و گردآوری آن مدارا کنند و چیزی را که مردم توان آن را ندارند به آنان تحمیل نکنند.

۲- باز در نهج البلاغه در نامه آن حضرت (ع) به عاملان وی که مأمور گردآوری خراج بودند آمده است:

«پس با مردم به انصاف و عدالت رفتار کنید و در برآوردن حاجتهای آنان شکیبایی ورزید، که شما رعیت را خزانه دارید و امت را وکیلان و امامان را سفیران. حاجت کسی را روا ناکرده مگذارید، و او را از آنچه مطلوب اوست بازمدارید، و برای گرفتن خراج پوشش زمستانی و تابستانی رعیت را و نیز چارپایی که بدان کار کنند و بنده ای را که در اختیار دارند مفروشید، و برای درهمی کسی را تازیانه مزنید و دست به مال کسی مبرید، نمازگزار باشد یا پیمان مسلمانان را عهده دار؛ جز آنکه اسبی یا جنگ افزاری را بینید که در جنگ با مسلمانان به کار رود، که مسلمان را روا نیست اسب

و جنگ افزار را در دست دشمنان اسلام وانهد تا موجب نیروی آنان بر زیان مسلمانان گردد.» «۱»

۳- در فروع کافی به سند خود از مردی از ثقیف آمده است که گفت: علی بن أبی طالب (ع) مرا بر «بانقیا» و بخشی از سواد کوفه فرمانروایی داد، آنگاه در حضور مردم به من فرمود:

---

(۱)- فی کتاب له (ع) إلی عماله علی الخراج قال: «فأنصفوا الناس من أنفسکم و اصبروا لحوائجهم، فإنکم خزّان الرعیّه، و وکلاء الأمّه، و سفراء الائمه. و لا تحسموا أحداً عن حاجته و لا تحبسوه عن طلبته، و لا تبیعُن للناس فی الخراج کسوه شتاء و لا صیف و لا دابّه یعتملون علیها و لا عبداً، و لا تضربنّ أحداً سوطاً لمکان درهم، و لا تمسن مال أحد من الناس: مصلّ و لا معاهد إلا أن تجدوا فرساً أو سلاحاً یعدی به علی أهل الاسلام فانه لا ینبغی للمسلم أن یدع ذلک فی أیدی أعداء الاسلام فیکون شوکه علیه». (نهج البلاغه، فیض/ ۹۸۴؛ لح/ ۴۲۵، نامه ۵۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۷۵

«در گردآوری خراج جدیت به خرج بده و هیچ درهمی از آن را فرومگذار؛ سپس فرمود: هنگامی که خواستی به محل مأموریتت بروی نزد من بیا». گوید: نزد وی رفتم، به من فرمود: «آنچه از من شنیدی یک نیرنگ بود، مبادا یک مسلمان یا یهودی یا نصرانی ای را در مورد درهمی از خراج بزنی، یا برای یک درهم چارپایی را به فروش برسانی، ما مأمور هستیم که از مازاد بر نیاز آنان را دریافت کنیم.» «۱»

این روایت به نقل از آن حضرت در بحار نیز آمده است. «۲»

در حاشیهٔ کافی

به نقل از وافی در توضیح این روایت مطالب زیر شرح شده است:

«بانقیا: منطقهٔ قادسیه و اطراف آن است، و بدین سبب قادسیّه نامیده شده که حضرت ابراهیم خلیل (ع) بدین سرزمین فرمود: «کونی مقدسه» پاک و پاکیزه باش. و آن سرزمین را «بانقیا» گفتند، چون ابراهیم (ع) آن را به یکصد گوسفند خریداری کرد، در زبان نبطی «با» به معنی «صد» و «نقیا» به معنی «گوسفند» است، در کتاب سرائر نیز این گونه آمده است ... و این که فرمود: آنچه از من شنیدی نیرنگ بود، یعنی تقیّه بود، و واژهٔ عفو (در متن عربی روایت) به معنی چیزی است که به آسانی به دست آید، و از مرآت العقول نقل شده است که عفو به معنی مازاد بر نیاز یا حد متوسط است یا این که منصوب به نزع خافض باشد، [یعنی حرف جر که «ب» است حذف شده و پس از حذف آن کلمه عفو منصوب گردیده است. و قهراً معنای جمله چنین است: «... از آنها با مدارا و آسانی بگیریم ...»].» «۳»

---

(۱)- عن رجل من ثقیف قال: استعملنی علی بن أبی طالب (ع) علی بانقیا و سواد من سواد الکوفه فقال لی و الناس حضور: «انظر خراجک فجدّ فیه و لا تترک منه درهماً، فإذا أردت أن تتوجّه إلی عملک فمُرّ بی». قال: فأتیته فقال لی: «ان الذی سمعت منی خدعه، ایاک أن تضرب مسلماً أو یهودیاً أو نصرانیاً فی درهم خراج، أو تبیع دابّه عمل فی درهم، فإنما امرنا أن نأخذ منهم العفو». (کافی ۳/ ۵۴۰، کتاب الزکاه، باب ادب المصدق، حدیث ۸).

(۲)- بحار الأنوار، ۴۱/ ۱۲۸، تاریخ امیر

المؤمنين (ع)، باب ۱۰۷، حدیث ۳۷.

(۳)- کافی ۳/ ۵۴۰، کتاب الزکاه، باب ادب المصدق.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۷۶

۴- در سنن بیهقی به سند خود از مردی از ثقیف آمده است که گفت:

علی بن أبی طالب (ع) مرا به «بزرج شاپور» گماشت و فرمود: «هرگز برای گردآوری درهمی فردی را شلاق نزن، و آذوقه و لباسهای زمستانی و تابستانی و چارپایان کاری آنان را به فروش مرسان، و مردی را برای به دست آوردن درهمی بر روی پا نگه مدار».

گوید: عرض کردم: ای امیر مؤمنان، در این صورت به همین گونه که از نزد شما می روم دست خالی بازمی گردم. فرمود: «هر چند همان گونه که می روی بازگردی، ما مأموریم که از مازاد نیاز آنان دریافت کنیم.» «۱»

مانند این روایت را یحیی بن آدم قرشی نیز در خراج خود آورده و کنز العمال نیز از وی نقل کرده است و در آن کتاب آمده است: «بر برج سابور گماشت». «۲»

۵- در کتاب الاموال أبو عبید به سند خود، از مردی از آل أبی المهاجر آمده است که گفت:

علی بن أبی طالب (ع) مردی را بر «عُکْبری» گماشت و در پیش روی مردم فرمود:

«هیچ درهمی از خراج را نزد آنان فرومگذار.» گفت: بر این مسأله بسیار تأکید کرد، آنگاه به وی فرمود: «در نزدیکی های ظهر به دیدار من بیا.» و چون به نزد وی آمد فرمود: «من به تو دستور می دادم و اکنون مطالبی را به تو می گویم که اگر بدان توجه نکنی تو را از کار برکنار می کنم؛ برای دریافت خراج، الاغ و گاو و پوششهای زمستانه و تابستانه آنان را به فروش مرسان،

بـا آنـان مـدارا کن و با آنان به همین طور که گفتم رفتار کن. [دو مرتبه فرمود برای تأکیـد] و چنین و چنان با آنان رفتار کن.» «۳»

---

(۱)- فی سـنن البیهقی بسـنده عن رجـل من ثقیف قـال: اسـتعملنی علیّ بن ابی طـالب علی بزرج سابور فقال: «لا تضـربن رجلا سوطـا فی جبـایه درهم و لاـ تبیعن لهم رزقـا و لاـ کسوه شـتاء و لاـ صـیف و لا دابّه یعتملون علیها و لا تقم رجلا قائما فی طلب درهم». قال: قلت: یا امیر المؤمنین، إذا أرجع إلیک کما ذهبت من عندک. قال: «و إن رجعت کما ذهبت، ویحک إنما أمرنا أن نأخذ منهم العفو.» (سنن بیهقی ۹/ ۲۰۵، باب النهی عن التشدید فی جبایه الجزیه)

(۲)- خراج یحیی بن آدم/ ۷۰؛ و کنز العمال ۴/ ۵۰۱، کتاب الجهاد، جزیه، حدیث ۱۱۴۸۸.

(۳)- عن رجـل من آل أبی المهـاجر قـال: اسـتعمل علی بن أبی طـالب (ع) رجلاـ علی عکبری فقـال له علی رءوس النـاس: «لا تدعن لهم درهما من الخراج». و شدّد علیه القول ثم قال له: «القنی عند انتصاف النهار» فأتاه فقال:

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۷۷

و شایـد وقـایعی بـدین صورت به طور متعـدد واقع شـده باشـد. و عُکـبری- به ضم اول و سـکون دوم- محلّی بوده است در ده فرسنگی بغداد.

۶- در صحیح مسلم به سند خود از هشام بن حکم بن حزام آمده است که گفت:

در شام بر گروهی گذشته است که در آفتاب نگاهشان داشته بوده اند و بر سرشان روغن می ریخته اند، پرسیده است که اینان چه کرده اند؟ گفته اند: ایشان باید خراج بپردازند. گفت: من از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: «خدا کسانی

را که در دنیا شکنجه کنند عذاب خواهد کرد.» «۱»

۷- باز در همان کتاب به سند خود آمده است که گفت: هشام بن حکیم بن حِزام در شام گروهی از نبطیان را دید که در آفتاب نگاه داشته شده اند. گفت: اینان چه کرده اند؟

گفتند: به خاطر پرداخت جزیه نگاه داشته شده اند! هشام گفت: گواهی می دهم که از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: «خداوند کسانی که مردم را در دنیا شکنجه کنند عذاب خواهد کرد.» «۲»

۸- باز در همان کتاب به سند خود از عروه بن زبیر آمده است که:

هشام بن حکیم در حِمص مردی را دید که مردمی از نبطیان را به خاطر پرداخت جزیه در آفتاب نگاه داشته است، گفت: این چه کرداری است؟ من از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: «خدا کسانی که مردم را در دنیا شکنجه کنند عذاب خواهد داد.» «۳»

- «إنی کنت قد أمرتک بأمر و انّی أتقدم إلیک الآن فإن عصیتنی نزعتک: لا تبیعن لهم فی خراج حمارا و لا بقره و کسوه شتاء و لا صیف و ارفق بهم و افعل بهم و افعل بهم». (الاموال/ ۵۵).

(۱)- عن هشام بن حکیم بن حزام، قال: مرّ بالشام علی أناس، و قد أقیموا فی الشمس و صبّ علی رءوسهم الزیت. فقال: ما هذا؟ قیل یعذّبون فی الخراج. فقال: أما إنی سمعت رسول اللّه (ص) یقول: «إن اللّه یعذّب الذین یعذّبون فی الدنیا» (صحیح مسلم ۴/ ۲۰۱۷، کتاب البرّ و الصله و الآداب، باب ۳۳، حدیث ۲۶۱۳).

(۲)- مرّ هشام بن حکیم بن حزام علی أناس من الأنباط بالشام قد أقیموا فی الشمس، فقال: ما شأنهم؟ قالوا:

حبسوا فی الجزیه. فقال هشام:

أشهد لسمعت رسول اللّه (ص) يقول: انّ اللّه يعذب الذين يعذّبون الناس فی الدنيا». (صحيح مسلم ۴/ ۲۰۱۸، كتاب البرّ و الصله و الآداب، باب ۳۳).

(۳)- عن عروه بن الزبير: أنّ هشام بن حكيم وجد رجلا و هو على حمص يشمس ناسا من النبط فی أداء الجزيه فقال: ما هذا؟ إنی سمعت رسول اللّه (ص) يقول: «إنّ اللّه يعذّب الذين يعذّبون الناس فی الدنيا». (صحيح مسلم

مبانی فقهی حكومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۷۸

در اين مورد نيز می توان به مسند احمد و بيهقی و الاموال أبی عبيد مراجعه نمود. «۱»

روشن است كه ظاهر فرمايش آن حضرت (ص) از آزارهای به حق، به آزارهايی مانند قصاص و حدود و تعزيرات شرعی منصرف است.

۹- در وسائل به سند صحيح است از حلبی، از امام صادق (ع) آمده است كه گفت:

«پيامبر خدا (ص) فرمود: سركش ترين مردم بر خداوند عزّ و جلّ كسی است كه فردی جز قاتلش را بكشد يا كسی را بزند كه او را نزده است.» «۲»

۱۰- باز در همان كتاب به سند خود از وشاء آمده است كه گفت:

از امام رضا (ع) شنيدم كه می فرمود: «پيامبر خدا (ص) فرمود: خدا لعنت كند كسی را كه جز قاتل خود را بكشد يا كسی را بزند كه او را نزده است.» «۳»

۱۱- باز در همان كتاب به سند خود از مثّنی، از امام صادق (ع) آمده است كه فرمود:

در قبضۀ شمشير پيامبر خدا (ص) نوشته ای به دست آمد كه در آن نوشته بود: «سركش ترين مردم به خداوند كسی است كه جز قاتل خود را بكشد يا جز زننده خود را بزند.» «۴»

۱۲- باز در همان كتاب به سند

خود از فضیل بن سعدان، از امام صادق (ع) آمده است که گفت:

«در قبضهٔ شمشیر پیامبر خدا (ص) نوشته ای به دست آمد که در آن نوشته بود: لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر کسی که جز کشندهٔ خود را بکشد یا جز زننده خود را بزند.» «۵»

- ۴/ ۲۰۱۸ کتاب البرّ و الصله و الآداب، باب ۳۳).

(۱)- مسند احمد ۳/ ۴۰۳؛ سنن بیهقی ۹/ ۲۰۵؛ و الاموال/ ۵۳.

(۲)- عن ابی عبد اللّه (ع) قال: «قال رسول اللّه (ص): «انّ أعتی الناس علی اللّه- عزّ و جلّ- من قتل غیر قاتله، و من ضرب من لم یضربه». (وسائل ۱۹/ ۱۱، ابواب قصاص نفس، باب ۴، حدیث ۱).

(۳)- عن الوشاء قال: سمعت الرضا (ع) یقول: «قال رسول اللّه (ص): لعن اللّه من قتل غیر قاتله أو ضرب غیر ضاربه». (وسائل ۱۹/ ۱۱، ابواب قصاص نفس، باب ۴، حدیث ۳).

(۴)- عن أبی عبد اللّه (ع)، قال: «وجد فی قائم سیف رسول اللّه (ص) صحیفه: «إنّ الناس علی اللّه القاتل غیر قاتله و الضارب غیر ضاربه». (وسائل ۱۹/ ۱۱، ابواب قصاص نفس، باب ۴، حدیث ۲).

(۵)- عن أبی عبد الله (ع) قال: «کانت فی ذؤابه سیف رسول اللّه (ص) صحیفه مکتوب فیها: لعنه اللّه و الملائکه و الناس أجمعین علی من قتل غیر قاتله أو ضرب غیر ضاربه». (وسائل ۱۹/ ۱۲، ابواب قصاص نفس، باب ۴، حدیث ۶).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۷۹

۱۳- باز در همان کتاب به سند خود از امام رضا (ع) از پدرانش از علی (ع) روایت شده است که گفت:

از پیامبر خدا (ص) دو کتاب به میراث ماند: یکی کتاب خدا

و دیگری نامه ای که در قبضهٔ شمشیر من است. گفته شد: ای امیر مؤمنان، این چه نامه ای است که در قبضهٔ شمشیر شماست؟ فرمود: «هر کس جز قاتل خود را بکشد یا جز زننده خود را بزند لعنت خداوند بر اوست.» «۱»

۱۴- باز در همان کتاب به سند خود، از علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر (ع) آمده است که فرمود:

مردم پس از وفات پیامبر خدا (ص) در قبضهٔ شمشیر آن حضرت به نوشته ای دست یافتند که در آن آمده بود: هر کس بدعت گذاری را پناه دهد کافر است و هر کس با غیر دوستان خود بپیوندد لعنت خدا بر او باد و سرکش ترین مردم بر خدا کسی است که جز قاتل خود را بکشد و جز زنندهٔ خود را بزند. «۲»

۱۵- باز در همان کتاب به سند خود از ثمالی آمده است که گفت:

[امام صادق (ع)] فرمود: «اگر انسانی انسان دیگری را با تازیانه بزند، خدا بر وی تازیانه ای از آتش خواهد زد.» «۳»

۱۶- باز در همان کتاب به سند خود از جابر بن عبد الله، از امام صادق (ع) آمده است که فرمود:

---

(۱)- عن الرضا (ع) عن آبائه عن علی (ع) قال: «ورثت عن رسول اللّه (ص) کتابین: کتاب اللّه و کتاب فی قراب سیفی. قیل یا أمیر المؤمنین! و ما الکتاب الذی فی قراب سیفک؟ قال: «من قتل غیر قاتله أو ضرب غیر ضاربه فعلیه لعنه اللّه». (وسائل ۱۹/ ۱۲، ابواب قصاص نفس، باب ۴، حدیث ۹).

(۲)- عن علی بن جعفر، عن أخیه موسی بن جعفر (ع) قال: ابتدر الناس إلی قراب سیف رسول اللّه (ص) بعد موته فإذا صحیفه

صغیره وجدوا فیها: «من آوی محدثاً فهو کافر، و من تولّی غیر موالیه فعلیه لعنه اللّه، و أعتی الناس علی اللّه من قتل غیر قاتله أو ضرب غیر ضاربه». (وسائل ۱۹/ ۱۳، ابواب قصاص نفس، باب ۴، حدیث ۱۰).

(۳)- عن الثمالی قال: قال: «لو أنَّ رجلًا ضرب رجلًا سوطاً لضربه اللّه سوطاً من النار». (وسائل ۱۹/ ۱۲، ابواب قصاص نفس، باب ۴، حدیث ۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۸۰

«اگر فردی دیگری را با تازیانه بزند، خداوند وی را تازیانه ای آتشین خواهد زد.» «۱»

۱۷- باز در همان کتاب به سند خود از پیامبر اکرم (ص) در حدیث مناهی روایت شده است که فرمود:

«هر کس به صورت برادر مسلمان خود سیلی بزند، خداوند روز قیامت استخوانهایش را متلاشی خواهد کرد و دست بسته محشور می گردد تا به دوزخ درآید؛ مگر آن که توبه کند.» «۲»

آنچه در اینجا ما از کتاب وسائل الشیعه نقل کردیم، اگر چه مورد آن مالیات و خراج نبود ولی اطلاق آن این گونه موارد را نیز در بر می گیرد.

از سوی دیگر ما این روایات را در اینجا آوردیم تا مأمورین و نیروهای انتظامی و مسئولین دوایر حکومتی و قضایی و بازجویان و اعضای اطلاعات و پاسداران و مأمورین و مسئولین زندانها عبرت بگیرند و اهتمام شرع مقدس اسلام به حرمت و قداست انسان ها را دریابند و با اتهامات واهی و بدگویی ها و سخن چینی ها افراد را مورد آزار و شکنجه قرار ندهند.

[برخی از روایات أهل سنت]

۱۸- در خراج أبو یوسف آمده است:

«أبو یوسف گوید: ای فرمانروای مؤمنان- که خداوند تو را مؤید بدارد- سزاوار است که در مدارا با اهل ذمّه پیامبر و پسرعمّت پیشقدم باشی

و حال آنان را جویا شوی تا به آنان ستم نرود و مورد آزار قرار نگیرند و به کارهایی بیش از توانشان وادار نشوند و چیزی بیشتر از آنچه وظیفهٔ آنان است نپردازند.

همانا از پیامبر خدا (ص) روایت شده است که فرمود: «کسی که پناه داده شده ای

---

(۱)- عن جابر بن عبد الله، عن أبی عبد اللّه (ع) قال: «لو أنّ رجلًا ضرب رجلًا سوطاً لضربه اللّه سوطاً من نار». (وسائل ۱۹/ ۱۲، ابواب قصاص نفس، باب ۴، حدیث ۷).

(۲)- عن النبی (ص) فی حدیث المناهی قال: «و من لطم خدّ امرئ مسلم أو وجهه بدّد اللّه عظامه یوم القیامه و حشر مغلولًا حتی یدخل جهنم إلا أن یتوب». (وسائل ۱۹/ ۱۲، ابواب قصاص نفس، باب ۴، حدیث ۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۸۱

را مورد آزار قرار دهد یا وی را به کاری بیش از توانش وادارد من از وی بازخواست خواهم کرد.» و عمر بن خطاب هنگامی که می خواست از دنیا برود این گونه گفت: جانشین خود را سفارش می کنم که اهل ذمّه را که در پناه پیامبر خدا هستند، پیمانشان را نگه دارد و برای دفاع از آنان به جنگ بپردازد و به بیش از توانشان وادارشان نکند.»

ابو یوسف گوید: روایت کرد ما را هشام بن عروه، از پدرش، از سعید بن زید که در برخی از بلاد شام بر مردمی گذشت که در آفتاب نگاه داشته شده بودند گفت:

اینان چه کرده اند؟ گفته شد اینان به خاطر پرداخت جزیه در آفتاب نگاه داشته شده اند. از این عمل ناخرسند شد، نزد فرمانروایشان رفت و گفت: از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: «کسی

که مردم را آزار دهد خدا او را مورد آزار قرار خواهد داد.»

أبو یوسف گوید: برخی از بزرگان ما از عروه، از هشام بن حکیم بن حِزام برای ما نقل کرده اند که وی عیاض بن غنم را دید که اهل ذمه را برای گرفتن جزیه در آفتاب نگاه داشته است، به وی گفت: ای عیاض! این چه کاری است که می کنی؟

همانا پیامبر خدا (ص) می فرمود: «کسانی که مردم را در دنیا می آزارند خداوند آنان را در آخرت عذاب خواهد کرد.»

ابو یوسف گوید: حدیث کرد ما را هشام بن عروه از پدرش که عمر بن خطاب در راه بازگشت از شام به مردمی برخورد که افرادی را در آفتاب نگاه داشته بودند و بر سرشان روغن می ریختند، گفت: گناه اینان چیست؟ گفتند: جزیه بدهکارند نپرداخته اند، آزارشان می دهند تا جزیه بپردازند. عمر گفت: اینان چه می گویند؟

گفتند: می گویند چیزی نداریم که جزیه بپردازیم، گفت: رهایشان گذارید، به چیزی که توانش را ندارند وادارشان نکنید. همانا من از پیامبر خدا (ص) شنیدم که

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۸۲

می فرمود: «مردم را آزار ندهید، کسانی که در دنیا مردم را آزار می دهند خداوند در آخرت عذابشان خواهد کرد.» و دستور داد آزادشان کنند.» «۱»

۱۹- باز در همان کتاب به سند خودآمده است که أبو یوسف گفت:

«عدی بن ارطاه- کارگزار عمر بن عبد العزیز- به وی نوشت: «اما بعد، مردمی در کنار ما هستند که تا آنان را نیازاریم خراج نمی پردازند.» عمر در پاسخ وی نوشت: اما بعد، جای بسیار شگفتی است که تو برای آزار انسانها از من اجازه می خواهی! گویا من سپر تو از عذاب

خداونـدم! و گویا این من هسـتم که تو را از خشم خدا رهایی می بخشم! هنگامی که نامهٔ من به تو رسـید، هر که مازاد بر نیاز خود را به تو داد از وی بگیر، و الّا آنان را قسم بـده، به خـدا سوگند اگر خدا را با نافرمانی آنان ملاقات کنم بهتر از این اسـت که خدا را با شکنجه و آزار آنان ملاقات کنم. و السلام.» «۲»

۲۰- در کتاب کامل ابن اثیر آمده است:

«أبو فراس گوید: عمر بر مردم خطبه خواند و گفت: ای مردم! من بر شما کارگزاران را نفرستاده ام تا شما را بزنند یا اموال شما را بگیرند، بلکه آنان را فرسـتاده ام تا دین و سـنتهایتان را به شما بیاموزند، پس هر کس جز این رفتار کرد شکایت او را به نزد من آورید، به خدایی که جان عمر به دست اوست از او انتقام می کشم. عمرو بن عاص به وی رسـید و گفت: ای امیر مؤمنان! آیـا اگر یکی از کارگزاران مسـلمانان یکی از رعیّت خود را ادب کنـد از وی انتقام می کشـی؟! گفت: آری سوگنـد به آنکه جـانم به دست اوست از وی انتقام می کشم. و چگونه من از وی انتقام نکشم با آنکه پیامبر (ص) را دیـدم که از نفس خویش انتقام می کشـید! هان مسـلمانان را نزنید که آنان را خوار می کنید، و آنان را سـتایش مکنید که گرفتار فتنه شان می سازید، و حقشان را از آنان دریغ مکنید که به کفر می کشانیدشان، و آنان را به خشم نیاورید که

---

(۱)- خراج/ ۱۲۴ و ۱۲۵.

(۲)- خراج/ ۱۱۹.

نابودشان می سازید.» «۱»

گفتگو دربارهٔ فی ء به درازا

کشید، اکنون سخن را به پایان می بریم و در فصل آینده به یاری خداوند متعال به پژوهش پیرامون انفال خواهیم پرداخت. و من اللّه نستمد و علیه الاتکال.

در اینجا جلد سوم کتاب دراسات ... پایان پذیرفت، إن شاء اللّه جلد چهارم کتاب که با بحث انفال آغاز می شود در پی خواهد آمد؛ و الحمد للّه رب العالمین.

---

(۱)- الکامل ۳/ ۵۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۸۴

فصل پنجم: انفال

اشاره

* آیهٔ انفال و تفسیر آن

* در معنی اینکه انفال از امام است

* پژوهشی گسترده در مصادیق و عناوین انفال

* حکم انفال و تملک آن در زمان غیبت

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۸۷

پژوهش پیرامون انفال را در طی چند مطلب مورد گفتگو قرار می دهیم:

مطلب اول: تفسیر آیهٔ انفال، معنی انفال و مقصود از آن در آیه و در فقه فریقین

[تفسیر آیهٔ انفال]

خداوند متعال در سورهٔ انفال می فرماید: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ، قُلِ الْأَنْفالُ لِلّهِ وَ الرَّسُولِ، فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَیْنِکُمْ، وَ أَطِیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ» «۱» از تو از انفال می پرسند، بگو انفال از آن خدا و پیامبر اوست. پس از خدا پروا دارید و بین خود آشتی برقرار کنید، و خدا و پیامبرش را فرمان برید اگر باورمندید.

[در توضیح و تفسیر آیه فوق مطالبی آمده است که یادآور می شویم:]

۱- راغب در مفردات گوید:

«برخی گفته اند که «نفل» همان غنیمت است ... و برخی گفته اند نفل همان چیزی است که مسلمانان بدون جنگ به دست می آورند و آن فی ء است. برخی نیز گفته اند آن چیزهایی از کالا و جز آن است که پس از تقسیم غنایم اضافه می آید، و بر همین حمل می شود آیه شریفهٔ «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ» و اصل آن از «نفل» یعنی چیزی زاید بر واجب است. و نافله- نماز مستحب- نیز از همین باب است، خداوند متعال می فرماید: «وَ مِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ» [که درباره نماز

---

(۱)- سوره انفال (۸)/ ۱.

شب است] و نیز آیه شریفهٔ «وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ نافِلَةً» که مراد از آن فرزندِ فرزند [نوه] است و نیز گفته می شود «نفلته کذا» یعنی این چیز را

علاوه به او عطا كردم ...» «۱»

۲- در كتاب اموال أبو عبيد آمده است:

«أبو عبيـد گويـد: انفال اصل آن همهٔ غنايم است، مگر آنكه خمس آن طبق آنچه در قرآن آمده و سـنت نيز بر آن جارى شده براى اهل آن است. و معنى انفال در كلام عرب هر كار نيكى است كه انجام دهنـده آن به ميل خود بـدون آنكه بر وى واجب باشـد انجام مى دهـد. و انفـال اموالى است كه خداونـد متعـال به فضـل و عنـايت خويش از اموال كـافران براى مؤمنـان حلال فرموده، چه آنكه غنـايم بر امت هاى پيشـين تحريم شـده بود ... و اين عنايت علاوه اى است كه خداونـد با اختصاص غنايم به آنان، آنان را مورد مرحمت قرار داده است و اين اصل معنى «نفل» است. و نيز بـدانچه امام به رزمندگان علاوه بر سـهميّه آنان به آنان مى بخشد «نفل» گفته مى شود. اين بخشش به خاطر دفاعشان از اسلام و سرسختى شان در مقابله با دشمن است.» «۲»

آنچه أبو عبيـد نقـل كرده كه غنـايم بر امت هاى گذشـته حرام شـده بود مطلبى است كه بسـيارى از روايتگران احاديث اعم از شيعه و سنى آن را نقل كرده اند. به عنوان نمونه:

أبو عبيد به سند خود از أبو هريره از پيامبر (ص) نقل كرده است كه فرمود: پيش از شما غنايم بر كسى كه بر ديگران سلطه مى يافت حلال نبود، آتشى از آسمان فرود مى آمد و آن را مى خورد. «۳»

در خصال شيخ صدوق به سند خود از ابى امامه آمده است كه گفت: پيامبر خدا (ص) فرمود:

---

(۱)- مفردات/ ۵۲۴.

(۲)- الاموال/ ۳۸۶- ۳۸۷.

(۳)- لم تحلّ الغنائم لاحد سود الرءوس قبلكم كانت تنزل نار فتأكلها. الأموال/

.(۳۸۶

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۸۹

من به پنج چیز برتری داده شدم ... و برای امتم غنایم حلال گردید. «۱»

باز در همان کتاب به سند خود از ابن عباس آمده است که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود: پنج چیز بر من حلال گردید ... و اینکه غنایم بر من حلال شد. «۲»

این دو روایت در وسائل نیز به نقل از خصال آمده است. «۳»

این مطلب را شیخ نیز در مبسوط آورده و می گوید:

«غنیمت در شرایع گذشته حرام شده بود، آنان غنیمت را جمع آوری می کردند آنگاه آتشی از آسمان می آمد و آن را می خورد، آنگاه خداوند متعال بر پیامبر (ص) منت نهاد و آن را ویژه پیامبر گرداند و فرمود: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ، قُلِ الْأَنْفالُ لِلّٰهِ وَ الرَّسُولِ».

و از پیامبر (ص) روایت شده که فرمود: خمس برای من حلال شد که برای هیچ کس پیش از من حلال نشده بود و غنایم نیز برای من قرار داده شد.» «۴»

پژوهش پیرامون این مسأله تاریخی برای ما مهم نیست زیرا فایدۀ عملی بر آن مترتب نیست.

۳- در تفسیر تبیان در بیان آیه انفال آمده است:

«مفسران در معنی انفال در اینجا اختلاف کرده اند: برخی گفته اند این همان غنایمی است که پیامبر (ص) در جنگ بدر به دست آورد و از وی پرسیدند که از آن کیست، و خداوند به وی دستور فرمود که به آنان بگوید: آن برای خدا و پیامبر اوست؛ عکرمه و مجاهد و ضحاك و ابن عباس و قتاده و ابن زید این نظر را قائل هستند.

برخی گفته اند آن انفال سریّه هاست [جنگ هایی که پیامبر (ص) شخصاً در آن

---

(۱)- فضّلت باربع ... و أحلّت لأمّتی

الغنائم. (خصال/ ۲۰۱، باب الاربعه، حدیث ۱۴).

(۲)- اعطیت خمساً ... و احلّ لی المغنم. (خصال/ ۲۹۲، باب الخمسه، حدیث ۵۶).

(۳)- وسائل ۲/ ۹۷۰، ابواب التیمم، باب ۷، حدیث ۳ و ۴.

(۴)- مبسوط ۲/ ۶۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۹۰

شرکت نداشت] این نظر را علی بن صالح بن یحیی گفته است [مجمع البیان از حسن بن صالح بن حیّ نقل کرده است].

و برخی گفته اند: آن چیزهای کوچکی است که بدون جنگ و مانند آن از مشرکین به مسلمانان می رسد، چیزهایی مانند بنده یا کنیز. از عطاء نقل شده که گفته است: آن ویژه پیامبر است با آن هر کار که خواست انجام می دهد.

از ابن عباس در روایت دیگری نقل شده است که گفت: انفال آن کالاهایی است که پس از تقسیم غنایم بر جای می مانند، چیزهایی مانند اسب و زره و نیزه.

در روایت دیگری آمده است: آن لباسها و اسب فرد مقتول در جنگ است که پیامبر (ص) به هر که خواهد می بخشد.

گروهی نیز گفته اند که انفال همان خمس است، این مطلب از مجاهد نقل شده است.

از امام باقر و امام صادق (ع) روایت شده است که: «انفال هر چیزی است که از دار الحرب پس از آنکه اهل آن از آنجا کوچ کرده اند بدون جنگ به دست آید.» و فقها این را فی ء می نامند؛ «و نیز میراث کسی که وارثی ندارد، و چیزهایی که پادشاهان می بخشند در صورتی که بدون غصب در دست آنان قرار گرفته باشد و نیزارها و بیابانها و زمینهای موات» و دیگر چیزهایی که در کتابهای فقهی یادآور شده ایم؛ و نیز فرموده اند: «اینها از آنِ خدا و پیامبر و

کسی است که پس از وی جانشین اوست، و هر گونه که خواست در جهت مصالح شخصی خود و دیگر کسان که مخارج آنان بر عهده اوست به مصرف می رساند و کسی را در آن چیزی نیست».

و انفال جمع نفل است و نفل زیادی چیزی است، گفته می شود: «نفلتك كذا» یعنی چیزی را علاوه به تو دادم.

لبید بن ربیعه در شعر خود گوید:

«انّ تقوی ربنا خیر نفل و باذن اللّه ریثی و العجل»

تقوای پروردگار ما بهترین هدیه و بخشش است، و به اذن پروردگار است کندی و شتاب من.

و هر چیزی که به سپاهیان در هنگام کارزار و سختی [به عنوان تشویق] پرداخت می شود علاوه بر حقوق رسمی نفل است. و هر چیزی که زاید بر اصل باشد نفل و نافله است، و از همین مورد است که به فرزندِ فرزند نافله می گویند، و نیز علاوه بر واجبات نماز نافله است.» «۱»

۴- در تفسیر کشاف آمده است:

«نفل: غنیمت است زیرا آن از فضل خدای متعال و بخشش اوست، لبید گوید:

«أنّ تقوی ربنا خیر نفل» و نفل آن هدیه ای است که به رزمنده داده می شود.

یعنی چیزی که علاوه بر سهم او از غنیمت به وی می دهند، به این صورت که فرمانده برای تشویق در جنگ بگوید: هر کسی فردی از سپاه دشمن را بکشد لباس و وسایل شخصی او از آنِ اوست، یا اینکه در سریّه ای بگوید: هر چه از دشمن به دست آوردید یا نصف یا یک چهارم آن از آنِ شماست.» «۲»

۵- در تفسیر المیزان آمده است:

«انفال جمع نَفَل به فتح است، و آن علاوه بر چیزی

است، و لذا نفل و نافله به مستحبات گفته می شود چون علاوه بر واجبات است.

و انفـال بر فی ء نیز اطلاق می گردد، و آن اموالی است که مالک بخصوصـی برای آن نیست،ماننـد قلّه کوهها یا عمق بیابانها، یا شهرهای مخروبه و روستاهایی که مردمش کوچ کرده اند، و اموال کسی که وارثی ندارد و مانند اینها؛ گویا اینها زائد

---

(۱)- تبیان ۱/ ۷۸۰.

(۲)- کشاف ۲/ ۱۴۰ (چاپ دیگر ۲/ ۱۹۳).

بر مایملک مردم است و کسی مالک آنها نیست، که از آنِ خدا و پیامبر اوست.

انفـال بر غنـایم جنـگ نیز اطلاـق می گردد، زیرا اینهـا علاـوه بر پیروزی اسـت که به دست آمـده، و مقصـود اصـلی در جنگ پیروزی بر دشـمن و نـاتوان کردن اوسـت، پس هنگـامی کـه پیروزی بـه دست آمـد مقصـود حاصـل شـده است؛ و امـوالی که رزمندگان به غنیمت می گیرند و افرادی را که به اسارت در می آورند اینها علاوه بر هدف اصلی یعنی پیروزی است.» «۱»

[اموال شخصی و اموال عمومی]

در توضـیح مفهـوم انفـال لاـزم است یـادآور شـویم که اموال به دو گونه است: یکی اموال شخصـی که عرفـاً و شـرعاً متعلق به اشـخاص است، و دیگری اموال عمومی که متعلق به عموم جـامعه است؛ و نظـام تشـریع صـحیح نظامی است که منطبق بر نظام تکوین باشـد، و نظام تکوین اساس آن باشـد. شـما ملاحظه می فرمایید که اشـخاص تکویناً مالک اعضاء و جوارح و اندیشه و قوای خویش انـد و به تبع آن مالـک کارهـای خود و نتیجه ای که از کارهایشـان حاصـل می شود، بر این اسـاس انسان مالک سازندگی و احیاء زمین و حیازت آن است و به تبع آن مالک چیزهایی

که محصول احیاء و حیازت است؛ پس مثلًا کسی که زمین مرده ای را احیا کرده است چون آن را احیا کرده حیثیت احیا و آثار حیات آن را مالک می شود. چون آنجا نتیجهٔ کار و تلاش اوست، و او می تواند این حیثیت احیا و شی ء ساخته شده خود را به دیگری با گرفتن عوض و یا بدون آن واگذار کند. همان گونه که این ملکیّت به ورثه او نیز قهراً به حکم عرف و شرع منتقل می گردد، و این اساس و معیار و ملاک املاک شخصی است.

و امّا اموال عمومی همانند زمینهای موات و کوهها و نیزارها که خداوند متعال آنها را

---

(۱)- المیزان ۹/ ۵ (چاپ دیگر ۹/ ۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۹۳

برای عموم مردم آفریده است و ارتباطی به اشخاص ندارد، اینها اموالی است زاید بر اموال و املاک شخصی که متعلق به اشخاص خاصی نیست، و مانند آن است غنیمت هایی که در جنگ به دست می آید.

پس واژه «نَفَل» به فتح عین- که جمع آن انفال است و همچنین نَفْل به سکون عین- در نزد ما هم به غنایم جنگ و هم به اموال عمومی اطلاق می گردد، و ظاهراً ملاک نیز در هر دو یکی است و آن اینکه اینها علاوه بر اموالی است که متعلق به اشخاصند.

و از آنچه ما پیش از این از کلمات بزرگان خواندیم روشن گردید که مفهوم «علاوه بودن» چیزی است که در مفهوم «نَفْل» وجود دارد، و اما تطبیق بر موارد و توجیه آن مطلبی است که هر یک بر حسب اجتهاد خود مطلبی را ارائه داده اند.

در کتاب جواهر در این باره می نویسد:

«بدین نام

نامیده شده چون بخششی از سوی خداوند متعال است و علاوه بر خمسی است که خداوند پیامبر (ص) را در آن شریک فرموده و بدین وسیله خواسته است وی را مورد عنایت قرار داده و برتری آن حضرت (ص) را نسبت به دیگران بیان دارد.» «۱»

در هر صورت غنایم جنگ و آنچه از آن اضافه می آید بدون تردید از انفال است، چرا که مورد نزول آیه شریفه چنانچه در بسیاری از روایات آمده غنایم جنگ بدر است اگر چه در کلمات فقهای ما غنایم از انفال شمرده نشده است.

از سیاق آیه نیز استفاده می شود که در امر انفال گفتگو و مشاجره ای وجود داشته است، به همین جهت برای برطرف شدن نزاع و خصومت از پیامبر اکرم (ص) پرسش کرده اند و آیه «وَ أَصْلِحُوا ذٰاتَ بَيْنِكُمْ وَ أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ» «۲» نیز گواه بر همین معناست.

البته در برخی قرائت ها آیه شریفه بدون لفظ «عن» قرائت شده است و این بدان

---

(۱)- جواهر ۱۶/ ۱۱۶.

(۲)- انفال (۸)/ ۱.

معناست که یا آن در تقدیر گرفته شده و انفال منصوب به نزع خافض است و یا مراد این است که آنان از پیامبر (ص) درخواست داشته اند که بخشی از انفال را در اختیار آنان گذارد؛ ولی این قرائت نزد ما قرائت نادرستی است و بلکه بطلان آن واضح است، زیرا مستلزم تحریف قرآن با اضافه کردن چیزی در آن است و این چیزی است که همه بر بطلان آن اتفاق نظر دارند.

و بیش از این در اوایل بحث غنایم برخی از روایات در مورد نزول آیه شریفه آمد که می توان به

آن مراجعه نمود، و از آن جمله چیزی است که مـا در اینجا به نقل از مجمع البیان آورده ایم. ایشان در ذیل این آیه شـریفه می نویسد:

«ابن عباس گوید: پیامبر (ص) روز بدر فرمود: هر کس چنین چیزی بیاورد برای وی آنچنان چیز است و هر کس اسیری بیاورد فلاـن پـاداش را دارد، جوانـان برای پیکار شـتابان شدنـد و پیران در کنار پرچم ها ماندنـد، پس چون جنگ پایان یافت جوانان آنچه را پیامبر (ص) به آنان وعده داده بود جویا شدند و پیرمردان گفتند:

ما پشتیبان شـما بودیم، اگر شما می گریختید ما پناهگاه شما بودیم؛ و بین أبی یسر بن عمرو انصاری برادر بنی سلمه و سعد بن معـاذ کلاـمی در گرفت، از این رو خداونـد متعـال غنـایم را از دست آنان خارج ساخت و اختیار آن را در دست پیامبرش قرار داد تا هر گونه که خواست تقسیم کند و آن حضرت غنایم را به صورت مساوی بین آنان تقسیم نمود.

و عباده بن صامت گویـد: ما در انفال اختلاف کردیم و اخلاق ما در آن به بـدی گرایید، و خداوند آن را از دست ما گرفت و آن را در اختیـار پیـامبرش قرار داد و آن حضـرت آن را به صـورت مسـاوی بین مـا تقسـیم کرد. و این در جهت تقوای الهی و اطاعت وی و اصلاح ذات البین بود.

و سعد بن أبی وقاص گوید: برادرم عمیر در جنگ بدر کشته شد و من سعید بن عاص بن امیّه که ذی الکتیفه نامیده می شد را کشتم و شمشیر وی را برداشتم و

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۲۹۵

آن را به نزد پیامبر (ص) آوردم

و از آن حضرت درخواست کردم که آن را به من هدیه کند. حضرت فرمود: «این نه از آن من و نه از آن توست، برو و آن را در میان غنایم جمع آوری شده بینداز.» من رفتم شمشیر را انداخته و بازگشتم، از کشته شدن برادرم و گرفته شدن شمشیرم بسیار اندوهگین بودم و گفتم: ممکن است این به دست کسی برسد که این مشکلات و ابتلای مرا نداشته است؛ چیزی نگذشته بود که فرستاده ای پیش من آمد و این در شرایطی بود که آیه شریفه:

«یَسْئَلُونَکَ ...» نازل شده بود، من ترسیدم که شاید علیه من چیزی نازل شده باشد ولی چون به نزد پیامبر خدا (ص) آمدم فرمود: ای سعد! تو از من آن شمشیر را خواستی و حال آنکه آن از آنِ من نبود و اکنون در اختیار من قرار گرفت، برو و آن را بردار که از آنِ توست ...» «۱»

درباره تفسیر آیه شریفه می توان به کتاب تفسیر تبیان، تفسیر علی بن ابراهیم قمی، تحف العقول رساله امام صادق (ع) در غنایم، سیره ابن هشام، تفسیر قرطبی، درّ المنثور، سنن بیهقی، الاموال أبو عبید «۲» و دیگر کتابها در این زمینه مراجعه نمود که از همه اینها آشکار می شود که غنایم بی تردید از انفال است حال یا همه آن و یا برخی از اصناف آن، و در مورد همین غنایم بوده است که نزاع و پرسش پدید آمده و آیه شریفه در همین مورد نازل شده است.

بله اموال عمومی مانند زمینهای موات و کوهها و نیزارها و روستاهای مخروبه و مانند آن نیز به نظر ما از انفال است، بلکه لفظ انفال

در فقه شیعه منصرف به همین امور است.

از سوی دیگر نزاع و پرسش در مورد انفال، اگر چه در مورد غنایم جنگ است- چنانچه در اخبار فریقین آمده است- ولی از حمل جواب در آیه شریفه بر ظاهر آن که عموم و استغراق است مانعی نیست، که در این صورت الف و لام در «یَسْئَلُونَکَ عَنِ

---

(۱)- مجمع البیان ۲/ ۵۱۷ و ۵۱۸.

(۲)- ر. ک. تبیان ۱/ ۷۸۱؛ تفسیر علی بن ابراهیم/ ۲۳۵؛ تحف العقول/ ۳۳۹؛ سیره ابن هشام ۲/ ۲۹۵؛ تفسیر قرطبی ۸/ ۲؛ درّ المنثور ۳/ ۱۵۸؛ سنن بیهقی ۶/ ۲۹۱؛ و الاموال/ ۳۸۲ و صفحات بعد از آن.

الْأَنْفالِ» الف و لام عهد است و در آیه شریفه «قُلِ الْأَنْفالُ لِلّهِ وَ الرَّسُولِ» برای استغراق، و مؤید همین معناست که اسم ظاهر [الانفال] تکرار شده است. «۱»

بلکه ممکن است گفته شود که مورد سؤال اگر چه خصوص غنایم است ولی سؤال نه بدین جهت است که اینها غنایم است و به قدرت شمشیر در جنگ گرفته شده، بلکه بدین جهت پرسش شده که اینها از انفال یعنی از اموال عمومی است و متعلق به اشخاص نیست، که در این صورت پرسش و پاسخ هر دو بر یکدیگر در عموم و اطلاق منطبق است و الف و لام نیز در هر دو جمله برای استغراق است.

از سوی دیگر بین آیه انفال و آیه خمس اختلافی نیست و در این میان نسخی صورت نگرفته است، چنانکه برخی گفته اند که آیه انفال با آیه خمس نسخ شده است، زیرا اینکه گفته می شود انفال برای پیامبر یا امام است چیزی جز

این نیست که در اختیار و تصرف اوست و هر گونه بخواهد و لو به صورت تقسیم در بین رزمندگان در آن تصرف می کند، در غنایم هم تقسیم متعین نیست بلکه امام می تواند در جهت مصالح امت که مسئولیت آن بر عهده اوست آن را به مصرف برساند، اگر چیزی از آن باقی ماند آن را تخمیس می کند و مابقی را تقسیم می نماید؛ این چیزی بود که مرسله حماد و صحیحه زراره بر آن دلالت داشت. «۲»

و پیش از این تفصیل این مطلب در جهت دوّم از فصل غنایم گذشت.

شیخ طوسی- قدس سرّه- نیز در تفسیر تبیان نظریه نسخ را از مجاهد و عکرمه و دیگران نقل می کند آنگاه می گوید:

«و دیگران می گویند: این آیه منسوخ نشده است؛ ابن زید این راه را رفته است، طبری نیز همین را برگزیده و به نظر ما همین نظریه درست است، زیرا نسخ نیازمند دلیل است، و منافاتی بین این آیه و آیه خمس نیست تا بخواهیم بگوییم

---

(۱)- اگر محدوده انفال در جمله دوم آیه همان محدوده جمله اول بود، نیازی به تکرار لفظ انفال نبود، بلکه با ضمیر به آن اشاره می شد.

(۲)- وسائل ۶/ ۳۶۵، ابواب انفال ... باب ۱، حدیث ۲ و ۴.

آیه خمس آن را نسخ کرده است.» «۱»

بله ایشان در مبسوط «۲» خلاف این را گفته و قائل به نسخ شده اند، که در این رابطه می توان به آنچه ما در فصل غنایم نگاشتیم مراجعه کرد.

از سخنان بزرگان که در ابتدای بحث خواندیم نیز روشن شد که دایرۀ انفال و گسترۀ آن در احادیث شیعه و در فقه

آنـان به مراتب گسترده تر از آن چیزی است که در فقه سـنت از آن منظور شـده است، زیرا در سـخنان آنان انفال بر خصوص غنـایم جنگ به صورت گسترده یا برخی از اصـناف آن اطلاق شـده است، چنانکه توضـیح آن خواهـد آمـد؛ اما به نظر ما می توان آن را بر این و نیز همهٔ اموال عمومی که دارای مالک شخصی نیست، مانند زمینهای موات، کوهها، بیابانها، نیزارها و بلکه دریاها و معادن و مانند آن اطلاق نمود.

و بلکه در صورتی که به صورت مطلق آورده شود تنهـا به اموال عمومی اطلاق می گردد. پس چنین به نظر می رسـد که گویا واژه انفال نزد ما و علمای سنت در دو چیز متباین و جدای از یکدیگر به کار برده می شود.

ابو عبید پس از کلامی که پیش از این از وی خواندیم می گوید:

«در بخشش هایی که امام می بخشد سنت های چهارگانه است، که هر یک جایگاه ویژه ای جز جایگاه دیگری دارند: یکی از آنها بخششی است که خمسی در آن نیست. دوم: بخششی است از غنایم که پس از جدا کردن خمس است.

سوّم: بخششی است که از خود خمس است. چهارم: بخشش از خود غنایم است پیش از آنکه خمس آن جدا شود.

امـا آن بخشـش که خمس نـدارد، لباس و وسایل شخصـی مقتول (سَـلَب) است؛ و آن در صورتی است که فردی به تنهایی در میـدان کارزار مشـرکی را بکشـد، که در این صورت سَـلَب او از آنِ اوست بـدون آنکه تخمیس شود یا دیگر سـپاهیان در آن شریک باشند.

---

(۱)- تبیان ۱/ ۷۸۱.

(۲)- مبسوط ۲/ ۶۵.

و امّا آن بخششی که از غنیمت پس

از خمس است، آن در صورتی است که امـام گروهی را به سـرزمین دشـمن بفرسـتد و آنان غنایمی با خود بیاورنـد که در این صورت پس از برداشت خمس یک چهارم یا یک سوم آن از آنان است.

و اما سوم اینکه همه غنیمت گردآوری شود و خمس آن برای امام جدا شود و هنگامی که خمس در تصـرف امام قرار گرفت به هر اندازه که صلاح بداند از آن ببخشد.

و امّا آنچه از جمله غنایم بخشـیده می شود مواردی است که به افرادی که با سـپاه همکاری کرده اند و نقاط ضـعف دشمن را نشـان داده انـد یـا چراگـاه چارپایـان را راهنمـایی کرده انـد چیزی بخشـیده شود. و این از مواردی است که سود آن برای همه سپاهیان است. و در همه این موارد روایات و دیدگاههای مختلفی وجود دارد.» «۱»

آنگاه ایشان برای تفصیل این بخشش های چهارگانه و ذکر روایات و شرح آن چهار باب پیاپی را می گشایند؛ که در صورت نیاز می توان بدان مراجعه نمود.

ما پیش از این در جهت دوّم از فصل غنایم، غنیمت های جنگ را در انواع مختلف آن از منابع مالی دولت اسلامی برشمردیم، و گفتیم که زمینهـا و باغات به طور کلّی تقسـیم نمی شود بلکه برای مجموع مسـلمانان به عنوان مسـلمانان زیر نظر امام و رهبر جامعه باقی می ماند و غلات و فواید آن در جهت مصالح مسلمین به مصرف می رسد.

و اموال منقول نیز در آن تقسیم متعین نیست، بلکه پیشوای جامعه می تواند نیازمندیها و گرفتاریهای مسلمانان را برطرف کند و اگر چیزی از آن باقی ماند یک پنجم آن را برداشته و مابقی را بین رزمندگان تقسیم کند و اگر چیزی از آن باقی نماند چیزی

برای آنان نیست.

بر این معنا مرسله طولانی حماد از بنده صالح خدا (امام موسی بن جعفر (ع)) دلالت دارد که آن حضرت فرمود: «وی می تواند با این مال همه آن چیزهایی که بر عهده اوست از بخشش به مؤلفه قلوبهم تا دیگر امور را انجام دهد و اگر پس از آن چیزی باقی ماند یک پنجم آن را جدا کرده و بین اهل آن تقسیم می کند و مابقی را بین آنان که در

---

(۱)- الاموال/ ۳۸۷ و ۳۸۸.

تحصیل آن سهیم بودند تقسیم می کند، و اگر پس از برطرف کردن نیازمندیها چیزی نماند دیگر برای آنان چیزی نیست.» «۱»

در صحیحهٔ زراره نیز آمده است که امام (ع) فرمود: «امام دستور می دهد، جایزه می دهد و به هر که صلاح بداند پیش از آنکه غنایم تقسیم شود می بخشد، پیامبر خدا (ص) به همراهی قومی به جهاد پرداخت و برای آنان چیزی از غنایم قرار نداد، و اگر بخواهد آن را بین آنان تقسیم می کند.» «۲»

و بسیاری از اصحاب ما به مضمون این روایات فتوا داده اند، و پیامبر اکرم (ص) غنایم مکّه و حنین را بین رزمندگان تقسیم نکرد با آنکه با جنگ گشوده شده بود، و ما این مطلب را در فصل غنایم یادآور شدیم. و آنچه أبو عبید گفته است که واجب است پس از تخمیس یک چهارم یا یک سوم آن را به رزمندگان اختصاص داد، نزد ما ثابت نشده است، و ظاهراً در این گونه موارد اختیار با امام است.

مگر آنکه گفته شود: این دو از قبیل تقسیم بین رزمندگان است [یعنی از باب مثال ذکر شده نه از باب اینکه

متعیناً باید چنین باشد] و چنانکه در مرسلهٔ حماد آمده تقسیم بعد از تخمیس انجام گرفته است.

ولی آنچه کار را آسان می کند این است که خمس نیز حق واحدی است که همهٔ آن در اختیار امام است و در جهت مصالح مسلمانان آن را به مصرف می رساند، چنانکه در فصل خمس تفصیل آن را مورد گفتگو قرار دادیم.

مخفی نماند که آنچه زائد بر یک سوم و یک چهارم باقی می ماند در بین دیگر سپاهیان، در صورتی که در حال جنگ باشند و رزمندگان سریّه را پشتیبانی کنند تقسیم می شود. اما اگر سریّه خود به جنگ پرداخته و در منطقه سپاهی وجود نداشته است دیگر وجهی برای اشتراک آنان نیست و همه غنیمت برای کسانی است که در جنگ

---

(۱)- وسائل ۶/ ۳۶۵، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۴.

(۲)- وسائل ۶/ ۳۶۵، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۲.

شرکت داشته اند، و أبو عبید هم در سخنان خود به این معنا اشاره داشت.

و بازهم ایشان [أبو عبید] برای ابتدای جنگ و اواخر آن فرق گذاشته است و می نویسد:

«بخشش باید در اواخر جنگ باشد، زیرا رزمندگان در ابتدا بسیار با نشاط و آماده هستند و با سرعت به سوی دشمن می تازند اما پس از مدتی احساس خستگی می کنند و سفر آنان را فرسوده می کند و دوست دارند که برگردند.» «۱» [و لذا با بخشش و تشویق می توان آنان را بر انجام کار تشویق نمود.]

[آیا قرار دادن پاداش و بخشش یک حکم فقهی است یا تصمیم حکومتی؟]

مطلب دیگری که لازم است بدان پرداخته شود این است که یک چهارم و یا یک سوم که باید به گروههایی که برای جنگ اعزام می شوند (سرایا) پرداخت شود و یا وسایل

شخصـی و لباسـهای مقتول (سـلب) که برای قاتـل است، آیـا این حکم فقهی ثـابت است یا یک حکم حکومتی است از سوی پیـامبر اکرم (ص) برای همیشه و یـا حکمی است از او (ص) به عنوان موقت بر حسب آنچه آن را بـا توجه به اوضـاع و شـرایط مناسب می دانسـته، که در این صورت امام می تواند گاهی نصف و یا یک پنجم را برای گروههای اعزامی (سـرایا) قرار دهد، یا اینکه در زمانی با دگرگونی مصالح بگوید لباسها و اموال شخصی مقتول برای قاتل نیست.

در این مسـأله دیـدگاههای مختلفی مطرح شـده و شایـد درست ترین همین نظر آخری باشـد، زیرا واضـح است که در صورت دگرگونی شـرایط و اوضاع مصالح نیز دگرگون می شود. و ما پیش از این در جهت چهارم از فصل غنایم مسأله سلب را مورد گفتگو قرار دادیم، که می توان بدان مراجعه نمود.

و ظاهر عبارت أبو عبید در اینجا این است که حکم «سلب» در نزد او یک حکم ثابتی بوده

---

(۱)- الاموال/ ۳۹۸.

است برای همیشه، یـا به عنوان حکمی فقهی و الهی، یـا حکم حکومتی دائمی از سوی پیامبر (ص)، و همچنین حکم یک سوم و یا یک چهارم برای گروههای اعزامی (سرایا).

در هر صورت شما ملاحظه می فرمایید که بخشش (نفل) در اقسام چهارگانه آن نزد أبو عبید از حریم غنایم جنگ تجاوز نمی کند.

و در سنن بیهقی بابی را تحت عنوان انفال گشوده است، آنگاه بابی را به سلب و بابی را به تخمیس آن و بابی را به گروههایی که پیامبر اکرم برای جنگ به سوی نجد فرستاد که فرزند عمر در میان آنان بود و برای

هر یـک از آنهـا شتری را علاوه بر سـهمیهٔ وی قرار داد- و در آن جنـگ سـهم هر یـک از آنها دوازده شتر بود- و بابی را در اختصـاص یـک پنجم از خمس به سـهم مصالـح و بـابی را برای بخشـش یـک چهارم و یا یک سوم در سـرایا پس از پرداخت خمس، و بابی را به آنچه پیامبر (ص) در جنگ بدر پیش از نزول آیهٔ شریفه انفال بخشید، اختصاص داده است. که از همه این مطالب روشن می شود که موضوع نفل و انفال نزد ایشان خصوص غنایم جنگ است. «۱»

در هر صورت بایـد گفت آن شتری که پیامبر اکرم (ص) افزون به سـهمیهٔ آنان به آنان بخشـیده، باز خود از خمس یا از سـهم خداوند متعال یا از سهم پیامبر اکرم (ص) بوده است.

شـافعی نیز در کتـاب «الامّ» خویش بحث انفـال را مطرح کرده، آنگـاه مسـأله سـلب، آنگـاه مسـأله بخشـش شتر علاوه، آنگاه بخشـش هایی که امام نسبت به سپاهیان یا گروههای اعزامی به صورت مشروط پیش از درگیر شدن با دشمن دارد را یادآور شده و در پایان می نویسد:

«همهٔ اینها برای آنهاست بر اساس آنچه امام با آنها شرط کرده است.» «۲»

در مختصر خرقی که در فقه حنابله نگاشته شده آمده است:

«امام و جانشینان وی همان گونه که پیامبر (ص) عمل کرد، پس از برداشت خمس

---

(۱)- سنن بیهقی ۶/ ۳۰۵.

(۲)- الامّ ۴/ ۶۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۰۲

در صورتی که در ابتدای اعزام باشد یک چهارم و اگر پس از بازگشت باشد یک سوم به رزمندگان اختصاص خواهند داد.»

ابن قدامه در شرح عبارت فوق می نویسد:

«نفل به معنی زیاده است که علاوه بر سهم رزمنده به

وی می دهند، و از همین مورد است نماز نافله که علاوه بر نماز واجب است ...

و نفل در جنگ به سه گونه است: یکی همان که خرقی یادآور شده ... دوم این که امام چیزی را به برخی از سپاهیان به خاطر مشکلات و سختی ها و ناراحتی هایشان یا به خاطر آزاری که به خصوص وی علاوه بر دیگر رزمندگان رسیده اختصاص دهد. سوم این که فرمانده بگوید: کسی که از این دیوار قلعه بالا رود یا این دیوار را خراب کند یا چنین نقبی را بکند یا کار ویژه ای را بکند من چنین جایزه ای به او می دهم، یا مثلًا بگوید: اگر اسیری بیاورد فلان مقدار جایزه نزد من دارد. آنگاه ایشان به صورت گسترده ادله این سه و دیدگاههای مختلف در مورد آن را یادآور شده اند، که می توان بدان مراجعه نمود.» «۱»

خلاصۀ کلام این که: موضوع انفال نزد آنان غنایم جنگ است و عنوان «نفل» نزد آنان بر آنچه امام از غنایم یا از خمس آن علاوه بر سهمیه های آنان به آنها می بخشد اطلاق می گردد.

و امّا نزد ما [علمای امامیه] می توان آن را بر غنایم جنگ و آنچه علاوه بر آن بخشیده می شود با توجه به مورد نزول آیه شریفه اطلاق نمود، و به طور قطع نمی توان مورد غنایم را تخصیص زد و از شمول آن خارج نمود.

و لیکن آنچه در بین فقهای ما مصطلح است این است که انفال همه اموال عمومی را که متعلق به اشخاص نیست در بر می گیرد. بر اساس روایاتی که از ائمه معصومین (ع) در

---

(۱)- مغنی ۱۰/ ۴۰۸.

این باب وارد شده

است. و این تفاوت دیدگاه تا آنجاست که بین آنچه در دیدگاه ما و فقهای ما مصطلح است با آنچه در دیدگاه فقیهان و راویان حدیث اهل سنت مصطلح است گویا یک تباین کلی وجود دارد.

[برخی از سخنان فقهای شیعه در انفال]

۱- مرحوم شیخ مفید در مقنعه می گوید:

«باب انفال: انفال در زمان حیات پیامبر اکرم (ص) ویژهٔ آن حضرت است، و پس از وفات آن حضرت برای امام و فرمانروایی است که جانشین اوست. خداوند متعال می فرماید: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ، قُلِ الْأَنْفالُ لِلّهِ وَ الرَّسُولِ، فَاتَّقُوا اللّهَ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَیْنِکُمْ وَ أَطِیعُوا اللّهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ». و آنچه برای پیامبر (ص) است پس از آن حضرت از آن فرمانروای امت است که جانشین اوست.

و انفال هر زمینی است که بدون تاختن اسب و شتر گشوده شده است، و نیز زمینهای موات و ترکه کسی که وارثی برای او نیست و نیزارها و دریاها و بیابانها و معادن، و چیزهایی که پادشاهان به اقطاع [خالصجات] درمی آورند.

از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «ما آن مردمی هستیم که خداوند در قرآن اطاعت ما را واجب فرموده است، برگزیده اموال و انفال از آن ماست». و مراد از برگزیده اموال، آن اموالی است که امام از غنایم پیش از تقسیم آن برای خویش برمی گزیند، مانند کنیزی زیبا یا اسبی فربه یا لباسی زیبا و آنچه مشابه اینهاست از برده و کالا، طبق تفسیری که از ائمه (ع) در این باره رسیده است. و هیچ کس نمی تواند در آنچه ما از انفال برشمردیم مگر با اجازهٔ امام عادل تصرف کند.» «۱»

۲- در نهایه شیخ آمده است:

«انفال در زمان پیامبر خدا

(ص) ویژه آن حضرت بود، و آن برای کسی است که

---

(۱)- مقنعه/ ۴۵.

پس از وی زمام امور مسلمانان را به دست دارد. و آن هر زمین خرابی است که مردمش کوچ کرده اند، و هر زمینی که برای تصرف آن اسب و شتری تاخته نشده است، یا اینکه مشرکان خود در اختیار مسلمانان قرار داده اند، و قلّه کوهها و گستره بیابانها و نیزارها و زمینهای موات بی صاحب، و اموال عتیقه و ارزشمند پادشاهان و آنچه آنان جز از راه غصب به اقطاع خود درآورده اند، و میراث کسی که وارثی ندارد. و نیز برای اوست از غنایم پیش از تقسیم، کنیز زیبا و اسب فربه و لباس ارزشمند و آنچه شبیه اینهاست از برده یا کالا.

و اگر مردمی با مشرکان اهل حرب بدون اجازه امام جنگیدند و غنیمتی به دست آوردند، غنیمت آنان نیز ویژه امام است نه دیگران.» «۱»

مانند این مطالب در مبسوط نیز آمده است. «۲»

ما پیش از این از ایشان به نقل از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایتی را از تبیان نقل کردیم که می توان بدان نیز مراجعه نمود. «۳»

۳- در مراسم سلّار پس از ذکر خمس آمده است:

«و انفال نیز از آن اوست، و آن هر زمینی است که بدون تاختن اسب و شتر گشوده شود، و زمینهای موات و میراث کافر حربی، و نیزارها و دره ها و معادن، و قطایع سلطان که در همه این موارد جز با اجازهٔ امام نمی توان در آن تصرف کرد.» «۴»

۴- و در باب انفال کتاب کافی أبو الصلاح حلبی آمده است:

«انفال مختص است به هر

زمین که اسب و شتری بر آن تاخته نشده، و قطایع سلطان و زمین های موات، و هر زمینی که سه سال مالکش آن را بلااستفاده گذاشته است، و قلّه کوهها و عمق بیابانها از هر نوع زمین و دریاها و نیزارها، و میراث کسی که وارثی ندارد از اموال و چیزهای دیگر.» «۵»

---

(۱)- نهایه/ ۱۹۹.

(۲)- مبسوط ۱/ ۲۶۳.

(۳)- تبیان ۱/ ۷۸۰.

(۴)- جوامع الفقهیه/ ۵۸۱ (چاپ دیگر/ ۶۴۳).

(۵)- کافی أبی الصلاح/ ۱۷۰.

۵- و در اواخر جهاد غنیه آمده است:

«و امّا زمینهای انفال هر زمینی است که صاحبان آن بدون جنگ آن را تسلیم کرده باشند یا از آن سرزمین کوچ کرده باشند، و نیز هر زمینی که مالك آن مرده باشد و وارثی نه از طریق خویشاوندی و نه از طریق آزاد شدن از بردگی (ولاء عتق) نداشته باشد، و گسترهٔ بیابانها و قلّه کوهها و نیزارها و قطایع سلاطین که از راه غصب به دست نیاورده باشند و زمینهای موات، که همه اینها ویژه امام است نه دیگران، و او هرگونه که صلاح بداند می تواند در آن تصرف کند، می تواند بفروشد یا ببخشد یا هر گونه تصرف دیگر.» «۱»

۶- در وسیله ابن حمزه آمده است:

«زمینها به چهار گونه است: زمینی که اهل آن به میل خود مسلمان شده باشند، و زمینهای جزیه و آن زمینهایی است که اهل آن با مسلمانان مصالحه کرده باشند، و زمینهایی که با زور شمشیر گرفته شده است و زمینهای انفال. زمینهای نخست از آن صاحبانش است ... و دوّم حکم آن به امام واگذار شده است ... و سوّم تمامی آن برای

مسلمانان است و حکم آن در اختیار امام است، به هر گونه که صلاح دانست در آن تصرف می کند و او نسبت به مسلمانان دلسوزتر است؛ و چهارم ویژه امام است و آن ده گونه است: هر زمینی که اهل آن کوچ کرده اند و هر سرزمین خرابی که اهل آن آن را رها کرده اند، و هر زمینی که کفار بدون جنگ واگذار کرده اند، و هر زمینی که برای تصرف آن اسب و شتری تاخته نشده است، و زمینهای بایر بدون صاحب و نیزارها و قله کوهها و دشت و بیابانها و برگزیده شاهان، قطایع آنها که بدون غصب در دست آنان است. همه اینها در دست امام است، هر چه را خواست می فروشد و هر چه را خواست می بخشد و از فردی به

---

(۱)- جوامع الفقهیه/ ۵۲۳. (چاپ دیگر/ ۵۸۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۰۶

فردی دیگر منتقل می کند، و پس از مدتی بهره آنان را کم یا زیاد می کند.» «۱»

۷- در مهذب ابن براج آمده است:

«باب ذکر اراضی انفال: هر زمینی که اهل آن از آن کوچ کرده باشند، و هر زمینی که صاحبان آن بدون جنگ واگذار کرده باشند و اسب و شتری بر آن تاخته نشده است، و هر زمینی که مردمش کوچ کرده اند، و قلّه کوهها و عمق بیابانها و نیزارها، اشیاء برگزیده پادشاهان و زمینهای اقطاعی آنها در صورتی که غصب نکرده باشند، و هر زمینی که نیزار بوده و تبدیل به زمین کشاورزی کرده باشند، یا موات بوده و آباد کرده اند، که همه اینها از انفال است، و آن برای امام است نه دیگر مردم. او می تواند با

بخشش یا فروش و جز آن در آن تصرف کند به هر گونه که مصلحت بداند.» «۲»

و دیگر سخنان بزرگان فقها در این زمینه و عبارت مرحوم محقق در شرایع که ما پس از این در مصادیق انفال به تفصیل از آن گفتگو خواهیم کرد.

تعبیراتی که در کلمات اصحاب آمده بود تعبیراتی است که از روایات اهل بیت (ع) گرفته شده، و صاحبان خانه بدانچه در خانه است داناترند.

و اینکه آنان غنایم را از انفال نشمرده اند با آنکه آن قطعاً از انفال است- چون مورد نزول آیه است- شاید بدین جهت بوده که بحث غنایم مربوط به بحث کتاب جهاد بوده و آنان متعیّن می دانسته اند که غنایم بین رزمندگان تقسیم شود، و لااقل آنان را در ضمن اموری که به عهده امام است صاحب حق می دانسته اند، و به همین جهت حکم آن را با حکم انفال که سهم مقاتلین بدان تعلق نمی گرفته و تنها حق امام بوده جدا می دانسته اند، و مقصود در باب انفال چیزهایی بوده که مخصوص امام بوده است و به همین جهت غنایم را از آن جمله به شمار نیاورده اند.

از سوی دیگر لازم است به این نکته توجه شود اینکه در روایات و کلمات اصحاب

---

(۱)- جوامع الفقهیه/ ۷۱۷. (چاپ دیگر/ ۶۸۱).

(۲)- مهذّب ۱/ ۱۸۳.

آمده است: برای امام است «خاصه» یا «خالصه» یا «علی وجه الخصوص» این بدین معناست که این اموال مانند غنایم نیست که رزمندگان در آن سهیم باشند و باید بین آنان تقسیم شود، یا مانند اراضی مفتوح عنوه نیست که از آن مسلمانان است به عنوان اینکه مسلمانند، به گونه ای که

وقف آنان بماند و در آن خریدوفروش و بخشش صورت نگیرد. نه اینکه این اموال املاک شخصی باشد که متعلق به شخص امام باشد به گونه ای که فرزندانش و دیگر ورّاث از آن ارث ببرند، و توضیح این مسأله در مباحث بعد خواهد آمد.

و شما ملاحظه می فرمایید در این زمینه با اینکه کلمات اصحاب ما با یکدیگر نزدیک و مشابه هستند، ولی در بعضی از مثالها با یکدیگر متفاوتند.

برخی از آنها معدنها و دریاها را از انفال برشمرده اند و برخی آن را ذکر نکرده اند، و در کتاب کافی پس از ذکر مثالهای انفال گفته است «و جز آنها» که شاید مشعر به این باشد که آنچه ایشان یادآور شده اند به عنوان مثال است [نه اینکه انفال منحصر به آنها باشد.] و همچنین است سخن در رابطه با روایات باب، که منظور تمام اموال عمومی است که متعلق به اشخاص نیست. و شاید این به حسب اعصار و زمانها دگرگونی هایی در آن حاصل شود. به عنوان مثال دریاها و هوا و نیز حق عبور اتومبیل ها و هواپیماها از کشورها در زمان ما دارای اهمیت و ارزش است [و پولهایی به عنوان حق ترانزیت و تردد گرفته می شود] که در زمانهای گذشته دارای ارزش نبوده است، در این زمان ها این گونه اموال نیز از انفال است و در اختیار پیشوای جامعه قرار دارد، ولی آن گونه که از کلمات آنان به دست می آید توجه و اهتمام در زمانهای گذشته تنها به زمینها بوده است.

و در اینجا نکته ای است شایان توجه.

[روایات باب]

اما روایات در این زمینه بسیار است که برخی از آنها را اکنون و برخی را در آینده

به

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۰۸

هنگام بحث تفصیلی انفال یادآور می شویم:

۱- صحیحه حفص بن بختری، از امام صادق (ع) که فرمود:

«انفال چیزی است که اسب و شتری بر آن تاخته نشده است، یا مردمی آن را مصالحه کرده اند، یا مردمی به دست خویش آن را واگذار کرده اند، و نیز هر زمین مخروبه و عمق بیابانها که آن برای پیامبر خدا (ص) است و نیز برای امام پس از او هرکجا بخواهد آن را قرار می دهد». «۱»

سند این روایت تا حفص صحیح است و حفص بن بختری بنا به نظر مشهور ثقه است و تشکیک در مورد آن مردود شناخته شده است. «۲»

۲- صحیحه محمد بن مسلم از امام صادق (ع) که از آن حضرت شنیدند که می فرمود:

«انفال زمینی است که بر آن خونی ریخته نشده است، یا مردمی آن را مصالحه کرده و با دست خویش آن را واگذار کرده اند، و نیز زمینهایی که خراب شده است یا عمق بیابانها، که همه اینها از فی ء است. و انفال از آنِ خدا و پیامبر است، و آنچه برای خداست نیز از آن پیامبر است هرکجا که خواسته باشد آن را قرار می دهد.» «۳»

و ظاهراً آنچه در این دو روایت مورد نظر است تنها بیان زمینهای انفال است.

۳- موثقهٔ سماعه بن مهران که گفت: از آن حضرت از انفال پرسیدم، فرمود:

«هر زمینی است که به خرابی گراییده، یا چیزهایی که ویژه پادشاهان بوده که برای امام است و مردم در آن سهمی ندارند. فرمود: و از آن مورد است بحرین که اسب و شتری بر آن نتاخته است.» «۴»

---

(۱)- عن أبی عبد اللّه (ع)

قال: الانفال ما لم يوجف عليه بخيل و لا ركاب، او قوم صالحوا، او قوم اعطوا بايديهم، و كل ارض خربه، و بطون الاوديه فهو لرسول الله (ص) و هو للامام من بعده يضعه حيث يشاء. (وسائل ۶/ ۳۶۴، ابواب انفال، باب ۱، حديث ۱).

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابو ال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۷، ص: ۳۰۸

(۲)- تنقيح المقال ۱/ ۳۵۲.

(۳)- عن ابى عبد الله (ع) انه سمعه يقول: ان الأنفال ما كان من أرض لم يكن فيها هراقه دم او قوم صولحوا و اعطوا بايديهم، و ما كان من ارض خربه او بطون أوديه فهذا كلّه من الفى ء. و الانفال للّه و للرسول، فما كان للّه فهو للرسول يضعه حيث يحب. (وسائل ۶/ ۳۶۷، ابواب انفال، باب ۱، حديث ۱۰).

(۴)- سماعه بن مهران قال: سألته عن الانفال فقال: كل ارض خربه او شى ء يكون للملوك فهو خالص للامام و ليس للناس فيها سهم. قال: و منها البحرين لم يوجف عليها بخيل و لا ركاب. (وسائل ۶/ ۳۶۷، ابواب انفال، باب ۱، حديث ۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۰۹

۴- مرسله حماد بن عیسی، از برخی از اصحاب ما، از بنده صالح خدا (ع) (موسی بن جعفر (ع)) روایت کرده است که پس از ذکر خمس و زمینهایی که با جنگ گشوده شده و برگزیده اموال که همه اینها در اختیار امام است، می فرماید: «و برای اوست پس از خمس انفال است و انفال هر زمین مخروبه ای است که اهالی آن از آن

کوچ کرده اند، و هر زمینی که اسب و شتری بر آن نتاخته است ولی آنان بر آن مصالحه کرده و بدون جنگ در اختیار مسلمانان قرار داده اند، و برای اوست قلّه کوهها و عمق بیابانها و نیزارها و هر زمین موات که صاحبی ندارد، و نیز از آن اوست برگزیده پادشاهان، آنچه در دست آنان است بدون آنکه غصب کرده باشند، زیرا غصب به هر شکل آن باید به صاحبش بازگردانده شود، و نیز او (امام) وارث کسی است که وارثی ندارد و افراد بیچاره را تحت پوشش دارد.» «۱»

مطلب دوّم: در معنی اینکه انفال از آن امام است

اشاره

اینکه می گوییم انفال مال امام است، در نگاه نخست ممکن است

سه احتمال در آن متصور باشد:

احتمال اوّل: اینکه عنوان امامت عنوان مشیر باشد،

و مراد شخص امام باشد که عهده دار امور جامعه است؛ مثلًا امیر المؤمنین (ع) در زمان امامت خویش مالك همه خمس ها و فی ء و انفال باشد نه به خاطر امامتش بلکه به خاطر شخص خودش، و امامت عنوان مشیر باشد به شخص وی، مانند صاحب کلاه سیاه که عنوان دخالتی در

---

(۱)- عن العبد الصالح ... و له بعد الخمس الانفال، و الانفال کل ارض خربه قد باد اهلها، و کلّ ارض لم یوجف علیها بخیل و لا رکاب و لکن صالحوا صلحاً و اعطوا بایدیهم علی غیر قتال، و له رءوس الجبال، و بطون الاودیه ... و الآجام، و کل ارض میته لاـ ربّ لها، و له صوافی الملوک ما کان فی ایدیهم من غیر وجه الغصب لانّ الغصب کله مردود، و هو وارث من لا وارث له یعول من لا حیله له. (وسائل ۶/ ۳۶۵، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۴).

موضوع ندارد و صرفاً اشاره به شخص است.

احتمال دوّم: اینکه حیثیت امامت حیثیت تعلیلیّه باشد،

مانند رئیس یک مؤسسه که به خاطر اینکه رئیس مؤسسه است برای وی حقوق سالیانه و ماهیانه قرار می دهند. که طبق این احتمال تمام اخماس و انفال مال شخص امام علی (ع) است و لکن مثلًا به عنوان اجرت امامت وی قرار داده شود، که علت واسطه ثبوت حکم است.

احتمال سوّم: اینکه حیثیت امامت حیثیت تقییدیّه باشد

که در حقیقت موضوع حکم همین علت باشد، و انفال ملک مقام و منصب امامت است نه ملک شخص امام، که در این صورت حیثیت امامت واسطه عروض حکم برای شخص است و در حقیقت حکم برای خود واسطه ثابت است. از سوی دیگر ملکیت یک امر اعتباری است که می توان آن را برای مقام و حیثیت نیز اعتبار نمود، همان گونه که ملاحظه می شود بسیاری از اموال ملک دولت و حکومت به شمار می آید. بلکه ممکن است آن را برای مکانها نیز اعتبار نمود چنانکه برخی چیزها ملک مسجد یا حسینیه یا بیمارستان محسوب می گردد.

[مقتضای احتمالات]

مقتضای دو احتمال اوّل این است که هر چه برای امیر المؤمنین (ع) از خمس ها و انفال در زمان حیات آن حضرت بود، پس از وفات به ورثه او مطابق با سهامشان منتقل شود؛ همان گونه که مثلًا املاک زید به ورثه او منتقل می شود، و نیز آنچه رئیس یک مؤسسه به عنوان مزد ریاست دریافت کرده پس از وفات به ورثه او منتقل می شود، که در این صورت باید گفت تمام زمینهای موات و کوهها و نیزارها و بیابانها و دریاها و معادن و مانند آن با وفات آن حضرت (ع) به ورثه او منتقل شده و برای امام بعدی چیزی به عنوان امامت او باقی نمانده است.

و مقتضای احتمال سوّم این است که هر چه برای مقام امامت بوده به امام بعدی

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۱۱

منتقل شود، همان گونه که امامت و رهبری جامعه نیز دست به دست می چرخد.

و بسا ممکن است گفته شود که احتمال دوّم نیز به گونه ای به احتمال سوّم

بر گردد، برای اینکه حیثیات تعلیلیّه نیز بـا دقت عقلی به حیثیات تقییـدیّه بازمی گردد، زیرا حقوق رئیس مؤسسه در حقیقت به خـاطر مقـام ریـاست اوست نه شـخص او؛ به گـونه ای که اگر می شـد حیـثیت ریـاست را از شـخص رئیس جـدا کرد، در آن صورت مسئولیت متوجه ریاست بود نه آن شخص.

به نظر ما این نکته اخیر در احکام عقلیه صحیح است، اما در احکام عرفیه مقامات مختلف است؛ در مثال مـذکور عرف حقوق رئیس را متوجه شخص می داند و حیثیت را علت و واسطه این حقوق می شمارد و به همین جهت حقوقی را که در این ارتباط دریافت کرده ملك او و قابل انتقال به ورثه او می داند نه به حاکم پس از او، و اما در اموری مانند امامت و دولت این اموال و احکام را ویژه مقام و حیثیت می دانند.

از آنچه گفتیم روشن شد که آنچه در این مقام صحیح است همان احتمال سوم است، چرا که امامت و ولایت در بافت اسـلام و نظام اسلامی تنیده شده است، همان گونه که تفصیل آن در جایگاه خود گذشت، و ادارهٔ شئون حکومت چه حق باشد و چه باطل به نظام مالی نیازمند است.

و آنچه در همهٔ زمانها و کشورها متعارف است این است که اموال عمومی را که متعلق به اشـخاص نیست بلکه متعلق به جامعه و همه مردم است در اختیار رهبر جامعه قرار می دهند، زیرا او نماینده مردم و حافظ حقوق و منافع آنان است.

به راستی این چه برداشتی است؟ و آیا کسـی اجازه می دهـد که اسـلامی که دین عدل و انصاف است، همهٔ دریاها و بیابانها و معادن و نیزارها و

قطایع پادشاهان و میراث افراد بـدون وارث و خمس همه عایـدات مردم از تجارت و کار و کشاورزی و دیگر درآمدهایشان را برای یک شخص واحد به عنوان شخصی او هر چند در مقام عدالت و

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۱۲

بلکه عصمت باشد، قرار دهد؟!

و آیـا این گـونه تشـریع بـا حقیقت و روح اسـلام که می فرمایـد: «کَیْ لا یَکُونَ دُولَةً بَیْنَ الْأَغْنِیاءِ مِنْکُمْ» «۱» تـا اموال در میان ثروتمندان شما دست به دست نچرخد، منافات ندارد؟!

و یک فرد چه نیازی به این همه اموال دارد با اینکه مردم در نیازمندی گسترده به سـر می برند؟ با اینکه می دانیم احکام اسلام گزاف نیست بلکه بر اساس مصالح واقعی جامعه است.

و مؤید برداشت ماست این نکته که زمینهای موات بدون اشـکال از انفال و مال امام است، اما مشاهده می کنیم که در کتاب و سنت آمـده است که زمین برای همهٔ مردم است، خداوند متعال می فرماید: «وَ الْأَرْضَ وَضَعَها لِلْأَنامِ» «۲» خداوند زمین را برای مردم قرار داد و در خبر یونس از عبد صالح امام موسی بن جعفر (ع) آمده بود که فرمود:

زمین از آنِ خداونـد متعـال بـود و آن را وقـف بنـدگان خـود کرد، پس هر کس سه سـال پشت سـر هم بـدون دلیـل زمینی را بلااستفاده و معطل گذارد، از او گرفته می شود و به دیگری واگذار می گردد. «۳»

و در رسـاله محکم و متشـابه به نقـل از تفسـیر نعمانی به سـند خود از علی (ع) پس از آنکه خمس را ذکر کرده و گفته اسـت نیمی از آن مال امام است می فرماید: «پس از این برای قائم به امور مسلمانان انفالی است

که برای پیامبر خدا بود، خداوند متعال می فرماید: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ، قُلِ الْأَنْفالُ لِلّهِ وَ الرَّسُولِ». اینان انفال را درخواست کردند تا برای خود قرار دهند، و خداوند متعال با این آیهٔ شریفه پاسخ آنها را داد.» «۴»

---

(۱)- سوره حشر (۵۹)/ ۷.

(۲)- سورهٔ الرحمن (۵۵)/ ۱۰.

(۳)- فی خبر یونس عن العبد الصالح (ع) قال: ان الارض للّه- تعالی- جعلها وقفاً علی عباده فمن عطّل ارضاً ثلاث سنین متوالیه لغیر ما علّه اخذت من یده و دفعت الی غیره. (وسائل ۱۷/ ۳۴۵، ابواب احیاء الموات، باب ۱۷).

(۴)- انّ للقائم بامور المسلمین بعد ذلک الانفال إلیّ کانت لرسول اللّه ۶ قال اللّه- عزّ و جلّ-: «یسألونک عن الانفال قل الانفال للّه و الرسول». و انما سألوا الانفال لیأخذوها لانفسهم فاجابهم اللّه بما تقدم ذکره. (وسایل ۶/ ۳۷۰، انفال، باب ۱، حدیث ۱۹).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۱۳

طبق این حدیث انفال برای قائم به امور مسلمین قرار داده شده، و ظاهر آن این است که برای اوست به عنوان اینکه قائم به امور مسلمین است، در حقیقت این اموال عمومی است و ملک منصب امامت است. و به ناچار باید در جهت مصالح عموم مردم به کار گرفته شود.

و ما بین اینکه مال برای امام به عنوان اینکه امام است و بین اینکه برای مسلمانان است به عنوان مسلمانان فرق اساسی نمی بینیم، زیرا سرپرست مسلمانان و کسی که عهده دار مصرف مال آنان در مصالحشان است همان امام است، و آنچه در دست امام است نیز در مصارف شخصی او به مصرف نمی رسد مگر مقدار کمی از آن، که آن هم خود از مهمترین مصالح عمومی است.

و

ما پیش از این نیز گفتیم که اموال عمومی گاهی به خدا نسبت داده می شود و گاهی به پیامبر یا امام و گاهی به مردم، و بازگشت همۀ اینها به یکی است.

به عنوان نمونه در خطبه شقشقیه نهج البلاغه می خوانیم: «و بنی امیه به همراه او [عثمان] بپاخاستند و مال خدا را همانند شتر که علف بهاری را می بلعد بلعیدند.» «۱»

و در سخن دیگری آن حضرت در نهج البلاغه به هنگام گفتگو با «عبد الله بن زمعه» که از وی مالی را طلب می کرد می فرماید: «این اموال نه از آنِ من است نه از آنِ تو، اینها از همه مسلمانان و محصول شمشیرهای آنهاست.» «۲»

با اینکه ما پیش از این گفتیم که غنایم نیز از انفال است و زیر نظر امام در هر جهت که مصالح مسلمانان اقتضا کند به مصرف می رسد.

از سوی دیگر در روایات و کلمات بزرگان میراث کسی که وارثی ندارد نیز از انفال

---

(۱)- و قام معه بنو اميّه يخضمون مال اللّه خضمه الابل نبته الربيع. (نهج البلاغه، فيض/ ۵۱؛ لح/ ۴۹، خطبه ۳).

(۲)- انّ هذا المال ليس لى و لا لك، و انّما هو فى ء المسلمين و جلب اسيافهم. (نهج البلاغه فيض ۷۲۸؛ لح/ ۳۵۳، خطبه ۲۳۲).

شمرده شده است. و تعبیرات در مورد آن در روایات متفاوت است: در برخی از روایات آن از انفال شمرده شده است، و در برخی روایات «امام را وارث کسی که وارثی ندارد» برشمرده است، و در برخی آمده است که «اموال ضبط می گردد و به بیت المال مسلمانان واریز می شود»، و در برخی آمده است که

«امیر المؤمنین (ع) فرمود: اموال او را به همشهریانش بدهید.» «۱»

از همهٔ اینها دانسته می شود که بین اینکه مال به امام یا مسلمانان یا بیت المال نسبت داده شود تفاوت اساسی وجود ندارد. و اینکه بخواهیم برخی روایات را حمل بر تقیه کنیم وجهی برای آن نیست، زیرا به خوبی می توان این تعبیرهای به ظاهر مختلف را با یکدیگر جمع کرد.

در صحیحه بزنطی آمده است: «و آن زمینهایی را که آباد نشده است والی تصرف می کند و به کسانی که آن را آباد می کنند واگذار می نماید، و آن برای همهٔ مسلمانان است ... و آنچه با شمشیر گرفته شده برای امام است و آن را در اختیار هر کس صلاح بداند قرار می دهد، همان گونه که پیامبر خدا (ص) با زمینهای خیبر انجام داد.»

و مانند این روایت است روایت صفوان و بزنطی، که می توان بدان مراجعه نمود. «۲»

در جمله اول این روایت زمینهای غیر آباد که در اختیار امام است به مسلمانان منسوب شده است، و در جمله دوّم تصمیم گیری در آنچه با شمشیر گرفته شده و متعلق به مسلمانان است به امام واگذار شده است؛ پس بین آن دو تفاوت اساسی نیست. بله، ممکن است یک فرق کوچکی بین آنجا که منسوب به امام است و آنجا که منسوب به مسلمانان است در برخی موارد گذاشته شود، و آن اینکه: اگر اموال مال امام

---

(۱)- ر. ك. وسائل ۱۷/ ۵۴۷، و پس از آن، ابواب ولاء ضمان الجريره و ...، باب ۳ و ۴.

(۲)- و ما لم يعمر منها اخذه الوالى فقبّله ممن يعمره و كان للمسلمين ... و ما اخذ بالسيف فذلك

الی الامام یقبّله بالذی یری کما صنع رسول اللّه (ص) بخیبر. (وسائل ۱۱/ ۱۲۰، ابواب جهاد عدو، باب ۷۲، حدیث ۱ و ۲).

باشد می تواند در آن هرگونه تصرفی که صلاح بداند و لو فروش و بخشش آن انجام دهد و می تواند پول آن را در هر جهتی که صلاح بداند و لو برای شخص بخصوص از مردم به مصرف برساند؛ اما اگر برای مسلمانان به عنوان مسلمانان باشد، مانند زمینهایی که با جنگ گشوده شده است، ممکن است گفته شود که نمی توان آنها را فروخت و یا به کسی بخشید، زیرا آنها به منزلهٔ وقف است برای مسلمانها و حاصل آن را نمی توان جز در آنچه به صلاح جامعه و عموم مردم به عنوان عموم مردم است نه شخصی خاص به مصرف رسانید، و تحقیق در این موضوع به جایگاه خود واگذار می شود. «۱»

[شواهدی بر آنچه گفته شد:]

بر اینکه ما گفتیم حیثیت امامت حیثیت تقییدیّه است و اموال برای حیثیت است و به همین جهت به وارث منتقل نمی شود بلکه به امام بعدی می رسد، دلایلی گواهی می دهد که برخی را یادآور می شویم:

مرحوم شیخ صدوق به سند خود از أبی علی بن راشد روایت کرده است که گفت:

«به أبی الحسن سوم (ع) گفتم: چیزی را نزد ما می آورند و می گویند: این مال أبو جعفر (ع) [امام جواد] است نزد ما، ما با آن چه بکنیم؟ حضرت فرمود: آنچه به خاطر امامت برای پدرم بوده است مال من است و آنچه جز این بوده است بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) میراث است.» «۲»

---

(۱)- اگر گفتیم انفال به عنوان اموال عمومی

ملـک همه مردم است، بـدین معنـاست که مردم به صورت مشاع مالک آن هسـتند و هر گونه دخل و تصـرف در آن منوط به اجازهٔ مردم و یا نمایندگان آنان است و در صورتی حکومت می تواند در این اموال تصرف کند که مردم چنین اجازه ای را به او داده باشـند. و ظاهراً آیه شـریفه «و الارض وضعها للانام»، مالکیت برای عموم مردم است و مسلمانان و غیر مسلمانان در این زمینه تفاوتی نمی کنند. (مقرر)

(۲)- عن أبی علی بن راشـد قـال: قلت لأبی الحسن الثالث (ع) انا نؤتی بالشـی ء فیقال: هـذا کان لأبی جعفر (ع) عنـدنا فکیف نصنع؟ فقـال: مـا کـان لأبی بسبب الامامه فهو لی، و ما کان غیر ذلک فهو میراث علی کتاب اللّه و سـنه نبیّه. (وسائل ۶/ ۳۷۴، ابواب انفال ...، باب ۲، حدیث ۶).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۱۶

و در کتاب میراث غنیه آمده است:

«اگر هیـچ وارثی وجود نداشـته باشـد میراث از آنِ امـام است، و اگر امـام از دنیـا رفت به امـامی که جانشـین اوست منتقل می گردد نه به کسانی که ترکه وی را به ارث می برند.» «۱»

در کتاب سرائر پس از آنکه ولایت رهبری [ولاء الامامه] را ذکر می کند می نویسد:

«هنگـامی که امـام از دنیا رفت اموال به امام دیگری که امور امت را پس از وی به عهـده گرفته است منتقل می شود نه به ورثه ای که ماترک وی را به ارث می برند.» «۲»

از سـخن این دو بزرگوار آشـکار می شود که در نزد آنـان میراث کسـی که وارثی نـدارد برای مقـام و منصب امـامت است نه برای شخص امام.

باز از جمله دلایلی که تصریح می کند که آنچه به

امـام به عنـوان امـام منسوب می شود از اموال شخصـی او نیست و برای حیـثیت امـامت است و جزء اموال عمومی است و بـاید مصالح همه مردم در آن رعایت شود، صحیحه أبی ولّاد حناط است که می گوید:

از امام صادق (ع) از مرد مسـلمانی که مرد مسلمان دیگری را (عمداً) کشته و مقتول خونخواهی از مسلمانان ندارد خونخواه او همه از اهل ذمّه هسـتند که از خویشاوندان اویند پرسـیدم، حضـرت فرمود: بر امام است که اسلام را به خویشاوندان وی عرضه کنـد، هر یک از آنان که مسـلمان شد ولیّ دم و خونخواه او محسوب می گردد و قاتل به وی داده می شود؛ اگر خواست او را می کشـد و اگر خواست می بخشـد و اگر خواست دیه می گیرد. پس اگر هیـچ یـک از آنـان مسـلمان نشدنـد، امـام خونخواه اوسـت، اگر خـواست می کشـد و اگر خـواست دیـه می گیرد و آن را در بیـت المـال مسـلمانان قرار می دهـد، زیرا پی گیری جنایت مقتول [یعنی دیه او] بر امام است، پس بر این اساس دیهٔ او نیز برای امام است. گفتم: اگر امام وی را مورد بخشـش قرار داد؟ فرمود: آن حق همه

---

(۱)- جوامع الفقهیه/ ۵۴۶، (چاپ دیگر/ ۶۰۸).

(۲)- سرائر/ ۴۰۳.

مسلمانان است، بر امام است که او را بکشد یا دیه بگیرد، و نمی تواند او را ببخشد. «۱»

و صـحیحه دیگری که می گوید: امام صادق (ع) در مورد مردی که کشـته شده بود و ولیّ دیگری جز امام نداشت فرمود: امام نمی تواند او را مورد عفو قرار دهد، او می تواند او را بکشد یا دیه بگیرد و آن را در بیت المال مسلمانان قرار بدهد،

زیرا پی گیری جنایتی که بر مقتول رفته بر امام است و همچنین دیهٔ او برای امام مسلمانان است. «۲»

از این دو روایت صحیحه آشکار می شود که اینکه گفته می شود چیزی برای امام است، عبارت دیگری از این مفهوم است که گفته شود آن از مسلمانان است، و به همین جهت حکم شده که باید دیه به بیت المال واریز شود، پس این گونه اموال برای منصب امامت است نه برای شخص امام.

از سوی دیگر اگر برای شخص امام بود می توانست قطعاً وی را نیز مورد عفو قرار دهد، یا اینکه امام (ع) تصریح فرموده اند که آن حق همه مسلمانان است و نمی توان وی را مورد عفو قرار داد.

و مورد روایت کسی است که وارثی ندارد و اموال او قطعاً از انفال محسوب می گردد.

و مانند این دو روایت است در دلالت بر مقصود روایت عبد الله بن سنان و عبد الله بن بکیر، از امام صادق (ع) که فرمود:

---

(۱)- عن أبی ولّاد الحناط قال: سألت أبا عبد اللّه (ع) عن رجل مسلم قتل رجلًا مسلماً (عمداً) فلم یکن للمقتول اولیاء من المسلمین الّا اولیاء من اهل الذمه من قرابته، فقال: علی الامام ان یعرض علی قرابته من اهل بیته الاسلام، فمن اسلم منهم فهو ولیّه یدفع القاتل الیه: فان شاء قتل، و ان شاء عفا، و ان شاء اخذ الدیه. فان لم یسلم احد کان الامام ولیّ امره: فان شاء قتل و ان شاء اخذ الدیه فجعلها فی بیت مال المسلمین لأن جنایه المقتول کانت علی الامام فکذلک تکون دیته لامام المسلمین. قلت: فان عفا عنه الامام؟ قال: فقال: انما هو حق جمیع المسلمین و انّما

على الامام ان يقتل او يأخذ الديه، و ليس ان يعفو. (وسائل ۱۹/ ۹۳، ابواب قصاص نفس، باب ۶۰، حديث ۱).

(۲)- قال أبو عبد اللّه (ع) فی الرجل يقتل و ليس له ولیّ الّا الامام: انّه ليس للامام أن يعفو، له ان يقتل او يأخذ الدّيه فيجعلها فی بيت مال المسلمين، لأنّ جنايه المقتول كانت على الامام و كذلك تكون ديته لامام المسلمين. (وسائل ۱۹/ ۹۳، ابواب قصاص نفس، باب ۶۰، حديث ۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۱۸

امير المؤمنين (ع) درباره مردی که کشته شده بود و مشخص نبود قاتل او کيست، قضاوت کرد و فرمود: اگر اوليايی برای وی شناخته شد که ديهٔ او را مطالبه کردند، از بيت المال مسلمانان ديه او پرداخت می شود، و خون مرد مسلمان ضايع نمی شود. زيرا ميراث او برای امام است پس ديهٔ او هم بر امام است. «۱»

و در صحيحهٔ سليمان بن خالد، از امام صادق (ع) است در مورد مرد مسلمانی که کشته شده بود و او را پدری نصرانی بود، که ديهٔ او از آن کيست؟ فرمود: ديهٔ او گرفته و در بيت المال مسلمانان قرار داده می شود، زيرا ديه و جنايتی که بر او رفته است نيز [در صورت مشخص نبودن قاتل] بر بيت المال مسلمين بود. «۲»

پس ديه در اينجا با اينکه برای امام است چون وارث من لا وراث له است، ولی حکم شده که در بيت المال مسلمين قرار داده شود. پس از اين دانسته می شود که مال برای شخص امام نيست.

[دو ديدگاه متفاوت درباره انفال]

خلاصه کلام در اين مورد اينکه: در فرمايشات ائمه معصومين (ع) که می فرمايند:

«خمس و فی ء و انفال

برای امام است» یا اینکه می گویند: «زمینهایی که با جنگ گشوده شده در اختیار امام است» دو دیدگاه مختلف در گستردگی و محدودیت آن وجود دارد.

دیدگاه نخست آنکه: مراد از امام امام معصوم است، و این لفظ اشاره به ائمه دوازده گانه (ع) است، و این اموال ملک شخصی آنان محسوب می گردد. و هر یک در عصر و زمان خود مالک این اموال بوده اند و می باشند، بر این اساس که در زمان غیبت

---

(۱)- عبد الله بن سنان و عبد الله بن بکیر، عن أبی عبد اللّه (ع) قال: قضی امیر المؤمنین (ع) فی رجل وجد مقتولًا لا یدری من قتله، قال: ان کان عرف له اولیاء یطلبون دیته أعطوا دیته من بیت مال المسلمین و لا یبطل دم امرئ حدیث ۱).

(۲)- سلیمان بن خالد عن أبی عبد اللّه (ع) فی رجل مسلم قتل و له اب نصرانی لمن تکون دیته؟ قال: تؤخذ دیته فتجعل فی بیت مال المسلمین لأنّ جنایته علی بیت مال المسلمین. (وسائل ۱۷/ ۵۵۵، ابواب ولاء ضمان الجزیره و ...، باب ۷، حدیث ۱).

امام عصر (عج) این اموال باید نگهداری شود و نزد افراد امین به امانت بماند تا به دست امام عصر (عج) برسد، یا اینکه باید در زمینی مدفون شود تا روزی که زمین گنجهایش را برای آن حضرت بیرون افکند، یا اینکه در مصارفی که علم به رضایت آن حضرت داریم مصرف شود، یا در جهتی مصرف شود که اگر آن حضرت خود تشریف داشتند در آن جهت مصرف می کردند، مانند تتمیم حق سادات، یا رفع مطلق نیاز نیازمندان- چنانکه از مرسل

طولانی حماد استفاده می شود، یا اینکه از سوی آن حضرت (ع) صدقه داده شود؛ همان گونه که از برخی روایات استفاده می شود ملاـك در صدقه دادن مال غیر این است که امکان نداشته باشد آن را به صاحبش برسانیم، هر چند صاحب آن را بشناسیم. و هر یک از این نظرات گویندگانی دارد، مگر آنکه از برخی روایات استفاده شود که ائمه (ع) همه آن یا بخشی از آن را برای شیعه حلال شمرده اند، چنانکه برخی قائل به این نظریه هستند.

دیدگاه دوّم اینکه: مراد از امام حاکم واجد شرایط مسلمانان است، در همهٔ زمانها- معصوم باشد یا غیر معصوم- چرا که به نظر ما حکومت تعطیل بردار نیست، و امامت در بافت اسلام و نظام اسلامی تنیده شده است، و تعطیل آن مساوی با تعطیل اسلام است، همان گونه که تفصیل آن در جلد اوّل کتاب گذشت.

بله، در صورت حضور امام معصوم بدون شك امامت حق آن حضرت است، ولی لفظ امام برای ائمه دوازده گانه (ع) وضع نشده است و حتی عنوان مشیر به آنان هم نیست.

ما در روایت از امام علی بن الحسین (ع) در حدیث حقوق خواندیم که فرمود: «و کل سائس امام «۱» هر سیاست گذاری امام است.» و امام صادق (ع) هنگامی که از عرفات کوچ می کرد و از مرکب خود به زمین افتاد و امیر الحاج اسماعیل بن علی به احترام آن

---

(۱)- خصال/ ۵۶۵، ابواب خمسین، حدیث ۱.

حضرت ایستاد، به اسماعیل فرمود: «سر فان الامام لا یقف «۱» حرکت کن که پیشوا نباید توقف کند.» و موارد دیگری که امام در مفهوم عام به

کـار برده شـده است، و حتی گـاهی به پیشوایـان باطل نیز «امام» گفته می شـده و از آنان تحت عنوان «ائمه جور» یاد می شـده است. و خلاصه کلام اینکه مراد از امام همان حاکم واجـد شـرایط در زمان خویش است، و اموال نیز اموال شخصـی او نیست. بلکه برای مقام و منصب امامت است به صورت تقیید، و این اموال پس از عزل یا مرگ وی به امام دیگر منتقل می شود، و در حقیقت این اموال اموال عمومی و از مهمترین ارکـان نظـام مـالی حکومت اسـلامی است، که زیر نظر نماینـده جامعه قرار داده شده است و مصرف آن نیز مصالح امام و امت اسلامی است که البته مصارف شخصی امام و نیز سادات از خاندان پیامبر (ص) از مهمترین آن می باشـد؛ و برای شـخص امـام معصوم نیست تـا برای آن حضـرت نگهـداری شود؛ یـا در آن جهت که علم به رضای آن حضرت است، یا بر آن حضرت واجب است مصرف گردد، یا از طرف او صدقه داده شود.

اینها دو دیدگاه متفاوت در این زمینه است که به اصـطلاح زمان ما در یک دیدگاه [دیدگاه اول] شخصیت حقیقی امام مالک انفال و مانند آن است و در دیدگاه دیگر [دیدگاه دوم] شخصیت حقوقی امام.

و ما چنانکه پیش از این یادآور شـدیم دیدگاه دوّم را اختیار کردیم، و بر درستی آن دلیل آوردیم، و این نزد ما مسأله روشـنی است ولی بسیاری از بزرگان ما دیدگاه اوّل را برگزیده اند؛ که ما به همین مناسبت با نقل دیدگاهها و سخنان آنان کمی بحث و استدلال در این زمینه را گسترش می دهیم.

البته سخنان بزرگان عموماً در باب خمس

است، ولی از سخنان ایشان و نیز از روایات استفاده می شود که خمس و انفال بر یک مبنا استوار هستند.

---

(۱)- وسائل ۸/ ۲۹۰، آداب سفر حج و عمره، حدیث ۱.

[سخنان برخی از بزرگان مبنی بر اینکه انفال ویژه امام معصوم است]

۱- شیخ در نهایه پس از برشمردن مصادیق انفال می فرمایند:

«هیچ کس نمی تواند چیزی از انفال و اخماس را که متعلق به امام است، مگر با اجازه وی در آن تصرف کند؛ و هر کسی بدون اجازهٔ وی در آن تصرف کند، نافرمان شمرده می شود. و آنچه در آن تصرف کرده است اگر ارتفاع قیمت یا رشد دیگری پیدا نمود به امام بازگردانده می شود، و اگر با اجازهٔ امام در آن تصرف کرد باید آنچه را با امام مصالحه کرده از نصف یا ثلث یا ربع به امام بپردازد.

این در زمان ظهور امام است، اما در حال غیبت آنان به شیعیانشان اجازه داده اند که در حقوق آنان که متعلق به اخماس و جز آن است تصرف کنند، در آن چیزهایی که چاره ای از آن ندارند، مانند ازدواج و تجارت و مسکن. اما در چیزهای غیر ضروری، تصرف در آن به هیچ وجه جایز نیست.

و آنچه از خمس گنج ها و جز آن در حال غیبت به آنان تعلق می گیرد، اصحاب ما در مورد آن اختلاف نظر دارند، و در مورد آن روایت صریح مشخصی نیست، مگر اینکه هر یک از آنان سخنی را گفته اند که به احتیاط نزدیک است:

برخی گفته اند در زمان عدم حضور ائمه تصرفات ضروری مانند ازدواج و تجارت و ... برای ما مباح شمرده شده است.

و برخی گفته اند: حفظ آن تا زمانی که انسان زنده است واجب

است، و هنگامی که مرگ وی نزدیک شد به یکی از برادران مؤمن خود که به وی اطمینان دارد وصیت کند که آن اموال را نگهداری کند تا به دست صاحب الامر (عج) برساند، یا همان گونه که این وصیت کرده به دیگری وصیت کند تا در نهایت این اموال به دست آن حضرت برسد.

و برخی گفته اند آن را در زیر خاک مدفون کند، زیرا زمین هنگام ظهور قائم (عج)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۲۲

گنج های خودش را برای آن حضرت آشکار می کند.

و برخی گفته اند واجب است خمس را به شش قسمت تقسیم کند: سه قسمتِ آن مال امام است که باید دفن شود یا نزد فردی امین به ودیعه نهاده شود. و سه قسمت دیگر بین نیازمندان آن از ایتام آل محمد و بینوایان و درراه ماندگان آنان تقسیم شود. و این آن چیزی است که شایسته است انجام شود، زیرا این سه قسمت نیازمندان آن آشکار هستند اگر چه آن کسی که متولی پخش آن در بین آنان بود غایب است، همان گونه که مستحق زکات ظاهر است اگر چه آن کسی که باید زکات را بگیرد و در بین نیازمندان توزیع کند غایب است. و هیچ کس در مورد زکات نگفته است که پرداخت آن به نیازمندان آن جایز نیست.

و اگر کسی به احتیاط عمل کند و یکی از دیدگاههای پیشین را به کار گیرد و اموال را دفن کند یا به فردی امین بسپارد، گناهکار محسوب نمی شود. و اما تصرف در اموال بنابر نظریه تحلیل- چنانکه قول اول آن را متذکر شده بود- خلاف احتیاط است و بهتر این است همان

گونه که ما پیش از این گفتیم از تصرف در آن اجتناب شود.» «۱»

۲- و استاد ایشان شیخ مفید- طاب ثراه- در کتاب مقنعه در مقام نقل اقوال در مسأله می فرماید:

«و برخی از آنان [فقهای امامیه] بر کنار نهادن آن برای صاحب الامر (ع) نظر دارند، و اگر بترسند که مرگشان فرا رسد به کسی که نسبت به عقل و دیانت او اطمینان دارند وصیت کنند که اگر قیام آن حضرت را درک کرد اموال را به آن حضرت برساند، و الّا به کسی که همانند خود او امین و اهل دیانت است وصیت کند که وی این مسئولیت را به انجام برساند، و این شیوه ادامه می یابد تا آنگاه که امام زمان (عج) ظهور کند. و این نظر نزد من از روشن ترین اقوال است، زیرا

---

(۱)- نهایه، ۲۰۰- ۲۰۱.

خمس حقی است که برای آن حضرت واجب گردیده و پیش از غیبت آن حضرت دستوری مشخص نشده است تا بدان عمل گردد و لذا واجب است نگهداری شود تا آمدن آن حضرت، یا اگر امکان رساندن به دست ایشان فراهم نشد و کسی یافت شد که واقعاً به دست آن حضرت برساند، به دست آن حضرت برساند.» «۱»

۳- در بخش دوّم مختلف در بیان حکم سهم امام در عصر غیبت می نویسد:

«و آیا جایز است سهم امام (ع) در رفع نیازمندیهای ذریّه آن حضرت به مصرف برسد، همان گونه که برخی از علمای ما این نظریّه را برگزیده اند؟ ظاهراً باید جایز باشد، به خاطر روایاتی که ما پیش از این خواندیم که در آن روایات در زمان عدم حضور

ائمه (ع) سهم امام برای برخی از شیعه مباح شمرده شده بود، اولویت اقتضا می کند که نسبت به فرزندان و ذریّه آن بزرگواران- با توجه به نیاز آنان و بی نیازی ائمه (ع) در حال غیبت- نیز جایز باشد.» «۲»

از این فرمایش مرحوم علامه (ره) استفاده می شود که ایشان بر این باور بوده اند که اموال، اموال شخصی امام معصوم (ع) می باشد و در زمان غیبت از آن بی نیاز هستند.

۴- در شرایع پس از ذکر تقسیم خمس به شش قسمت می فرماید:

«و آنچه پیامبر (ص) و یا امام (ع) آن را دریافت کرده اند به وارث آنان منتقل می شود.» «۳»

۵- در خمس مصباح الفقیه آمده است:

«و بسا این دیدگاه به نظر درست تر می آید که جایز است آن [اموال خمس] صدقه داده شود و در جهت مصالح نیازمندان و لو غیر بنی هاشم مصرف گردد، چون که این اموال عرفاً از قبیل «مال غائب است» که ما معذوریم آن را به

---

(۱)- مقنعه/ ۴۶.

(۲)- مختلف/ ۲۱۰، (دیگر ۲/ ۴۰).

(۳)- شرایع ۱/ ۱۸۲، (چاپ دیگر/ ۱۳۵).

صاحبش برسانیم، و درست ترین راه پس از مأیوس شدن از رساندن مال غایب به صاحبش جواز صدقه دادن آن است، و بلکه واجب است این گونه عمل شود، همانند مالی که صاحب آن را نمی شناسیم.» «۱»

مانند این مطلب در جواهر نیز آمده است. «۲»

۶- و در کتاب زبده المقال، تقریر درس استاد بزرگوار مرحوم آیت اللّٰه العظمی بروجردی- طاب ثراه- آمده است:

«پس به ذهن می رسد که سهم خداوند و سهم پیامبر و سهم ذی القربی در زمان غیبت برای شخص امام منتظر حجه بن الحسن العسکری (عج) ثابت است، و

بر کسی که خمس به مال وی تعلق می گیرد واجب است آن را به وی برساند.

همان گونه که هر مالی که در دست کسی است و صاحبش معلوم است این گونه باید باشد ...

و ایـن از آن روست که مهمـترین امر در نظر امـام (ع) حفـظ دین و حراست از آن است، و آن بزرگـواران همـواره در این راه جانفشانی کردند؛ پس چون اعلای کلمهٔ دین و ترویج شـریعت سـید المرسـلین (ص) به بخشـش و استفاده از سهم مبارک آن حضـرت متوقف است، و این اموال بـاعث اسـتواری ارکان دین و ترس و گریز دشـمنان آنان می گردد، ما در می یابیم که آن بزرگواران با تمام وجود به این عمل راضـی هسـتند و به عملی جز این راضـی نمی باشـند؛ و اگر ما سـهم آن بزرگواران را در جهت به دست آوردن این هدف ارزشمند به مصرف برسانیم، نه تنها ما معذور می باشیم بلکه مأجور هم هستیم.» «۳»

اینهـا نمونه ای از کلمـات بزرگان در این زمینه بود، از آنها آشـکار می شـد که آنان به این معنی توجه نداشـته انـد که خمس یک مالیاتی است که اگر به عنوان یک مالیات اسلامی

---

(۱)- مصباح الفقیه/ ۱۵۹.

(۲)- جواهر ۱۶/ ۱۷۷.

(۳)- زبده المقال/ ۱۳۹ و ۱۴۱.

در سـطح گسترده، از معـادن بـا همه گستردگی آن و از سودهـای تجـارت بـا آن همه زیـادی آن و دیگر چیزهـایی که در آن خمس است دریافت می شد در هر سال به هزاران میلیارد تومان می رسـید، و این برای ادارهٔ شـئون رهبری مسلمین و حکومت آنان- هر چند دایره آن گسترده باشد- قرار داده شده است؛ نهایت امر اینکه ادارهٔ

شئون سادات نیازمند نیز چون از بیت نبوت هستند از آن جمله محسوب می گردد.

بلکه ملاحظه می شود که آنان خمس را برای شخص امام معصوم (ع) و سادات و فقراء به صورت نصف قرار می دهند.

و کسی که به زیادی و گستردگی مقدار خمس و نسبت آن با مقدار زکاتی که آقایان در خصوص اشیاء نُه گانه با حدود و شرایط آن و نسبت عدد سادات فقرا با جمیع مصارف هشتگانه زکات که همه فقرای غیر سادات و همه راههای خیر و کارهای عام المنفعه و بلکه فقرای سادات است توجه کند، برای وی روشن می شود که این برداشت درستی از مصرف خمس نیست، و شارع مقدس چنین تصویری را از خمس و انفال ارائه نفرموده است.

عمده اشکال نیز در اینجاست ك اصحاب ما به خاطر دوریشان از میدان سیاست و حکومت به ذهنشان نرسیده است که این گونه مسائل به ویژه انفال و اموال عمومی به باب حکومت و چگونگی ادارهٔ جامعه و گستردگی نیازمندیهای آن مربوط می گردد و اینکه حکومت خواه ناخواه به سیستم مالی گسترده نیازمند است.

آقایان لفظ امام که در روایات باب آمده است بر دوازده امام معصوم (ع) منصرف دانسته اند و ملکیت را نیز بر ملکیت شخصیّه حمل کرده اند؛ از این رو به چنین نتایجی رسیده اند؛ و در این باره باید بسیار اندیشید.

احتمال بعیدی نیز به نظر می رسد که در روایات آمده که آنچه در دنیا و مافیهاست برای امام است، یا زمین و آنچه می رویاند برای امام است و ... این به خاطر مقامات

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۲۶

عالی و وجودات کاملهٔ ائمه (ع) می باشد، چون آنان عصاره نظام وجود

و خلاـصه آفرینش هستند، آنان هـدف از آفرینش و میوهٔ درخت طبیعت محسوب می گردنـد. و این درست است که بگوییم اگر صاحب باغ در باغ خود انواع درخت ها را بکارد هدف اصـلی آن میوه های شـیرین است که از آن باغ به دست می آورد و این درست است که باغبـان بگویـد: من این بـاغ زیبـا را ایجـاد نکردم و این درختان را نکاشـتم و آنها را آبیاری نکردم مگر برای این میوه های عالی ارزشمند. و شاید از آن جمله که در شأن پیامبر اکرم (ص) [در حدیث قدسی] رسیده است که فرمود: «لولاک لما خلقت الافلاک» «۱» اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم، نیز همین معنی اراده شده باشد.

مطلب سوّم: پژوهشی گسترده تر در مصادیق و عناوین انفال

اشاره

ما پیش از این احتمال دادیم که آنچه در روایات و سـخنان فقها در بیان مصادیق انفال آمـده از باب مثال است، و لـذا معادن و دریاهـا در برخی آمـده و در برخی نیامـده است، پس مقصود از انفـال در فقه شـیعه همه اموال عمومی است که خداونـد برای مردم آفریـده است و در چیزهـای بخصوص محـدود نمی شود و در زمانهای مختلف متفاوت است. به عنوان نمونه در زمانهای گذشـته زمین از مهمترین اموال عمومی و از ارزشـمندترین آنهـا بوده است ولی در زمـان مـا دریـا و فضا نیز از مهمترین آن به شمار می آید.

پس این سنخ از اموال که دست بشر آن را نیافریده است و متعلق به اشخاص بخصوصی نیست همه از انفال محسوب است و به امـام به عنوان امـام که نماینـده جامعه است اختصاص دارد، بـدین معنی که در اختیار اوست به خاطر حفظ نظم و عـدالت و به خاطر پیش گیری از هرج

و مرج و تضییع حقوق همه مردم، پس آن گونه که

---

(۱)- بحار الأنوار ۱۵/ ۲۸، تاریخ پیامبر اکرم (ص)، باب بدء خلقه، حدیث ۴۸.

امام صلاح بداند مصرف و توزیع می گردد، و به همین مطلب بازمی گردد آنچه در برخی روایات آمده که زمین یا دنیا همه از آنِ امام است. «۱»

و بی تردید مراد از این ملکیت، ملکیت حقیقیّه که تکویناً برای خداوند متعال است نیست، بلکه مراد ملکیت اعتباریه عرفیه و شرعیه است، که ما پیش از این گفتیم که ممکن است آن را برای مقام و منصب نیز اعتبار نمود، و این ملکیت منافاتی با مالکیت اشخاص در ارتباط با کاری که انجام می دهند مانند اینکه بنایی را در زمین یا آثاری را روی مواد صنعتی انفال احداث می کنند ندارد، زیرا موضوع در آن متفاوت است؛ پس زمین مثلًا ملک امام است، اما آثار و کاری که روی آن شده است ملک احیاءکننده می باشد.

ولی از شرایع استفاده می شود که مرحوم محقق انفال را در پنج چیز خلاصه کرده است، سخن ایشان در این زمینه بدین گونه است:

«مطلب نخست در انفال است: و انفال چیزهایی است که ویژه امام است همان گونه که برای پیامبر (ص) بوده، و آن پنج چیز است: زمینی که بدون جنگ به دست آمده است، چه اهل آن کوچ کرده باشند و یا با اختیار خود تسلیم مسلمانان کرده باشند. و زمین موات، چه آنهایی که در دست کسی بوده و آنجا را ترک کرده اند یا آنهایی که به طور کلی به ملکیت کسی در نیامده، مانند دره ها و ساحل دریاها و قلّه

کوهها و آنچه متعلق به آن است و نیز گستره بیابانها و جنگل ها و نیزارها. و نیز هنگامی که دار الحرب گشوده شد، آنچه از قطایع و اشیاء برگزیده که متعلق به سلطان آنان است از آنِ امام است اگر از مسلمانان یا معاهدی غصب نشده باشد؛ و نیز برای اوست از غنیمت هر چه بخواهد از اسب یا لباس یا کنیز یا جز آن برگزیند، تا مادامی که اجحاف نکند، و آنچه

---

(۱)- ر. ک. کافی ۱/ ۴۰۷، کتاب الحجّه، باب انّ الارض کلّها للامام (ع).

رزمندگان بدون اجازهٔ او به غنیمت گرفته اند از آنِ امام (ع) است.» «۱»

ظاهراً مواردی را که ایشان برشمرده اند از «ساحل دریاها» تا «نیزارها» همه عطف به «درّه ها» و از مصادیق زمینهای موات است که غالباً مفهوم احیاء به آنها صدق نمی کند، ولی اشکالی که بر ایشان وارد است اینکه: نیزارها و جنگلها دارای حیات طبیعی است که بسا مفیدتر از زمینهایی است که افراد احیاء کرده اند. از سوی دیگر ایشان در اینجا میراث من لا وارث له و معادن را از جمله انفال نشمرده اند، با اینکه در روایات آمده است و اوّلی متفق علیه است که از انفال است.

بله، در اینجا مطلب دیگری است و آن اینکه آنچه از برخی اخبار و فتاوی به دست می آید این است که در بیان مفهوم انفال نظرشان تنها به چیزهایی بوده است که از کفار به مسلمانان منتقل می شده است، زیرا در صدر اسلام همهٔ زمینها و امکانات زیر سیطره کفار و تحت سلطه آنان بوده است، و برخی از اموال آنان با جنگ به مسلمانان

منتقل می شـده که زیر عنوان غنایم از آنها یاد شده است و برخی بدون جنگ منتقل می شده، و آنچه با جنگ منتقل می شده نیز دو گونه بوده است: منقول و غیر منقول؛ و جنگ نیز گاهی با اجازه امام بوده و گاهی بـدون اجازه وی. و شایـد رزمندگان مسـلمان در آن زمان انتظار داشته اند که همه آن اموال بین آنان تقسیم شود، و ائمه (ع) خواسته اند بفرمایند که آنچه به وسیلهٔ جنگ به مسـلمانان منتقل می شده است در صورتی که با اجازه امام بوده اموال منقول آن بین رزمندگان تقسیم می شده است مگر اشـیاء برگزیـده آن که ویژه امـام بـوده است، و غیر منقول آن نیز برای همه مسـلمانان به عنوان مسـلمانان بوده است، مگر زمینهای اقطاعی پادشاهان که آن نیز ویژه امام بوده است. اما در صورتی که جنگ بدون اجازهٔ امام بوده است، در آن صورت همه آن اموال در اختیـار امـام قرار می گرفته است، و همچنین در صورتی که برای تصـرف آن جنگی صورت نمی گرفته؛ که همه در

---

(۱)- شرایع ۱/ ۱۸۳، (چاپ دیگر/ ۱۳۶).

اختیار امام بوده است، و همچنین زمین های مواتی که احیاء نشده است و ساحل دریاها و بیابانها و قلّه کوهها و جنگلها.

و اینکه در روایـات آمـده است که اینهـا «خاصه» یا «خالصه» مال امام است، به این معناست که بر اینها حق رزمنـدگان یا دیگر مسلمانان تعلق نگرفته تا اینکه بین آنان تقسیم شود، یا به صورت وقف برای آنان باقی بماند، بلکه ویژه رهبر مسلمانان است به عنوان این که رهبر است. به همین جهت مرحوم محقق انفال را در

پنج چیز منحصر کردند.

در هر صورت ما اکنون عناوینی که به عنوان انفال شهرت یافته و استدلالهایی که بر آن شده است را مورد گفتگو قرار می دهیم.

[اموالی که به عنوان انفال شناخته شده است]

۱- زمینهایی که بدون جنگ به دست آمده است.

اشاره

زمینهایی که بدون جنگ و بدون تاختن اسب و شتر به ملکیت مسلمانان در آمده از انفال شمرده شده است، چه اهل آن از آنجا کوچ کرده باشند یا اینکه با اختیار خود آن را در اختیار مسلمانان نهاده باشند و خود در آنجا زندگی کنند. ظاهراً اینکه این زمینها از انفال است هیچ گونه اختلافی نیست، بلکه اجماعی است. کتاب جواهر- که در شرح شرایع است و متن و شرح را با هم آورده- بر این معنی تأکید ورزیده است. «۱» و روایات زیادی بر این مضمون دلالت دارد که برخی را یادآور می شویم:

[روایات مسأله]

۱- صحیحه یا حسنهٔ حفص بن بختری، از أبی عبد اللّه [امام صادق (ع)] که فرمود:

«انفال چیزی است که اسب و شتری بر آن تاخته نشده یا سرزمینی که مردم آن بر آن مصالحه کرده اند یا مردمی که زمینی را با رضایت خود بخشیده اند و نیز هر زمینی که

---

(۱)- جواهر ۱۶/ ۱۱۶.

مخروبه شده و عمق بیابانها که از پیامبر خداست، و برای امام پس از او که آن را قرار می دهد هرکجا بخواهد.» «۱»

اینکه فرموده: زمینی که بر آن اسب و شتری تاخته نشده، مفهوم عامی دارد و زمینهایی را که اهل آن کوچ کرده اند نیز در بر می گیرد. و اینکه فرموده: زمینی که بر آن مصالحه کرده اند، اعمّ از آن است که این مصالحه پیش از جنگ باشد یا پس از شروع جنگ. و مصالحه گاهی بر این است که زمینها برای امام باشد یا بر این است که زمینها برای مسلمانان باشد و گاهی بر این است که دست خودشان

باشد و تنها خراج و مالیات آن را بپردازند، که در این صورت به آن «زمین جزیه» گفته می شود.

و ظاهراً روایت با توجه به اطلاق آن هر سه نوع را شامل می شود، زیرا در همه این اقسام زمین یا خراج آن در اختیار امام است.

۲- موثقه محمد بن مسلم از امام صادق (ع) که گفت از آن حضرت شنیدم که می فرمود:

انفال آن سرزمینی است که بر آن خونی ریخته نشده، یا اینکه مردمی بر آن مصالحه کرده اند و خود با رضایت خویش آن را بخشیده اند، و زمینهای بایر و بیابانها که همهٔ اینها از فی ء است. و انفال برای خدا و پیامبر اوست، و هر چه برای خداست برای پیامبر است هر جا که بخواهد آن را به مصرف می رساند. «۲»

موثقه دیگری از محمد بن مسلم نیز به همین مضمون رسیده است. «۳»

۳- موثقه زراره از امام صادق (ع) که گفت:

---

(۱)- عن أبی عبد اللّه (ع) قال: الانفال ما لم یوجف علیه بخیل و لا رکاب أو قوم صالحوا او قوم اعطوا بایدیهم و کل ارض خربه و بطون الاوديه فهو لرسول اللّه (ص) و هو للامام من بعده یضعه حیث یشاء. (وسائل ۶/ ۳۶۴، ابواب انفال ...، باب ۱، حدیث ۱).

(۲)- عن أبی عبد اللّه (ع) انه سمعه یقول: ان الانفال ما کان من ارض لم یکن فیها هراقه دم او قوم صولحوا و اعطوا بایدیهم، و ما کان من ارض خربه او بطون اودیه فهذا کلّه من الفی ء. و الانفال للّه و للرسول، فما کان للّه فهو للرسول یضعه حیث یحبّ. (وسائل ۶/ ۳۶۷، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۱۰).

(۳)- وسائل ۶/ ۳۶۸،

ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۱۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۳۱

از آن حضرت دربارهٔ گفتار خداونـد متعال: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ قُلِ الْأَنْفالُ لِلّهِ وَ الرَّسُولِ» پرسـیدم، فرمود: انفال برای خدا و پیامبر است و هر زمینی که اهل آن آن را ترک کرده انـد بدون آنکه اسب و شتر و سواره و پیاده ای بر آن تاخته باشد، که آن از آنِ خدا و پیامبر اوست. «۱»

۴- موثقه سماعه بن مهران گفت:

از آن حضـرت [امـام صـادق (ع)] از انفـال پرسـیدم، فرمود: هر زمین بایر یا هر چیزی که ویژه پادشاهان است ویژه امام است و مردم را در آن سهمی نیست. و فرمود: و از آن جمله است بحرین که برای آن اسب و شتری تاخته نشده است. «۲»

و اینکه در این روایت آمـده است: «و مردم را در آن سـهمی نیست» گویا تفسـیر فرمایش پیشـین آن حضـرت است که فرمود: «ویژه امـام است» و مراد از ویژه امـام بودن این است که بین مردم و یا رزمنـدگان تقسـیم نمی شود نه اینکه آن ملک شخصـی امام است، همان گونه که پیش از این یادآور شدیم.

مرحوم شیخ انصاری در کتاب خمس پس از نقل روایت سماعه می فرماید:

«مگر اینکه چنانکه در کتاب احیاء آمـده مردم بحرین با اختیار خود اسـلام را پذیرفتنـد، همانند مدینه مکرّمه، پس زمینهای آن در اختیار صاحبان آن است؛ در کتاب روضه نیز در کتاب خمس، بحرین را از انفال برشـمرده؛ و در کتاب احیاء الموات آن را همانند مدینه مکرمه برای صاحبانش دانسته، و شاید این از

---

(۱)- عن أبی عبد اللّه (ع) قال: قلت له: ما یقول اللّه: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ

قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ» قال: الانفال للّه و للرسول ۶ و هی کلّ ارض جلاـ اهلها من غیر أن یحمل علیها بخیل و لا رجال و لا رکاب فهی نفل للّه و للرسول. (وسائل ۶/ ۳۶۷، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۹).

(۲)- سماعه بن مهران قال: سألته عن الانفال فقال: کل ارض خربه او شی ء یکون للملوک فهو خالص للامام و لیس للناس فیها سهم. قال: و منها البحرین لم یوجف علیها بخیل و لا رکاب. (وسائل ۶/ ۳۶۷، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۳۲

روی غفلت بوده است.» «۱»

البته تحقیق در این موضوع باید توسط اهل آن و در جایگاه خود صورت گیرد. «۲»

۵- مرسلهٔ طولانی حمّاد بن عیسی از برخی از اصحاب ما، از امام موسی بن جعفر (ع) که فرمود:

و برای وی [امام] پس از خمس انفال است، و انفال هر زمین بایری است که صاحبان آن کوچ کرده اند، و هر زمینی است که اسب و شتری بر آن نتاخته، و لکن بر آن مصالحه شده است و با دست خود بدون جنگ آن را واگذار کرده اند. «۳»

۶- مرفوعه احمد بن محمد، از برخی از اصحاب ما، که در آن آمده است:

(از انفال است) آن سرزمینهایی که گشوده شده است ولی برای گشوده شدن آن اسب و شتری تاخته نشده، تنها اصحاب ما رفته اند و بر اساس آن مصالحه کرده اند، پس چگونه باید با آن معامله کنند، نصف یا ثلث یا ربع و یا آن سهمی که ویژه او قرار داه شده است و کسی در آن چیزی ندارد مگر آنکه او به وی عطا

کند ... «۴»

۷- خبر حلبی از امام صادق (ع) که فرمود:

---

(۱)- کتاب الطهاره شیخ انصاری/ ۴۹۲، کتاب الخمس، فصل انفال (چاپ دیگر/ ۵۵۳).

(۲)- البته اینکه از نظر تاریخی مشخص شود که آیا بحرین یا دیگر شهرها و کشورها چگونه اسلام را پذیرفته اند، نکته قابل توجهی است ولی از نظر فقهی اکنون که سیستم گرفتن مالیات تحول یافته و در جوامع بر اساس نیازهای جامعه از اکثر دارائی های مردم اعم از ماشین و خانه و محل کسب و کار و سود تجارت و حقوق کارمندان و ... به صورت مستقیم و غیر مستقیم مالیات دریافت می شود و ملاک برای دریافت خدمات و استفاده از برخی امتیازات تابعیت و پذیرش شهروندی کشوری است، دیگر دانستن سابقه اسلام شهرها و کشورها تأثیر عملی در چگونگی خمس و انفال آنها ندارد. (مقرر)

(۳)- عن العبد الصالح (ع) قال: و له بعد الخمس الانفال، و الانفال کلّ ارض خربه باد اهلها، و کلّ ارض لم یوجف علیها بخیلٍ و لا رکاب و لکن صالحوا صلحاً و اعطوا بایدیهم علی غیر قتال. (وسائل ۶/ ۳۶۵، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۴).

(۴)- و ما کان من فتح لم یقاتل علیه و لم یوجف علیه بخیل و لا رکاب الّا ان اصحابنا یأتونه فیعاملون علیه، فکیف ما عاملهم علیه: النصف او الثلث او الربع او ما کان یسهم له خاصه و لیس لاحد فیه شی ء الّا ما اعطاه هو منه. (وسائل ۶/ ۳۶۹، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۱۷).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۳۳

از آن حضرت از انفال پرسیدم، فرمود:

آن زمینهایی که صاحبانش رهایش کرده اند و دیگر انفال از آنِ ماست.

و فرمود:

در سورۀ انفال قطع بینی طرف است و فرمود، «مٰا أَفٰاءَ اللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرىٰ فَمٰا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لاٰ رِكٰابٍ وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلىٰ مَنْ يَشٰاءُ».

فرمود: فی ء آن اموالی است که برای آن خون ریخته نشده و کشتاری واقع نشده است، و انفال مانند آن و به منزله آن است. «۱»

و روایات دیگری که در این زمینه وارد شده و ما پیش از این نیز مطالبی را در شرح دو آیه فی ء در ابتدای فصل فی ء یادآور شدیم، که می توان بدان مراجعه نمود.

مخفی نماند که موضوع انفال در بیشتر روایات «زمین» است ولی در برخی از آنها به صورت مطلق آمده است، مانند صحیحۀ حفص و ذیل روایت حلبی و نیز مرفوعه احمد بن محمد؛ پرسشی که مطرح است اینکه: آیا باید مطلق را حمل بر مقیّد نمود [و گفت: طبق این روایات تنها زمین موضوع انفال است] یا اینکه گفت: این دو دسته از روایات چون هر دو دارای مفهوم اثباتی هستند پس با هم سازگارند و تضادی بین آنها نیست، و حمل مطلق بر مقید در جائی است که دو مفهوم مطلق و مقید اثبات و نفی باشند، و لذا بحث اطلاق را باید مورد توجه قرار داد.

در مستمسک آمده است:

«اطلاق برخی از این روایات- مانند روایات صحیحه- اگر چه شامل زمین و غیر آن می شود، و لکن این اطلاقات به آنچه مقید است مقید خواهد شد و چون اخبار مقیّد درصدد حصر و شمردن تعداد انفال است قهراً مفهوم دارد و آن نفی

---

(۱)- عن أبی عبد اللّٰه (ع) قال سألته عن الانفال، فقال: ما

کان من الأرضین باد اهلها و فی غیر ذلک الانفال هو لنا. و قال: «سوره الانفال فیها جدع الانف. و قال: «ما افاء اللّه علی رسوله من اهل القری فما اوجفتم علیه من خیل و لا رکاب و لکن اللّه یسلط رسله علی من یشاء». قال: الفی ء ما کان من اموال لم یکن فیها هراقه دم او قتل، و الانفال مثل ذلک هو بمنزلته. (وسائل ۶/ ۳۶۷، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۱۱)- آیه شریفه چنین است: «و اما افاء اللّه علی رسوله منهم فاوجفتم علیه (سوره حشر، آیه ۶).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۳۴

غیر زمین است.» «۱»

ولی اقوی این است که ما اطلاق را مورد توجه قرار دهیم. و در خمس شیخ گفته است: «برخی از متأخرین آن را به اصحاب نسبت داده اند».

علاوه بر اطلاقاتی که بدان اشاره کردیم، صحیحۀ معاویه بن وهب نیز بدان اشاره دارد. در این صحیحه آمده است که به امام صادق (ع) عرض کردم: گروه رزمنده ای را امام اعزام می کند و آنان به غنیمت هایی دست می یابند این غنیمت ها چگونه تقسیم می شود؟ فرمود: «اگر به همراه فرماندهی جنگیده اند که امام آن را مشخص کرده است، خمس آن را برای خدا و پیامبر جدا می کنند و چهارپنجم دیگر را بین خود تقسیم می کنند، و اگر بدون آنکه با مشرکان بجنگند چیزی را به دست آورده اند همه آن غنیمت ها که به دست آورده اند برای امام است در هر مورد که خواست قرار می دهد.» «۲»

ذیل این روایت صحیحه بر اساس عموم آن شامل هر غنیمتی که برای به دست آوردن آن جنگی صورت نگرفته می شود، زمین باشد یا جز آن، و

روایاتی که قید زمین در آن آمده با این روایت معارض نیست؛ زیرا دلالت صحیحه بر عموم، یک عموم وضعی است [کلّ ما غنموا للامام- هر چه به غنیمت گرفته اند برای امام است] و این قویتر است از مفهومی که از اخبار مقیّده برداشت می شود.

علاوه بر اینکه ما می گوییم مفهوم این روایات را نمی توان مورد استناد قرار داد، زیرا این روایات در مقام حصر و تحدید نیست؛ بلکه همان گونه که پیش از این گفتیم شاید در مقام بیان مثال باشد، یا اینکه خواسته است نمونه ها و مصادیق غالب را بیان کند، که زمین و مانند آن از این گونه است. و اگر روایات در مقام حصر و تحدید بود از نظر کمی

---

(۱)- مستمسک ۹/ ۵۹۷.

(۲)- معاویه بن وهب قال: قلت لأبی عبد اللّه (ع): السریه یبعثها الامام فیصیبون غنایم کیف تقسم؟ قال: ان قاتلوا علیها مع امیر امرّه الامام علیهم اخرج منها الخمس للّه و للرسول و قسم بینهم اربعه اخماس، و ان لم یکونوا قاتلوا علیها المشرکین کان کل ما غنموا للامام یجعله حیث احبّ. (وسائل ۶/ ۳۶۵، ابواب انفال، باب ۱ حدیث ۳).

و زیادی مصادیق در روایات اختلافی نبود.

از سوی دیگر موضوع در ابتدای صحیحه غنائمی است که تقسیم شده، و آن اموال منقول است؛ و این قرینه بر این است که ذیل روایت نیز بدان اشاره دارد، اگر نگوییم که تنها اموال منقول را مورد نظر قرار داده است؛ و در اینجا نکته ای است شایان توجه.

اعتبار عقلی نیز مؤید برداشت مفهوم عموم است، زیرا پرداخت خمس و تقسیم بقیّه بدین معناست که چهار

پنجم بر اساس آیه شریفه بین رزمندگان تقسیم شود.

خطاب «غنمتم» غنیمت هایی که به چنگ آوردید، متوجه عده خاصی نمی شود مگر اینکه آنان با فداکاری و تلاش خودشان چیزی را به دست آورده باشند. اما چیزی که اسب و شتری برای به دست آوردن آن تاخته نشده، همهٔ مسلمانان نسبت بدان مساوی هستند و در اختیار نماینده و رهبر آنان که امام است قرار می گیرد، و در اینجا دیگر فرقی بین زمین و غیر زمین نیست.

[ظاهر روایات باب]

و ظاهر روایات باب این است که عنوان «چیزی که اسب و شتری برای به دست آوردن آن تاخته نشده» خود ملاک مستقلی برای حکم است مانند دیگر عناوین، و دلیلی ندارد که آن را بر اراضی موات یا اراضی خراب شده حمل کنیم. زیرا زمینهای موات خود عنوان دیگری برای انفال است که ما پس از این بدان خواهیم پرداخت و در آن فرقی نمی کند که با جنگ گشوده شده یا بدون جنگ به دست آمده است؛ زیرا آنها در همه حال برای امام است، و ما این بحث را در فروع اراضی مفتوح عنوه مورد گفتگو قرار دادیم. و شأن نزول در آیه فی ء در سوره حشر نیز زمینهای آباد بنی نضیر است، که بحث آن گذشت.

۲- زمینهای موات

اشاره

دومین مصداق از مصادیق انفال زمینهای موات است، چه تاکنون به ملکیت کسی در نیامده باشد مانند بیابانها و یا به ملکیت در آمده باشد ولی صاحبانش آن را رها کرده باشند، و ظاهراً در اینکه این گونه زمینها از انفال است اختلافی نیست.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۳۶

و در کتاب خلاف و غنیه ادعای اجماع شده که زمینهای موات از امام است، مانند همین سخن در جامع المقاصد نیز آمده است، تنقیح این مطلب را نسبت به اصحاب ما داده، مسالک گفته است: «آن مورد وفاق است»، ریاض گفته است: «در این مورد اختلافی بین ما نیست»، نزدیک به همین مضمون در کفایه نیز آمده است، چنانکه جمال المله و الدین در حاشیه روضه بدان تصریح کرده است، مرحوم شیخ انصاری نیز در کتاب خمس بدان تصریح فرموده است. «۱»

در احیاء الموات کتاب

خلاف آمده است:

« (مسأله ۱): زمین های بایر در شهرهای اسلامی که صاحب معینی برای آن شناخته نشده ویژه امام است؛ ابو حنیفه گوید: این زمینها اگر امام اجازه دهد با احیاء به ملکیت در می آید. شافعی گوید: به ملکیت در نمی آید.

دلیل ما اجماع فرقه امامیه است که: زمینهای موات ویژه امام است و اینها از جمله انفال است و بین اینکه در دار الاسلام باشد یا در دار الحرب فرق گذاشته نشده است.» «۲»

« (مسأله ۲): زمینهای بایر در سرزمین شرک که به ملکیت کسی درنیامده ویژه امام است، شافعی گوید: هر کس چه مسلمان و چه مشرک آن را احیاء کند مالک آن می شود.

دلیل ما همان مطلبی است که در مسأله ۱ گفتیم. [اجماع بر اینکه اراضی موات برای امام است].» «۳»

« (مسأله ۳): زمینهای موات ویژه امام است و کسی با احیاء مالک آن نمی شود مگر آنکه امام به وی اجازه دهد. و شافعی گوید: کسی که آن را احیا کند مالک آن

---

(۱)- ر. ک. کتاب الطهاره/ ۴۹۲، کتاب الخمس، فصل انفال (چاپ دیگر/ ۵۵۳).

(۲)- خلاف ۲/ ۲۲۲.

(۳)- همان.

می شود چه امام به او اجازه بدهد یا ندهد. و ابو حنیفه گوید: مالک نمی شود مگر با اجازه. نظر مالک نیز همین است. و این مانند همان مطلبی است که ما می گوییم، جز اینکه چیزی از آنان ثبت نشده است که بگویند این زمینها از امام است، بلکه ظاهراً آنها می گویند: این زمینها مالکی ندارد.

دلیل ما اجماع فرقه امامیه و روایات بسیار آنهاست و در این زمینه از پیامبر اکرم (ص) روایت شده که فرمودند: «برای فرد

چیزی نیست مگر آنچه بدان امامش را خرسند سازد.»

و امام، هنگامی خرسند می گردد که در مورد چیزی اجازه داده باشد.» «۱»

در کتاب لغت نهایه در مورد واژه «غامر» که در متن روایات و کلمات اصحاب آمده می نویسد:

«غامر: زمین قابل کشتی است که در آن کشت نشده باشد. و بدین جهت بدان غامر می گویند که می توان در آن آبیاری کرد. و غامر اسم فاعل است به معنی اسم مفعول. [یعنی زمینی که آب در آن فرو می رود].» «۲»

بر این اساس زمین غامر [زمین بایر] نوعی خاص از زمینهای موات به مفهوم عام و گسترده آن است.

در کتاب جهاد غنیه آمده است:

«زمینهای موات ویژه امام است نه دیگران، و او می تواند در آن هر گونه که صلاح بداند از فروختن یا بخشش یا جز آن تصرف کند و او می تواند آنها را هر گونه که صلاح بداند به کسی واگذار کند ...

دلیل بر همه اینها اجماع متعدد است و در این مورد اجماع حجت است.» «۳»

---

(۱)- همان.

(۲)- نهایه ابن أثیر ۳/ ۳۸۳.

(۳)- جوامع الفقهیّه/ ۵۲۳ (چاپ دیگر/ ۵۸۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۳۸

و در احیاء موات آن آمده است:

«ما در گذشته روشن کردیم که زمینهای موات برای امامی است که جانشین پیامبر (ص) است و ویژه اوست، و آن از جملهٔ انفال است و او هرگونه که خواست می تواند در آن تصرف کند، و کسی نمی تواند مگر با اجازهٔ او در آن تصرف کند. و اجماع طایفه شیعه بر این معنی دلالت دارد. و بدین روایت که از آن حضرت (ص) نقل شده که فرمود: «برای شما چیزی نیست جز آنچه بدان امام شما

ابراز رضایت کند» بر مخالفین احتجاج شده است.» «۱»

[روایات مسأله:]

بر این مسأله روایات بسیاری دلالت دارد که برخی از آنها را پیش از این از نظر گذراندیم.

۱- در صحیحه حفص بن بختری از امام صادق (ع) به هنگام برشمردن انفال آمده است که فرمود: «و همهٔ زمینهای خراب و گستره بیابانها.» «۲»

۲- در مرسله طولانی حماد آمده بود: و برای او پس از خمس انفال است، و انفال هر زمین بایری است که اهل آن کوچ کرده اند ... و هر زمین مردهٔ بی صاحب. «۳»

۳- موثقه سماعه که فرمود: از آن حضرت از انفال پرسیدم، فرمود: هر زمین بایر یا چیزی که از آنِ پادشاهان است ویژه امام است و مردم در آن سهمی ندارند. «۴»

۴- در موثقه محمد بن مسلم، از امام صادق (ع) به هنگام برشمردن انفال می فرماید: و هر

---

(۱)- جوامع الفقهیّه/ ۵۴۰ (چاپ دیگر/ ۶۰۲).

(۲)- ... و کل ارض خربه و بطون الاودیه. (وسائل ۶/ ۳۶۴، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۱).

(۳)- و له بعد الخمس الانفال، و الانفال کلّ ارض خربه باد اهلها ... و کلّ ارض میته لا رب لها. (وسائل ۶/ ۳۶۵، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۴).

(۴)- کلّ ارض خربه او شی ء یکون للملوک فهو خالص للامام و لیس للناس فیها سهم. (وسائل ۶/ ۳۶۷، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۸).

زمین بایر یا گسترهٔ بیابانها، که همه اینها از فی ء است. «۱» و مانند این، موثقه دیگر او است. «۲»

۵- در مرفوعه احمد بن محمد در شمار چیزهایی که برای امام است آمده است: و بیابانها و قلّه کوهها و همه

زمینهای موات، و آن بر اساس گفتار خداوند متعال است که فرمود: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ». «۳»

۶- در موثقه اسحاق بن عمار آمده است که گفت: از امام صادق (ع) از انفال پرسیدم، فرمود: روستاهایی که خراب شده و اهل آن کوچ کرده اند، که برای خدا و رسول اوست. «۴»

۷- در خبر عیاشی، از عبد الله بن سنان، از امام صادق (ع) آمده است که فرمود: از آن حضرت از انفال پرسیدم، فرمود: آن روستاهایی است که اهل آن کوچ کرده اند و آنجا به خرابی گراییده، که از آنِ خدا و پیامبر اوست. «۵»

۸- در خبر عیاشی، از داود بن فرقد، از امام صادق (ع) در حدیثی آمده است که گفت: گفتم: انفال چیست؟ فرمود: عمق بیابانها، قلّهٔ کوهها، جنگلها و نیزارها، معادن و هر زمینی که بدون تاختن اسب و شتر به دست آمده و هر زمین مرده ای که صاحبانش آنجا را ترک کرده اند و چیزهای ارزشمند پادشاهان. «۶»

و دیگر روایاتی که از طرق شیعه در این زمینه رسیده است.

۹- بیهقی به سند خود از ابن عباس روایت کرده است که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود:

---

(۱)- و ما کان من ارض خربه او بطون أودیه، فهذا کلّه من الفی ء. (وسائل ۶/ ۳۶۷، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۱۰).

(۲)- وسائل ۶/ ۳۶۸، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۱۲.

(۳)- و بطون الاودیه و رءوس الجبال و الموات کلّها هی له و هو قوله تعالی: «یسألونک عن الانفال». (وسائل ۶/ ۳۶۹، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۱۷).

(۴)- هی القریٰ التی قد خربت و انجلیٰ اهلها، فهی لِلّه و للرسول. (وسائل ۶/ ۳۷۱، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۲۰).

(۵)-

عن أبی عبـد اللّه (ع) قـال: سألته عن الانفال قال: هی القریٰ قـد جلا اهلها و هلکوا فخربت، فهی للّه و للرسول. (وسائل ۶/ ۳۷۲، ابواب انفال، باب ۱ حدیث ۲۴).

(۶)- عن داود بن فرقـد، عن أبی عبـد اللّه (ع) قـال: قلت: و ما الانفال؟ قال: بطون الأودیه و رءوس الجبال و الآجام و المعادن و کل ارض لم یوجف علیها بخیل و لا رکاب و کل ارض میته قـد جلا اهلها و قطائع الملوک. (وسائل ۶/ ۳۷۲، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۳۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۴۰

زمینهای موات از آنِ خدا و پیامبر اوست، پس هر که چیزی از آن را احیا کند از آنِ اوست. «۱»

۱۰- بـاز در همان کتاب به سـند خود، از ابن طاوس، از پیامبر (ص) در حـدیثی روایت کرده است که فرمود: «زمینهای دور از دسترس از آنِ خدا و پیامبر او است، آنگاه پس از من برای شماست».

این روایت را هشام بن حجیر نیز از ابن طاوس روایت کرده با این تفاوت که گفته است: «آنگاه این هـدیه ای است از من برای شما.» «۲»

و پیـامبر خـدا (ص) در زمـان خود علاوه بر نبوت و رسالت، امام زمان خویش نیز بودنـد. ظاهر این عمومات و اطلاقاتی که در این روایـات آمـده این است که بین زمینهـای مـوات در بلاـد اسـلام و موات در بلاـد کفر فرق نگذاشـته و همـهٔ آنهـا از اموال عمومی است که متعلق به اشـخاص نیست، و واجب است در اختیار امام باشد و اوست که متصدی توزیع و به کارگیری آن در مصالح عمومی است.

و آنچه مسلمانان از کفار با جنگ و

شمشیر می گیرند و مالك آن می شوند زمینهای آباد آنهاست، زیرا ظهور اخبار و فتاوی این است که آنچه در ملکیت کفار است به مسلمانان منتقل می شود، و زمینهای موات و نیز چیزهایی که به طور طبیعی آباد بوده مانند جنگلها و مانند آن ملك آنان نبوده تا از آنان به مسلمانان منتقل شود، بلکه این گونه زمینها بر همان اصل اوّلی خود که ملك عمومی است باقی می ماند. و تفصیل این مطالب پیش از این در فصل غنایم در موضوع اراضی مفتوح عنوه گذشت. «۳»

بلکه ما پیش از این در شرح عبارت شرایع یادآور شدیم که چشم انداز روایات انفال

---

(۱)- قال رسول اللّه (ص) موتان الارض للّه و للرّسول، فمن احیا منها شیئاً فهی له. (سنن بیهقی ۶/ ۱۴۳، کتاب احیاء الموات، باب لا یترک ذمیّ یحییه ..).

(۲)- عن النبی (ص) قال: عادّی الارض للّه و لرسوله ثم لکم من بعدی. (سنن بیهقی ۶/ ۱۴۳، کتاب احیاء الموات، باب لا یترک ذمیّ یحییه.) ..

(۳)- ر. ك. فصل غنایم، جهت ششم، محور دوم.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۴۱

به سرزمینهایی است که در بلاد کفر وجود دارد در برابر غنایم و اموال منقولی که در جنگ از آنان گرفته می شد، چرا که در صدر اسلام زمینها و امکانات همه زیر سلطه کفار بود [و بتدریج سرزمینهای اسلامی گسترش یافت]. و در برخی از این روایات به طور مطلق آمده بود که زمینهای بایر از انفال است، و در برخی مقید شده بود به آنجا که صاحبانش آنجا را ترک کرده و یا کوچ کرده باشند؛ در این صورت آیا ما می توانیم مطلق را حمل به

مقیّد کنیم؟ یا بگوییم چون مفهوم هر دو دسته اثباتی است این دو دسته از روایات تعارضی با یکدیگر ندارند، همان گونه که مانند آن در قسم اوّل [سرزمینهایی که بدون جنگ به دست آمده] گذشت، به ویژه اینکه این قید در مورد غالب وارد شده از این رو مفهومی برای آن نیست؟ در این مسأله دو نظر است.

ممکن است نظر اوّل انتخاب شود و گفته شود مراد از قید احتراز از زمینهای بایری است که مالك مشخصی ندارد، زیرا در این صورت به ملك صاحبان آن باقی می ماند، یا به صورت مطلق- همان گونه که برخی گفته اند- و یا در صورتی که ملکیت آن بدون احیاء- مانند خریدن یا میراث و مانند آن- حاصل شده باشد، همانگونه که برخی این نظریه را گفته اند. و ما این مسأله را هنگامی که حکم انفال در عصر غیبت را مورد پژوهش قرار می دهیم یادآور می شویم.

[آیا املاک حقیقی یا حقوقی پس از بایر شدن جزء انفال است؟]

بله در اینجا مسأله ای است که مناسب است بدان پرداخته شود، و آن اینکه اگر ما قائل به تقیید شویم و بگوییم: زمینهای بایری که مالك مشخصی دارد از انفال نیست بلکه بر ملك صاحبان آن باقی می ماند، در این صورت آیا این حکم منحصر به املاك شخصی است، یا اینکه اگر مالك عنوان یا جهت خاصّ باشد را نیز در بر می گیرد. مانند زمینهایی که مفتوح عنوه است که ملك همه مسلمانان به عنوان مسلمانان است یا

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۴۲

زمینهایی که بر عناوین یا جهات عام المنفعه وقف شده است- بنابراین که بگوییم وقف ملکیت می آورد- پس اگر گفتیم: زمین پس از بایر شدن به ملك

مالـك معلوم مى مانـد و به امام منتقل نمى شود، در اين صورت فرقى نمى كنـد بين اينكه مالك شخصـى معين باشـد يا اينكه عنوان يا جهت مالك آن باشد، بر اين پايه به عنوان مثال سرزمين عراق [به عنوان اينكه مفتوح عنوه بوده] اگر دچار ويرانى شد به ملكيت مسلمانان باقى مى ماند و جزء انفال محسوب نمى گردد؟ در اين مسأله دو نظر است:

در جواهر آمده است:

«و از همين جـا دانسـته مى شـود كه زمينهـاى آبـاد مفتـوح عنـوه اگر پس از فتـح تبـديل به مـوات شود، به هيـچ وجه از انفـال محسوب نمى شود؛ زيرا داراى مالـك مشخصـى است و آن مسـلمانان هسـتند، و اطلاـق برخى روايـات و فتاوى كه مى گويد اراضى موات براى امام است قطعاً از زمينهايى كه پس از آبادى موات شده است منصرف است.» «۱»

در مصباح الفقيه آمده است:

«اگر زمينهاى آباد مفتوح عنوه باير شود، ظاهراً مانند ملك خاصى است كه به عناوين مختلف ملك اشخاص شده است كه در تصرف امام قرار نمى گيرد. چنانكه برخى بدان تصريح كرده اند بلكه در كتاب سرائر نفى خلاف در آن شده است.» «۲»

البته ممكن است به اين برداشت خـدشه وارد نمود بـدين گونه: اين مسـأله در كتابهاى قـدماى اصـحاب ما مطرح نبوده است تا بتوان گفت اجماع و عدم خلاف در مسأله مفيد است. و ادلّه اى كه دلالت مى كند بر اينكه اراضى مفتوح عنوه براى مسلمانان است اطلاقى براى آن نيست به گونه اى كه دلالت كند كه حتى پس از باير شدن آن باز از آنِ

---

(۱)- جواهر ۱۶/ ۱۱۸.

(۲)- مصباح الفقيه/ ۱۵۱.

مسلمانان باشد. و در اينجا چيزى جز استصحاب ملكيت آنان باقى

نمی مانـد، و این چیزی نیست که در برابر عمومـاتی که می گویـد: «هر زمین بایری برای امام است» مقاومت کنـد، چنانکه در صحیحه حفص و غیر آن آمـده بود؛ و اگر اطلاق این ادلّه را نیز قبول کنیم باز عموم لفظی-ماننـد کلمه (کلّ) در روایات ذکر شـده- مقـدم بر اطلاق آن ادلّه است، بنابراین می توان گفت زمینهای عراق اگر بایر شد و شخصـی آن را احیا کرد به مقتضای اجازه ائمه (ع) که می فرمایند: «هر کس زمین مواتی را احیا کند برای اوست» این گونه زمینها از آنِ او می شود، و دیگر حکم اراضـی مفتـوح عنوه بر آن مـترتب نمی شود. ولی ممکن است گفته شود: احکـام شـرع گزافی نیست. پس اگر فرض شود که حیـثیت احیـاء حیثیت تعلیلیّه است «۱» و اثر احیـاء ملکیت رقبـۀ زمین آبـاد شـده است، در این صورت ملاـک در اراضـی آبـاد مفتوح عنوه نیز وجود دارد، پس بعد از بایر شدن نیز در ملکیت کسی که آثار احیاء را مالك بوده است باقی می ماند.

و لکن حق در اصل مسأله همان گونه که بعـداً تفصـیل آن خواهد آمد این است که اراضـی از اموال عمومی است که خداوند آنهـا را برای همـۀ مردم آفریـده است و کسـی که آن را احیـا می کنـد مالـك رقبـۀ آن نمی شود، بلکه آثار احیاء را که نتیجۀ تلاـش و کـار اوست مالـك می گردد، و این آثـار احیـاء همـان چیزی است که از کفـار به مسـلمانان منتقـل می گردد، و رقبه زمینهـا بر همـان اشتراک و عمومی بودن اولیّه خود باقی می مانـد؛ نهایت امر اینکه به تبعیت ملکیت، آثار احیای آن در اختیار احیاکننده باقی می ماند، و هنگامی

که بایر شد و به طور کلی آثار احیای آن از بین رفت، نسبت آن با آبادکننده از

---

(۱)- حیثیت دو گونه است: تعلیلیّه و تقییدیّه. در حیثیت تعلیلیه حکم دائر مدار علت نیست بلکه بر معلل باقی است حتی بعد از رفتن آن حیثیت؛ ولی در تقییدیه ثبوت و زوال حکم بر موضوعی دائر مدار آن حیثیت می باشد، و در حقیقت موضوع اصلی حکم همان حیثیت است که با رفتن آن، حکم نیز می رود. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۴۴

بین می رود و در اختیار امام قرار می گیرد. و از همین مسأله حکم وقف نیز روشن می شود، زیرا واقف چیزی جز آثار احیاء را که در ملکیت اوست وقف نمی کند؛ و در اینجا نکته ای است شایان توجه.

[معنای بایر یا موات بودن زمین چیست؟]

در اینجا مطلبی باقی مانده که لازم است بدان اشاره شود و آن اینکه: معنی بایر یا موات بودن زمین چیست؟

۱- در صحاح اللغه آمده است:

«موت ضد حیات است ... و مَوات به فتح چیزی است که در آن روح نباشد، و نیز موات زمینی است که مالکی از آدمیان ندارد و کسی از آن سودی نمی برد ...

فرّاء گوید: زمین موات زمینی است که آباد نشده است، و در حدیث آمده است: زمین موات از آنِ خدا و پیامبر اوست، و هر کس چیزی از آن را احیاء کند برای اوست.» «۱»

۲- در قاموس آمده است:

«مُوات بر وزن غُراب به معنی مرگ است، و بر وزن سَحاب چیزی است که فاقد روح است. و زمین بی صاحب را موات گویند، و مَوَتان با حرکت واو در برابر حیوان و نیز زمینی است که هرگز احیاء نشده است.»

«۲»

۳- در نهایه آمده است:

«در حدیث آمده است: من احیا مواتاً فهو احقّ به- کسی که زمین مرده ای را زنده کند نسبت بدان سزاوارتر از دیگران است. و موات زمینی است که در آن کشت نشده و تاکنون آباد نشده و به ملکیت هیچ کسی در نیامده است، و احیای آن

---

(۱)- صحاح اللغه ۱/ ۲۶۶ و ۲۶۷.

(۲)- قاموس/ ۹۳.

اقدام به آبادانی آن و اثرگذاری در آن است، و از همین مورد است حدیث «موتان الارض للّه و لرسوله- زمینهای موات از آنِ خدا و پیامبر اوست» یعنی زمینهای مواتی که ملک کسی نیست، و در آن دو لغت است سکون واو و فتح آن با فتح میم.» «۱» [«مَوْتان» و «مَوَتان»].

۴- در مجمع البحرین آمده است:

«موات به ضم و فتح [مُوات و مَوات] به چیزی گفته می شود که فاقد روح است، و به زمینی گفته می شود که مالکی از آدمیان ندارد و از آن بهره ای برده نمی شود؛ یا برای بلااستفاده ماندن [یا به جهت متغیر بودن آب] یا برای سختی آن، یا برای دور بودن آب از آن.» «۲»

۵- باز در همان کتاب آمده است:

«دار خربه- به کسر راء سرزمینی است که صاحبانش رهایش کرده اند. و خراب ضد آبادانی است.» «۳»

۶- در احیاء الموات شرایع آمده است:

«و امّا موات، آن زمینی است که به خاطر بی استفاده بودن یا نداشتن آب یا فزونی آب یا سفتی و سختی یا دیگر موانع از آن استفاده نمی شود.» «۴»

۷- در کتاب جواهر همین مطلب را از «نافع»، «جامع الشرایع»، «تحریر»، «دروس» «لمعه»، «مسالک»، «روضه» و «کفایه» نقل کرده است. «۵»

۸-

در احیاء الموات تذکره آمده است:

«موات زمین بایری است که صاحبانش رهایش کرده اند و آثار حیات در آن از بین

---

(۱)- نهایه ابن أثیر ۴/ ۳۷۰.

(۲)- مجمع البحرین/ ۱۴۴.

(۳)- مجمع البحرین/ ۱۰۸.

(۴)- شرایع ۳/ ۲۷۱ (چاپ دیگر/ ۷۹۱).

(۵)- جواهر ۳۸/ ۹.

رفته است، و به آن میته و موات و مَوَتان- به فتح میم و واو می گویند، و اما احیاء در کلمات شارع آمده است ولی معنی مشخصی برای آن ذکر نشده است، و در مانند این موارد عادت شرع بر این است که مردم را بدانچه نزد آنان متعارف است ارجاع می دهد.» «۱»

۹- در مصباح الفقیه در تعریف موات آمده است:

«هر زمین راکدی که جز با آبادانی و اصلاح آن امکان بهره برداری از آن نیست.» «۲»

از عبارت صاحب نهایه آشکار می شود که موات در نزد او منحصر به زمینی است که هرگز احیاء نشده است، پس بر چیزی که بعداً موات شده گفته نمی شود، همان گونه که واژه «موتان» نزد فرّاء و صاحب قاموس این گونه است. و ظاهر تذکره نیز این است که موات به چیزی که بعداً موات شده اختصاص دارد.

ولی ظاهراً هر دو لفظ [موات و موتان] به حسب عرف بلکه به حسب لغت نیز اعم است، زیرا مرگ و حیات از قبیل عدم و ملکه «۳» است، و هر چیز که زنده بوده آنگاه زندگی از آن به طور کلی گرفته شده به وی مرده گفته می شود.

و آنچه از زمین موات متبادر است این است که ویرانه شده و بدون استفاده مانده باشد، به گونه ای که مگر با امکانات و آمادگی جدید امکان بهره برداری

از آن وجود نداشته باشد اگر چه برخی از آثار عمارت بر آن باقی مانده باشد، مانند روستاها و شهرهای ویرانه ای که از زمانهای گذشته برجای مانده است.

و احیای آن عبارت از آماده کردن آنها برای بهره برداری از آن با تحصیل شرایط و رفع

---

(۱)- تذکره ۲/ ۴۰۰.

(۲)- مصباح الفقیه/ ۱۵۱.

(۳)- عدم و ملکه از اقسام تقابل مفاهیم است. ملکه یعنی هستی چیزی که قابلیت هستی را دارد، مانند کوری و بینائی. کوری به هر فاقد بینائی- مثلًا دیوار- گفته نمی شود، بلکه به چیزی که قابلیت بینائی را دارد- مانند انسان و حیوان- ولی آن را از دست داده است گفته می شود. (مقرر)

موانع است نه با فعلیت بهره وری از آنها، و هر دوی اینها از مفاهیم عرفی هستند. و اختلاف تعبیر فقها و اهل لغت به صورت شرح الاسم برای یک موضوع عرفی است (نه یک تعریف حقیقی و منطقی) که بدان لطمه ای نمی زند. و عادت شرع نیز بر این است که در این گونه موارد مردم را به همان چیزی که نزد آنان متعارف است جهت می دهد، مگر آنکه دلیلی بر خلاف آنها باشد.

و اما اینکه ترک کردن و کوچ کردن مردم از آنجا به گونه ای که هیچ یک از آنها شناخته نشود و گفتن اینکه این مضمون در مفهوم موات اخذ شده است محل اشکال است. اگر چه ما بگوییم در جواز تصرف و احیای آن معتبر است. و به همین جهت در تعریف شرایع چنین چیزی مطرح نشده بود.

بله مطلق راکد ماندن زمین به خاطر بی آبی، یا به زیر آب رفتن آن به صورت موقت

به خاطر حوادث ناگهانی، زمین را به صورت موات در نمی آورد؛ بلکه باید به گونه ای باشد که عرفاً به چنین زمینی موات گویند به گونه ای که بهره برداری از آن نیازمند آماده سازی و اصلاح جدید باشد که عرفاً به آن احیاء گفته شود.

و اما عنوان «زمینهای ویران شده» چه بسا به ذهن برسد که آنها اختصاص به زمینهایی دارد که پیشتر آباد بوده آنگاه ویران شده است، و این عنوان شامل موات ابتدایی نیست، و مؤید همین معناست آنچه ما از مجمع البحرین نقل کردیم. «۱» (که زمین ویران شده را منحصر به زمینی می دانست که پس از آبادی ویران شده و اهل آن کوچ کرده اند).

و اما اینکه احیاء به چه چیزهایی حاصل می شود، ما در آینده بدان خواهیم پرداخت.

---

(۱)- بعید نیست که مراد از «موات» در روایات موات بالاصاله باشد و مراد از «أرض خربه» موات بالعرض. (مقرر)

۳- زمینهای بی صاحب

اشاره

سومین مورد از انفال زمینهای بی صاحب است، اگر چه بدون اینکه نیاز به آبادکننده ای باشد از همان ابتدا به صورت طبیعی آباد بوده مانند جنگلها که درختان آن بسیار مورد استفاده بوده است، یا زمینهایی که بعداً آباد شده است اما صاحبانش رهایش کرده یا از آنجا کوچ کرده اند یا به کلی همه آنها به خاطر زلزله یا سیل یا مانند آن نابود شده اند، به گونه ای که هیچ اثری از آنان باقی نمانده و روستا آباد مانده است، که ظاهراً همه این موارد از انفال است و در اختیار امام به عنوان نماینده جامعه قرار می گیرد؛ اگر چه بر برخی از این موارد عنوان «میراث کسی که وارثی ندارد» نیز

صدق می کند.

[روایات مسأله]

بر این مورد از انفال روایات بسیاری دلالت دارد، که از آن جمله است:

۱- در وسائل از علی بن ابراهیم در تفسیر خود، از پدرش، از فضاله بن ایوب، از ابان بن عثمان از اسحاق بن عمار آمده است که گفت:

از امام صادق (ع) از انفال پرسیدم، فرمود: «آن روستاهایی است که خراب شده و صاحبانش کوچ کرده اند که برای خدا و پیامبر اوست، و آنچه برای پادشاهان است برای امام است، و آن زمینهای خرابی که اسب و شتری بر آن نتاخته اند، و هر زمینی که صاحبی ندارد و معادن، و نیز هر کسی که بمیرد و وارثی نداشته باشد مال او از انفال است.» «۱»

این گونه در وسائل آمده است ولی آنچه در تفسیر [علی بن ابراهیم] آمده این گونه است: «آن سرزمین جزیه است که بر آن تاخته نشده.» «۲» و شاید این درست تر باشد،

---

(۱)- عن اسحاق بن عمار قال: سألت أبا عبد اللّه (ع) عن الانفال، فقال: هی القری التی قد خربت و انجلی اهلها فهی للّه و للرسول، و ما کان للملوك فهو للامام، و ما کان من الارض بخربه لم یوجف علیها بخیل و لا رکاب، و کل ارض لا ربّ لها، و المعادن منها، و من مات و لیس له مولی فما له من الانفال. (وسائل ۶/ ۳۷۱، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۲۰).

(۲)- و ما کان من ارض الجزیه لم یوجب علیها. (تفسیر علی بن ابراهیم قمی/ ۲۳۵ (چاپ دیگر ۱/ ۲۵۴).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۴۹

زیرا زمینهای بایر که برای امام است در آن شرط نشده است که بر آن اسبی تاخته

نشـده باشـد. سـند این روایت مورد اعتمـاد است. و در هر صورت اینکه می فرمایـد: «و هر زمینی که بی صـاحب است» شـامل زمین بایر و دایر به هر دو شکل آن می گردد.

۲- در تفسیر عیاشی، از أبی بصیر، از أبی جعفر، از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود:

«انفـال از آنِ مـاست، گفتـم: انفـال چیست؟ فرمـود: معـدن هـا و جنگـل هـا و هر زمین بی صـاحب و هر زمینی که صاحبـانش رهایش کرده اند از آنِ ماست.» «۱»

۳- در مستدرک از کتاب عاصم بن حمید حناط، از أبی بصیر، از امام باقر (ع) در حدیثی آمده است که فرمود:

«انفال از آنِ ماست.» گفت: به آن حضرت عرض کردم: انفال چیست؟ فرمود:

معدن ها و جنگل ها و هر زمین بی صاحب، و نیز برای ماست هر زمینی که بدون تاختن اسب و شتر به دست آمده، و فدک از آن جمله است.» «۲»

۴- و گواه بر همین مطلب است آنچه دلالت می کنـد بر اینکه همـهٔ زمین برای امام است، در صـحیحهٔ أبی خالـد کابلی از امام باقر (ع) آمده است که فرمود:

«در کتاب علی (ع) یافتیم که: زمین برای خـداست به هر یک از بنـد گانش که بخواهـد آن را به ارث می دهـد، و عاقبت برای پرهیزگاران است، و من و اهل بیتم کسانی هستیم که وارث زمینیم، پرهیزگاران ماییم و همهٔ زمین از آنِ ماست.» «۳»

---

(۱)- عن أبی بصـیر، عن أبی جعفر (ع) قال: لنا الانفال. قلت: و ما الانفال؟ قال: منها المعادن و الآجام، و کل أرض لا ربّ لها و کل أرض باد اهلها فهو لنا. (وسائل ۶/ ۳۷۲، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۲۸).

(۲)- عن أبی جعفر (ع) فی حدیث

قال: «و لنا الانفال» قال قلت له: و ما الانفال؟ قال: «المعادن منها و الآجام، و كل ارض لا ربّ لها، و لنا ما لم يوجف عليه بخيل و لا ركاب و كانت فدك من ذلك». (مستدرك الوسائل ۱/ ۵۵۳، ابواب انفال، باب ۱، حديث ۱).

(۳)- ابی خالد الكابلی، عن أبی جعفر (ع) قال: وجدنا فی كتاب علی (ع) انّ الارض للّه يورثها من يشاء من عباده و العاقبه للمتقين، انا و اهل بيتی الذين اورثنا الارض و نحن المتقون و الارض كلّها لنا. (وسائل ۱۷/ ۳۲۹، ابواب احياء موات، باب ۳، حديث ۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۵۰

اینکه حضرت فرمود: «و همهٔ زمین از آنِ ماست» زمین بایر و دایر را در بر می گیرد، و مقدار یقینی آن زمین بی صاحب است.

۵- و نیز می توان در این مورد به خبر محمد بن مسلم استناد کرد، که گفت:

از ابی عبد الله (ع) شنیدم که چون از انفال از آن حضرت پرسش شده بود می فرمود:

هر روستایی که اهالی آن هلاک شده باشند یا کوچ کرده باشند برای خدای عزّ و جلّ می باشد و از انفال است. «۱»

۶- و مانند آن روایتی است که عیاشی از حریز، از امام باقر (ع) روایت کرده است که گفت:

از آن حضرت پرسیدم، یا از آن حضرت دربارهٔ انفال پرسشی شد، فرمود: هر روستایی که اهل آن هلاک شوند یا از آنجا کوچ کنند از انفال است. «۲»

که اطلاق این دو روایت روستاهای آباد را نیز در بر می گیرد، و ملاک در حکم این است که بدون صاحب باشد. و ظاهراً مراد از ربّ و صاحب، کسی است که به

زمین برسد و آن را اداره کند. و روایات دیگری که در این زمینه رسیده است.

گفته نشود که در این روایات مطلق حمل بر مقیّد می شود، زیرا در مرسلۀ حماد آمده: «هر زمین مواتی که صاحب ندارد.» «۳» [که قیـد «موات» در آن آمده است]. زیرا در پاسخ گفته می شود: علاوه بر اینکه این دو روایت با هم تنافی ندارند [زیرا مفهوم هر دو اثبـاتی است و قابـل جمع] ظـاهراً وصف میته بودن زمین به لحـاظ غـالب موارد آمـده است، زیرا غالبـاً زمین بی صاحب موات می شود، پس در اینجا دیگر قیـد مفهومی نـدارد مانند آیه شـریفه «وَ رَبائِبُکُمُ اللّاتِی فِی حُجُورِکُمْ» «۴» «و تربیت یافتگان شما- دختران

---

(۱)- سـمعت أبا عبد اللّه (ع) یقول و سئل عن الانفال فقال: کل قریه یهلک اهلها او یجلون عنها فهی نفل للّه عزّ و جلّ. (وسائل ۶/ ۳۶۷، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۷).

(۲)- عن حریز عن أبی عبد اللّه (ع) قال: سألته او سئل عن الانفال، فقال: کل قریه یهلک اهلها او یجلون عنها فهی نفل. (وسائل ۶/ ۳۷۲، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۲۵).

(۳)- وسائل ۶/ ۳۶۵، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۴.

(۴)- سوره نساء (۴)/ ۲۳.

همسرانتان- که در دامنتان پرورش یافته اند.» [که قید در دامن شما قید توضیحی به لحاظ غالب موارد است].

علاوه بر اینکه ظاهراً جمله «لا رب لها بـدون صاحب» که در مرسـله آمـده خود ملاک و علت حکم است، زیرا «تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیت است»؛ پس ملاک اینکه زمین موات از انفال است این است که زمین بدون صاحب است.

و گواه به

همین مسأله است آنچه ما پیش از این گفتیم که مقصود از انفال اموالی است که متعلق به اشخاص نیست، پس همان اموال عمومی است که اختیار آن به دست رهبر مسلمانان است، و اینکه گفته می شود انفال برای امام است مراد از آن همین است نه اینکه ملک شخصی او باشد. و در اینجا نکته ای است شایان توجه.

۴- قلّه کوهها، بیابانها و جنگل ها

اشاره

چهارمین مورد انفال قلّه کوهها، عمق بیابانها و نیز جنگل هاست. شیخ انصاری (ره) در این ارتباط می فرماید: «ظاهراً در اینکه اینها از انفال است هیچ اختلافی نیست.» «۱»

دلیل این حکم از یک سو این است که اینها غالباً موات است و لذا از آنها به عنوان «قلّه» و «عمق» یاد شده است- چرا که دامنهٔ کوهها و حواشی بیابانها بسا آباد باشد و لذا حکم آن حکم زمینهای دایر است- از سوی دیگر این گونه زمینها غالباً از زمینهای بی صاحب است که کسی به آنها نمی پردازد؛ علاوه بر اینها ادلّه زیر نیز بدان دلالت دارد:

[روایات مسأله]

۱- مرسله طولانی حماد، از عبد صالح [امام موسی بن جعفر (ع)] که در شمار موارد انفال که برای امام است فرمود: «و از آنِ اوست قلّه کوهها و عمق بیابانها و جنگلها و هر

---

(۱)- کتاب الطهاره از شیخ انصاری/ ۴۹۳، کتاب الخمس، فصل انفال (چاپ دیگر/ ۵۵۴).

زمین موات بی صاحب.» «۱»

۲- مرفوعه احمد بن محمد، که در آن آمده است: «و عمق بیابانها و قلّه کوهها و موات همه آن برای امام است.» «۲»

۳- در صحیحه حفص، از امام صادق (ع) است که در شمار انفال فرمود: «و همه زمینهای بایر و عمق بیابانها.» «۳»

۴- در موثقه محمد بن مسلم، از امام صادق (ع) در شمار انفال آمده است: «هر زمین بایر و عمق بیابانها.» «۴»

و مانند این روایت است موثقه دیگر او از امام باقر (ع). «۵»

۵- در مقنعه از محمد بن مسلم، از امام باقر (ع) آمده است که گفت: از آن حضرت از انفال پرسیدم، فرمود: «هر زمین بایر

یا هر چیزی که ویژه پادشاهان است و عمق بیابانها و قلّه کوهها و هر چیزی که اسب و شتری بر آن تاخته نشـده، که همـهٔ اینها ویژه امام است.» «۶»

۶- روایتی که عیاشی از داود بن فرقد، از امام صادق (ع) روایت کرده است که گفت:

عرض کردم انفال چیست؟ فرمود: «عمق بیابانها، قلّه کوهها، جنگلها و معادن.» «۷»

۷- روایتی که از أبو بصیر از امام باقر (ع) روایت شده است که فرمود: «انفال از آنِ ماست.»

عرض کردم: انفال چیست؟ فرمود: «از آنهاست معادن و جنگل ها و هر زمین بی صاحب.» «۸»

---

(۱)- و له رءوس الجبال و بطون الاودیه و الآجام و کل ارض میته لا ربّ لها. (وسائل ۶/ ۳۶۵، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۴).

(۲)- و بطون الاودیه و رءوس الجبال و الموات کلها هی له. (وسائل ۶/ ۳۶۹، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۱۷).

(۳)- و کل ارض خربه و بطون الاودیه. وسائل ۶/ ۳۶۴، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۱.

(۴)- و ما کان من ارض خربه او بطون الاودیه. (وسائل ۶/ ۳۶۷، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۱۰).

(۵)- وسائل ۶/ ۳۶۸، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۱۲.

(۶)- کـلّ ارض خربه او شـی ء کـان یکون للملوک و بطون الاـودیه و رءوس الجبـال و ما لم یوجف علیه بخیل و رکاب فکلّ ذلک للامام خالصاً. (مقنعه/ ۴۷؛ وسائل ۶/ ۳۷۱، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۲۲).

(۷)- عن داود بن فرقـد، عن أبی عبـد اللّه (ع) قـال: قلت: و مـا الانفـال؟ قال: بطون الاودیه و رءوس الجبال و الآجام و المعادن. (وسائل ۶/ ۳۷۲، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۳۲).

(۸)- عن أبی بصیر عن أبی

جعفر (ع) قال: «لنا الانفال» قلت: و ما الانفال؟ قال: «منها المعادن و الآجام و کل ارض لا ربّ لها». (وسائل ۶/ ۳۷۲، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۲۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۵۳

اگر چه برخی از این روایت ها از نظر سند ضعیف است ولی ضعف سند به اشتهار این حکم بین اصحاب جبران می شود، به ویژه اینکه اصحاب در ابواب مختلف به مرسلۀ حماد عمل کرده اند. علاوه بر اینکه «عمق بیابانها» در صحیحه حفص و دو موثقۀ محمد بن مسلم آمده است و بسا گفته شود که تفاوتی بین این و دو رفیق آن [قلّه کوهها و اراضی بایر] نیست، و ما پیش از این گفتیم که اینها در اراضی موات و در زمین های بی صاحب نیز جای می گیرد، و دلیل های آنها نیز شامل حال اینها نیز می گردد، و اعتبار نیز مساعد این نظریه است، زیرا ما گفتیم ملاک در اموالی که برای امام است این است که مال از اموال عمومی باشد که متعلق به اشخاص نیست و از نتیجه تلاش آنان به دست نیامده باشد.

و باز ما پیش از این گفتیم که اساس ملکیت برای اشخاص نتیجۀ کار و تلاش آنان است، پس چیزی ویژه آنان نیست مگر آنچه را با تلاش و کوشش خود به دست آورند و یا دیگران نتیجۀ تلاش و کوشش خود را با وسایط اختیاری [مانند بخشش] و یا قهری [مانند انتقال میراث] به دیگری منتقل کرده باشند. پس قلّه کوهها و عمق بیابانها و نیز جنگلها که به حال طبیعی خود باقی است و آباد کننده ای ندارد متعلق به اشخاص نیست. پس بناچار از اموال

عمومی است که در اختیار نماینده جامعه یعنی امام به عنوان اینکه امام است قرار دارد، و وی آنها را در جهتی که مصالح امام و امت اقتضا کند به کار می گیرد.

[آجام (جنگلها) و ریشه لغوی آن]

امّا معنی آجام در مقاییس اللغه آمده است:

«همزه و جیم و میم به معنی در هم فشردگی و تجمع است، أجمه مانند غَيْضَه، جایگاه رویش درختان در هم فشرده است و جمع آن آجام است.» «۱»

---

(۱)- مقاییس اللغه، ۱/ ۶۵.

در قاموس آمده است:

«أجمه: انبوه درختان در هم تنیده است، جمع آن: اجُم و اجَام و آجام و أجمات است.» «۱»

در لسان العرب از تهذیب آمده است:

«أجمه: مانند غَيْضَه جایگاه رویش درخت است، جمع آن آجام است.

از ابن سیده است که گفت: أجمه: انبوه درختان در هم پیچیده است.» «۲»

در مجمع البحرین آمده است:

«أجْمَه مانند قصبه درختان در هم شاخه گسترده است، جمع آن: أجَمات مانند قصبات و أجم مانند قصب، و آجام جمع الجمع است.» «۳»

ولی در صحاح آمده است:

«أجمه انبوه نی است، و جمع آن: أجَمات و أجَم و إجام و آجام و اجُم است.» «۴»

و در روضه آمده است:

«اجام به کسر همزه و فتح آن و نیز همزه با مدّ (آجام) جمع اجَمَه- با حرکت مفتوح-: سرزمینی است که از نی پوشیده شده است.» «۵»

ظاهراً حکم هر دو [جنگلها و زمینهای نیزار] یکی است، زیرا هر دو از مظاهر طبیعت اند که متعلق به اشخاص بخصوصی نیستند، پس هر دو ویژه امامند.

از آنچه ما گفتیم و نیز از اطلاق روایات، و عموم حکم که در مورد جنگلها و قلّه کوهها و عمق بیابانها گفته شده

استفاده می شود که همگی دارای یک حکم هستند، چه در اراضی عنوه باشند و چه در مجاور زمینهای آباد شده که مالک شخصی دارد، مگر آن مواردی که عرفاً حریم زمینهای آباد شده محسوب می گردد.

پس آنچه توهم شده که انفال ویژه زمینهایی است که مجموعه آن در اختیار امام

---

(۱)- قاموس/ ۷۳۸.

(۲)- لسان العرب ۱۲/ ۸.

(۳)- مجمع البحرین/ ۴۶۰.

(۴)- صحاح اللغه ۵/ ۱۸۵۸.

(۵)- لمعه دمشقیّه ۲/ ۸۴، آخر کتاب خمس.

است، با توجه به آنچه گفتیم ضعف آن آشکار می شود.

گفته نشود که بین روایات این باب و آنچه دلالت دارد که زمینهای مفتوح عنوه برای همه مسلمانان است «عموم و خصوص من وجه» «۱» است، پس چرا در مورد اجتماع اخبار باب بر آنها مقدم دانسته می شود؟

که در پاسخ گفته می شود: با جنگ و پیروزی تنها املاک دایر و آباد کفار به مسلمانان منتقل می شود و به ملکیت آنان درمی آید، امّا زمینهای موات و کوهها و بیابانها و جنگلها به همان ویژگی اولیّه خود که برای امام است باقی می ماند. [پس روایات مربوط به اراضی مفتوح عنوه شامل اینها نمی شود تا توهم تعارض به وجود آید].

همچنین مسلمانی که زمین را احیاء کرده است تنها مالک آن قسمت که احیا کرده می شود امّا مالک کوهها و بیابانهایی که مجاور زمین اوست نمی شود.

بله، اگر زمینهایی که با جنگ گشوده شده یا زمینهایی که با احیاء به ملکیت اشخاص درآمده پس از مدتی در اثر رها شدن تبدیل به جنگل شده، یا سیل بر آنها جاری شده و تبدیل به بیابان شد، ظاهراً حکم آن حکم زمینهای آبادی است که با توجه

به داشتن مالك مشخصی تبدیل به موات شده است، كه در این مورد نظر مشهور فقها این است كه اگر ملكیت از راهی به جز احیاء ثابت شده است به ملك اشخاص باقی می ماند، ولی اگر با احیاء به ملك اشخاص درآمده است در این مورد دو قول است، كه ما پس از این به تحقیق در مورد این مسأله خواهیم پرداخت.

و ممكن است در مورد اوّل [یعنی زمینهای مفتوح عنوه و زمینهای آباد شده كه

---

(۱)- عموم و خصوص من وجه یعنی تبیین رابطه بین دو مفهومی كه هر كدام از جهتی عام و از جهتی خاص هستند، نظیر دو مفهوم انسان و ابیض، زیرا انسان شامل انسان ابیض و غیر ابیض می باشد، و مفهوم ابیض نیز شامل انسان و غیر انسان می باشد. در مورد انسان ابیض هر دو مفهوم صادقند. در مورد بحث نیز روایات باب شامل اراضی مفتوح عنوه و نیز اراضی آباد شده شخصی می باشد. و روایات مربوط به اراضی عنوه شامل قله كوهها، جنگلها و بیابانها، و نیز اراضی آباد و غیر آن می باشد. و این دو دسته روایات در مورد قله كوهها و جنگلها و بیابانها با یكدیگر تعارض دارند. (مقرر)

مبانی فقهی حكومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۵۶

تبدیل به جنگل و نیزار شود] گفت: درخت و نی عرفاً از فواید زمین و توابع آن است، همانند علفهایی كه بر روی زمین می روید، و اینها در ملك مالك زمین حادث می شود، و وجهی ندارد كه با حدوث اینها ملك از ملكیت كسی خارج شود، و در صورت شك استصحاب ملكیت می شود.

و ما پیش از این اشاره كردیم كه چشم انداز روایات

انفال بر بیان حکم زمینهایی است که از دولت های کفر به مسلمانان منتقل شده است، زیرا زمین و همهٔ امکانات آن زیر سلطه و سیطره کفار بوده است؛ پس ائمه (ع) حکم کرده اند که آنچه از اموال آنان به غنیمت گرفته می شود، بخشی از آن بین رزمندگان تقسیم می شود مانند اموال منقول، و بخشی از آن وقف همهٔ مسلمانان می گردد مانند زمینهای آباد، و مابقی مانند زمینهای موات و کوهها و بیابانها و جنگلها در اختیار امام قرار می گیرد، یعنی آنها تقسیم نمی شود و وقف همه مسلمانان نمی گردد؛ پس اینکه بگوییم اطلاق روایات، آن موردی که زمین آباد شخصی فرد مسلمان تبدیل به جنگل شود، یا به خاطر زلزله یا سیل تبدیل به بیابان شود محل اشکال است؛ مگر اینکه تمسک به ملاک [جنگل یا بیابان بودن] شود، و ثبوت آن نیز در این مقام مشکل است، زیرا ملاک این است که از اموالی نباشد که متعلق به اشخاص است، و در این مورد فرض این است که زمین متعلق به اشخاص است، پس مانعی از استصحاب ملکیت شخصی نیست. و مجرد صدق عنوان جنگل یا بیابان بودن موجب انتقال ملکیت آن به امام نیست. بله، اگر به طور کلی موات شود در آنجا باب گفتگو باز است که ما در جای خود بدان خواهیم پرداخت.

۵– ساحل دریا

پنجم از موارد انفال ساحل دریاست، که از آن به «سیف البحر» تعبیر می شود، سِیف البحر به کسر به معنی ساحل دریاست. این مورد را در شرایع ذکر کرده ولی دلیل بخصوصی برای آن نیست.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۵۷

البته چون معمولًا ساحل دریا و رودخانه های بزرگ

به خاطر جزر و مدّ و تغییراتی که در آن حادث می شود موات است، از مصادیق زمینهای موات محسوب می شود و ادلّه آن نیز شامل آن می شود. در عبارت شرایع نیز همین معنی محتمل است که «سیف البحر» عطف باشد بر «مفاوز» که به عنوان مثال برای موات ذکر شده است نه اینکه خود موضوع مستقلی برای انفال باشد، که در این صورت تعداد انفال از پنج چیز بیشتر می شود.

و اگر فرض شود که این زمینها از اصل آباد و دارای درختان مفید بوده است، در این صورت باز از مصادیق «زمینهای بی صاحب» می شود [که ملاک دیگری برای انفال است] و اگر به خاطر احیاء ملک کسی شده و آب آنها را خراب کرده و به صورت موات درآمده، در این صورت اگر صاحبان آن از آن اعراض کرده اند یا از آن منطقه کوچ کرده اند، در این صورت باز در اختیار امام قرار می گیرد، و الّا همان اختلاف مشهور در «زمینهای آباد به خرابی گراییده در صورت مشخص بودن صاحبانش» پدیدار می گردد.

۶- زمینهای ویژه و اشیاء برگزیده پادشاهان

اشاره

ششمین مورد از انفال «قطایع» زمینهای ویژه و «صفایا» اشیاء برگزیده پادشاهان است.

[کلمات اصحاب]

محقق در شرایع گوید:

«و هنگامی که دار الحرب گشوده شد، آنچه از زمینهای ویژه و اشیاء برگزیده پادشاهان است از آنِ امام است در صورتی که از مسلمان یا از کسی که با مسلمانان پیمان دارد غصب نشده باشد.» «۱»

در جواهر [در شرح مطلب فوق] آمده است:

«بدون آنکه من مخالفی برای آن یافته باشم.» «۲»

---

(۱)- شرایع ۱/ ۱۸۳ (چاپ دیگر/ ۱۳۷).

(۲)- جواهر ۱۶/ ۱۲۳.

و ظاهراً مراد از قطایع پادشاهان زمینهای ارزشمندی است که پادشاهان از دیگر زمینها برای خویش جدا کرده اند و از ویژگی

برجسته ای برخوردار است. و مراد از صفایای آنان اشیاء گرانبها و منحصر به فردی است که پادشاهان در خانه ها و دار الحکومه خود نگهداری می کنند.

مجلسی در ملاذ الاخیار می گوید:

«صفایا را به اموال منقول و قطایع را به زمینها تفسیر کرده اند.» «۱»

و محتمل است که صفایا نیز عطف تفسیری قطایع باشد یا اینکه مفهومی اعم و گسترده تر از آن داشته باشد که شامل زمینها و غیر آن بشود.

و اینها در حقیقت چیزهایی است که از غنایم جنگ استثنا شده است. قطایع از زمینهای غنیمت که وقف مسلمانان است استثنا شده و صفایا از اشیاء منقولی که بین رزمندگان تقسیم می شود.

[روایات مسأله]

بر اینکه این دو مورد از انفال و در اختیار امام است، علاوه بر اینکه در آن اختلافی نیست روایات مستفیضه «۲» زیر دلالت دارد:

۱- در مرسله طولانی حماد از امام موسی بن جعفر (ع) آمده بود:

اشیاء برگزیده «صوافی» پادشاهان، آنچه بدون غصب در دست آنان است از آنِ امام است، زیرا همهٔ اموال غصبی باید به صاحبش بازگردانده شود. «۳»

---

(۱)- ملاذ الاخیار ۶/ ۳۸۳.

(۲)-

روایات مستفیضه به روایاتی گفته می شود که از سه طریق یا بیشتر به معصوم (ع) می رسد و لکن موجب یقین نمی شوند.

(۳)- حماد عن العبد الصالح (ع): و له صوافی الملوک ما کان فی ایدیهم من غیر وجه الغصب لانّ الغصب کله مردود. (وسائل ۶/ ۳۶۵، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۴).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۵۹

ابن اثیر در نهایه می نویسد:

«صوافی: املاک و زمینهایی است که صاحبانش از آن کوچ کرده اند، یا مرده اند و وارثی ندارند. واحد آن صافیه است. ازهری گوید: به مال و املاکی که سلطان آنها را ویژه خود گردانده صوافی گویند.» «۱»

در نامهٔ امیر المؤمنین (ع) به مالک اشتر در مورد طبقهٔ فرودین جامعه این گونه سفارش می کند:

برای آنان بخشی از بیت المال و بخشی از غلّه های صوافی اسلام را در هر شهری قرار بده. «۲»

از این فراز استفاده می شود که «صافیه» وصف زمین است و چیزی جز آن اراده نشده، پس صوافی پادشاهان بر زمینهای ویژه آنان منطبق است.

۲- در صحیحه داود بن فرقد آمده است که گفت: امام صادق (ع) فرمود:

املاک پادشاهان «قطایع» همه آن برای امام است و برای مردم در آن چیزی نیست. «۳»

مجمع البحرین گوید:

«قطایع عنوان چیزهای غیر منقول است، همانند روستاها و زمینها و برجها و قلعه ها، حدیث «قطایع السلطان کلّها للامام» از همین مورد است.» «۴»

۳- موثقه سماعه بن مهران که گفت: از آن حضرت از انفال پرسیدم، فرمود: همه زمینهای بایر و هر چیزی که برای پادشاهان است ویژه امام است و مردم را در آن سهمی نیست. «۵»

---

(۱)- نهایه ۳/ ۴۰.

(۲)- و اجعل لهم قسماً من بیت المال و قسماً من

غلات صوافی الاسلام فی کلّ بلد. (نهج البلاغه، فیض/ ۱۰۱۹؛ لح/ ۴۳۸، نامه ۵۳).

(۳)- داود بن فرقد قال: قال أبو عبد اللّه (ع) «قطائع الملوك کلها للامام و لیس للناس فیها شی ء». (وسائل ۶/ ۳۶۶، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۶).

(۴)- مجمع البحرین/ ۳۶۰.

(۵)- سماعه بن مهران قال: سألته عن الانفال، فقال: کل ارض خربه او شی ء یکون للملوك فهو خالص للامام و لیس للناس فیها سهم ... (وسائل ۶/ ۳۶۷، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۶۰

و اینکه فرموده «و هر چیزی که برای پادشاهان است» زمین و غیر زمین را در بر می گیرد، مگر آنکه به قرینه سیاق به خصوص زمین حمل شود.

۴- موثقه اسحاق بن عمار روایت شده از تفسیر علی بن ابراهیم که گفت: از امام صادق (ع) از انفال پرسیدم، فرمود: روستاهایی که خراب شده و اهل آن از آنجا کوچ کرده اند از آنِ خدا و پیامبر اوست، و آنچه مال پادشاهان است از آنِ امام است. «۱»

از آنچه پیش از این در موثقه سماعه خواندیم و نیز از روایات پس از آن استفاده می شود که مراد از آنچه برای سلطان است چیزهایی اعم از زمین و جز آن است.

۵- در مقنعه از محمد بن مسلم آمده است که گفت: از امام باقر (ع) شنیدم که می فرمود: الانفال ... آنگاه از آن حضرت پرسیدم که انفال چیست؟ فرمود: هر سرزمین ویران یا هر چیز که از پادشاهان است و عمق بیابانها. «۲»

۶- از عیاشی از ثمالی از امام باقر (ع) است که گفت: از آن حضرت شنیدم که درباره پادشاهان که چیزهایی به مردم

واگذار می کنند می فرمود: «آن و همانند اینها از فی ء و انفال است.» «۳»

از خبر ثمالی استفاده می شود که مراد از «قطایع ملوک» آن زمینهایی است که آنان به نزدیکان و اطرافیان خود واگذار می کنند، یا چیزی است گسترده تر از اینها و آن چیزهایی که به خود اختصاص می دهند.

در خراج أبو یوسف آمده است:

---

(۱)- اسحاق بن عمار قال سألت أبا عبد اللّه (ع) عن الانفال، فقال: هی القری التی قد خربت و انجلی اهلها فهی للّه و للرسول. و ما کان للملوک فهو للامام ... (وسائل ۶/ ۳۷۱، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۲۰).

(۲)- محمد بن مسلم قال: سمعت أبا جعفر (ع) یقول: الانفال ... قال: و سألته عن الانفال، فقال: کل ارض خربه او شی ء کان یکون للملوک و بطون الاودیه ... (وسائل ۶/ ۳۷۱، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۲۲).

(۳)- عن الثمالی عن أبی جعفر (ع) قال: سمعته یقول فی الملوک الذین یقطعون الناس قال: هو من الفی ء و الانفال و اشباه ذلک. (وسائل ۶/ ۳۷۲، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۳۰).

«و امّا قطایع از زمینهای عراق، هر چیزی است که برای کسری و اطرافیان و خویشان اوست.» «۱»

و شاید سرّ آن در این مورد این باشد که اقطاعهایی که از غیر راه غصب به دست آمده غالباً از زمینهای ارزشمندی بوده است که از اموال عمومی بوده، پس بر امام است که آنها را به اصل خود بازگرداند و آنها را به نفع امت مصادره کند، و این که می گوید از آنِ امام است مراد از آن این است. ولی روایت از جهت سند قابل اعتماد

نیست و نمی توان بدان استناد کرد.

۷- باز از وی از امام باقر (ع) روایت شده که فرمود: «آنچه برای پادشاهان است برای امام است.» «۲»

۸- از عیاشی نیز از داود بن فرقد، از امام صادق (ع) در حدیثی روایت شده که در شمار انفال فرمود: و هر زمین مواتی که اهل آن کوچ کرده اند، و قطایع پادشاهان. «۳»

در هر صورت اگر این دسته روایات را بگوییم تنها ویژه زمینهاست و دیگر اشیاء ارزشمند سلاطین را در بر نمی گیرد، باید این گونه اشیاء را جزء اشیاء برگزیده غنیمت (صفایا) که ویژه امام است به حساب آورد، که در مبحث آینده بدان خواهیم پرداخت.

۷- اشیاء برگزیدهٔ غنیمت (صفایا)

اشاره

عنوان هفتم از چیزهای که برای امام به عنوان امام است اشیاء برگزیده غنیمت است که به عنوان «صفایا» از آن یاد می شود. اگر چه ما در روایات به روایتی برخورد نکردیم که به این اشیاء عنوان انفال اطلاق کرده باشد، اما شیخ در نهایه و محقق در

---

(۱)- خراج/ ۵۷.

(۲)- عن أبی جعفر (ع) قال: ما کان للملوک فهو للامام. (وسائل ۶/ ۳۷۲، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۳۱).

(۳)- عن أبی عبد اللّه (ع) ... قال: و کلّ ارض میته قد جلاـ اهلها، و قطائع الملوک. (وسائل ۶/ ۳۷۲، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۳۲).

شرایع آن را در شمار انفال برشمرده اند ولی تصریح نکرده اند که اینها از انفال است، در هر صورت در این زمینه مطالبی قابل ذکر است که یادآور می شویم:

از دیر زمان در بین پادشاهان و فرمانروایان مرسوم بوده است هنگامی که بر دشمن پیروزی می یافته اند از بین غنایم دشمن چیزهای کمیاب و

ارزشـمند را برای خویش یا خزانه های خویش یا موزه هایشان برمی داشـته اند، که به اینها اشـیاء ممتاز (صـفایا) گفته می شده است.

این اشـیاء کمیاب ارزشـمند معمولًا قابل تقسـیم نبوده، و اگر می خواسـته اند به برخی افراد اختصاص بدهند موجب اختلاف و کینه می شـده است، پس بناچـار بایـد در جایی نگهـداری می شـد تا ذخیره ای برای آینـده دولت و ملت باشـد، یا اینکه رهبر جامعه که دارای فضیلت و مورد پذیرش همهٔ مردم بود آن را مورد استفاده قرار دهد.

ابن أثیر در نهایه می گوید:

«در حدیث آمده است: «اگر خمس و سهم پیامبر و صفایا را بپردازید در امانید».

و مراد از «صـفیّ» چیزهایی است که فرمانده سـپاه از غنایم پیش از تقسـیم برای خود برمی گزینند، که به این گونه چیزها صفیّ گفته می شود جمع آن صفایا است.

و از همین مورد است حدیث عایشه که گفته: صـفیّه [یکی از همسـران پیامبر (ص)] از صـفایا است، یعنی صـفیّه دختر حُییّ از کسانی است که پیامبر (ص) از غنایم خیبر برگزید.» «۱»

و چه بسا صفیه بر هر چیزی که ویژه پیامبر یا امام بوده اطلاق می شده است؛ ابو داود سجستانی را می بینیم که در کتاب خراج و فی ء از سـنن خود بابی را ذیل عنوان «صفایای پیامبر خدا (ص)» می گشاید و در آن زمینهایی را که با اسب و شتر فتح نشده ذکر می کنـد و در آن از قول عمر متذکر می شود که گفت: «پیامبر خدا سه دسـته صـفیه داشت، صـفایای بنی نضـیر و خیبر و فدک.» «۲»

---

(۱)- نهایه ابن أثیر ۳/ ۴۰.

(۲)- سنن أبی داود ۲/ ۱۲۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۶۳

در هر صورت در این زمینه روایات مستفیضه ای رسیده است و

فتاوی بر این مستقر شده است که «صفایا» از اموالی است که خداوند آن را برای پیامبرش و پس از وی برای امام جانشین وی قرار داده است.

[فتاوی و روایات مسأله]

۱- شیخ در نهایه در شمار انفال می نویسد:

«و برای او [امام] است پیش از اینکه انفال تقسیم شود: کنیز زیبا و اسب چابک و لباس ارزشمند و چیزهایی که همانند اینهاست. چیزهایی از برده و کالا که همانندی برای آن نیست.» «۱»

۲- و در کتاب فی ء خلاف (مسأله ۶) می نویسد:

«آنچه از صفایا پیش از تقسیم برای پیامبر (ص) بود برای جانشین اوست، و همهٔ فقها گفته اند که این حکم با مرگ وی- پیامبر- باطل می شود، دلیل ما اجماع فرقه و روایات آنان است.» «۲»

هنگامی که ما می بینیم زعامت و رهبری مسلمانان در هیچ زمان و شرایطی تعطیل نمی شود، پس دلیلی ندارد که با مرگ پیامبر (ص) بگوییم حقوق و شئون او تعطیل شده است.

از سوی دیگر روایتی از پیامبر (ص) وارد شده است که فرمود: «خداوند برای هیچ پیامبری بهره قرار نمی دهد مگر آنکه آن را برای دیگران که جانشین وی هستند نیز قرار داده است.» «۳»

۳- در خمس شرایع به هنگام برشمردن موارد انفال می نویسد:

«و برای اوست که از غنایم هر چه را بخواهد از اسب یا لباس یا کنیز یا چیزهای

---

(۱)- نهایه/ ۱۹۹.

(۲)- خلاف ۲/ ۳۳۰.

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابو ال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه‍ ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی؛ ج ۷، ص: ۳۶۳

(۳)- عن النبی (ص) انه قال: ما اطعم اللّه لنبی طعمه الّا جعلها طعمه لمن بعده.

(مغنی ۶/ ۱۶۸؛ و نیز مسند احمد ۱/ ۴).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۶۴

دیگر، تا اندازه ای که اجحاف به دیگران نشود برگزیند.» «۱»

به نظر می رسد این قید که ایشان در آخر کلام ذکر فرموده اند [تا اندازه ای که اجحاف به دیگران نشود] نسبت به امام معصوم و حتی امام عادل قید مناسبی نیست؛ رهبری فرد فاسق و ستمگر هم نزد ما باطل و مردود است، که در جای خود به گفتگو پیرامون آن پرداختیم. و به همین جهت در مدارک ذیل این عبارت می نویسد: «نیازی به این قید نیست و بلکه بهتر است حذف شود.» «۲»

این اشکال به عبارت تذکره و منتهی نیز وارد است، زیرا ایشان [علامه] در آن دو کتاب نظیر این قید را آورده است.

و ما پیش از این در ابتدای بحث غنایم یادآور شدیم که مقتضای آیه انفال به ضمیمه روایاتی که در تفسیر آن رسیده است این است که: همهٔ غنایم در اختیار پیامبر (ص) و پس از وی امام است؛ و او می تواند هر چه را بخواهد بردارد و نیازمندیهای افراد تحت تکفل خود را برطرف کند، و اگر چیزی ماند آن را تخمیس کند و مابقی را تقسیم نماید، همان گونه که صحیحه زراره و مرسلهٔ حماد بر آن دلالت داشت، و می توان بدان مراجعه کرد. «۳»

۴- در تذکره آمده است:

«امام می تواند از غنایم آنچه را بخواهد برای خویش برگزیند از اسب تیزتک و لباس گران قیمت و کنیز زیبا و شمشیر برنده و جز اینها از چیزهایی که به سپاه لطمه نمی زند. این مورد اتفاق نظر همه علمای ماست. بر اساس آنچه در روایات عامه آمده

است که پیامبر (ص) از غنایم کنیز و اسب را در جنگ خیبر و دیگر جنگها برمی گزید.» «۴»

---

(۱)- شرایع ۱/ ۱۸۳ (چاپ دیگر/ ۱۳۷).

(۲)- مدارک/ ۳۴۳.

(۳)- ر. ک. جهت دوم از فصل غنایم.

(۴)- تذکره ۱/ ۴۳۳.

مانند این در منتهی نیز آمده است. «۱»

۵- باز در منتهی آمده است:

«از جمله موارد انفال اشیاء برگزیدهٔ غنایم جنگی است، مانند اسب تیزتک، لباس فاخر، کنیز زیبا، شمشیر برنده و آنچه همانند اینهاست؛ تا جایی که به غنیمت گیرندگان ستم نشود؛ همه علمای ما این مطلب را پذیرفته اند.» «۲»

۶- در صحیحه ربعی بن عبد الله، از امام صادق (ع) آمده است که فرمود:

پیامبر خدا (ص) هنگامی که غنایم را نزد وی می آوردند، برگزیدهٔ آن را می گرفت و این برای ایشان بود ... و همچنین امام می گیرد همان گونه که پیامبر (ص) می گرفت. «۳»

۷- در صحیحه أبی الصباح کنانی آمده است که امام صادق (ع) فرمود: ما گروهی هستیم که خداوند پیروی ما را واجب فرموده است، انفال و برگزیدهٔ اموال از آنِ ماست. «۴»

۸- در مرسله طولانی حماد از برخی اصحاب ما، از بنده صالح خداوند (امام موسی بن جعفر (ع)) آمده است که فرمود: برگزیده مال از آنِ امام است که برگزیده آن را از این اموال برمی گیرد: کنیز زیبا چارپای چابک، هرگونه لباس و یا کالایی را که بخواهد؛ این برای اوست پیش از تقسیم و پیش از بیرون کردن خمس. «۵»

۹- در روایت أبو بصیر از امام صادق (ع) آمده است که گفت: از آن حضرت از برگزیدهٔ مال پرسیدم، فرمود: امام کنیز زیبا، اسب خوش یال و کوپال، شمشیر برنده

و

---

(۱)- منتهی ۲/ ۹۴۸.

(۲)- منتهی ۱/ ۵۵۳.

(۳)- عن أبی عبد اللّه (ع) قال: کان رسول اللّه (ص) اذا اتاه المغنم اخذ صفوه و کان ذلک له ... و کذلک الامام یأخذ کما اخذ الرسول (ص). (وسائل ۶/ ۳۵۶، ابواب قسمه الخمس، باب ۱، حدیث ۳).

(۴)- قال أبو عبد اللّه (ع) نحن قوم فرض اللّه طاعتنا، لنا الانفال و لنا صفو المال. (وسائل ۶/ ۳۷۳، ابواب انفال، باب ۲، حدیث ۲).

(۵)- عن العبد الصالح (ع) قال: و للامام صفو المال ان یأخذ من هذه الاموال صفوها: الجاریه الفارهه و الدابه الفارهه و الثوب و المتاع مما یحبّ او یشتهی، فذلک له قبل القسمه و قبل اخراج الخمس. (وسائل ۶/ ۳۶۵، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۴).

زره را پیش از آنکه غنیمت تقسیم شود می گیرد؛ این اشیاء برگزیدهٔ مال است. «۱»

در متن عربی روایت واژهٔ «رُوقه» به ضم راء آمده است که به معنی انسان بسیار زیباست، گفته می شود: «غلام روقه و جاریه روقه و غلمان و جوار روقه- غلام و کنیز و غلامان و کنیزان بسیار زیبا» و نزدیک به همین معناست واژه «فراهه». گفته می شود «مرکب فاره» یا «جاریه فارهه» یعنی بسیار زیبا و ملیح.

۱۰- از مفید در مقنعه از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «ما مردمی هستیم که خداوند اطاعت ما را در قرآن واجب فرموده است، انفال و برگزیدهٔ مال از آنِ ماست.»

و مراد از برگزیدهٔ اموال آن چیزی است از غنایم که پیشوای جامعه آن را دوست می دارد و پیش از تقسیم برای خود برمی گزیند، همانند کنیز زیبا، اسب راهوار،

لباس فاخر، و آنچه از بنده و کالا که همانند اینهاست، بنابر آنچه در روایات معصومین (ع) آمده است. «۲»

۱۱- در مستدرک از کتاب عاصم بن حمید. حنّاط، از أبو بصیر، از امام باقر (ع) آمده است که فرمود: اشیاء برگزیده از آنِ ماست گوید: عرض کردم: اشیاء برگزیده چیست؟

فرمود: برگزیده هر چیز از برده یا شتر، که امام برترین آن را می گیرد آنگاه بقیه تقسیم می شود، و انفال از آنِ ماست. «۳»

۱۲- باز در همان کتاب از عیاشی، از بشیر دهّان [روغن فروش] آمده است که گفت:

از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: خداوند در کتاب خویش اطاعت ما را واجب فرموده، پس مردم نباید نسبت به ما ناآشنا بمانند، برگزیدۀ مال از آنِ ماست، انفال از آنِ

---

(۱)- عن أبی عبد اللّٰه (ع) قال: سألته عن صفو المال، قال: الامام یأخذ الجاریه الرّوقه و المرکب الفاره و السیف القاطع و الدرع قبل ان تقسم الغنیمه، فهذا صفو المال. (وسائل ۶/ ۳۶۹، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۱۵).

(۲)- عن الصادق (ع) قال: نحن قوم فرض اللّٰه طاعتنا فی القرآن، لنا الانفال و لنا صفو المال. (وسائل ۶/ ۳۷۱، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۲۱).

(۳)- عن أبی جعفر (ع) انه قال: و لنا الصفیّ. قال: قلت له: و ما الصفیّ؟ قال: الصفیّ من کلّ رقیق و ابل یبتغی افضله ثم یضرب بسهمٍ و لنا الانفال. (مستدرک الوسائل ۱/ ۵۵۳، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۱).

ماست و کریمه های قرآن از آنِ ماست. «۱»

اینکه در این روایات «برگزیده مال» قسیم انفال شمرده شده دلیل بر این است که اینها از

انفال نیست، اگر چه در حکم آن است. ولی ما پیش از این از منتهی خواندیم که «صفایا» را از انفال برشمرده است.

۱۳- در سنن بیهقی به سند خود از ابن عباس در خطاب پیامبر خدا (ص) به گروه اعزامی عبد القیس آمده است که فرمود: من شما را به چهار چیز امر می کنم و از چهار چیز بازمی دارم: به شما فرمان می دهم که گواهی دهید که خدایی جز خدای یکتا نیست، و نماز را بپا دارید و زکات بدهید، و از غنایم سهم خدای عزّ و جلّ و صفیّ (اشیاء برگزیده) را بپردازید. «۲»

۱۴- باز در همان کتاب به سند خود از عامر شعبی آمده است که گفت: برای پیامبر (ص) سهمی بود که «سهم صفی» نامیده می شد، اگر می خواست بنده اگر می خواست کنیز و اگر می خواست اسب، که آن را پیش از خمس برمی گزید. «۳»

۱۵- باز در همان کتاب به سند خود از عایشه آمده است که گفت: صفیّه [همسر پیامبر (ص)] از صفی [برگزیده غنایم] بود. «۴»

و روایات دیگری که در این زمینه رسیده است.

روشن است که (صفایا) برای پیامبر (ص) نبود مگر به خاطر اینکه در زمان خود رهبر و پیشوای مسلمانان بود؛ و چون امامت بر اساس حکم عقل و شرع در هیچ زمانی

---

(۱)- عن بشیر الدّهان قال: سمعت أبا عبد اللّه (ع) یقول: انّ اللّه فرض طاعتنا فی کتابه فلا یسع الناس جهلنا، لنا صفو المال و لنا الانفال و لنا کرائم القرآن. (مستدرک الوسائل ۱/ ۵۵۴، ابواب انفال، باب ۲، حدیث ۱).

(۲)- عن ابن عباس فی خطاب رسول اللّه (ص) لوفد عبد القیس، قال: آمرکم باربع و

أنهاكم عن اربع؛ آمركم ان تشهدوا ان لا اله الّا اللّه و تقيموا الصلاه و تؤتوا الزكاه و تعطوا من المغنم سهم اللّه- عزّ و جلّ- و الصفىّ. (سنن بيهقى ۶/ ۳۰۳، كتاب تقسيم فى ء و غنيمت، باب سهم الصفىّ).

(۳)- كان للنبىّ (ص) سهمٌ يدعى سهم الصفىّ، ان شاء عبداً و ان شاء امه و ان شاء فرساً يختاره قبل الخمس. (سنن بيهقى ۶/ ۳۰۴، كتاب تقسيم فى ء و غنيمت، باب سهم الصفىّ).

(۴)- عن عائشه قالت: كانت صفيّه من الصفىّ. سنن بيهقى ۶/ ۳۰۴، كتاب تقسيم فى ء و غنيمت، باب سهم الصفىّ).

مبانى فقهى حكومت اسلامى، ج ۷، ص: ۳۶۸

تعطيل بردار نيست، پس حقوق و شئون وى نيز همچنان بايد محفوظ باشد.

و ما پيش از اين در مباحث گذشته يادآور شديم كه آنچه از انفال و صفايا براى امام است به خاطر منصب امامت اوست نه به خاطر شخص او؛ بله رفع نيازمنديهاى شخصى و تأمين نيازمنديهاى او نيز از مهمترين مصالح امت است.

و اين متعيّن نيست كه «صفايا» همواره براى شخص امام باشد، بلكه بسا در موزه ها و يا خزانه ملت به عنوان پشتوانه نظام و ذخيره اى براى آينده كشور ذخيره مى شود؛ همانند جواهرهاى گرانبهاى ارزشمند كه غالباً قابل تقسيم هم نيست، و اگر بخواهند آن را به برخى افراد اختصاص دهند موجب تبعيض و فتنه مى شود، كه بناچار بايد در موزه ها يا بانك ها نگهدارى شود، يا امامى كه مقبول امت است آن را مورد استفاده قرار دهد.

از سوى ديگر از رواياتى كه پيش از اين خوانده شد آشكار گرديد كه صفايا قسيم انفالند و اگر فرض شود كه انفال به مطلق غنايم گفته مى شود در

آن صورت صفایا را نیز در بر می گیرد.

و بـا تـوجه به اینکه حکم مسأله روشن است و همه اینهـا بایـد زیر نظر امـام باشـد مشـکلی به نظر نمی رسـد؛ به ویژه اینکه در روایات و فتاوی برای صفایا تقسیم در نظر گرفته نشده است، بلکه همه آن در اختیار امام است.

۸- غنایمی که رزمندگان بدون اجازه امام به دست آورده اند.

اشاره

یکی دیگر از چیزهایی که برای امام به عنوان امام است، غنیمت هایی است که رزمندگان بدون اجازه امام به دست آورده اند. این مسأله در بین اصحاب ما مشهور است و بلکه ادعای اجماع بر آن شده است.

[فتاوای برخی فقها در مسأله]

۱- در کتاب فی ء خلاف (مسأله ۱۶) آمده است:

«اگر گروهی در سرزمینی که در حال جنگ با مسلمانان هستند وارد شوند و

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۶۹

بـدون اجـازه امـام بجنگنـد و غنیمتی به دست آورنـد، این غنیمت ویژه امام است؛ ولی همه فقهیا [غیر شـیعه] در این مسأله نظر مخالف دارند. دلیل ما اجماع فرقه امامیّه و روایات آن هاست.» «۱»

۲- و در کتاب السیر همان کتاب (مسأله ۳) آمده است:

«اگر گروهی بـدون اجازه امام بجنگند و مالی را به دست آورند، امام مخیّر است، اگر بخواهد از آنان می گیرد و اگر بخواهد در دست آنـان بـاقی می گـذارد، اوزاعی و حسن بصـری نیز همین نظر را گفته انـد. و شافعی گفته است: خمس آن را از آنان می گیرند؛ و ابو حنیفه گفته است: تخمیس نمی شود. دلیل ما اجماع فرقه امامیه و روایات آنهاست.» «۲»

نظر شافعی که گفته است خمس آن از آنان گرفته می شود به عموم آیه شریفه:

«وَ اعْلَمُوا أَنَّمٰا غَنِمْتُمْ» است که می فرمایـد: هر چه را به غنیمت گرفته اید باید خمس آن را بپردازید، که با اجازه و بدون اجازه را در بر می گیرد. و نظر ابو حنیفه به این است که این یـک نوع کسب مباح است در یک جهاد غیر مشـروع، ماننـد گردآوری هیزم و یا چیدن علف.

۳- در کتاب نهایه در شمار انفال می نویسد:

«و اگر قومی با اهل حرب بدون اجازهٔ امام جنگیدند

و غنیمتی به دست آوردند، غنیمت های آنان ویژه امام است نه دیگران». «۳»

مانند این مطلب در مبسوط نیز آمده است. «۴»

۴- در شرایع در شمار انفال آمده است:

«و آنچه رزمندگان بدون اجازۀ او [امام] به غنیمت می گیرند که از آنِ او (ع) است.» «۵»

۵- در جواهر در شرح عبارت فوق آمده است:

---

(۱)- خلاف ۲/ ۳۳۲.

(۲)- خلاف ۳/ ۲۲۹.

(۳)- نهایه/ ۲۰۰.

(۴)- مبسوط ۱/ ۲۶۳.

(۵)- شرایع ۱/ ۱۸۳ (چاپ دیگر ۱۳۷).

«بنا بر مشهور- چه بر اساس گفته دیگران و چه آنچه خود بدان دست یافته ایم- افرادی آن را به شیخین [شیخ طوسی و شیخ صدوق] و سید مرتضی و پیروان آنان نسبت داده اند، بلکه در تنقیح آن را به عمل اصحاب نسبت داده است، همانگونه که در «روضه» از آن نفی خلاف شده است، و در بیع مسالک آمده است: مضمون روایت مقطوعه ای است که بعداً می آید و بین اصحاب ما معروف است و ما مخالفی برای آن نمی شناسیم، بلکه از حلّی نقل شده که ادعای اجماع بر آن کرده و این خود دلیل است ...» «۱»

۶- در انفال منتهی آمده است:

«و هنگامی که گروهی بدون اجازۀ امام به جنگ بپردازند و غنایمی به دست آورند، غنیمت برای امام است؛ دو شیخ و سید مرتضی و پیروانشان بر این نظرند. شافعی گوید: حکم آن حکم غنیمت با اجازۀ امام است ولی این کار ناپسندی است. ابو حنیفه گوید: این اموال برای آنان است و خمس هم در آن نیست. و احمد دارای سه نظر است: یکی مانند شافعی و دیگری چون ابو حنیفه و سوّمی اینکه: هیچ حقی برای آنان

در این اموال نیست.» «۲»

خلاصه کلام اینکه: مشهور این است که همه غنیمت از آنِ امام است، و در خلاف ادعای اجماع بر آن شده است، و در حکم بین زمان حضور و زمان غیبت نیز فرق گذاشته نشده است، و برای این مسأله به دلایل ذیل استناد شده است.

[ادلّه مسأله]

دلیل اوّل: اجماع.

همان گونه که در اقوال خواندیم بر این مسأله ادعای اجماع شده است، ولی ثبوت چنین اجماعی به گونه ای که کاشف از قول معصوم باشد مشکل است، و شاید مدرک آنان روایت ذیل باشد.

---

(۱)- جواهر ۱۶/ ۱۲۶.

(۲)- منتهی ۱/ ۵۵۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۷۱

دلیل دوّم: روایت مرسله عباس ورّاق،

از مردی که وی نام برده، از امام صادق (ع) که فرمود:

اگر گروهی بدون اجازهٔ امام بجنگند و غنیمتی به دست آورند، همهٔ غنیمت از آنِ امام است، و اگر با اجازهٔ امام بجنگند، خمس آن از آنِ امام است. «۱»

این روایت از نظر سند چون زنجیره سند آن قطع شده است و نیز به خاطر اینکه برخی از راویان آن ناشناخته اند ضعیف است، و مشکل می توان بدان اعتماد کرد؛ مگر آنکه ضعف سند آن در صورتی که ثابت شود اصحاب بدان اعتماد کرده اند با شهرت جبران شود، ولی اثبات این معنی مشکل است، مگر اینکه گفته شود: اگر اصحاب به این روایت اعتماد کرده اند جبران ضعف سند آن می شود، و اگر اعتماد نکرده اند در آن صورت اجماع آنان خود حجت است. و از چیزهایی که گواه بر اعتماد اصحاب به این مرسله است این است که بزرگان در کتابهای خودشان که فتاوای مأخوذه از روایات را در آن نقل می کرده اند مضمون این روایت را آورده اند و بر اساس آن فتوی داده اند، تا جایی که ابن ادریس با اینکه به خبر واحد عمل نمی کند ولی به مضمون این روایت در سرائر فتوی داده است، از این رو رفع ید از این روایت مشکل است.

دلیل سوم: صحیحه معاویه بن وهب،

که گفت: به امـام صادق (ع) عرض کردم: گروهی را امام برای کارزار می فرستد و آنان غنایمی به دست می آورنـد، چگونه تقسیم می شود؟ فرمود: اگر آنان به همراه فرمانـدهی که امام وی را مشـخص کرده است کارزار کنند، یک پنجم آن را برای خدا و رسول جدا می کنند و چهار پنجم را بین آنان تقسیم می کنند. و اگر با آن فرمانده به

پیکار نروند، همه آنچه به غنیمت گرفته اند از آنِ امام است هر گونه که مصلحت بداند به مصرف می رساند. «۲»

---

(۱)- عن أبی عبد اللّه (ع) قال: اذا غزا قوم بغیر اذن الامام فغنموا کانت الغنیمه کلها للامام، و اذا غزوا بامر الامام فغنموا کان للامام الخمس. (وسائل ۶/ ۳۶۹، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۱۶).

(۲)- معاویه بن وهب قال: قلت لأبی عبد اللّه (ع): السریّه یبعثها الامام فیصیبون غنائم کیف تقسم؟ قال: إن قاتلوا علیها مع امیر امرّه الامام علیهم، اخرج منها الخمس للّه و للرسول و قسم بینهم اربعه اخماس. و ان لم یکونوا قاتلوا علیها المشرکین کان کل ما غنموا للامام یجعله حیث احبّ. (وسائل ۶/ ۳۶۵، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۳).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۷۲

در این روایت بین آنجا که کارزار با فرماندهٔ منصوب از سوی امام باشد و آنجا که نباشد تفصیل قائل شده و تقسیم را متوقف بر این قرار داده که با اجازهٔ امام باشد.

ولی در دلالت این روایت بر مدعی اشکال است، زیرا آنچه در سؤال آمده اعزامی است که زیر نظر امام و با اجازه او صورت گرفته؛ و تفصیل پاسخ نیز در همین چارچوب سؤال باید باشد، پس باید گفت تفصیل بین آنجایی است که جنگ و کارزار در بین بوده یا جائی که جنگی نبوده، نه اینکه اصل اعزام به جبهه با اجازه و یا عدم اجازه امام بوده است.

شیخ انصاری در کتاب خمس خویش می نویسد:

«مخفی نماند که این روایت بر مطلوب دلالت ندارد مگر آنکه از آن جمله روایت که می گوید: «با فرماندهی که امام وی را مشخص کرده است»

قیـد اراده شود، ولی این مطلب قابـل تأمـل است، زیرا فرض این است که ضـمیر «قـاتلوا»- کـارزار کننـد- به همان کسان برمی گردد که امام آنان را برای جنگ فرستاده است. پس در این صورت به یقین قید برای تخصیص نیست.» «۱»

بله، در اینجا مطلبی است که در مصـباح الفقیه بـدان اشاره شـده است «۲» و آن اینکه: در ارتبـاط بـا این جمله که می فرمایـد: «همراه با فرمانـدهی که امام به وی فرمانـدهی داده است» الزاماً بایـد همراه با فایـده ای باشـد و الّا ذکر آن بیهوده است، و غالباً فایده ای در ذکر قید نیست مگر آنکه در موضوع حکم دخالت داشته باشد که حکم نیز با از بین رفتن آن از بین برود.

و مورد اسـتدلال مفهوم شـرط نیست که در ذیـل روایت بر آن تصـریح شـده است- یعنی قتال کردن- بلکه مفهوم قیـد است- یعنی قتال تحت فرماندهی امام- پس نتیجه

---

(۱)- کتاب الطهاره/ ۴۹۴، کتاب خمس، فصل انفال (چاپ دیگر/ ۵۵۵).

(۲)- مصباح الفقیه/ ۱۵۳.

این می شود که تقسـیم غنـایم متوقف بر جنـگ و بر اجـازهٔ امـام با هم است، و بناچار [حکم تقسـیم] با از بین رفتن هر یک از اینها از بین می رود و در این هنگام تمام مال در اختیار امام قرار می گیرد. نهایت امر اینکه آنچه در ذیل روایت بـدان تصـریح شده است تنها در صورت انتفاء شرط است. و اگر ما بخواهیم قید را قید توضیحی بگیریم و بگوییم اشاره است به همان چیزی که در سؤال آمده است، خلاف ظاهر است.

ولی اینکه ما بخواهیم حکم [واگذار به امام شدن] را با استناد به چنین

مفهوم ضعیفی به دست آوریم مشکل است.

از سخنان محقق در معتبر و نافع و نیز منتهی و مدارک آشکار می شود که این حکم مورد تردید بوده است و احتمال دارد و بلکه این نظریه تقویت شده که چه با اجازه امام باشد یا نباشد باید یک پنجم اموال به امام داده شود و بقیه در بین رزمندگان تقسیم گردد، بر اساس عموم فرمایش خداوند متعال که می فرماید: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ» «۱» که ظاهر آن این است که پس از پرداخت خمس آنچه می ماند برای غنیمت گیرندگان است. و نیز بر اساس فرمایش خداوند متعال که می فرماید: «فَکُلُوا مِمّا غَنِمْتُمْ حَلاٰلًا طَیِّباً ...» «۲» از آنچه به غنیمت می گیرید حلال و پاکیزه بخورید.

و نیز بر اساس صحیحهٔ حلبی از امام صادق (ع) در مورد مردی از اصحاب ما که در زیر پرچم آنان [خلفای وقت] می جنگید و غنیمتی به دست آورده بود حضرت فرمود:

«یؤدّی خمساً و یطیب له» خمس آن را بدهد و بقیّه برای او حلال است. «۳» که از آن استفاده می شود که در تخمیس و تملک بقیه اجازه معتبر نیست.

و بر اساس فرمایش معصوم (ع) در صحیحه طولانی علی بن مهزیار که در شمار چیزهایی که در آن خمس است می فرماید: «و مانند آنجا که با دشمن درگیر شود و مال

---

(۱)- سوره انفال (۸)/ ۴۱.

(۲)- سوره انفال (۸)/ ۶۹.

(۳)- وسائل ۶/ ۳۴۰، ابواب ما یجب فیه الخمس، باب ۲، حدیث ۸.

او را از او به غنیمت گیرد.» «۱»

و نیز آنچه در روایات تحلیل آمده که ائمه (ع) بهرهٔ خویش از فی ء

و غنیمت را برای شیعیانشان حلال کرده اند، و ظاهر آن این است که همه اموال از آنِ آنان نبوده بلکه تنها خمس مال آنان بوده، با آنکه ظاهراً مورد آن، زمان استیلاء خلفای جور بر جامعه بوده و در آن شرایط جنگ و طبعاً غنیمت گرفتن آنان با اجازهٔ ائمه (ع) نبوده است.

از جمله آن روایات روایتی است از امام عسکری، از پدرانش، از امیر المؤمنین (ع) که آن حضرت به پیامبر خدا (ص) فرمود:

«ای پیامبر خدا تو نیک می دانی که پس از تو پادشاهان کینه توز و ستمگر به حکومت می رسند، و بر خمس من از اسیران و غنایم دست خواهند یافت و آنها را به فروش می رسانند، و برای کسانی که آنها را می خرند حلال نیست، زیرا بهرهٔ من از آنهاست. و من بهرهٔ خود را برای هر یک از شیعیانم که چیزی از آنها را مالک شود بخشیدم، تا منافع آنان از آنچه می خورند و می آشامند بر آنان حلال شود و برای آنکه فرزندانشان پاکزاده باشند.» «۲»

ممکن است از استدلال به دو آیه شریفه اینگونه پاسخ داده شود که این دو با مرسلهٔ ورّاق- که با عمل اصحاب ضعف سند آن جبران شده است- تخصیص زده می شود.

و از صحیحه حلبی بدین صورت که به قرینه سایر روایات تحلیل، آن را حمل بر یک قضیّه شخصیه کنیم که امام (ع) به شرط پرداخت خمس، آن را برای شخص وی حلال کرده باشد، یا اینکه همان گونه که در جواهر آمده است این جنگ را بدین صورت تجویز فرموده باشد. «۳»

---

(۱)- وسائل ۶/ ۳۵۰، ابواب ما یجب فیه الخمس، باب ۸، حدیث ۵.

(۲)- قد علمت

یا رسول اللّه انّه سیکون بعدک ملک عضوض و جبر فیستولیٰ علی خمسی من السبی و الغنائم و یبیعونه فلا یحل لمشتریه لانّ نصیبی فیه، فقد وهبت نصیبی منه لکلّ من ملک شیئاً من ذلک من شیعتی لتحلّ لهم منافعهم من مأکل و مشرب و لتطیب موالیدهم. (وسائل ۶/ ۳۸۵، ابواب انفال، باب ۴، حدیث ۲۰).

(۳)- جواهر ۱۶/ ۱۲۷.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۷۵

ولی این گونه تفسیر خلاف ظاهر است، زیرا این روایت ظهور در بیان حکم کلّی شرعی دارد نه تحلیل شخصی، یا اینکه در این مورد اجازه داده باشد.

و گاهی ممکن است در توجیه صحیحه گفته شود که اجازۀ ائمه (ع) به شیعیانشان در جنگ با کفار و لو زیر لوای حاکمان ستمگر، به خاطر عنایت ویژه آنان به گسترش اسلام، امری است مفروغ عنه، منتها پرسش در صحیحه این است که اینان خمسشان را به چه کسی باید بپردازند، زیرا خلفای ستمگر اموال را تخمیس نمی کرده اند و امام (ع) خواسته اند بفرمایند که اشخاص پس از آنکه سهم آنان به آنان می رسد می توانند خمس آن را بپردازند و از بقیّه استفاده کنند، پس در صحیحه دلالتی بر معتبر نبودن اجازه در حلیّت غنیمت نیست.

از سوی دیگر ممکن است گفته شود: اینکه ائمه (ع) همه جنگهایی را که در زیر پرچم حاکمان ستمگر انجام می شود اجازه داده باشند امر غیر ممکن است؛ زیرا از بسیاری روایات استفاده می شود که ائمه (ع) شیعیان را از شرکت در آنها بازداشته اند، آن را در تقویت نظام ظلم و ستم مؤثر می دانسته اند.

و اما دربارۀ صحیحۀ علی بن مهزیار در حدائق این گونه آمده است:

«ظاهراً مراد از

دشمن در اینجا همان گونه که پیش از این اشاره کردیم مخالفان [مذهب] اند نه کافران و مشرکان.» «۱»

ولی به نظر می رسد مطلبی که ایشان می فرمایند انداختن تیر در تاریکی است، و دلیلی برای آن نیست، بلکه دلیل بر خلاف آن است؛ بله ممکن است از صحیحه این گونه پاسخ داده شود که مورد بحث در اینجا غنیمتی است که در جنگ بدون اجازه امام به دست می آید، نه اموال شخصی که با کشتن شخص کافر تصاحب می شود؛ علاوه بر اینکه این گونه موارد هم گاهی با اجازهٔ امام صورت گرفته است.

---

(۱)- حدائق ۱۲/ ۴۷۹.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۷۶

در هر صورت عمدهٔ دلیل در مسأله، اجماع ادعا شده و مرسله ورّاق است. و ابن ادریس با اینکه خبر واحد را حجت نمی داند ولی به مضمون این خبر در سرائر «۱» فتوی داده است و به وی نسبت داده اند که در مسأله ادعای اجماع کرده است، ولی من چنین چیزی را در آن کتاب نیافتم.

در حدائق این گونه آمده است:

«ابن ادریس در این مسأله ادعای اجماع کرده، و محقق در معتبر آن را مردود دانسته و گفته است: و برخی از متأخرین صحت این ادعا را پیشاپیش مسلّم گرفته، با اینکه ایشان عمل به خبر واحد را صحیح ندانسته است، پس باید برای ادعای خود به ادعای اجماع امامیّه استدلال کند و این اشتباه آشکاری است، زیرا ایشان می گوید: اجماع در صورتی حجت است که بدانیم امام هم در میان افراد است، پس اگر چنین چیزی دانسته شود علم وی برای وی حجت است و برای دیگران که چنین علمی نداشته اند حجت نیست.»

«۲»

ولی آنچه کـار را در مسأله آسـان می کنـد این است که در نزد مـا غنیمت همـهٔ آن در اختیـار امام است؛ و تقسـیم هم در آن متعیّن نیست، هر چنـد جنگ هم با اجازهٔ وی باشد، همان گونه که مرسـلهٔ حماد و روایات دیگر بر آن دلالت داشت و تفصـیل آن در فصل غنایم گذشت.

[دیدگاه صاحب حدائق و صاحب عروه الوثقی در مسأله]

از سوی دیگر مرحوم صاحب حدائق در اوایل کتاب خمس حدائق قائل به تفصیل در مسأله شده است و می نویسد:

«ظاهر روایات و کلام اصحاب این است که آن غنایمی که برای امام (ع) است در

---

(۱)- سرائر/ ۱۱۶.

(۲)- حدائق ۱۲/ ۴۷۸؛ و نیز در معتبر/ ۲۹۶.

صورتی است که بـدون اجازهٔ او باشـد و جنگ به عنوان جهاد و دعوت به اسـلام صورت پذیرفته باشد، همان گونه که خلفای جـور به همین عنـوان بـا کفـار می جنگیدنـد؛ ولی اگر جنـگ برای کشورگشـایی و غصب و غلبه و ماننـد آن باشـد این گونه نیست.» «۱»

اشـکالی که بر این سـخن وارد است این است که این بر خلاـف اطلاـق نص و فتـاوی است، زیرا در صـورتی که جنـگ برای کشورگشایی و گردآوری اموال هم باشـد باز جنگ بر آن صـدق می کنـد؛ در کتاب عروه الوثقی نیز بین زمان حضور امام و غیبت ایشان فرق قائل شده است و در اوایل کتاب خمس می نویسد:

و امّا در صورتی که جنگ بـدون اجازه امام باشد، پس اگر در زمان حضور باشد و امکان اجازه گرفتن وجود داشـته باشد، در آن صورت غنیمت برای امام (ع) است؛ ولی اگر در زمان غیبت باشد، احوط

آن است که خمس آن به عنوان اینکه غنیمت است پرداخت شود، به ویژه اگر جنگ برای دعوت به اسلام باشد. «۲»

گویا ایشان- قدس سرّه- مرسله ورّاق و سخن مشهور اصحاب را بر صورت امکان اجازه گرفتن از امام حمل کرده و در غیر آن، اطلاق دو آیه را مورد پیروی قرار داده است.

ولی ممکن است سخن ایشان را مورد مناقشه قرار داد که واژه «امام» در باب جهاد و دیگر ابواب فقه منحصر به امام معصوم نیست، بلکه در زمان غیبت رهبر مسلمانان را نیز در بر می گیرد، پس ممکن است که از او اجازه گرفته شود.

علاوه بر اینکه حمل مرسلۀ وراق و کلام اصحاب بر خصوص صورت امکان اجازه گرفتن سخن بی دلیلی است و اطلاق خاص [مرسله وراق] بر اطلاق عام [ادله دال بر مالکیت رزمندگان نسبت به غنائم] مقدم است.

---

(۱)- حدائق ۱۲/ ۳۲۲.

(۲)- عروه الوثقی ۲/ ۳۶۷.

بله اگر عنوان جنگ صادق نباشد، چنانچه اگر تهاجم از سوی دشمن باشد و از مسلمانان چیزی جز دفاع- که مشروط به اجازۀ امام نیست- انجام نشده باشد، در این صورت وظیفه پرداخت خمس و تملک بقیّه است، بر اساس عموم آیه شریفه.

در اینجا احتمال دیگری نیز وجود دارد و آن تفصیل بین موردی است که جنگ در زیر پرچم فرمانروای ستمگر و به دستور او باشد و آنجا که گروهی بر گروهی دیگر بدون اجازه فرمانروا حمله کرده اند و اموال را به غنیمت گرفته اند، که در این صورت مرسله ورّاق به قرینه صحیحه حلبی به صورت دوم حمل می شود. و نیز روایات تحلیل خمس که ما بدان اشاره

کردیم؛ ماننـد روایت امـام عسـکری (ع) که از آن اسـتفاده می شود که امـام (ع) جهـاد در زیر پرچم خلفـای جور را نیز اجازه فرموده انـد. به ویژه اینکه جنگ برای دعوت به اسـلام و گسترش آن باشـد، همانگونه که دعای امام سـجاد (ع) برای سـپاهیان اسلام در زمان آن حضرت نیز گواه بر همین برداشت است.

بر این اسـاس منظور از مرسـله، منع از جنـگ و عـدم جواز آن بـدون اجـازهٔ حـاکم است؛ برای آنکه از هرج و مرج در جـامعه پیشـگیری شود. و اگر آنـان بـدون اجـازه حـاکم به جنـگ مبـادرت می کردنـد، در این صورت برای آنـان بهره ای از غنیمت نیست، و این احتمـال نقطه مقابل آن چیزی است که مرحوم صاحب حـدائق گفته انـد، و بعیـد نیست که همین احتمال درستی باشد.

از آنچه تاکنون خواندیم به دست آمد که در صورتی که جنگ بدون اجازهٔ امام باشد، پنج احتمال در آن وجود دارد. نخست همـان نظریـه مشـهور است که همه غنیمت از آنِ امـام است. دوّم: ماننـد دیگر غنـایم تخمیس می شـود و باقیمانـده تقسـیم می گردد. سوم:

تفصیلی بود که صاحب حدائق قائل شدند. چهارم: تفصیل صاحب عروه بود. و پنجم:

احتمالی که ما در آخر ذکر کردیم؛ و خدا به حقایق امور داناست.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۷۹

۹– معادن

اشاره

نهمین مورد از انفال بنابر نظریه ای قوی هر گونه معدن است.

دیدگاهها و نظریه ها در این مسأله به سه نظر و بلکه به چهار نظر می رسد.

نظر اوّل اینکه هر گونه معدن از انفال است،

همان گونه که در عبارت مقنعه و در مراسم خوانـدیم و از کافی و نهایه هم خواهیم خواند. این نظر را جواهر به قاضـی و قمی در تفسیر خود نسبت داده است، آنگاه می نویسد:

«ایشان در کفایه این نظر را برگزیده، همان گونه که به نقل از وی در ذخیره نیز آمده است، بلکه ظاهر سـخن اسـتاد در کشف خویش (کشف الغطاء) نیز همین مطلب است، و بین هیـچ یک از معدنها- چه در زمین انفال یا زمین دیگر و چه معدن آشـکار و چه پنهان فرقی نگذاشته است.» «۱»

نظر دوم: عکس نظریه اول است و اینکه همه مردم در بهره برداری از آن آزادند،

همان گونه که از نافع و بیان و دروس و لمعه این نظر استفاده می شود.

در روضه آمده است:

«برخی به طور مطلق می گویند معادن برای مردم است و در آن تفصیلی قائل نشده اند.» «۲»

نظر سوم: قائل به تفصیل شده اند و آن را تابع زمینی که در آن است دانسته اند؛

گفته اند: آنچه در زمینهای انفال است از انفال محسوب می شود و آنچه در املاک شخصی است و یا در زمینهای مفتوح عنوه است حکم همان را دارد، این نظریه در سرائر و معتبر و منتهی و روضه و نیز در تحریر آمده است.

و بسا از برخی عبارات تفصیل بین معادن ظاهری [رو زمینی] و باطنی [زیر زمینی] استفاده می شود که اولی برای همه مردم مباح است ولی دوّمی ویژه امام است، و این

---

(۱)- جواهر، ۱۶/ ۱۲۹.

(۲)- لمعه دمشقیه ۲/ ۸۶ (چاپ دیگر، ۱/ ۱۸۶).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۸۰

تفصیل از کتاب مبسوط که بعداً بدان خواهیم پرداخت استفاده می شود.

در هر صورت ما اکنون برخی از سخنان بزرگان در این زمینه را یادآور می شویم:

[سخنان برخی از بزرگان پیرامون معادن]

۱- کلینی در اصول کافی در شمار انفال می نویسد:

«و نیز جنگلها و معادن و دریاها و بیابانها که ویژه امام است.» «۱»

۲- شیخ در نهایه در بیان اقسام زمینها می نویسد:

«و یکی از آنها زمینهای انفال است، و آن هر زمینی است که اهل آن از آن بدون جنگ کوچ کرده اند، و زمینهای موات و

قلّه کوهها و جنگلها و معادن و پیشکشی های پادشاهان.

و همهٔ اینها ویژه امام است که به هر که خواسته باشد واگذار می کند، و به هر که خواهد می بخشد یا به هر گونه که بخواهد می فروشد.» «۲»

۳- در مبسوط گوید:

«و امّا معادن دو گونه است: معادن آشکار و معادن پنهان؛ معادن پنهان بابی دارد که متذکر می شویم.

اما معادن آشکار مانند: آب، قیر، نفت، مومیا، کبریت، نمک «۳» و چیزهایی همانند اینها که کسی با احیاء مالك اینها نمی شود و هیچ کس با سنگ چینی (تحجیر) و مانند

آن از دیگری سزاوارتر به تصرف نمی گردد، و سلطان نمی تواند آن را به کسی پیشکش کند، بلکه همهٔ مردم در آن مساوی هستند و به اندازه نیازشان از آن برداشت می کنند، بلکه به نظر ما در آن خمس واجب است. و در

---

(۱)- کافی، ۱/ ۵۳۸، کتاب الحجه، باب الفی ء و الانفال ...

(۲)- نهایه،/ ۴۱۹.

(۳)- بایـد توجه داشت این معـادن در گذشـته بر روی زمین جاری بوده و نیازی به اسـتخراج از دل زمین یا زیر کوهها نداشـته است. بر خلاف امروز که اکثر آنها جزو معادن پنهان است. (مقرر)

اینکه اینهـا به ملکیت کسـی در نمی آیـد اختلافی نیست، روایت شـده است که «ابیض بن حمـال مـأربی» نمک آب رودخانه مـأرب را از پیـامبر اکرم (ص) درخـواست نمود و آن حضـرت آن را به وی بخشـید، و روایت شـده است که آن حضـرت می خواست به وی ببخشد فردی که برخی گفته اند «اقرع بن حابس» بود گفت: ای پیامبر خدا آیا می دانید که چه چیزی را به وی می خواهی ببخشی؟

آن آب بسیار مساعدی است، آن حضرت فرمود: در این صورت نه.» «۱»

۴- و باز در همان کتاب دربارهٔ معادن پنهان آمده است:

«و امّـا معـادن پنهانماننـد: طلا و نقره و مس و روی و سـنگ الماس و چیزهای دیگر که در دل زمین و کوهها هسـتند و جز با تلاش و صـرف هزینه فراوان به دست نمی آیـد، آیا با احیاء به ملکیت در می آیـد یا نه؟ در این مورد دو نظر گفته شده است: یکی اینکه به ملکیت در می آید، و آن نزد ما نظر درستی است، دوّم اینکه به

ملکیت در نمی آید، زیرا اختلافی در این نیست که فروش آن جایز نیست، پس اگر به ملکیت در آید فروش آن هم جایز است، و به نظر ما فروش آن جایز است. پس اگر ثابت شود که با احیاء به تملّک در می آید، در این صورت احیاء آن این است که به بهره دهی برسد، و چیزی کمتر از آن حکم سنگ چین را دارد و نمی توان آن را احیاء نامید و در این صورت مانند زمینهای موات اولیٰ به تصرف می گردد، و سلطان می تواند آن را به دیگری اهدا کند، زیرا به نظر ما وی مالک آن است.» «۲»

ظاهر کلام اخیر ایشان این است که معادن پنهان در نزد ما امامیّه متفق علیه است که ویژه امام است.

۵- در شرایع آمده است:

«جهت چهارم: در معادن آشکار است، و آن معادنی است که نیاز به استخراج

---

(۱)- مبسوط، ۳/ ۲۷۴.

(۲)- مبسوط، ۳/ ۲۷۷.

ندارد، مانند نمک، نفت و قیر، که با احیاء به ملکیت کسی درنمی آید، و سنگ چین کننده حق ویژه ای در آن نمی یابد، و در اینکه سلطان بتواند معادن و آبها را به کسی پیشکش کند محل اشکال است و نیز در اینکه اگر آنها را به کسی پیشکش کرد ویژه او باشد.

و کسی که در دسترسی بدان از دیگران پیشی گرفت، تنها می تواند به اندازه نیاز خود از آن استفاده کند ... و در بین فقهای ما کسانی هستند که معادن را ویژه امام (ع) می دانند، و در نزد آنان از انفال است از این رو به مالکیت اشخاص در نمی آید، چه از معادن آشکار باشد و چه پنهان؛

و اگر ما قائل شدیم که با احیاء کسی می تواند آنها را تملک کند، الزاماً باید با اجازهٔ امام باشد، ولی هیچ یک از اینها ثابت نشده است ...

و معادن باطنی معادنی است که جز با کار و تلاش استخراج نمی شود، مانند معادن طلا و نقره و مس، و این گونه معادن با احیاء به ملکیت در می آید و امام می تواند پیش از آنکه به ملکیت کسی درآید آنها را واگذار کند؛ و حقیقت احیاء آن این است که به بهره وری رسد.» «۱»

۶- و در احیاء الموات تذکره مطالبی آمده که با حفظ الفاظ ایشان خلاصه آن این گونه است:

«معادن جایگاههایی است که خداوند متعال آنها را برای پدید آوردن اشیاء ارزشمند اختصاص داده است، و آن یا آشکار است و یا پنهان، امّا معادن آشکار نزد اصحاب ما از انفال محسوب می شود و ویژه امام است. و برخی گفته اند مردم در آن برابر هستند و آن سخن عامه است.

و مراد از معدن آشکار معدنی است که بدون کار مواد آن آشکار است و نیازی به آشکار کردن ندارد خواه تلاش برای به دست آوردن آن آسان باشد یا مشکل،

---

(۱)- شرایع، ۳/ ۲۷۸ (چاپ دیگر،/ ۷۹۶).

مانند نمک و نفت و قیر؛ که اینگونه معادن را به اجماع فقها کسی با احیاء و آباد نمودن مالک نمی شود اگر چه قصد دستیابی به آن را داشته باشد، و با سنگ چین نیز بهروری از آن منحصر به او نمی شود، و آیا امام می تواند آنها را به کسی واگذار کند؟ اهل سنت آن را جایز ندانسته اند.

به نظر من جواز واگذاری آن توسط سلطان

محتمل است، در صورتی که با این کار دیگر مسلمانان متضرر نگردند. و بر اساس فرمایش برخی از علمای ما که گفته اند اینها ویژه امام است، وی می تواند آنها را به افرادی واگذار کند.

و معادن پنهان معادنی است که جز با کار و تلاش و جز با انجام کاری بر روی آن و صرف کردن هزینه هایی استحصال نمی شود؛ مانند معادن طلا و نقره و آهن. پس معادن پنهان نیز خود یا ظاهر است و یا پنهان، اگر ظاهر باشد با احیاء به ملکیت در نمی آید و برای امام است به نظر برخی از علمای ما و تصرف در آن مگر با اجازهٔ امام جایز نیست. و به نظر دیگران همه مسلمانان در آن یکسان هستند.

و اگر ظاهر نباشد به نحوی که استحصال آن جز با کار و تلاش عملی نمی شود، به نظر بعضی از علمای ما مال امام است، و به نظر دیگران برای همهٔ کسانی است که در دستیابی بدان و احیاء آن از دیگران پیشی گرفته اند ...» «۱»

در مورد حکم معادن و تفصیل بین معادن آشکار و پنهان و اقوال مختلف در مورد آن می توان به کتاب مغنی ابن قدامه نیز مراجعه نمود. «۲»

۷- در سرائر به هنگام برشمردن موارد انفال می نویسد:

«معادنی که در دل بیابانها و قلّه کوهها است ملک امام است و از انفال می باشد، امّا آنچه در زمینهای مسلمانان و آنچه در تصرف آنان قرار دارد دیگر از امام (ع) نیست، و نیز آنچه در زمینهای مفتوح عنوه واقع است.» «۳»

از تفسیر فقها در مورد معادن آشکار و پنهان دو تفسیر مختلف به دست می آید:

---

(۱)- تذکره، ۲/ ۴۰۳ و ۴۰۴.

(۲)-

مغنی ۶/ ۱۵۶.

(۳)- سرائر / ۱۱۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۸۴

۱- مراد از آشکار آن معادنی باشد که قابل رؤیت است و روی زمین قرار دارد، و پنهان آنهاست که در عمق زمین است و نیاز به کندن و استخراج دارد.

۲- مراد از آشکار آن معادنی است که نیاز به کار و تصفیه نداشته باشد بلکه به خودی خود خالص و تصفیه شده است اگر چه در عمق زمین قرار داشته باشد، و معادن پنهان آنهاست که نیازمند کار و تصفیه باشد مانند طلا و نقره و مس که به صورت تکوینی با خاك و سنگ درآمیخته است و نیاز به حرارت و ذوب و تصفیه دارد، اگر چه در روی زمین قرار گرفته باشد.

شهید در مسالك در تفسیر معادن آشکار گوید:

«آشکار آن معادنی است که جوهر آن بدون کار به دست آید و سعی و تلاش تنها برای جمع آوری آن مبذول شود، و تحصیل آن گاهی آسان است و گاهی با سختی روبروست، مانند: نفت و سنگهای آسیا و سنگهای نرمی که با آن دیگ و دیگر ظروف سنگی می سازند و کبریت و قیر.» «۱»

و در تفسیر معادن پنهان می نویسد:

«آن معادنی است که گوهر آن جز با دگرگونی و انجام کاری بر روی آن آشکار نمی شود؛ مانند: طلا، نقره، فیروزه، یاقوت، روی، مس، آهن و دیگر گوهرهایی که در طبقات زمین وجود دارد، چه این معادن در روی زمین باشد به گونه ای که بهره برداری از آن نیاز به کندن زمین نباشد یا اینکه در باطن زمین باشد، ولی قسمت اوّل از آن به قول مطلق در حکم معادن ظاهری است.» «۲»

[روایات مسأله]

۱- موثقه اسحاق بن

عمّار که از تفسیر علی بن ابراهیم روایت شده است که گفت: از امام صادق (ع) از انفال پرسیدم فرمود:

---

(۱)- مسالک ۲/ ۲۹۳.

(۲)- مسالک ۲/ ۲۹۴.

«آن روستاهایی است که به ویرانی گراییده و اهل آن آنجا را ترک کرده اند، که از آنِ خدا و پیامبر اوست، و آنچه برای پادشاهان است از آنِ امام است. و آن زمینهایی که به ویرانی رفته و [یا زمینهای جزیه که] بر آن اسب و شتری تاخته نشده، و هر زمین بدون صاحب و معدنها، و هر کسی بمیرد و وارثی نداشته باشد که مال او از انفال است.» «۱»

در وسائل این گونه آمده است، ولی در تفسیر [علی بن ابراهیم] که دوگونه به چاپ رسیده آمده است:

«و زمینهای جزیه که بر آن اسب و شتری تاخته نشده». «۲»

و شاید این همان گونه که پیش از این گفته شد درست تر باشد.

۲- از عیاشی از أبو بصیر، از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود:

انفال از آنِ ماست. عرض کردم انفال چیست؟ فرمود: از آن جمله است معادن و جنگلها و هر زمین بی صاحب. «۳»

۳- و باز از عیاشی از داود بن فرقد، از امام صادق (ع) در حدیثی روایت شده است که گفت:

عرض کردم انفال چیست؟ فرمود: عمق بیابانها، قلّه کوهها، جنگلها و معادن. «۴»

۴- در مستدرک از کتاب عاصم بن حمید حناط، از أبو بصیر، از امام باقر (ع) آمده است که فرمود:

... و انفال از آنِ ماست. گفت: به آن حضرت عرض کردم: انفال چیست؟ فرمود:

---

(۱)- اسحاق بن عمّار قال: سألت أبا عبد اللّه (ع) عن الانفال فقال: هی

القری التی قـد خربت و انجلی اهلهـا، فهی للّه و للرسول، و مـا كـان للملوک فهو للامـام. و ما كان من الارض بخربةٍ لم یوجف علیهـا بخیـل و لا ركاب، و كلّ ارض لا ربّ لها، و المعادن منها، و من مات و لیس له مولیً فما له من الانفال. (وسائل ۶/ ۳۷۱، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۲۰).

(۲)- تفسیر علی بن ابراهیم (قمی)/ ۲۳۵ (چاپ دیگر ۱/ ۲۵۴).

(۳)- عن أبی بصـیر عن أبی جعفر (ع) قـال: «لنـا الانفـال» قلت: و ما الانفال؟ قال: منها المعادن و الآجام و كلّ ارض لا ربّ لها. (وسائل ۶/ ۳۷۲، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۲۸).

(۴)- عن داود فرقـد، عن أبی عبـد اللّه (ع) قـال: قلت و مـا الانفـال؟ قـال: بطون الاـودیه و رءوس الجبـال و الآجـام و المعـادن. (وسائل ۶/ ۳۷۲، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۳۲).

مبانی فقهی حكومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۸۶

معادن از آنهاست، و جنگلها و هر زمین بی صاحب. «۱»

البته ممكن است در اطلاق موثقه [عمار] كه مهمترین روایت در این باب است مناقشه شود. بدین صورت كه گفته شود ضـمیر «منهـا» [معادن از آنها] به زمین بی صاحب [كه در جمله پیش از آن قرار گرفته است] برگردد نه به انفال، و كلمه «منها» صـفت یـا حال برای معادن باشـد نه خبر آن [معـدنهایی كه این صـفت دارد بی صاحب است، یا معـدنها در حالی كه بی صاحب انـد. پس در نتیجه تنها معادنی كه در زمینهای بی صاحب انـد از انفال محسوب می شونـد.] علاوه بر اینكه در برخی از نسـخه ها به جای «منها»، «فیها» آمده است. كه در این صورت به یقین ضمیر به زمین بی صاحب كه پیش

از آن است بازمی گردد.

و چه بسا گفته شود اگر کلمه «منها» را خبر برای معادن بگیریم باید «واو» [و المعادن] را واو استیناف گرفت نه واو عطف، و این خلاف ظاهر است.

و لکن ممکن است از اشکال آخری بدین گونه پاسخ داده شود که می توان کلمهٔ «منها» را خبر «و ما کان من الارض» قرار داد و مابعد آن را به عنوان عطف مفرد به مفرد عطف بر وی دانست [و در نتیجه همه از انفال محسوب شوند]. و در دو چاپی که از تفسیر [علی بن ابراهیم] در دست است کلمهٔ «منها» آمده است نه «فیها». و مانند این عبارت خبر أبو بصیر است در مستدرک [روایت شماره [۴].

و در هر صورت ظاهر روایاتی که خوانده شد این است که معادن در شمار انفال است.

[ادله عقلی مسأله]

اعتبار عقلی نیز مساعد این دسته از روایات است، زیرا در تمام دولت ها و حکومت های جهان این معنی متداول و متعارف است که چیزهایی که متعلق به

---

(۱)- عن أبی بصیر عن أبی جعفر (ع) انه قال: ... و لنا الانفال: قلت له: و ما الانفال؟ قال: المعادن منها و الآجام و کل ارض لا ربّ لها. (مستدرک الوسائل ۱/ ۵۵۳، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۱).

اشخاص نیست، مانند معدنها، دریاها، دشت ها و بیابانها را از اموال عمومی قلمداد کرده و زیر نظر حکومت ها قرار می داده اند، حکومت در این گونه اموال تصرف می کند و بر اساس مصالح مردم و حکومت آنها را برای بهره برداری در اختیار افراد قرار می دهد؛ در شریعت ما نیز این گونه اموال در اختیار رهبر جامعه به عنوان

اینکـه رهـبر و نماینـده مردم اسـت قرار داده شـده و ایـن عبـارت دیگر این معنی است که این گـونه امـوال در اختیـار دولت و حکومت است. معادن نیز از سـنخ جنگلها و بیابانها که دارای مالک شخصـی نیسـتند می باشـد. و مؤید همین معنی است آنچه در روایات آمده که «زمین همهٔ آن برای امام است.» زیرا زمین به اطلاق آن شامل معادن و چیزهای ارزشمند دیگر می گردد.

در برخی روایـات نیز آمـده: «زمین همه آن برای مـاست، و هر چه خـدا از آن بیرون آورد برای ماست» و این روشن تر از فراز پیشـین است [که همه اینها از اموال عمومی است و در اختیار امام است] در این ارتباط می توان به کتاب اصول کافی، باب «انّ الارض کلّها للامام» مراجعه کرد. «۱»

اگر گفته شود: مقتضای اطلاق که گفته شد این است که معادن واقع شده در املاک شخصـی افراد نیز از انفال باشد، و این بر خلاـف مقتضای ملکیت است؛ در پاسـخ گفته می شود: این گونه نیست که اگر ما گفتیم زمین ملک کسـی است مقتضای آن این باشـد که از اعماق زمین تا اوج آسـمان نیز ملک او باشد، زیرا ملکیت امری است اعتباری که عقلا در هر زمانی اعتبار می کننـد و حـدود آن از هر جهت تـابع اعتبـار آنـان می باشـد و عقلاء ملکیت یک خانه را جز حیاط و ساختمان و زمین که برای ساخت و ساز مورد استفاده قرار گرفته نمی دانند، و جو و فضا هم تا حدّ بخصوصی عرفاً متعلق به این خانه است. امّا معدنهایی که در عمق این خانه قرار گرفته و نیز فضایی که خارج از عرف

---

(۱)- ر.

ک. کافی ۱/ ۴۰۸، کتاب الحجه، باب أنّ الأرض کلّها للامام، حدیث ۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۸۸

متعارف و توابع عرفی خانه است، از خانه محسوب نمی گردد.

آیا پرواز هواپیما در اوج آسمان بر فراز یک خانه در صورتی که مزاحمتی برای ساکنان خانه نداشته باشد تصرف در ملک غیر محسوب می شود؟ من فکر نمی کنم کسی ملتزم به این معنی بشود؛ ولی همین هواپیما اگر بر فراز یک مملکت بدون اجازهٔ حکومت آن عبور کند، عرفاً آن را تصرف در مال غیر و تجاوز می دانند. و به همین منوال است آبهای زیاد یا معادن بزرگی که در اعماق زمین خانه ای واقع شده است؛ پس اگر به عنوان مثال فرض شود که در عمق هزار متری خانه ای معدنی واقع شده و حکومت بدون آنکه در خانه و بستان فرد تصرف کند و مزاحمتی ایجاد کند با ایجاد مدخلی در خارج خانه به استخراج آن معدن بپردازد و یا برای استفاده از آبهای زیر زمینی آن خانه در خارج خانه چاهی بکند و یا قناتی احداث کند تا از آبهایی که زیر آن خانه واقع شده استفاده کند، آیا این تصرف در ملک غیر محسوب می شود؟

بله، معادن کوچک سطحی و نیز چشمه های کوچک بسا مانند علفها و گیاهان و درختان عرفاً از توابع ملک محسوب می گردد.

و ما پیش از این گفتیم که اساس و ملاک در مالکیت شخصی کار و تلاش افراد است، و چون آنچه از احیاگر و آبادکننده زمین صادر شده حیثیت احیاء و آبادانی اوست، او چیزی جز این حیثیت و آثار و توابع عرفی آن را مالک نیست، پس وجهی ندارد که

بگوییم وی مالک معدنی باشد که در اعماق زمین واقع شده است بدون آنکه کاری برای آن انجام داده و یا حتی نسبت بدان آگاهی داشته باشد، مگر اینکه با اجازه امام آن را استخراج کرده و آباد کرده باشد، زیرا احیاء معدن کشف و استخراج آن است، و تا زمانی که استخراج نشده باشد به همان وضع اوّلی خود که از اموال عمومی بوده است باقی است؛ و به عبارت دیگر می توان گفت اینها از خداست و به هر یک از بندگانش که

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۸۹

بخواهد می دهد، و نیز می توان گفت اینها برای امام است یعنی برای منصب امامت است، و همه اینها تعبیرهای مختلفی است که معنی آن یکی است.

خلاصه کلام اینکه: احیاء زمین احیاء معدنی که در اعماق آن است نیست، بلکه آن ملک عموم است که به عنوان خود باقی است؛ البته نمی توان برای استخراج معدن بدون اجازهٔ کسی وارد ملک وی شد، و تصمیم گیری در این مورد با امام است که اگر صلاح دانست می تواند با جبران خسارت مالک، برای استخراج معدن وارد زمین وی گردد.

[دلایل دیدگاههای دیگر دربارهٔ معادن]

حال اگر ما از دیدگاه اول صرف نظر کنیم مناسب ترین نظر در مورد معادن دیدگاه سوّم است، یعنی اینکه معدن تابع زمینی باشد که در آن واقع شده است.

مرحوم محقق در کتاب احیاء الموات شرایع با اینکه انفال بودن معادن را مورد اشکال دانسته می نویسد:

اگر کسی زمینی را احیا کرد و در آن معدنی پیدا شد، همراه با مالکیت زمین مالک معدن نیز می شود، زیرا معدن نیز جزء زمین است. «۱»

به راستی آیا معدن جزء زمین آباد شده است؟ و

آبادکننده همراه با آباد کردن آن مالک آن نیز می شود؟ و جزء زمین مسلمانان [در اراضی مفتوح عنوه] و زمینهای امام [زمینهای انفال] نیست؟ پس اگر جزء زمین بودن ملاک ملکیت تبعی باشد، مقتضای آن این است که معدن واقع شده در زمین انفال نیز از انفال باشد، و این نظر سوم در مسأله بود. و امّا نظر دوم [که انفال مال عموم مردم است]

در کتاب احیاء الموات جواهر بدین گونه برای آن استدلال شده است:

«آنچنان که مشهور است و ما خود بدین شهرت دست یافته ایم، مردم در استفاده

---

(۱)- شرایع، ۳/ ۲۷۹ (چاپ دیگر/ ۷۹۷).

آن [معادن] برابر و یکسان هستند. بلکه گفته شده آنچه از مبسوط و سرائر نقل شده این است که هیچ گونه اختلافی در این نظریه نیست.

علاوه بر اینکه سیره مستمره در همه زمانها و مکانها- چه در زمان معصومین و یا غیر آن- بر این جاری بوده که مردم بدون اجازۀ امام [حکومت] در این گونه معادن تصرف می کرده اند، حتی در معادن زمینهای موات که از انفال است یا در زمینهای مفتوح عنوه که برای همۀ مسلمانان است؛ چرا که در این گونه زمینها با اینکه قاعده اقتضا می کند که به تبع زمین، ملک امام یا ملک همۀ مسلمانان باشد، چون جزء زمینی است که ملک آنهاست، ولی سیره مزبور بر این است [که در اختیار همه مردم باشد] و شهرت نظر فقها نیز همین را تأیید می کند و نیز بر اساس آیه شریفه: «خَلَقَ لَكُمْ مٰا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً آنچه را در زمین است خدا برای شما آفرید» و نیز به خاطر

شـدت نیاز مردم به بخشـی از چیزهایی که در آن است برای گـذران زندگیشان مانند نیازشان به آب و آتش و چراگاه و ... و نیز بر اساس خبر أبی البختری، از جعفر، از پـدرش، از علی (ع) که فرمود: «لا یحلّ منع الملح و النار نمی توان نمک و آتش را از مردم دریغ داشت.» و نیز دلایل و روایات دیگر که کسـی که روایات ائمه (ع) را بررسـی کنـد نمی توانـد این نظریه را کنار بگذارد.» «۱»

و در باب انفال بر این نظریه بدین گونه استدلال کرده است:

«به خـاطر اصل و بر اساس سـیره و به خاطر اطلاق روایات خمس در معادن، زیرا معنا نـدارد که با اینکه معادن برای امام اسـت خمس آن بر دیگری واجب باشد.» «۲»

اینکه مرحوم صاحب جواهر در مسأله ادعای شـهرت کرده اند با اینکه بسیاری از بزرگان خلاف این نظریّه را گفته اند، ادعای نادرستی است؛ و سیره ادعا شده نیز در

---

(۱)- جواهر ۳۸/ ۱۰۸. روایت مذکور: لا یحلّ منع الملح و النار. (وسائل ۱۷/ ۳۳۲، ابواب احیاء موات، باب ۵، حدیث ۲).

(۲)- جواهر ۱۶/ ۱۲۹.

دیگر موارد انفـال متحقق شـده است، به عنوان مثـال زمینهای موات بی تردیـد از انفال است و در همـۀ زمانها سـیره بر این قرار گرفته که مردم آن را احیاء کرده و در آن تصـرف می کرده انـد [و از ائمه اجازه نمی گرفته انـد] دلیل آن نیز این بوده که غیر شیعه امامیه اینها را از انفال نمی دانسـته اند یا اینکه به شأن ائمه (ع) اعتنایی نداشـته اند، شیعیان امامی مذهب نیز که تعدادشان بسیار کم بوده یا از ائمه (ع) اجازه می گرفته اند یا

به اخبار تحلیل توجه داشته اند که ائمه (ع) اینها را برای شیعیانشان حلال فرموده اند.

و اینکه ما گفتیم زمینهای موات و معادن از انفال است، مقصود ما این نبود که بگوییم ائمه (ع) همه مردم را از تصرف در آنها محروم کرده انـد، بلکه خواستیم بگوییم که اختیار امر انفال به دست آنان است، مردم آنها را احیاء کرده و از آن بهره می برند ولی با اجازه و زیر نظر آنان، بدون آنکه از مردم عوضـی بخواهند یا در شـرایطی که مصالح اسـلام و مسـلمین اقتضا کند بهای کمی از آنان دریافت می کنند.

بسـیار جای شـگفتی است! برای گریز از هرج و مرج و زورگویی و پیش گیری از تضـییع حقوق بیچارگان و ناتوانان چاره ای جز قرار دادن زمام اموال عمومی مردم به دست فرد صالح عادلی که نمایندهٔ جامعه است نیست.

از همینجا روشن گردیـد که اسـتدلال به آیه شـریفه [خلق لکم ...] به اسـتناد شدت نیاز مردم به معادن اسـتدلال درستی نیست. اینکه خداونـد متعال آنچه را در زمین است برای مردم آفریده و شدت نیاز مردم به معادن، منافی با این نیست که اینها از انفال و در اختیار امام باشـد؛ زیرا همان گونه که پیش از این گفتیم انفال ملک شخصـی امام نیست بلکه ملک منصب امامت و برای ادارهٔ شئون مردم است، و او به هنگامی که مردم نیازمند به آن هستند آن را از دسترس مردم دور نگاه نمی دارد، بلکه آن را بر اساس نیازها و مصالح جامعه در اختیار نیازمندان قرار می دهد.

اینکه ما می گوییم معادن از انفال است موجب نمی شود که آنها به حال خویش رها

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۹۲

شونـد و در اسـتخراج آنها سـعی و تلاش به عمل نیاید، بلکه امام عادل آن را به کسانی که توان اسـتخراج آن را دارند واگذار می کنـد، یا اسـتخراج آن را برای هر که بخواهد آزاد می گذارد به گونه ای که به اسـلام و مسـلمین ضـرری متوجه نشود. آیا ملاـحظه نمی شود که زمینهـای موات و بیابانها و قلّه کوهها و جنگلها با آنکه در طول اعصار و قرون به شـدت مورد نیاز مردم بوده است ولی باز از انفال و در اختیار امام و نمایندهٔ جامعه قرار داده شده است.

پس معنـای اینکه برای امـام است، این است که اختیار آن به دست اوست و اوست که به هر که مصـلحت بدانـد- بـدون آنکه پـولی از او بگیرد یـا بـا گرفتن پولی- آن را در اختیـار افراد می گـذارد. و در این جهت چه فرقی بین معـادن و چیزهـای دیگر است؟!

و امّا اینکه در معدن بر کسـی که آن را استخراج کرده در صورت وجود شرایط خمس قرار داده شده، این یا از سوی ائمه (ع) به عنوان عوض و حق واگـذاری بوده، که در این صورت همین خود دلیـل بر این است که آنـان اجازه اسـتخراج صادر فرموده اند و در برابر پرداخت خمس آن را برای شیعیانشان حلال دانسته اند؛ یا اینکه بر کسی که آن را با اجازه آنان استخراج کرده- و لو به خـاطر تحلیـل مطلق دوران غیبت و عـدم انعقـاد حکومت حقه صالحه- به عنوان یک حکم شـرعی الهی ثابت است که باید همواره بپردازند.

و اگر ما گفتیم خمس به عنوان حق واگذاری است بدان معنی نیست که این مخصوص امام است و آن گونه که

برخی پنداشته اند نباید آن را در مورد نیازمندان سادات به مصرف برساند؛ زیرا این تابع کیفیت قرارداد امام است. [و در قرارداد مقرر شده که نصف خمس به مصرف سادات نیازمند برسد] علاوه بر اینکه ما در باب خمس گفتیم که همه اینها [سهم امام و سهم سادات] یک حق واحدی است که در ابتدا برای خداست، آنگاه برای پیامبر، آنگاه برای امامی که جانشین پیامبر است؛ مانند انفال. نهایت امر اینکه امام باید امور سادات نیازمند را به عنوان اینکه شاخه های

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۹۳

درخت نبوتند بر عهده بگیرد.

خلاصه کلام اینکه: سخن صحیح تر این است که تمامی معادن، چه معادن آشکار و چه پنهان از انفال و در اختیار پیشوای مسلمانان است و جز با اجازه وی- چه اجازه عمومی و یا اجازه خصوصی- استخراج نمی شود و امام می تواند در صورتی که صلاح بداند استخراج آن را به کسی واگذار کند.

و آن فرق که در کلمات فقها بین معادن آشکار و پنهان گذاشته شده اثری از آن در روایات ما نیست و از اصول متلقّات از ائمه معصومین (ع) نیز نیست تا اینکه اجماع و یا شهرت در آن مفید باشد، و لذا در عبارات مقنعه و نهایه و مراسم و کافی نیامده است.

بلکه آن یک مطلب فرعی اجتهادی است که بر اساس قواعدی که نزد آنان بوده یادآور شده اند، و بعید نیست که این از فقه اهل سنت در فقه ما آمده باشد، و شاید منشأ آن داستان ابیض بن حمال باشد که نمک مأرب را از پیامبر اکرم (ص) مقاطعه کرد، که پس از این بدان خواهیم پرداخت.

و

در زمان غیبت زمام اختیار انفال و اموال عمومی در دست حاکم صالح عادل است- که شرایط آن پیش از این گفته شد همان گونه که اختیار خمس نیز در دست اوست.

و اینکه ائمه (ع) به طور مطلق انفال را برای شیعیانشان تحلیل کرده باشند منافاتی با جواز دخالت حاکم شرعی در صورت بسط یـد در امور انفال نـدارد؛ زیرا ظاهراً ائمه (ع) خواسـته انـد در زمان حکومت خلفای جور و دسترسـی نداشـتن به حکومت حقّه صالحه، شیعیانشان در توسعه باشند. و حکومت در همه اعصار برای مسلمانان یک امر ضروری است که گریزی از آن نیست و شرعاً تعطیـل بردار نیست، و نیـاز حکومت به منابع مالی و اموال عمومی نیز امر روشـنی است. و در این گونه مسائل سیاسـی و اقتصـادی که لفظ امام آمـده منحصـر به امام معصوم نیست، نهایت امر اینکه در زمان حضور ائمه دوازده گانه (ع) امامت برای غیر آنان منعقد نمی شود. بر این اساس بر حاکم

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۹۴

عادل صالح است که به خاطر نظم و عدالت مگر بر اساس ضوابط و شرایط ویژه ای از تصرف افراد در آن جلوگیری کند.

و از همینجـا آشـکار می شود اشـکال بر آنچه در جواهر آمـده است که انفال را ویژه امام معصوم (ع) می دانـد؛ ایشان در ذیل گفتار محقق که می نویسد: «در اینکه آیا سلطان عادل می تواند معادن و آبها را به کسی واگذار کند تردید است» پس از بیان وجه تردید و داستان به مقاطعه گرفتن نمک مأرب از پیامبر اکرم (ص) و اشکال مسالک بر آن می نویسد:

«خلاصه کلام اینکه این مسأله همانند موارد مشابه آن در این کتاب

بسا مطالبی است که از دیدگاههای عامّه (فقهای اهل سنت) بر اساس اصول خودشان از پیشوایانشان- که بسا از آنان هر عمل زشتی صادر می شود تراوش شده باشد، زیرا احکامی که از آنان صادر می شود بر اساس اجتهاد و رأی و دیگر امور فاسده است، چنانکه بر کسی که کوچکترین اطلاعی از احوال آنان داشته باشد پوشیده نیست، بر خلاف امام (ع) در نزد ما، که بر اساس هوی سخن نمی گوید و چیزی جز وحی بر زبان نمی آورد، و چون بر مصالح واقعی مطلع است و از ترک اولی نیز معصوم است چه رسد به چیزهای دیگر و بر مؤمنان از جانهای خودشان اولی است، پس بهتر این است که از این بحث درگذریم، زیرا او (ع) هر گونه که صلاح بداند می تواند انجام دهد اگر چه عرفاً نام اقطاع بر آن صادق نباشد.

بله این گونه موارد و مانند آن که بر مصالح واقعی استوار است بر نایب عام [امام (ع)] جایز نیست؛ زیرا عموم نیابت این گونه امور که مبتنی بر مصالح واقعی است و برای آن ملاک آشکاری نیست که ائمه (ع) در آن مورد به آنان اجازه داده باشند را شامل نمی شود، این موارد از خواص امامت است و اطلاقِ دلایلی که مربوط به نیابت در زمان غیبت است- که منصرف به چیزهایی است که دارای موازین شرعی ظاهری است مانند قضاوت و ولایت بر اطفال و مانند آن- این

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۹۵

گونه موارد را در بر نمی گیرد.» «۱»

به راستی در کلام ایشان- قدّس سرّه- باید درنگ کرد، ایشان ولایت در عصر غیبت را به مواردی مانند

قضاوت و ولایت بر اطفال و مانند آن منحصر دانسته اند، با آنکه تدبیر امور بلاد و عباد و حفظ کیان اسلام و مسلمانان و استقلال آنان در برابر کفّار و بیگانگان و دست نشاندگانشان از مهمترین اموری است که یقین داریم بی توجهی بدان جایز نیست، و ادارۀ این امور بناچار نیازمند منابع مالی مهمی است که یکی از آنها دارایی های عمومی است که به آنها انفال گفته می شود.

بله، با همه این سخنان ما این معنا را نفی نمی کنیم که مالک شخصی زمینهای ملکی سزاوارتر است به استخراج معدنی که در زمین وی واقع شده است در صورتی که تمکن آن را داشته باشد و استخراج آن توسط دیگری تصرف در زمین وی محسوب شود، ولی مانند دیگر موارد انفال اجازۀ امام به صورت عمومی یا خصوصی در آن معتبر است؛ اما به صرف اینکه معدن در ملک او متکون شده ملک او باشد، مطلب درستی نیست، مگر در امور جزئی و سطحی که عرفاً از توابع و فواید ملک محسوب می شود، مانند گیاهان و درختانی که در آن می روید و چشمه ها و معادن جزئی.

[واگذاری معادن توسط پیامبر اکرم (ص)]

علاوه بر آنچه پیش از این خواندیم روایات دیگری از پیامبر اکرم و خلفای پس از وی نقل شده که آن حضرت برخی از معادن را به برخی اشخاص واگذار کرده است. و اجمالًا گواه بر این است که معادن از انفال و زیر نظر امام است که یادآور می شویم:

۱- در سنن بیهقی به سند خود از ابن عباس روایت شده است که گفت:

پیامبر اکرم (ص) به بلال بن حارث مزنی معادن قَبَلیه واقع در زمینهای بلند و پست آن

---

(۱)- جواهر

.۱۰۳ /۳۸

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۹۶

را بخشید، و نیز زمینهائی از آن را که قابلیت کشاورزی داشت. «۱»

و مانند این روایت دیگری است که می توان بدان مراجعه کرد.

در نهایه آمده است:

«جَلَس در متن عربی روایت به معنی زمین بلند است، و به سرزمین (نجد) جَلَس نیز گفته می شود. و مشهور معادن قَبَلیه با قاف است، و آن ناحیه ای بوده است نزدیک مدینه و برخی گفته اند آن از ناحیه فُرع بوده است.» «۲»

باز در همان کتاب است:

«غَور زمین پست است و جَلَس سرزمین بلند.» «۳»

۲- باز در سنن بیهقی به سند خود از ابیض بن حمال آمده است که گفت:

وی [ابیض بن حمال] بر آن حضرت وارد شده و آن حضرت سرزمین دارای نمک- که متوکّل گوید: در سرزمین مآرب بود- را به وی واگذار کرد، پس چون از مجلس بیرون رفت شخصی که در مجلس بود گفت: آیا می دانید چه چیزی را به وی واگذار کردید؟

شما آب چشمه ای بی پایان را به وی واگذار کردید. گفت: از وی بازپس گرفتند.» «۴»

مانند این روایت را أبو عبید نیز در الاموال آورده است. «۵»

۳- باز در سنن بیهقی به سند خود از ابیض بن حمال آمده است که گفت:

وی از پیامبر (ص) خواست که نمک مآرب را به وی مقاطعه دهد و آن حضرت خواست به وی مقاطعه دهد، مردی گفت: این مانند آب بی پایان است، و آن حضرت از واگذاردن به وی امتناع ورزید.

---

(۱)- عن ابن عباس انه قال: اعطی النبی (ص) بلال بن الحارث المزنی معادن القبلیه جلسیّها و غوریّها و حیث یصلح الزرع. (سنن بیهقی ۶/ ۱۵۱، کتاب احیاء الموات، باب ما

جاء فی اقطاع المعادن الباطنه ..) ..

(۲)- نهایه ابن أثیر ۱/ ۲۸۶.

(۳)- نهایه ابن أثیر ۳/ ۳۹۳.

(۴)- عن ابیض بن حمال: انه وفد الی النبی (ص) فاستقطعه الملح- قال ابن المتوکل: الذی بمأرب- فقطعه له، فلمّا ان ولّی قال رجل من المجلس: أ تدری ما قطعت له؟ انما قطعت له الماء العِدّ. قال: فانتزع منه. (سنن بیهقی ۶/ ۱۴۹، کتاب احیاء الموات، باب ما لا یجوز اقطاعه من المعادن الظاهره).

(۵)- الاموال/ ۳۵۰.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۹۷

اصمعی گوید: «ماء عدّ» آبی است همیشگی که بی وقفه جاری است. «۱»

در توضیح این روایات باید گفت: اینکه پیامبر اکرم (ص) نمک مآرب را مقاطعه نداد آن گونه که برخی گفته اند، دلالت بر این ندارد که به طور مطلق نمی توان معادن آشکار را مقاطعه داد، شاید به خاطر آن بوده که مصلحتی در این کار وجود نداشته و تضییع حقوق مسلمانان بوده است، و تصمیم گیری در این گونه امور بر محور مصالح عمومی جامعه است.

و اوضاع معادن و کمیت و کیفیت و مقدار ذخائر و کیفیّت استخراج و پولی که در برابر آن دریافت می شود، از اموری است که به حسب زمانها و شهرها و اشخاص و امکانات و دیگر شرایط متفاوت است، که لازم است به همه آنها توجه داشت.

[آیا عموم آیات مقدم است یا عموم روایات]

در پایان سخن ممکن است گفته شود: بر فرض اینکه در ادلّه طرفین [که معادن متعلق به امام است یا به همه مردم] مناقشه واقع شود، مسأله همچنان به اجمال خود باقی بماند، در آن صورت آیا مرجع و مورد استناد آیات شریفه است که می فرماید:

«خَلَقَ لَکُمْ مٰا فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً» «همهٔ آنچه در زمین است

را برای شما آفرید» و نیز آیه شریفهٔ «وَ الْأَرْضَ وَضَعَهٰا لِلْأَنٰامِ» «۲» «زمین را برای مردم قرار داد» و یا عموم روایات حاکمه که می گوید: «الارض کلّها لنا- همهٔ زمین برای ماست» یا «فما اخرج اللّه منها من شی ء فهو لنا- آنچه خدا از آن بیرون آورد برای ماست» یا «الدنیا و ما فیها للّه تبارک و تعالی و لرسوله و لنا دنیا و آنچه در آن است از آنِ خدای تبارک و تعالی و برای پیامبر او و برای ماست» و مطالب دیگری بدین مضمون که در روایات آمده است. «۳»

---

(۱)- عن ابیض بن حمال: انّه استقطع النبی (ص) الملح الذی بمأرب فأراد أن یقطعه ایاه فقال رجل: انّه کالماء العدّ فابی ان یقطعه. (سنن بیهقی ۶/ ۱۴۹، کتاب احیاء الموات، باب ما لا یجوز اقطاعه من المعادن الظاهره).

(۲)- سوره بقره (۲)/ ۲۹؛ و سوره الرحمن (۵۵)/ ۱۰.

(۳)- ر. ک. کافی ۱/ ۴۰۷، کتاب الحجه، باب انّ الارض کلها للامام (ع).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۳۹۸

در توضیح این مطلب باید گفت: کسی که در خلال بحث انفال و بحث معادن که ما به توضیح آن پرداختیم دقت کند، در می یابد که تضاد و تفاوتی بین دو دسته ادلّه وجود ندارد و جمع بین آنها واضح است، زیرا روشن است که لام در دو آیه شریفه برای ملکیت نیست، و مراد این نیست که ملکیت زمین و آنچه در آن است برای مردم است به گونه ای که هر یک از آنها یک بخشی از آن را به صورت مشارکت داشته باشند یا اینکه ملکِ عنوان مردم باشد، یا اینکه وقف آنان باشد

به گونه ای که نتوان آن را فروخت یا بخشید یا مانند آن، نظیر ملکیت زمین مفتوح عنوه که برای همهٔ مسلمانان است؛ بلکه مقصود بیان غرض آفرینش و هدف آن و اینکه هدف این است که در طول قرون و اعصار مردم از آن بهره مند شوند، پس لام برای نتیجه (لام غایت) است، و این منافاتی با این ندارد که آن برای پیشگیری از درهم ریختگی و هرج و مرج و سلطه جویی و تضییع حقوق یکدیگر در اختیار امام که نمایندهٔ جامعه است باشد، و این امری است که به خوبی و لزوم آن عقل و فطرت حکم می کند، و اینکه ما می گوییم اینها از انفال و برای امام به عنوان امام است هدفی جز این نداریم.

خلاصه کلام اینکه: این دو عموم در تضاد با یکدیگر و در دو سوی نفی و اثبات قرار نگرفته اند تا اینکه تنها یکی در برابر دیگری مورد استناد قرار گیرد؛ و این مطلبی است شایان توجه.

۱۰- میراث بدون وارث

اشاره

دهم از موارد انفال میراث کسی است که وارثی برای او نیست. این مطلب نزد فقهای ما اجماعی است، که نمونه ای از سخنان آنان را از نظر می گذرانیم.

[فتاوای فقها در مسأله:]

۱- مرحوم شیخ در کتاب فرائض خلاف (مسأله ۱) می نویسد:

«میراث کسی که وارثی ندارد یا کسی را ندارد که ولیّ نعمت او باشد برای امام

مسلمانان است، چه مسلمان باشد چه اهل ذمّه، و همه فقها گفته اند که میراث او برای بیت المال است که از آنِ همه مسلمانان است. دلیل ما اجماع فرقه امامیّه و روایات آنهاست.» «۱»

۲- باز در همان کتاب (مسأله ۱۴) آمده است:

«میراث کسی که وارثی ندارد به بیت المال منتقل می شود و آن ویژه امام است. و نظر همهٔ فقها این است که به بیت المال منتقل می شود و برای همه مسلمانان است ... دلیل ما اجماع فرقه و روایات آنهاست، و نیز امام می تواند آن را به گروهی جز گروهی اختصاص دهد؛ و اگر برای او نبود نمی توانست چنین کند ...» «۲»

۳- در کتاب انفال نهایه نیز ضمن برشمردن انفال، یکی از آنها را «میراث کسی که وارثی بر او نیست» برشمرده است. «۳»

۴- در کتاب فرائض شرایع آمده است:

«پس چون ضامن جریره [یعنی ضامن تعدی و ظلمی بر دیگری] نباشد، امام وارث کسی است که بی وارث است و این سومین نوعِ ولا‌یت است، اگر ضامن موجود باشد مال از آنِ اوست هر کار که خواست با آن انجام می دهد، و علی (ع) آن را به بینوایان و ضعفای همسایه شهر میّت می بخشید.» «۴»

۵- در منتهی آمده است:

«از موارد انفال میراث کسی است که

بی وارث است، و همه علمای ما بر این نظرند که آن ویژه امام است که به بیت المال وی منتقل می شود، و جمهور (علمای سنت) با این مخالف اند و می گویند: آن برای همه مسلمانان است.» «۵»

۶- در منهاج نووی آمده است:

«اسباب ارث چهار چیز است: خویشاوندی، ازدواج، ولایت- که آزادکننده از

---

(۱)- خلاف ۲/ ۲۵۱.

(۲)- خلاف ۲/ ۲۵۸.

(۳)- نهایه/ ۱۹۹.

(۴)- شرایع ۴/ ۴۰ (چاپ دیگر/ ۸۳۹).

(۵)- منتهی ۱/ ۵۵۳.

بنده آزاد شده ارث می برد نه برعکس- و چهارم اسلام است؛ که در صورتی که کسی هیچ یک از وارثهای سه گانه را نداشته باشد ماترک او در اختیار بیت المال قرار می گیرد.» «۱»

۷- در مغنی المحتاج ذیل کلام نووی آمده است:

«دلیل این مطلب فرمایش پیامبر (ص) است که فرمود: «من وارث کسی هستم که بی وارث است، دیه او را می پردازم و از وی ارث می برم.» این روایت را ابو داود و دیگران از وی نقل کرده اند. و آن حضرت چیزی را برای خویش به ارث نمی برد بلکه آن را در جهت مصالح مسلمانان مصرف می کند، چون در حقیقت آنان هستند که همچون خویشاوندان دیه او را می پردازند، پس امام اگر خواست ترکه او را برجای می نهد یا آن را در بیت المال نگهداری می کند یا در هر جهتی که صلاح بداند مصرف می نماید.» «۲»

[روایات مسأله]

این مسأله علاوه بر اینکه اجماعی است روایات بسیاری نیز بر آن دلالت دارد که از آن جمله است:

۱- صحیحهٔ محمد بن مسلم، از أبو جعفر [امام باقر (ع)] که فرمود:

کسی که بمیرد و از خویشان خویش وارثی و یا مولایی نداشته باشد که او را

آزاد کرده و ضامن دیه او باشد، مال او از انفال است. «۳»

۲- صحیحه محمد حلبی، از امام صادق (ع) در گفتار خداوند متعال که فرمود:

«يَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ» فرمود:

---

(۱)- منهاج نووی/ ۳۲۰.

(۲)- مغنی المحتاج ۳/ ۴.

(۳)- من مات و ليس له وارث من قرابته و لا- مولی عتاقه قد ضمن جريرته فماله من الانفال. (وسائل ۱۷/ ۵۴۷، ابواب ضمان الجريره، باب ۳، حديث ۱).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۰۱

کسی که بمیرد و مولایی نداشته باشد مال او از انفال است. «۱»

۳- باز صحیحه حلبی، از امام صادق (ع) که فرمود:

کسی که بمیرد و بدهکار باشد بدهی او و عیال او بر عهده ماست، و کسی که بمیرد و مالی بر جای نهاده باشد برای وارث اوست، و کسی که بمیرد و هیچ ولائی [مانند ولاء عتق و ولاء جریره] نداشته باشد مال او از انفال است. «۲»

۴- روایت ابان بن تغلب که گفت: امام صادق (ع) فرمود:

کسی که بمیرد و مولا و ورثه ای نداشته باشد از اهل آیهٔ شریفه: «يَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ قُلِ الْأَنْفالُ لِلّهِ وَ الرَّسُولِ» است. «۳»

۵- روایت حمزه بن حمران که در آن آمده است که امام صادق (ع) فرمود:

اگر فردی که از دنیا رفته با فرد مسلمان دیگری پیمان جریره بسته و از دنیا رفته یا اینکه خود آن فرد مسلمان بدین معنی گواهی داده میراث میّت از آنِ اوست، و اگر میّت با کسی پیمانی ندارد و از دنیا رفته میراث او از امام مسلمانان است. «۴»

۶- مرسله طولانی حماد، از برخی از اصحاب ما، از بنده صالح خداوند (ع) که در آن آمده است:

و او [امام] وارث

کسی است که وارثی ندارد و عهده دار مخارج کسانی است که

---

(۱)- عن ابی عبد الله (ع) فی قوله اللّه تعالی «يَسْئَلُونَكَ» عَنِ الْأَنْفالِ قال: من مات و لیس له مولی فما له من الانفال. (وسائل ۱۷/ ۵۴۸، ابواب ضمان الجریره، باب ۳، حدیث ۳)

(۲)- من مات و ترک دیناً فعلینا دیته والینا عیاله، و من مات و ترک مالًا فلورثته، و من مات و لیس له موالی فما له من الانفال. (وسائل ۱۷/ ۵۴۸، ابواب ولاءِ ضمان الجریره و الامامه، باب ۳، حدیث ۴).

(۳)- من مات لا مولیٰ له و لا ورثه فهو من اهل هذه الآیه: يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفالِ قُلِ الْأَنْفالُ لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ. (وسائل ۱۷/ ۵۴۹، ابواب ولاء ضمان الجریره و الامامه، باب ۳، حدیث ۸؛ و نزدیک به همین روایت است و در وسائل ۶/ ۳۶۹، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۱۴.

(۴)- ان کان الرجل المیت یوالی الیٰ رجل من المسلمین و ضمن جریرته و حدثه او شهد بذلک علیٰ نفسه فان میراث المیت له، و ان کان المیت لم یتوال الی احد حتی مات فان میراثه لامام المسلمین. (وسائل ۱۷/ ۵۵۰، ابواب ضمان الجریره و الامامه، باب ۳، حدیث ۱۱).

چاره ای ندارند. «۱»

۷- صحیحهٔ عبد الله بن سنان، از امام صادق (ع) که فرمود:

امیر المؤمنین (ع) در مورد کسی که بندهٔ رهایی را که ولایتی برای موالیان او بر او نبود آزاد کرده بود فرمود: اگر خواسته باشد می تواند ولایت یکی از مسلمانان را بپذیرد و او گواهی دهد که دیه او و هر حادثه ای را که بر وی فرود آید می پذیرد، پس هنگامی

که این را پذیرفت از وی ارث می برد، و اگر چنین نکرد میراث او برای امام مسلمانان است. «۲»

در کتاب مجمع البحرین آمده است:

«در حدیثی که بنده رها «سائبه» آمده، مراد برده ای است که آزاد شده و آزاد کنندهٔ او بر وی ولایتی ندارد و قرارداد دیه و میراث بین آنان نیست و مالش را هر جا خواهد قرار می دهد.» «۳»

۸- روایت علی بن رئاب، از عمّار بن أبی الأحوص که گفت: از امام باقر (ع) از سائبه پرسیدم، فرمود:

در قرآن بنگرید، پس هر جا سخن از آزاد کردن برده آمده، ای عمار این بردهٔ سائبه است که هیچ ولایتی جز ولایت خدا بر وی نیست، پس هر که در ولایت خداست در ولایت رسول خداست و هر که در ولایت رسول خداست ولایت او برای امام است و جنایت او بر امام و میراث او برای امام است. «۴»

---

(۱)- و هو وارث من لا وارث له یعول من لا حیله له. (وسائل ۶/ ۳۶۵، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۴).

(۲)- قضی امیر المؤمنین (ع) فی من اعتق عبداً سائبةً انه لا ولاءِ لموالیه علیه، فان شاء توالی الی رجل من المسلمین فلیشهد انه یضمن جریرته و کل حدث یلزمه، فاذا فعل ذلک فهو یرثه، و ان لم یفعل ذلک کان میراثه یرد علی امام المسلمین. (وسائل ۱۷/ ۵۵۰، ابواب ولاء ضمان الجریره، باب ۳، حدیث ۱۲).

(۳)- مجمع البحرین/ ۱۱۵.

(۴)- عن عمّار بن أبی الأحوص قال: سألت أبا جعفر (ع) عن السائبه فقال: انظروا فی القرآن؛ فما کان فیه فتحریر رقبه فتلک یا عمّار السائبه التی لا ولاء لاحد علیها الّا اللّه، فما کان ولاؤه

للّهِ فهو لرسول اللّه (ص) و مـا کـان ولاـؤه لرسول اللّه (ص) فـان ولاءه للامام و جنایته علی الامام و میراثه له. (وسائل ۱۷/ ۵۴۹، ابواب ضمان الجریره، باب ۳، حدیث ۶).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۰۳

۹- روایت محمد بن قاسم بن فضیل بن یسار، از أبی الحسن [حضرت رضا (ع)] در مورد مردی که مالی از شخص مرده ای که وارث شـناخته شـده ای نـدارد در دست اوست و نمی دانـد بـا این مال چه بکنـد، فرمود: «تو چه می دانی که آن مال کیست؟» یعنی در اختیار آن حضرت است. «۱»

۱۰- حسنه عبد الله بن سنان، از امام صادق (ع) که گفت: به آن حضرت گفتم: برده ای بر اساس قراردادی خود را از صاحبش خریده آنگاه مالی به قیمت صد هزار [دینار یا درهم] از خود به جای گذاشته و وارثی ندارد، فرمود:

«کسی که ضامن جریره اوست وارث اوست.»

گوید: گفتم چه کسی ضامن جریرهٔ اوست؟ فرمود: «همان کسی که ضامن جریره دیگر مسلمانان است.» «۲»

۱۱- در کتاب الاموال أبو عبیـد به سـند خود، از مقدام بن معدی کرب آمده است که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود: «... و من وارث کسی هستم که وارثی ندارد، از وی ارث می برم و دیه او را می پردازم.» «۳»

۱۲- در سـنن بیهقی به سـند خود از مقدام کندی آمده است که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود: من نسبت به هر مؤمنی از خود او سزاوارترم؛ پس هر که بدهی یا عائله ای بر جای نهاده بر عهدهٔ ماست، و هر که مالی بر جای نهاده برای وارث اوست، و من مولای کسی هستم که بی مولاست، مال او را به ارث

می برم و اسیر او را آزاد می کنم. «۴»

---

(۱)- محمد بن القاسم بن الفضیل بن یسار، عن أبی الحسن (ع) فی رجل صار فی یده مال لرجل میت لا یعرف له وارثاً کیف یصنع بالمال؟ قال: ما اعرفک لمن هو. (وسائل ۱۷/ ۵۵۱، ابواب ولاء ضمان الجریره، باب ۳، حدیث ۱۳).

(۲)- عن أبی عبد اللّه قال: قلت له: مکاتب اشتری نفسه و خلف مالًا قیمته مائه الف و لا وارث له، قال: «یرثه من یلی جریرته» قال: قلت: مَنِ الضامن لجریرته؟ قال: الضامن لجرائر المسلمین. (وسائل ۱۷/ ۵۴۹، ابواب ضمان الجریره، باب ۳، حدیث ۷).

(۳)- قال رسول اللّه (ص): «... و انا وارث من لا وارث له ارثه و اعقل عنه». (الاموال/ ۲۸۲).

(۴)- قال رسول اللّه (ص): انا اولی بکل مؤمن من نفسه؛ فمن ترک دیناً او ضیعه فالینا، و من ترک مالًا فلورثته، و انا مولی من لا مولی له ارث ما له و أفکّ عانه. (سنن بیهقی ۶/ ۲۴۳، کتاب الفرائض، باب من جعل میراث من لم یدع وارثاً).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۰۴

در متن عربی روایت «ضیعه» به معنی عیال یا از دست دادن یا از بین رفتن چیزی است. و «عان» مخفف عانی به معنی اسیر است.

باید توجه داشت که این حکم برای پیامبر (ص) ثابت است نه به خاطر اینکه پیامبر بود بلکه به خاطر اینکه امام مسلمانان و پیشوای آنان و از خودشان نسبت به آنان سزاوارتر است، همان گونه که ابتدای روایت بدان دلالت داشت، و آن حضرت از بیت المال دیه او را می پردازد پس بناچار میراث او نیز متعلق به بیت المال است.

و ظاهر این

روایات بسیار این است که حکم میراث کسی که وارثی ندارد حکم دیگر انفال است که ما گفتیم برای امام است و او می تواند هر گونه که صلاح بداند به مصرف برساند و مانند دیگر انفال مقیّد به مصرف خاصی نیست.

[سه دسته روایات معارض در مسأله

اشاره

] بله در اینجا روایاتی است که با روایات گذشته معارض است یا اینکه توهم معارضه از آن شده است که می توان آنها را در سه دسته جای داد.

دسته اوّل:

روایاتی که دلالت بر این دارد که میراث سائبه [برده ای که تحت پوشش حمایتی مولای خود نیست] برای نزدیک ترین مردم به مولای اوست.

و آن موثقه أبو بصیر از امام صادق (ع) است که فرمود:

«هیچ کس را بر بردهٔ رها راهی نیست، پس اگر در ولایت کسی در آمد میراث او برای اوست و ضمانت دیه او نیز بر عهده اوست، و اگر در ولایت کسی قرار نگرفت آن برای نزدیکترین مردم به مولای اوست که او را آزاد کرده است.» «۱»

در تهذیب آمده است:

---

(۱)- السائبه لیس لاحد علیها سبیل فان والی احداً فمیراثه له و جریرته علیه، و ان لم یوال احداً فهو لأقرب الناس لمولاه الذی اعتقه. (وسائل ۱۷/ ۵۵۰، ابواب ولاء ضمان الجریره، باب ۳، حدیث ۱۰).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۰۵

این روایت مورد عمل و استناد فقها قرار نگرفته است، زیرا همه روایات بدین مضمون است که میراث بردهٔ رها از بیت المال مسلمانان است. در وسائل آمده است:

ممکن است این روایت تفضلی از ناحیه ائمه (ع) بوده است. «۱»

دسته دوم:

روایـاتی اسـت کـه دلالـت دارد بر اینکـه میراث بـدون وارث در بیت المـال مسـلمانان قرار داده می شـود، که از آن جمله این روایات است:

۱- روایت معاویه بن عمّار، از امام صادق (ع) که گفت: از آن حضرت شنیدم که می فرمود:

«کسـی که سائبه ای را آزاد کرده باشـد وی می توانـد ولایت هر که را بخواهـد بپـذیرد، و کسـی که ولایت او را بر عهـده می گیرد پرداخـت جرایـم مـالی او بر عهـده اوسـت و میراث او نیز برای اوسـت؛ و اگر درنـگ کرد [از ولایـت کسـی] تـا مُرد، در صورتی که ولیّی نداشته

باشد میراث وی گرفته می شود و در بیت المال مسلمانان قرار داده می شود.» «۲»

در وسائل آمده است:

«این روایت حمل بر آن می شود که مراد از بیت المال مسلمانان همان بیت المال امام (ع) است، زیرا اوست که متکفّل احوال آنان است، یا اینکه حمل بر تقیّه می شود زیرا موافق نظر عامّه است، یا اینکه تفضلی است از سوی امام (ع) و در حقیقت ایشان اجازه فرموده اند که مال ایشان به نیازمندان مسلمانان داده شود همان گونه که پیش از این گفتیم و بعداً هم خواهیم گفت.» «۳» «۴»

---

(۱)- تهذیب ۹/ ۳۹۵، کتاب مواریث، باب زیادات، ذیل حدیث ۱۵؛ و نیز وسائل، ذیل خبر فوق.

(۲)- معاویه بن عمار، عن أبی عبد اللّه (ع) قال: سمعته یقول: من اعتق سائبه فلیتوال من شاء، و علی من والی جریرته و له میراثه، فان سکت حتی یموت اخذ میراثه فجعل فی بیت مال المسلمین اذا لم یکن له ولیّ. (وسائل ۱۷/ ۵۴۹، ابواب ولاء ضمان الجریره، باب ۳، حدیث ۹).

(۳)- وسائل ۱۷/ ۵۵۰، ذیل روایت یاد شده.

(۴)- مبنای کلام صاحب وسائل، مالکیت شخص امام (ع) است نسبت به انفال و از جمله ارث کسی که وارث ندارد؛ و حضرت استاد مدّ ظله کراراً این مبنا را رد کرده اند، و در جمع بین سه دسته اخبار معارض نیز به آن اشاره می کنند. (مقرر)

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۰۶

و ما پس از این چگونگی جمع بین این روایات و روایات پیشین را یادآور خواهیم شد.

۲- صحیحه سلیمان بن خالد، از امام صادق (ع) که گفت: از آن حضرت از برده ای که بدون ولایت ضمانت آزاد شده پرسیدم، فرمود:

«می تواند در

پوشش ولایت هر کس خواسته باشد قرار گیرد و هر کس ولایت او را پذیرفت باید جریمه های مالی او را بپردازد و میراث او از آنِ اوست.» گفتم: اگر بدون اینکه در پوشش ولایت کسی باشد از دنیا برود؟ فرمود: «مال او در بیت المال مسلمانان قرار داده می شود.» «۱»

۳- صحیحه دیگری از او [سلیمان بن خالد] که از امام صادق (ع) در مورد مرد مسلمانی که کشته شده و دارای پدری نصرانی است پرسش شده، آن حضرت فرمود:

گرفته می شود و در بیت المال مسلمانان قرار داده می شود، زیرا جنایت او نیز بر بیت المال مسلمانان است. «۲»

۴- در قرب الاسناد، از أبی بختری، از جعفر بن محمد، از پدرش روایت شده که علی (ع) برده ای نصرانی را آزاد کرد آنگاه فرمود:

«اگر تحت ولایتی نباشد میراث او برای عموم مسلمانان است.» «۳»

۵- در دعائم الاسلام آمده است امام صادق (ع) فرمود:

کسی که بمیرد و وارثی از وی نمانده باشد، مال او از انفال است که در بیت المال

---

(۱)- سلیمان بن خالد، عن أبی عبد اللّه (ع) قال: سألته عن مملوک اعتق سائبه؟ قال: یتولّی من شاء، و علی من تولّاه جریرته و له میراثه. قلت: فان سکت حتی یموت؟ قال: یجعل ماله فی بیت مال المسلمین. (وسائل ۱۷/ ۵۵۳، ابواب ولاء ضمان الجریره و الامامه، باب ۴، حدیث ۸).

(۲)- عن أبی عبد اللّه (ع) فی رجل مسلم قتل و له اب نصرانی لمن تکون دیته؟ قال: تؤخذ فتجعل فی بیت مال المسلمین لان جنایته علی بیت مال المسلمین. (وسائل ۱۷/ ۵۵۲، ابواب ولاء ضمان الجریره و الإمامه، باب ۴، حدیث ۵).

(۳)- عن جعفر بن

محمـد، عن أبیه ان علیاً (ع) اعتق عبـداً نصـرانیاً ثم قال: میراثه بین المسـلمین عامه ان لم یکن له ولیّ. (وسائل ۱۷/ ۵۵۳، ابواب ولاءِ ضمان الجریره و الامامه، باب ۴، حدیث ۹).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۰۷

نهاده می شود؛ زیرا جنایت او نیز به بیت المال است، و اگر ورثه ای از اهل کفر داشـته باشـد از وی ارث نمی برنـد و مانند آن است که وارثی ندارد. «۱»

در کتاب جواهر آمده است:

«در مورد این گونه روایات که سـند بیشتر آنها هم تمام نیست و مشـتمل بر این است که میراث چنین فردی بایـد در بیت المال قرار داده شود و در برخی آمده که باید در بیت المال مسـلمانان قرار گیرد- که موافق با نظر عامه است- من کسی جز اسکافی و آنچه از شیخ در استبصار نقل شده کسی را نیافتم که بدانها عمل کرده باشد.

پس لازم است این گونه روایـات کنـار گذاشـته شود یـا حمـل بر تقیّه شود یـا اینکه گفته شود مراد از بیت المـال- اگر چه به مسـلمین اضافه شده باشد- به قرینه روایات دیگر و آنچه شایع است که مراد از اطلاق بیت المال بیت المال امام است، در اینجا نیز همان بیت المال امام (ع) باشد ... و شاید اینکه فرموده به بیت المال منتقل می شود بدین معنی اشـعار داشـته باشد که آنچه به عنوان حق امامت گرفته می شود به بیت المال منتقل می شود و مانند دیگر اموال شخصـی امام (ع) که به وسـیله کسب یا از راههای دیگر به دست آورده است نمی باشد، و لذا در غنیه و سرائر این گونه نوشته اند که «اگر امام از دنیا

رفت میراث وی به امام دیگر منتقل می شود نه به ورثۀ او» بلکه در غنیه بر این معنی ادعای اجماع شده است. و پس از آنکه حکم موضوع نزد ما آشکار شد مشکلی در کار نیست.» «۲»

از سوی دیگر در میراث غنیه آمده است:

---

(۱)- عن أبی عبد اللّه (ع): من مات و لم یدع وارثاً فما له من الانفال یوضع فی بیت المال لانّ جنایته علی بیت المال، و من ترک ورثه من اهل الکفر لم یرثوه و هو کمن لم یدع وارثاً. (دعائم الاسلام ۲/ ۳۹۲، کتاب فرایض، فصل ۷، حدیث ۱۳۸۶).

(۲)- جواهر ۳۹/ ۲۶۰.

«اگر هیچ وارثی نباشد میراث برای امام است، و اگر وی از دنیا رفت به کسی که در رهبری جانشین اوست منتقل می شود نه به کسی که از وی ارث می برد.» «۱»

در سرائر پس از آنکه ولایت امامت را ذکر کرده می نویسد:

«امّا در صورتی که امام از دنیا رفت به امامی که در ادارۀ امور مردم در جایگاه اوست منتقل می شود نه به ورثه او که از او ارث می برند.» «۲»

از آنچه ما پس از این در «جهت دوم» در معنی انفال و مانند آن یادآور شدیم راه جمع بین این روایات و روایات گذشته آشکار شد و روشن گردید که منافاتی بین آنان نیست، زیرا انفال ملک شخصی امام معصوم نیست، بلکه ملک منصب امامت است و در جهت مصالح امامت و امت به مصرف می رسد. و فرقی بین اینکه اموال به امام به عنوان اینکه امام است یا به مسلمانان نسبت داده شود نیست؛ زیرا سرپرست مسلمانان و کسی که متولی

اموال عمومی مسلمانان است امام است، و هر چه برای امام به عنوان امامت است باید در جهت مصالح امامت و امت مصرف شود و در مصارف شخصی وی- مگر چیز بسیار کمی از آن- مصرف نمی شود، و آن نیز خود از مهمترین مصالح جامعه است. اگر چیزی نیز بر جای ماند به امام بعدی منتقل می شود نه به ورثهٔ وی، همان گونه که در روایت علی بن راشد بدان تصریح شده و در غنیه و سرائر نیز به مضمون آن فتوی داده شده بود. واژه امام نیز نزد ما منحصر به امام معصوم یعنی ائمه دوازده گانه نیست، بلکه در این گونه مسائل مراد هر کسی است که رهبری مسلمانان و ادارهٔ شئون آنان را بر عهده گرفته به اینکه واجد شرایط شرائطی باشد که در جای خود به تفصیل مورد گفتگو قرار گرفته است.

نهایت امر اینکه در زمان حضور ائمه دوازده گانه، امامت حق آنهاست و برای غیر

---

(۱)- جوامع الفقهیّه/ ۵۴۶ (چاپ دیگر/ ۶۰۸).

(۲)- سرائر/ ۴۰۳.

آنان مشروعیت نمی یابد؛ و این به معنای آن نیست که در زمان غیبت امامت و شئون آن به تعطیلی گراییده است.

و گواه بر همین معناست- که بین این روایات و روایات پیشین اختلافی نیست- روایاتی که هر دو عنوان را با هم آورده که از آن جمله است:

۱- صحیحهٔ عبد الله بن سنان و عبد الله بن بکیر، از امام صادق (ع) که فرمود:

امیر المؤمنین (ع) در مورد کشته ای که پیدا شده بود و مشخص نبود چه کسی او را کشته است قضاوت نمود و فرمود: اگر برای او اولیایی یافت شد

که دیۀ او را مطالبه کردند از بیت المال مسلمانان پرداخت می شود، و خون مرد مسلمان پایمال نمی شود، زیرا میراث او برای امام است پس دیۀ او نیز بر امام است. «۱»

۲- صحیحۀ أبی ولّاد حنّاط که گفت: امام صادق (ع) در مورد مردی که کشته شده بود و سرپرستی جز امام نداشت فرمود:

امام نمی تواند ببخشد، بلکه می تواند قاتل را بکشد یا از او دیه بگیرد و در بیت المال مسلمانان قرار دهد، زیرا اگر مقتول جنایتی مرتکب شده بود بر امام بود پس دیه او نیز برای امام مسلمانان است. «۲»

۳- و آشکارتر از همه اینها صحیحۀ دیگری است از أبی ولّاد که گوید از امام صادق (ع) از مرد مسلمانی که مرد مسلمان دیگری را عمداً کشته است و مرد مقتول از نزدیکان خویش وارثی جز از اهل ذمّه ندارد پرسیدم، فرمود:

---

(۱)- قضی امیر المؤمنین (ع) فی رجل وجد مقتولًا لا یدری من قتله، قال: ان کان عرف له اولیاء یطلبون دیته اعطوا دیته من بیت مال المسلمین، و لا یبطل دم امرئ مسلم لانّ میراثه للامام فکذلک تکون دیته علی الامام. (وسائل ۱۹/ ۱۰۹، ابواب دعوی القتل و ما یثبت به، باب ۶، حدیث ۱).

(۲)- قال أبو عبد اللّه (ع) فی الرجل یقتل و لیس له ولیّ الّا الامام: انّه لیس للامام ان یعفو، له ان یقتل او یأخذ الدیه فیجعلها فی بیت مال المسلمین لأنّ جنایه المقتول کانت علی الامام و کذلک تکون دیته لإمام المسلمین. (وسائل ۱۹/ ۹۳، ابواب قصاص نفس، باب ۶۰، حدیث ۲).

بر امام است که بر خویشانش اسلام را عرضه

کند، هر یک از آنان که اسلام را بپذیرد او ولیّ اوست و قاتل در اختیار او قرار داده می شود، اگر خواست او را می کشد و اگر خواست می بخشد و اگر خواست دیه می گیرد، و اگر هیچ یک از آنان مسلمان نشد امام ولیّ اوست، اگر خواست می کشد و اگر خواست دیه می گیرد و آن را در بیت المال مسلمانان قرار می دهد، زیرا اگر مقتول جرمی مرتکب شده بود بر امام بود پس دیه او نیز برای امام مسلمانان است. عرض کردم: اگر امام تصمیم گرفت ببخشد؟ فرمود: آن حق همه مسلمانان است و بر امام است یا بکشد یا دیه بگیرد ولی نمی تواند ببخشد. «۱»

و به همین خاطر است که مرحوم مفید در مقنعه دربارۀ برده ای که به عنوان کفاره آزاد شده و کسی را به ولایت برنگزیده است گوید:

«میراث او برای بیت المال است اگر دارای خویشاوندی نیست.» «۲»

و در باب میراث کسی که وارثی ندارد گوید:

«میراث وی برای امام مسلمانان است هر گونه که خواست برای آنان به مصرف می رساند.» «۳»

و پیش از این از تهذیب خواندیم که در بیان عدم استناد به روایت أبو بصیر آمده بود:

«همه روایتها بدین مضمون است که اگر برده رها [سائبه] کسی را به ولایت برنگزیده است میراث وی از بیت المال مسلمانان است.» «۴»

---

(۱)- قال: سألت أبا عبد اللّه (ع) عن رجل مسلم قتل رجلًا مسلماً عمداً فلم یکن للمقتول اولیاء من المسلمین الّا اولیاء من اهل الذمّه من قرابته، فقال: علی الامام ان یعرض علی قرابته من اهل بیته الاسلام، فمن اسلم منهم فهو ولیّه یدفع القاتل الیه فان شاء قتل و ان شاء اخذ

الدّيه، فان لم يُسلم احد كان الامام وليّ امره فان شاءِ قتل و ان شاء عفا و ان شاء اخذ الديه فجعلها فى بيت مال المسلمين لأنّ جنايه المقتول كانت على الامام فكذلك تكون ديته لامام المسلمين. قلت: فان عفا عنه الامام؟ قال: فقال: انما هو حق جميع المسلمين و انما على الامام ان يقتل او يأخذ الديه و ليس له ان يعفو. (وسائل ١٩/ ٩٣، ابواب قصاص نفس، باب ٦٠، حديث ١).

(٢)- مقنعه/ ١٠۶.

(٣)- مقنعه/ ١٠٨.

(۴)- تهذيب ٩/ ٣٩۵، كتاب فرائض، باب زيادات.

مبانى فقهى حكومت اسلامى، ج ٧، ص: ۴١١

در استبصار آمده است:

«زيرا اگر وى كسى را به ولايت برنگزيده است ميراث وى براى بيت المال است همان گونه كه پرداخت جريمه مالى وى بر آن است.» «١»

همه اينها دلالت بر اين دارد كه تفاوتى بين اينكه مال به امام مسلمانان به عنوان اينكه امام است نسبت داده شود و يا به بيت المال مسلمانان نيست؛ و نتيجهٔ هر دو يكى است.

و اين حكمى نيست كه آن را اسلام ابداع كرده باشد، بلكه در همه زمانها و همه شهرها متعارف چنين بوده كه ميراث كسى كه وارثى ندارد به دولت و حكومت واگذار مى شده است، زيرا كسى كه در زمان خود از امكانات حكومت استفاده مى كرده و حكومت جريمه هاى مالى او را- در صورتى كه خود يا عاقله وى نمى پرداخته اند مى پرداخته است، اكنون نيز بايد ميراث بر او باشد. كسى كه زيان متوجه اوست سود نيز براى اوست.

دسته سوم

از رواياتى كه پنداشته شده با روايات پيشين معارض است، رواياتى است كه دلالت بر اين دارد كه بايد اين گونه اموال به فقرا و نيازمندان

محل داده شود، که نمونه هایی از آنها را از نظر می گذرانیم:

۱- در کافی به سند خود از خلّاد سندی، از امام صادق (ع) آمده است که گفت:

شیوه علی (ع) چنین بود: در مورد مردی که مرده و مالی را بر جای نهاده و کسی را نداشت فرمود: مال را به همشهریانش بپردازند. «۲»

۲- از شیخ به سند خود از خلّاد، از سرّی، با حذف زنجیره سند از امیر المؤمنین (ع)

---

(۱)- استبصار ۴/ ۲۰۰، کتاب فرایض، باب میراث سائبه.

(۲)- عن خلّاد، عن أبی عبد اللّه (ع) قال: کان علی (ع) یقول فی الرجل یموت و یترک مالًا و لیس له احد، اعط المال همشاریجه. (وسائل ۱۷/ ۵۵۱، ابواب ولاء ضمان الجریره، باب ۴، حدیث ۱).

روایت شده است که گفت:

در مورد مردی که از دنیا رفته و بدون آنکه وارثی داشته باشد مالی را بر جای نهاده پرسیدم، فرمود: «مال را به همشهریانش بدهند.» «۱»

۳- و از هر دو [کافی و شیخ] به سند خود از داود، از کسی که از وی نقل کرده، از امام صادق (ع) روایت کرده است که فرمود:

شخصی در زمان امیر المؤمنین (ع) از دنیا رفت و وارثی نداشت، آن حضرت میراثش را به همشهریانش داد. «۲»

در استبصار پس از نقل این دو روایت آمده است:

«این دو روایت منافاتی با روایت های پیشین ندارد، زیرا اینها آنچه که واقع شده است را بیان کرده و آن اینکه امیر المؤمنین (ع) ترکه وی را به همشهریان میت داد، و شاید این کار حضرت به خاطر برخی مصالح بوده، زیرا بر اساس آنچه گفتیم اگر مال ویژه آن

حضرت باشد می تواند هر گونه که بخواهد مصرف کند و یا به هر که بخواهد بدهد.» «۳»

۴- از صدوق روایت شده است که گفت: در روایت دیگر بدین مضمون آمده است:

«کسی که بمیرد و وارثی نداشته باشد میراث وی برای همشهریان اوست.» صدوق گوید:

«هنگامی که امام آشکار باشد، اموال- آن میت- برای امام است؛ و زمانی که غایب باشد، مال او برای همشهریان اوست در صورتی که وارث و خویشاوندان

---

(۱)- عن خلّاد، عن السری یرفعه الی امیر المؤمنین (ع) فی الرجل یموت و یترک مالًا لیس له وارث، قال: فقال امیر المؤمنین (ع): اعط المال همشاریجه. (وسائل ۱۷/ ۵۵۲، ابواب ولاء ضمان الجریره، باب ۴، حدیث ۲).

(۲)- عن داود، عمن ذکره، عن أبی عبد اللّه (ع) قال: مات رجل علی عهد امیر المؤمنین (ع) لم یکن له وارث فدفع امیر المؤمنین میراثه الی همشهریجه. (همشیریجه خ. ل). (وسائل ۱۷/ ۵۵۲، ابواب ولاء ضمان الجریره، باب ۴، حدیث ۳).

(۳)- استبصار ۴/ ۱۹۶، باب میراث من لا وارث له.

نزدیکی در آن شهر نداشته باشد.» «۱»

۵- در مقنعه آمده است:

«امیر المؤمنین علی بن أبی طالب (ع) ترکه کسی را که وارثی از طریق حسب و نسب و مولی نداشت به بینوایان شهر و همسایگان بیچاره و دوستان وی به خاطر مصلحتی که می دید تقسیم می کرد، چون آنان نیازمند بودند و آن حضرت در پی خیرخواهی برای زیردستان بود و این اموال از انفال محسوب می شد و به هر گونه که صلاح می دانست به مصرف می رسانید.» «۲»

۶- در نهایه آمده است:

«امیر المؤمنین (ع) میراث بدون وارث را به بینوایان شهر وی

و نیازمندان آنجا اختصاص می داد و این به خاطر خیرخواهی آن حضرت (ع) بود.» «۳»

۷- در سنن بیهقی به سند خود از عایشه آمده است که:

«مردی از درخت خرمایی افتاد و مُرد و اموالی از وی بر جا مانده بود و فرزند و خویشاوندی نداشت، پیامبر (ص) فرمود: میراث او را به یکی از همشهریانش بپردازند.» «۴»

۸- باز در همان کتاب به سند خود از عایشه آمده است که:

«برده ای از پیامبر خدا (ص) از دنیا رفت، حضرت فرمود: در اینجا کسی از

---

(۱)- انّ من مات و لیس له وارث، میراثه لهمشاریجه. (وسائل ۱۷/ ۵۵۲، ابواب ولاء ضمان الجریره، باب ۴، حدیث ۴).

(۲)- مقنعه/ ۱۰۸؛ وسائل ۱۷/ ۵۵۴، ابواب ولاء ضمان الجریره، باب ۴، حدیث ۱۱.

(۳)- و کان امیر المؤمنین (ع) یعطی میراث من لا وارث له فقراء اهل بلده و ضعفاءهم، و ذلک علی سبیل التبرع منه (ع). (نهایه/ ۶۷۱؛ وسائل ۱۷/ ۵۵۴، ابواب ولاء ضمان الجریره، باب ۴، حدیث ۱۰).

(۴)- عن عائشه، انّ رجلًا وقع من نخله فمات و ترک شیئاً و لم یدع ولداً و لا حمیماً، فقال رسول اللّٰه (ص): اعطوا میراثه رجلًا من اهل قریته. (سنن بیهقی ۶/ ۲۴۳، کتاب الفرائض، باب من جعل میراث من لم یدع وارثاً و لا مولی فی بیت المال.

همشهریانش هست؟ گفتند: بلی. پیامبر (ص) میراث او را به وی داد.» «۱»

۹- باز در همان کتاب به سند خود از بریده آمده است که:

«در زمان پیامبر (ص) مردی از خزاعه از دنیا رفت میراثش را نزد پیامبر آوردند، فرمود: بنگرید آیا وارثی دارد؟ بررسی کردند کسی را نیافتند،

به آن حضرت خبر دادند، فرمود: در اختیار بزرگِ خزاعه قرار دهید.» «۲»

۱۰- باز در همان کتاب به سند خود از بریده آمده است که گفت:

«مردی نزد پیامبر خدا (ص) آمد و گفت: نزد من میراث مردی از طایفه «ازد» وجود دارد و فردی از وی نمی یابم که به وی بدهم، فرمود: تا سال دیگر برو و یک فرد از وی را پیدا کن، گفت: پس از یک سال آمد و گفت: ای پیامبر خدا (ص)، من فردی از وی را نیافتم که به وی بپردازم. فرمود: برو بررسی کن نخستین خزاعی را که یافتی به وی بده، و چون بازگشت و رفت فرمود: آن شخص را نزد من بیاورید؛ و چون آمد فرمود: به دست بزرگ خزاعه بده.» «۳»

[دیدگاه فقها در مسأله]

بر اساس آنچه من به سخنان بزرگان دست یافته ام، آنان در ابتدا به روایات مسأله که پیش از این خوانده شد استناد کرده و گفته اند: میراث بدون وارث برای امام است هرگونه صلاح بداند در آنچه مصلحت تشخیص دهد به مصرف می رساند، و روایات اخیر را به حکایت فعل امام که از باب تبرّع و تفضّل و در موارد بخصوص از امام صادر شده حمل کرده اند، با همه اختلافاتی که در تعبیرهای آنان وجود دارد.

---

(۱)- عن عائشه، ان مولی لرسول اللّه (ص) توفی، فقال رسول اللّه (ص): هاهنا احد من اهل قریته؟ فقالوا: نعم، فاعطاه النبی (ص) میراثه. (سنن بیهقی ۶/ ۲۴۳، کتاب الفرائض، باب من جعل میراث ..) ..

(۲)- عن بریده، ان رجلًا ... ادفعوه الی اکبر خزاعه. (سنن بیهقی ۶/ ۲۴۳، کتاب الفرائض ..) ..

(۳)- عن بریده، قال: اتی رسول اللّه (ص) ...

قال: انظر اکبر خزاعه. (سنن بیهقی ۶/ ۲۴۳، کتاب الفرائض ..) ..

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۱۵

در مورد روایاتی هم که از پیامبر (ص) نقل شده و در اینجا خوانده شد با آن روایاتی که پیش از این گذشت که فرمود: «من وارث مال او هستم» یا فرمود: «من وارث کسی هستم که وارثی ندارد» به همین صورت جمع شده است. و این از آن روست که پیامبر اکرم (ص) در زمان خود، پیشوا و رهبر مسلمانان بوده و از مصالح آنان دفاع می کرده و جرایم مالی و دیه آنان را می پرداخته است. وگرنه- چنانکه روشن است- صرف پیامبری اقتضای چنین وظایفی را نداشته است.

ولی با این وجود سخنان اصحاب ما در حکم این مسأله در زمان غیبت متفاوت است:

۱- در کتاب فرائض خلاف (مسأله ۱۵) آمده است:

«در هر جا که مال برای بیت المال دانسته شده است نزد فقهای اهل سنت برای مسلمانان است، و نزد ما برای امام است، در صورتی که امام عادلی (معصوم) یافت شود بدون هیچ اختلافی به وی پرداخت می شود، و اگر یافت نشود به نظر ما باید برای وی نگهداری شود، همان گونه که دیگر اموالی که متعلق به اوست باید نگهداری و محافظت شود. و پیروان شافعی چیزی جز این می گویند ... دلیل ما اجماع فرقه امامیه و روایات آنان است.» «۱»

و ظاهراً مراد ایشان- قدّس سرّه- از امام عادل امام معصوم است.

۲- در کتاب الفقیه نیز در این زمینه این گونه آمده است:

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابو ال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم -

ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

«هنگامی که امام غایب است، مال میّت در صورتی که وارثی نداشته باشد برای همشهریان اوست.» «۲»

و مراد ایشان همشهریان میّت است نه همشهریان امام.

۳- در مقنعه آمده است:

---

(۱)- خلاف ۲/ ۲۵۸.

(۲)- الفقیه ۴/ ۳۳۳، باب میراث من لا وارث له.

«کسی که بمیرد و ترکه ای را در دست انسانی بر جای بگذارد و وارثی برای میت شناخته شده نباشد، باید آن را به بینوایان و نیازمندان داد و به سلطان جور و ستمگران داده نمی شود.» «۱»

۴- در شرایع آمده است:

«علی (ع) آن را به نیازمندان همشهری وی و به همسایگان ناتوان وی تبرعاً می بخشید، و اگر [امام] غایب باشد در بین بینوایان و نیازمندان تقسیم می شود.» «۲»

۵- در [مختصر] النافع آمده است:

«در صورتی که امام غایب باشد در میان بینوایان تقسیم می شود و به ستمگر مگر در شرایط خوف تسلیم نمی شود.» «۳»

۶- در قواعد آمده است:

«و اگر غایب باشد برای وی نگهداری می شود یا در نیازمندیها مصرف می شود، و به سلطان ستمگر در صورتی که از ناحیه او ایمنی باشد تسلیم نمی گردد.» «۴»

۷- در لمعه آمده است:

«در صورتی که امام غایب باشد در بین بینوایان و نیازمندان تقسیم می شود.» «۵»

۸- در دروس آمده است:

«اگر غایب باشد جماعتی از اصحاب می گویند: برای وی توسط اوصیاء او، و یا به وسیله دفن تا هنگام ظهور آن حضرت نگهداری می شود، ولی صحیح تر آن است که گفته شود می توان آن را میان بینوایان و تهیدستان تقسیم کرد.» «۶»

---

(۱)- مقنعه/ ۱۰۸.

(۲)- شرایع ۴/ ۴۰ (چاپ دیگر/ ۸۳۹).

(۳)- مختصر النافع/ ۲۷۳.

(۴)- قواعد ۲/

۱۸۰، کتاب الفرائض.

(۵)- لمعه دمشقیه ۸/ ۱۹۰ (چاپ دیگر ۲/ ۳۱۶).

(۶)- دروس/ ۲۶۵.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۱۷

۹- در وسیله آمده است:

«یا اینکه به بیت المال مسلمانان منتقل می شود اگر وارثی نداشته باشد، یا اینکه بین تهیدستان مسلمانان تقسیم می شود اگر امکان رساندن آن به امام وجود نداشته باشد.» «۱»

۱۰- در خمس روضه آمده است:

«میراث کسی که وارثی ندارد به تهیدستان شهر میّت و همسایگان وی اختصاص دارد بر پایه روایتی که در این زمینه رسیده است، و برخی گفته اند به هر تهیدستی می توان داد- چون ادلّه ای که آن را ویژه تهیدستان محل یا همسایگان می داند چندان قوی نیست- و این نظر درستی است، و برخی گفته اند مانند دیگر اموال انفال در هر امر اجتماعی می توان مصرف نمود.» «۲»

۱۱- در جواهر پس از آنکه نظریه نگهداری آن برای امام، و نظریه تقسیم آن در بین تهیدستان، و یا تقسیم آن بین تهیدستان محل میّت را یادآور می شود می نویسد:

«محتمل است آن از انفال باشد که بر اساس روایاتی که با عمل اصحاب [ضعف سند آن] جبران شده است، ائمه (ع) در زمان غیبت برای شیعیان خود آن را حلال دانسته اند ...

ولی نظر درست تر در اینجا همان نظر میانی است، زیرا مشهور از عمل به آن روایات در این مورد اعراض کرده اند، پس اصل در بقا [به ملک امام (ع)] است. و مصرف آن مانند دیگر اموال که رساندن به دست صاحب آن غیر ممکن است این است که از سوی وی صدقه داده شود، علاوه بر اینکه آن حضرت از این

---

(۱)- جوامع الفقهیّه/ ۷۷۷ (چاپ دیگر/ ۷۴۱).

(۲)- لمعه دمشقیه ۲/ ۸۵ (چاپ دیگر

۱/ ۱۸۶).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۱۸

گونه اموال بی نیاز است و شیعیان نیز که آن همه بلاها را در نبود آن حضرت متحمل شده اند به شدت به این اموال نیازمندند، و نگهداری این اموال برای آن حضرت بسیار مشکل است و امکان تلف شدن و دستیابی ستمگران به آن وجود دارد و بلکه این از خرافات است که در جایی برای آن حضرت نگهداری شود ... پس بهتر است این اموال به دست نایب آن حضرت در زمان غیبت که فردی امین است برسد و او در هر جهتی که مصلحت بداند و احساس کند که مورد رضایت و خشنودی سید و مولای اوست به مصرف برساند.» «۱»

۱۲- در مفتاح الکرامه ذیل عبارت قواعد می نویسد:

برای علم به رضایت آن حضرت- که خدا مرا فدای او کند- چون که آن حضرت از این اموال بی نیاز است و شیعیان مظلوم آن حضرت به شدت بدان نیازمندند، و اگر آن حضرت خود حضور داشتند و از این اموال بی نیاز بودند جز در این راه مصرف نمی کردند؛ و مؤید همین است آن شیوه ای که پدر بزرگوارشان امیر المؤمنین (ع) انجام می داد ... و خلاصه کلام اینکه ملاک، قطع به رضایت آن حضرت است.» «۲»

اینکه برخی از فقها پنداشته اند که این گونه اموال باید به مصرف بینوایان و تهیدستان برسد، یکی بر اساس عمل و اجازه امیر المؤمنین (ع) است و دیگر اینکه این اموال را همانند اموالی دانسته اند که نمی توان به دست صاحبش رساند و باید از طرف صاحب آن صدقه داد، آن گونه که در جواهر آمده بود.

ولی این دو استدلال را می توان بدین گونه مورد

مناقشه قرار داد، استدلال اول به این گونه که این روایات با روایات نخستین در تعارض نیست، زیرا می توان آنها را بر «حکایت فعل» حمل کرد [نقل داستان که امیر المؤمنین (ع) این گونه عمل می کرد] نه

---

(۱)- جواهر ۳۹/ ۲۶۲ و ۲۶۳.

(۲)- مفتاح الکرامه ۸/ ۲۰۶.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۱۹

اینکه ما را ملزم کرده باشد که این گونه عمل کنیم، و در آن نامی از زمان غیبت و عدم امکان پرداخت به امام نیست.

بطلان استدلال دوم نیز آشکار است، زیرا بنای آن بر این است که این اموال مال شخصی امام معصوم است پس می توان از طرف او صدقه داد، و ما پیش از این گفتیم که این سخن درستی نیست.

خلاصه کلام اینکه: اساس سخنان و گفتار اصحاب در باب خمس و انفال این است که اینها اموال شخصی امام معصوم (ع) است، و توجهی به ضرورت حکومت اسلامی در هر عصر و زمان و اینکه اینها از قبیل مالیات و منبع درآمد حکومت اسلامی است نداشته اند، اما به نظر ما حکومت عادله منحصر به امام معصوم نیست، گرچه در زمان حضور، آن بزرگواران از دیگران سزاوارترند.

از سوی دیگر چه فرقی است بین اموال بدون وارث و دیگر انفال، با اینکه گفتیم همهٔ آن برای امام است؟ و چرا تنها اموال بدون وارث را گفته اند به مصرف بینوایان و تهیدستان برسد؟

و اگر ما گفتیم عمل امیر المؤمنین (ع) دلیل آن است، چرا همه بینوایان را گفته اند و آن را اختصاص به نیازمندان شهر میّت نداده اند؟

پس حق در مسأله این است که این اموال نیز مانند دیگر انفال در اختیار امام به

عنوان امام است و در هر موردی که مصلحت بداند به مصرف می رساند، گرچه احوط رعایت آن چیزی است که در روایاتی که خوانده شد آمده، که پیامبر اکرم (ص) آنها را به همشهریان یا بزرگ قبیله و عشیره او می داد، و امیر المؤمنین (ع) نیز آن را به بینوایان شهر میّت می بخشید، شاید این دلیل باشد بر اینکه مهمترین مصرف میراث بدون وارث این مورد باشد، و شاید به خاطر این بوده است که همشهریان و بزرگان قبیله میّت

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۲۰

به این اموال چشم دوخته اند و خود را نزدیکتر و احق بدان می دانند، و شاید سیره عملی نیز در بیشتر شهرها بر همین روش استوار باشد.

[توضیح یک روایت]

در پایان این مبحث به توضیح یک مطلب می پردازیم و آن اینکه: در وسائل، از کلینی، از برخی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از مروک بن عبید، از أبی الحسن رضا (ع) آمده است که گفت: به آن حضرت عرض کردم: درباره مردی که مرده است و جز برادر رضاعی وارثی ندارد چه می فرمایید؟ فرمود: بلی، پدرم از جدم برای من روایت کرد که پیامبر خدا (ص) فرمود: کسی که از شیر ما بخورد یا فرزندی از ما را شیر دهد ما پدران او هستیم. «۱»

پیش از این نیز روایت داود، از کسی که از وی نقل کرده، از امام صادق (ع) را خواندیم که در آن آمده بود:

فردی در زمان امیر المؤمنین (ع) از دنیا رفت و وارثی نداشت، امیر المؤمنین (ع) میراث وی را به همشهری اش داد. «۲»

امّا در وسائل در توضیح این روایت آمده است:

«در برخی از

نسخه ها بعد از شین یاء آمده است [به همشیری اش] بر این اساس باید گفت که برادر یا خواهر رضاعی اش بوده است.»

آنگاه می گوید:

«ممکن است این دو روایت از باب تفضّل و از باب رخصت از ناحیه آن حضرت بوده است.» «۳»

---

(۱)- قال: نعم، اخبرنی ابی عن جدی ان رسول اللّه (ص) قال: من شرب من لبننا او ارضع لنا ولداً فنحن آباؤه. (وسائل ۱۷/ ۵۵۴، ابواب ولاء ضمان الجریره، باب ۵، حدیث ۱).

(۲)- عن أبی عبد اللّه (ع) قال: مات رجل علی عهد امیر المؤمنین (ع) لم یکن له وارث فدفع امیر المؤمنین (ع) میراثه الی همشهریجه. (وسائل ۱۷/ ۵۵۲ و ۵۵۴، ابواب ولاء ضمان الجریره، باب ۴، حدیث ۳ و باب ۵، حدیث ۲).

(۳)- وسائل ۱۷/ ۵۵۴، باب ۵، ذیل حدیث ۲.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۲۱

البته این نسخه ای را که مرحوم صاحب وسائل نقل کرده است من در نسخه های کافی و دو چاپ تهذیب [یا: تهذیب و استبصار] نیافتم. «۱»

اما در مورد خبر مروک بن عبید در مرآه العقول این گونه آمده است:

«پدر علّامه می گوید: بی تردید رضاع سبب ارث نمی شود، و شاید امام (ع) با توجه به اینکه مال وی بوده بدین گونه حکم کرده تا مال او را نگیرند و به بیت المال خلفای جور واریز نکنند، زیرا این برادر سزاوارتر از آن بدین مال بوده است.» «۲»

در جواهر نیز آمده است:

«در این مورد اختلافی نیست، همان گونه که برخی از آنان اعتراف کرده اند که برادر رضاعی ارث نمی برد.» «۳»

در هر صورت بهتر این است که علم آن را به اهلش ارجاع دهیم، با توجه به اینکه هیچ یک از

اصحاب ما به ظاهر این روایت فتوا نداده اند. و اگر چنین حکمی ثابت بود به یقین آشکار می شد و با توجه به نیاز گسترده بدان بر کسی پوشیده نمی ماند.

۱۱- دریاها

یازدهمین مورد از مصادیق انفال دریاهاست. این مورد در مقنعه و کافی أبی الصلاح آمده است، که در اوایل بحث انفال کلمات ایشان را یادآور شدیم. مرحوم کلینی نیز در کافی این مورد را یادآور شده و به هنگام برشمردن موارد انفال می نویسد:

و همچنین جنگل ها و معادن و دریاها و بیابانها که ویژه امام است. «۴»

بسیاری از فقها نیز آن را از انفال قلمداد نکرده اند و گفته اند برای کسانی که چنین سخنی را گفته اند دلیلی نیست، و برخی گفته اند: شاید ادلّه قائلین به آن روایاتی است

---

(۱)- کافی ۱۷/ ۱۶۹، کتاب مواریث؛ و تهذیب ۹/ ۳۸۷، باب میراث من لا وارث له، حدیث ۵؛ و استبصار ۴/ ۱۹۶.

(۲)- مرآه العقول ۲۳/ ۲۵۴ (چاپ قدیم ۴/ ۱۶۳).

(۳)- جواهر ۳۹/ ۲۶۳.

(۴)- کافی ۱/ ۵۳۸، کتاب الحجه، باب الفی ء و الانفال.

که در آن آمده است: «دنیا و آنچه در آن است برای خدا و پیامبر و برای ماست.» و یا اینکه «دنیا و آخرت برای امام است، آن را هر جا خواسته باشد قرار می دهد و به هر که خواسته باشد می دهد.» و اینکه «خدا آدم را آفرید و دنیا را به وی بخشید، پس آنچه برای آدم بود برای پیامبر خدا و برای پیشوایان از آل محمد (ص) است.» «۱»

یا روایت حفص بن بختری از امام صادق (ع) که فرمود: «جبرئیل با پای خود پنج رود را احداث کرد و جریان

آب او را پیروی کرد؛ فرات و دجله و نیـل مصـر و مهران و رود بلـخ، پس هر چه از آن آبیاری شود از امام است و آن دریایی که جهان را احاطه کرده و آن «افسیکون» است.» «۲»

و روایات دیگری که در این زمینه رسیده است.

تفسیر آخر روایت حفص در نقل کافی نیامده است، و ظاهراً این سخن صدوق است. «۳»

برخی گفته اند «افسیکون» معرب «آبسکون» شـهری کوچک نزدیک دریای خزر است که دریا بدان نامیده شده و اکنون زیر آب رفته است، ولی این با جمله ای که می گوید «جهان را دور می زند» تناسب ندارد.

در هر صورت بی تردید نزد ما دریاها از انفال است و همچنین شطها و رودهای بزرگ، زیرا ما پیش از این بارها گفتیم ملاک در اینکه چیزی از انفـال باشـد این است که از اموال عمومی باشـد که در ملکیت اشـخاص نیست، چون از نتیجـهٔ کـار آنـان به دست نیامـده است. و اینکه «دریاهـا» در روایات باب نیامـده شایـد بـدین خاطر بوده که در آن زمانها کمتر مورد ابتلای جامعه بوده است. و امّا در زمان ما همـهٔ دولت ها و حکومت ها بـدان اهتمام می ورزنـد و از صـید و معادن و جواهر آن اسـتفاده می برند و برای کشتیرانی مورد بهره برداری قرار می دهند؛ و اینکه گفته شده انفال و یا همهٔ دنیا برای امام است،

---

(۱)- کافی ۱/ ۴۰۸ و ۴۰۹، کتاب الحجه، باب أن الارض کلها للامام (ع).

(۲)- انّ جبرئیل کری برجله خمسه انهار و لسان الماء یتبعه: الفرات و دجله و نیل مصـر و مهران و نهر بلـخ، فما سـقت او سـقی منها فللامام، و البحر المطیف بالدنیا (للامام خ. ل) و

هو أ فسيكون. (وسائل ۶/ ۳۷۰، ابواب انفال، باب ۱، حديث ۱۸).

(۳)- كافى ۱/ ۴۰۹؛ و الفقيه ۲/ ۴۵، باب خمس، حديث ۱۶۶۳.

معناى آن اين نيست كه براى شخص امام معصوم است، بلكه بدين معناست كه براى مقام امامت و رهبرى مسلمانان است، اينها اموال و امكانات عمومى است كه خداوند آن را براى همهٔ مردم آفريده است، همان گونه كه مى فرمايد: «خَلَقَ لَكُمْ مٰا فِي اَلْأَرْضِ جَمِيعاً» «۱» همهٔ آنچه را در زمين است براى شما آفريد، ولى اختياردار آن امام عادلى است كه اداره كننده امور جامعه است، تا با برنامه ريزى و مديريت خود به روش صحيح، درگيرى و اختلاف و ستمگرى و فساد را در جامعه ريشه كن سازد.

و مانند همين است جوّ و فضا به لحاظ راههاى هوايى و حق عبور و مرور و حريم فضايى هر كشور و اموال عمومى ديگر همانند اينها.

و بر همهٔ اينها دلالت مى كند رواياتى كه در آن آمده است كه همهٔ دنيا براى امام است. و مواردى كه در روايات و كلمات اصحاب به عنوان انفال برشمرده شده از باب مثال و نمونه است، و عمدهٔ آن هم مربوط به اقسام مختلف زمين است كه در آن زمانها مورد توجه بوده؛ و خداوند متعال به حقيقت امور آگاهتر است.

۱۲- زمينهاى بايرى كه بدون استفاده مانده است.

اشاره

أبو الصلاح حلبى در كافى «۲» از جمله مصاديق انفال زمينهاى باير را كه براى مدت سه سال مالك، آن را بدون استفاده رها كرده برشمرده است و ما پيش از اين عبارت ايشان را در اوايل بحث انفال خوانديم. ايشان اين گونه زمينها را از جمله زمينهاى موات برشمرده كه

در اختیار امام است و او می تواند آنها را به هر که صلاح بداند واگذار کند.

[روایات مسأله]

در این مورد روایاتی رسیده است که از نظر می گذرانیم:

۱- کلینی از برخی اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از ریان بن صلت- یا فرد دیگری از

---

(۱)- بقره (۲)/ ۲۹.

(۲)- کافی أبو الصلاح/ ۱۷۰.

ریان- از یونس، از بنده صالح خداوند (ع) که فرمود:

زمین از آنِ خداوند متعال است که آن را وقف بندگان خود قرار داده است، پس کسی که زمین را برای سه سال متوالی بدون دلیل رها گذارد از او گرفته می شود و به دیگری واگذار می شود. «۱»

این روایت را شیخ نیز از سهل روایت کرده است و امر در مورد سهل نیز سهل است [فرد قابل اعتمادی است]، ولی چون تردید در زنجیره سند روایت است موجب ضعف خبر می شود، و عمل به این روایت نیز ثابت نشده است تا جبران ضعف سند آن بشود، بلکه خلاف آن ثابت شده است.

در متن روایت جمله «هر که زمین را بدون استفاده گذارد» جمله مطلقی است که زمینهای سنگ چین شده و آباد را در بر می گیرد، گرچه قدر متیقن همان قسم اول- یعنی- زمینهای سنگ چین است.

۲- از علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مرّار، از یونس، از مردی، از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود:

کسی که زمین از وی گرفته شود و او برای سه سال مطالبه آن زمین را نکند دیگر پس از سه سال نمی تواند آن را مطالبه کند. «۲»

این روایت را شیخ نیز نقل کرده است.

مرحوم مجلسی در مرآه العقول در ذیل این

دو روایت می نویسد:

«من ندیدم کسی را که به ظاهر این دو روایت فتوا داده باشد؛ مگر اینکه در مورد اول گفته شود اگر کسی زمین را رها کرد و سه سال آن را بدون استفاده گذاشت،

---

(۱)- عن العبد الصالح (ع) قال: ان الارض للّه تعالی جعلها وقفاً علی عباده، فمن عطل ارضاً ثلاث سنین متوالیه لغیر ما عله، اخذت من یده و دفعت الی غیره. (وسائل ۱۷/ ۳۴۵، ابواب احیاء الموات، باب ۱۷، حدیث ۱).

(۲)- عن ابی عبد الله (ع) قال: من اخذت منه ارض ثم مکث ثلاث سنین لا یطلبها لم یحل له بعد ثلاث سنین ان یطلبها. (وسائل ۱۷/ ۳۴۵، ابواب احیاء موات، باب ۱۷، حدیث ۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۲۵

امام او را وادار می کند که آن را احیا کند، و اگر احیا نکرد امام آن را به دیگری می سپارد که آن را احیا کند و اجارهٔ آن را به وی بپردازد، همان گونه که برخی قائل به آن شده اند.» «۱»

ظاهراً آنچه مرحوم مجلسی- قدّس سرّه- فرموده اند اشکالی در آن نیست، و شاید مراد أبو الصلاح نیز همین باشد. بله در زمینی که سنگ چین شده و کاری روی آن صورت نگرفته بعید است که ما بگوییم شخص سنگ چین کننده استحقاق دریافت اجاره داشته باشد.

و اما اگر زمین روزگاری آباد بوده امّا رها شده تا به صورت موات درآمده و آثار حیات در آن از بین رفته است، در این صورت آیا حقی برای صاحب آن باقی است یا اینکه با از بین رفتن آثار احیاء حق وی ساقط شده است، یا اینکه تفصیل قائل شویم بین آنجا که ملکیت وی به

وسیله احیا بوده است یا از راهی دیگر. که سخن در مورد آن به تفصیل خواهد آمد.

بر طبق مضمون روایت اوّل روایاتی نیز در کتابهای اهل سنت در مورد زمینهای سنگ چین شده آمده است:

۳- در خراج أبو یوسف است که گفت: روایتی نقل نمود برای من لیث، از طاووس، که گفت:

پیامبر خدا (ص) فرمود: گسترۀ زمین برای خدا و برای پیامبر اوست، آنگاه پس از آن برای شماست، پس هر که زمین مرده ای را احیا کند برای اوست و کسی که سنگ چین کرده پس از سه سال دیگر حقی ندارد. «۲»

---

(۱)- مرآه العقول ۱۹/ ۴۰۶ (چاپ قدیم ۳/ ۴۳۵). ظاهر روایت دوم این است که اگر زمینی از کسی گرفته شد و صاحب آن سه سال زمین را مطالبه نکرد، دیگر حق مطالبه ندارد؛ این مضمون ربطی به احیای زمین و معطل گذاردن آن ندارد و به کلی با موضوع بحث بیگانه می باشد و هیچ فقیهی نیز به مضمون آن فتوا نداده است. (مقرر)

(۲)- قال رسول اللّه (ص): عادیّ الارض للّهِ و للرسول ثم لکم من بعد، فمن احیا ارضاً میته فهی له، و لیس لمحتجر حق بعد ثلاث سنین. (خراج/ ۶۵).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۲۶

۴- باز در همان کتاب آمده است: نقل حدیث نمود برای من محمد بن اسحاق، از زهری، از سالم بن عبد الله که عمر بن خطاب بر منبر گفت:

هر که زمین مرده ای را احیا کند برای اوست، و برای سنگ چین کننده پس از سه سال دیگر حقی نیست.

مانند همین روایت را به سند خود، از سعید بن مسیب، از عمر نقل کرده است. «۱»

۵- بیهقی به سند خود

از عمرو بن شعیب آورده است که گفت:

عمر سنگ چین را سه سال قرار داد، پس اگر آن را تا سه سال رها کرد و دیگری آن را احیا کرد، آنکه احیا کرده بدان سزاوارتر است. «۲»

۶- در مغنی ابن قدامه آمده است که گفت: سعید در سنن خود نقل کرده که عمر می گفت:

کسی که دارای زمینی است، یعنی زمین را سنگ چین کرده و آن را سه سال معطل گذاشته و مردمی دیگر آمده اند و آن را احیا کرده اند، آنان بدان سزاوارترند. «۳»

۷- در کتاب اموال أبو عبید آمده است که گفت:

و اما وجه سوم آن است که کسی زمینی را سنگ چین کرده- حال با اجازه و بخشش امام یا بدون آن- سپس زمانی طولانی بدون آنکه آبادش کند به حال خود گذاشته باشد.

أبو عبید گوید: در بعضی احادیث آمده که عمر زمان آن را سه سال معین می کرد و کس دیگری را نمی گذاشت در این سه سال در آن تصرف کند، پس حکم آن با امام است. «۴»

ظاهراً نظر عمر در زمان خود او و پس از آن مورد عمل بوده است، و اگر خلاف حکم خدا بود از سوی ائمه (ع) با آن مخالفتی صورت می گرفت، همان گونه که در سایر بدعت ها این گونه بود، و ظاهراً چنین مخالفتی صورت نگرفته است، بلکه آنچه در آن

---

(۱)- من احیا ارضاً میته فهی له، و لیس لمحتجر حق بعد ثلاث سنین. (خراج/ ۶۵).

(۲)- سنن بیهقی ۶/ ۱۴۸، کتاب احیاء الموات، باب ما یکون احیاء و ما یرجی فیه من الأجر.

(۳)- مغنی ابن قدامه ۶/ ۱۵۴.

(۴)- الاموال/ ۳۶۷.

دو خبر

نقل شـده مضامینی موافق با این نظریه است. و در اینجا نکته ای است شایان تأمل. [زیرا احتمال دارد که مضـمون دو خبر مورد اشاره از روی تقیه صادر شده باشد.]

مطلب چهارم: حکم انفال و تملک آن و تصرف در آن به ویژه در زمان غیبت

اشاره

این موضوع را در چند مسأله یادآور می شویم:

مسأله نخست: اختصاص انفال به خدا و پیامبر و پس از وی به امام

بی تردیـد مالـک همـۀ چیزهـا و اموال اولًا و بالـذات خداونـد متعال است. اوست که مالک ما و همه اشـیاء و اموال به ملکیت حقیقیّه اسـت. اوسـت کـه همـه چیز را بـه صـورت تکـوینی در اختیـار دارد و بر همه چیز احـاطه قیـومی دارد، و جهـان و همه موجودات در گسترۀ ذات و ژرفای وجود ذاتاً به وی تعلق دارند، مانند تعلق سایه به شی ء نه تعلق شی ء به شی ء.

این همـان حقیقت ملکیه است، که بر اسـاس آن ملکیت اعتبـاری برای ذات مقـدس ربـوبی در نظر گرفته می شـود، و در طول ملکیت وی ملکیت برای پیامبر و امام اعتبار می شود.

و امّـا ملکیت مـا نسـبت به اشـیاء ملکیت اعتبـاری محض است که عقلا آن را معتبر شـمرده انـد و شارع مقـدس در موضوعات بخصوص و شـرایط ویژه آن را معتبر شمرده است. و شاید همان گونه که پیش از این گفتیم اساس ملکیت اعتباری مرتبه ای از ملکیت تکوینیّه باشد، زیرا تشریع صحیح بی مبنا نیست، و تشریع صحیح همان چیزی است که با نظام تکوین منطبق است؛ پس انسان در تکوین مالک عقل و فکر و قوا و جهاز تصمیم گیری خویش است و به تبع آن مالک کار و فعالیّتهای خود که در هر مورد

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۲۸

در طول مالکیت خداوند است.

و چون انسان تکویناً مالک نفس خود است پس آن کارها و اعمال او که محصول نفس خویش است را نیز مالک می باشد، و کارهایی مانند احیای زمین، حیازت مباحات، و آثار کار خود در اشیاء و مواد اولیّه را مالک می باشد، و به تبع

این ملکیت مالک زمین احیا شده و شی ء مباح حیازت شده و چیزی که ساخته است نیز هست. هم خود می تواند از آن استفاده کند و هم می تواند به دیگران انتقال دهد. و این انتقال به دیگران گاه شی ء اختیاری (بدون عوض یا با عوض) و گاه به صورت قهری است، مانند میراث که با مرگ انسان به صورت قهری به وارث منتقل می گردد. زیرا در حقیقت وارث سایهٔ وجودی انسان و به گونه ای استمرار خود اوست.

بر این پایه چیزی که انسان بر روی آن یا برای آن کاری انجام نداده است به ملکیت انسان در نمی آید؛ مانند دریاها و بیابانها و جنگلها و معادن و مانند آن و بلکه غنایم جنگ نیز، که اینها به همان حالت اوّلی خود به ملکیت خداوند متعال باقی می ماند و خداوند متعال آنها را در طول مالکیت خود برای پیامبر اکرم (ص) و در اختیار او قرار داده است؛ پس انفال به مقتضای کتاب و سنت بلکه اجماع و عقل در اختیار خدا و پیامبر اوست و پس از آن به مقتضای روایات زیاد و متواتر برای امامی است که جانشین پیامبر است به عنوان امامت و رهبری امت، و هر گونه که به مصلحت مردم و به صلاح رهبری بداند آن را به مصرف می رساند که پیش از این به تفصیل گذشت؛ و ما گفتیم که حیثیت امامت در اینجا حیثیت تقییدیه است نه حیثیت تعلیلیه، پس مالک در حقیقت خود عنوان امامت و رهبری است [نه شخص امام به عنوان شخص] که در این مورد می توان به آنچه ما در «جهت دوّم» بحث یادآور شدیم مراجعه

نمود.

بله، در خبر حریز، از محمد بن مسلم آمده است که گفت: از امام صادق (ع) شنیدم

در حالی که از آن حضرت از انفال پرسیده شد، فرمود:

«هر روستایی که اهل آن هلاک شده اند یا از آنجا رفته اند، آن برای خدای متعال است؛ نیمی از آن بین مردم تقسیم می شود و نیم دیگر برای پیامبر (ص) است؛ پس آنچه برای پیامبر است برای امام است.» «۱»

و مانند آن است خبر عیاشی، از حریز، از امام صادق (ع) که گفت: از آن حضرت در مورد انفال پرسیدم- یا پرسیده شد- فرمود:

«هر روستایی که اهل آن تباه شده اند یا از آنجا رفته اند، این از انفال است؛ نیمی از آن بین مردم تقسیم می شود و نیم دیگر برای پیامبر (ص) است.» «۲»

احتمال می رود این دو روایت یکی باشد و محمد بن مسلم از زنجیره سند روایت دوم افتاده باشد.

ولی علاوه بر اینکه این دو روایت از نظر سند ضعیف است، باید آنها را بدین گونه تأویل کرد که درصدد بیان تقسیم از باب لطف و بخشش بوده است یا اینکه آنها را حمل بر تقیّه کرد. همان گونه که در حدائق و دیگر کتابها نیز این دو احتمال آمده است، «۳» یا آنکه به خاطر مخالفت آنها با اجماعها و روایات بسیار دیگر از آنها صرف نظر کرد.

و نزدیک به این دو روایت است از نظر مضمون روایت ابو حمزه «۴» که از آن نیز وجوب نصف کردن در خمس و فی ء استفاده می شود. البته اگر ما در خمس هم نصف

---

(۱)- عن محمد بن مسلم قال: سمعت أبا عبد اللّه (ع)

یقول: و سئل عن الانفال؟ فقال: کلّ قریه یهلک اهلها او یجلون عنها فهی نفل للّه- عزّ و جلّ- نصفها یقسم بین الناس، و نصفها لرسول اللّه (ص) فما کان لرسول اللّه (ص) فهو للامام. (وسائل ۶/ ۳۶۷، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۷).

(۲)- عن حریز عن أبی عبد اللّه (ع) قال: سألته أو سئل عن الانفال، فقال: کلّ قریه یهلک اهلها او یجلون عنها فهی نفل نصفها یقسم بین الناس و نصفها للرسول (ص). (وسائل ۶/ ۳۷۲، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۲۵).

(۳)- حدائق ۱۲/ ۴۷۲.

(۴)- وسائل ۶/ ۳۸۵، ابواب انفال، باب ۴، حدیث ۱۹.

کردن را بپذیریم در فی ء آن را قطعاً نمی توانیم بپذیریم، زیرا با اجماع و ضرورت نقل مخالفت دارد.

و اما اینکه بخواهیم آیه انفال را بر شرکت بین خدا و پیامبر حمل کنیم و بگوییم:

سهم خدا در بین مردم مصرف شود و سهم پیامبر (ص) ویژه پیامبر (ص) باشد همان گونه که علامه مجلسی در ملاذ الاخیار «۱» احتمال داده- سخن درستی نیست؛ زیرا با اجماع و دیگر روایات مخالف است؛ علاوه بر اینکه در خبر معاذ از امام صادق (ع) آمده بود که: «آنچه از حق برای خداست برای ولیّ اوست.» «۲»

ولی آنچه کار را آسان می کند همان مطلبی است که ما بارها گفته ایم که فی ء و انفال برای شخص پیامبر یا امام نیست، بلکه آنها اموال عمومی است که برای مقام امامت قرار داده شده و بناچار باید در جهت مصالح امامت و امت به مصرف برسد، پس مصارف امت نیز جزئی از مصارف آن است؛ و شاید مراد به نصف در

روایت نیز بخشی از مال باشد نه نصف واقعی آن، مانند آنچه ما در باب خمس یادآور شدیم که سهم سادات نصف واقعی خمس نیست بلکه خمس حق واحدی است که برای امام است اما به وسیله آن نیازمندیهای سادات را نیز برطرف می نماید.

مانند همین را نیز در آیه فی ء سوره حشر ملاحظه فرمودید، که در آن یتیمان و تهیدستان و درراه ماندگان گفته شده و پس از آن نیازمندان مهاجران آمده است با آنکه فی ء به مقتضای روایات و فتاوی همه آن برای پیامبر و پس از وی برای امام است، برای آگاهی بیشتر در این زمینه می توان به نوشته ما در مورد تقسیم خمس مراجعه نمود.

و باز مشابه آنچه در این دو روایت آمده مطلبی است که در روایت سهل بن أبی حثمه آمده است که گفت:

---

(۱)- ملاذ الاخیار، ۶/ ۳۸۲.

(۲)- کافی ۱/ ۵۳۷، کتاب الحجه، باب صله الامام (ع)، حدیث ۳.

«پیامبر خدا (ص) خیبر را به نصف تقسیم کرد، نیمی از آن را برای نیازمندیها و مراجعات خودش و نیم دیگر را برای مسلمانان که آنها را به هجده قسمت تقسیم کرد.» «۱»

و مانند آن روایات دیگری است در این زمینه، که مفاد آن نقل داستان است از پیامبر اکرم (ص) که آن حضرت این گونه تقسیم می کرد، و بر تعین تقسیم دلالتی ندارد.

مگر اینکه گفته شود سرزمین خیبر با جنگ گشوده شد- همان گونه که صحیحه بزنطی و روایاتی دیگر بر آن دلالت دارد- پس مفاد این روایات در این مبحث قابل استناد نیست. بلی همان گونه که روشن است قرینه ای برای تأویل دو روایت

ابتدایی بحث می تواند باشد.

مسأله دوّم: عدم جواز تصرف در انفال بدون اجازه امام

اشاره

تصرف در انفال بدون اجازه امام- چه اجازه عمومی و یا اجازه مخصوص- جایز نیست؛ و اینکه آیا ائمه معصومین (ع) تصرف در آن را برای شیعیان حلال شمرده اند، موضوعی است که در این مسأله بدان خواهیم پرداخت.

چه از نظر عقل و چه از نظر شرع تصرف در مال امام اعم از خمس و یا انفال مگر با اجازهٔ وی جایز نیست، زیرا مقتضای اینکه می گوییم مال او و یا در اختیار اوست این است که تصرف بدون اجازه او جایز نباشد و اگر کسی در آن تصرف کرد گناهکار است و اگر آن را در اختیار گرفت غاصب محسوب شود، و اگر فایده ای برای وی به دست آمد که عرفاً تابع مال محسوب می شود برای امام است چه در زمان حضور باشد و چه در زمان غیبت.

---

(۱)- قسم رسول اللّه (ص) خیبر نصفین: نصفاً لنوائبه و حاجته، و نصفاً بین المسلمین، قسمها بینهم علی ثمانیه عشر سهماً. (سنن ابو داود ۲/ ۱۴۲، کتاب الخراج و الفی ء، باب ما جاء فی حکم اراض ...).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۳۲

و اینکه گفته می شود چیزی از اموال عمومی است مجوز این نیست که کسی بدون اجازهٔ کسی که این اموال در اختیار اوست در آن تصرف کند.

و اگر از سوی ائمه معصومین (ع) اجازه ای یا تحلیلی نسبت به شخصی یا در زمان بخصوص یا در برخی اشیاء یا به صورت مطلق رسیده باشد، آن مورد موضوعاً از مسأله خارج می شود، زیر ولایت و حاکمیت آنان نسبت به زمانهای بعد گسترده است، چنانچه در جای خود به اثبات رسیده است.

[کلام مرحوم کلینی در کافی]

مرحوم کلینی در کافی پس از

برشمردن موارد انفال می نویسد:

«پس اگر افرادی با اجازه امام در آن کاری را انجام دادند چهار پنجم از آنان است و یک پنجم از امام، و آنچه برای امام است در جایگاه خمس است؛ و کسی که بدون اجازه امام در آن کاری صورت دهد، امام آن را از وی می گیرد، و برای کسی در آن چیزی نیست. و همچنین کسی که چیزی را آباد کرده یا قناتی را جاری ساخته یا در زمین مخروبه ای بدون اجازه صاحب زمین کاری را انجام داده، چنین حقی را نداشته است و صاحب زمین اگر خواست می تواند همه آن را از وی بگیرد و اگر خواست می تواند آن را در دست وی باقی گذارد.» «۱»

در شرایع پس از ذکر آن چیزی که از خمس و انفال برای امام است می نویسد:

تصرف در آن بدون اجازه وی جایز نیست، و اگر تصرف کننده ای در آن تصرف کند غاصب است، و اگر در آن فایده ای حاصل شود برای امام است. «۲»

مضمون این سخن در مقنعه و نهایه و دیگر کتب فقها نیز آمده است. «۳»

در جواهر ذیل عبارت شرایع آمده است:

«همان گونه که اصول و قواعد مذهب همین را اقتضا دارد بدون آنکه فرقی بین

---

(۱)- کافی ۱/ ۵۳۸، کتاب الحجه، باب الفی ء و الانفال.

(۲)- شرایع ۱/ ۱۸۴ (چاپ دیگر/ ۱۳۷).

(۳)- مقنعه/ ۴۵؛ نهایه/ ۲۰۰.

زمان حضور و زمان غیبت وجود داشته باشد، و اینکه ائمه (ع) انفال را برای شیعیانشان حلال کرده باشند، خارج شدن از موضوع مسأله است، زیرا آن خود یک نوع اجازه است؛ پس آنچه در کتاب مدارک از نص کتاب معتبر

حکایت شده- پس از آنکه پیرو جدش در مسالك گفته است سخن محقق در متن اشاره به انفال است- و حرمت تصرف در انفال را منحصر به زمان حضور دانسته، سخن درستی نیست.» «۱»

[پژوهش پیرامون روایات تحلیل

] اکنون که این مسأله دانسته شد لازم است این موضوع مورد پژوهش قرار گیرد که آیا «تحلیل» از سوی ائمه (ع) تنها در مورد خمس و انفال است؟ یا اینکه منحصر به زمان غیبت است؟ یا تنها برای نکاح و مسکن و تجارت است؟ یا اینکه فقط برای نکاح است؟ یا اینکه در مورد انفال و سهم امام (ع) از خمس است نه دیگر سهام اصناف سه گانه خمس؟ یا تنها منحصر به انفال یا برخی از اقسام آن است؟ یا اینکه به طور کلّی بگوییم روایات تحلیل مورد پذیرش نیست و در هر شرایطی تصرف در انفال وابسته به اجازه حاکم مسلمانان و اداره کنندۀ امور آنان در هر زمان است؟ برای هر یک از دیدگاههای فوق گویندگانی است.

امّا پیش از ورود در بحث باید گفت: ما پیش از این در کتاب خمس گفتیم که خمس حقی است واحد و مالیاتی است اسلامی که برای منصب امامت قرار داده شده که در روایت کتاب محکم و متشابه از آن به عنوان «حق حکومت» یاد شده است، و برای ادارۀ شئون رهبری و حکومت اسلامی تشریع شده و از جمله مصارف آن برطرف کردن نیاز تهیدستان سادات که شاخه های درخت نبوتند- به جای زکات- می باشد.

---

(۱)- جواهر ۱۶/ ۱۳۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۳۴

و انفال اموال عمومی است که خداوند متعال آنها را برای عموم مردم آفریده و زیر نظر

امام که اداره کننده جامعه و نمایندهٔ مردم است قرار داده تا در جهت مصالح امامت و امت به کار گرفته شود، و نوع بشر در حیات خویش نه از این اموال بی نیازند و نه از حکومتی که امور جمعی آنان را اداره کند، و بر این دو اساس حیات و بقای بشر مبتنی است.

پس اگر گفته شود همان گونه که برخی گفته اند که در زمان غیبت امام زمان (عج) بر مسلمانان تأسیس دولت اسلامی برای اجرای حدود و احکام اسلام واجب نیست، و این عصر هر چند هم طولانی شود زمان هرج و مرج است و اسلام امر مردم را به ستمگران و سرکشان واگذار کرده است تا آنگاه که امام منتظر (عج) ظهور کند، در این صورت باید گفت: بلی ائمه (ع) بناچار برای این زمان انفال و اموال عمومی را برای همه مردم و یا مسلمانان به ویژه برای شیعیانشان که بدانان وفادار مانده اند تحلیل فرموده اند، و ما اجمالًا به چنین اجازه ای یقین داریم، اگر چه فرض شود روایاتی وجود ندارد که بر آن دلالت داشته باشد، زیرا بقا و ادامه حیات بشر بدون آنها امکان پذیر نیست.

البته در این صورت باید گفت: به صورت مطلق تحلیل نشده، زیرا سهام سه گانه سادات که از زکات محروم شده اند و به جای آن خداوند متعال از خمس برای آنان قرار داده تحلیل نشده است.

و اما اگر همان گونه که ما گفتیم گفته شود- و به نظر می رسد سخن درست هم همین است- اینکه اسلامی که نزد ماست دین کاملی است و سعادت دو دنیای انسانها را به عهده گرفته است و امور سیاسی و اقتصادی مردم

را به حال خود رها نکرده و به هرج و مرج جامعه و لو برای ساعتی راضی نیست، و حکومت و دولت برای ادامه حیات بشر و اجرای احکام و حدود اسلام در زمینه های مختلف لازم و ضروری است، در این صورت تشکیل حکومت و نظارت بر اموال عمومی نیز یک ضرورت است، همان گونه

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۳۵

که امیر المؤمنین (ع) در سخن خود با خوارج بدان تصریح فرموده و می فرماید:

«اینان می گویند حکومت جز برای خدا نیست، با اینکه مردم نیازمند حاکم اند، نیکوکار باشد یا ستمکار، در سایه حکومت او مؤمن به تلاش می پردازد و کافر در آن [از نعمت های دنیا] بهره مند می شود، و خدا امور را به سرآمد می رساند و اموال عمومی جمع آوری و با دشمنان مبارزه می شود، راهها امنیت می یابد و حق ناتوان از توانمند گرفته می شود، تا افراد نیکوکار به آسایش رسند و از شر افراد ستمکار رهایی حاصل آید.» «۱»

و از آن حضرت (ع) روایت شده است که فرمود:

شیر درنده بهتر از سلطان ستمگر است، و سلطان ستمگر بهتر از فتنه های پی درپی است. «۲»

و در صحیحه زراره، از امام باقر (ع) آمده است که فرمود:

«اسلام بر پنج چیز بنا شده است: بر نماز و زکات و حج و روزه و ولایت» زراره گوید:

پرسیدم کدام یک از اینها بهتر است؟ فرمود: ولایت افضل است، زیرا آن کلید آنهاست، و والی هدایتگر به سوی آنهاست. «۳»

و روایات دیگری همانند اینها که در جایگاه خود در مبحث ضرورت حکومت و اینکه آن در بافت احکام اسلام و نظام اسلامی تنیده شده است [در جلد اول مبانی فقهی] گذشت.

پس بناچار

در عصر غیبت نیز تلاش در جهت تأسیس دولت و حکومت حقّه

---

(۱)- هؤلاء یقولون لا إمره الّا للّه، و انّه لا بدّ للناس من امیر برّ او فاجر یعمل فی امرته المؤمن و یستمتع فیها الکافر و یبلّغ اللّهی فیها الأجل و یجمع به الفی ء و یقاتل به العدوّ و تأمن به السبل و یؤخذ به للضعیف من القوی حتی یستریح برّ و یستراح من فاجر. (نهج البلاغه، فیض/ ۱۲۵، لح ۸۲، خطبه ۴۰).

(۲)- اسد حطوم خیر من سلطان ظلوم، و سلطان ظلوم خیر من فتن تدوم. (بحار الأنوار ۷۲/ ۳۵۹. (چاپ ایران ۷۵/ ۳۵۹) کتاب العشره، باب ۸۱، حدیث ۷۴).

(۳)- زراره عن أبی جعفر (ع) قال: بنی الاسلام علی خمسه اشیاء: علی الصلاه و الزکاه و الحج و الصوم و الولایه. قال زراره: فقلت: و ایّ شی ء من ذلک افضل؟ فقال: الولایه افضل، لانها مفتاحهنّ و الوالی هو الدلیل علیهنّ. (وسائل ۱/ ۷، ابواب مقدمات عبادت، باب ۱، حدیث ۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۳۶

واجب است؛ شرایط آن و شرایطی که شرع مقدس برای متصدی آن معتبر فرموده- و ما در جای خود مورد پژوهش قرار دادیم [جلد دوّم مبانی فقهی]- ضروری است، و بناچار تشکیل دولت و حکومت به مالیات و منابع مالی نیازمند است که زکات و خمس و انفال به عنوان اموال عمومی از آن جمله است که زیر نظر حاکم واجد شرایط باید در جهت مصالح دولت و مردم مورد استفاده قرار گیرد؛ و همان معیار و ملاکی که ایجاب می کند در زمان حضور این اموال در اختیار امام (ع) باشد، ایجاب می کند که در زمان غیبت

نیز در دست نایبان آن حضرت باشد و الّا ادارهٔ شئون مردم و تحقق عدالت اجتماعی و برکندن ریشه های اختلاف و فساد- که بسا در تصرف اموال عمومی رخ می دهد- حاصل نمی گردد.

بله، تفاوت اساسی بین ائمه دوازده گانه (ع) و بین فقها در زمان غیبت این است که آنان (ع) معصوم بودند ولی فقها این گونه نیستند، ولی فرماندهان و کارگزاران حکومت در هر زمان همانند هم اند؛ که بسا کاری ناشایست انجام می دهند و یا اشتباه می کنند، ولی وجود حکومت هر چند ناقص بهتر از درهم ریختگی و هرج و مرج و فتنه است.

و اگر به همه اهداف نمی توان دست یافت از همه آن نیز نمی توان دست شست.

پس روایات تحلیل انفال به صورت مطلق یا برخی از اصناف آن، اگر ما صحت آن را بپذیریم، اگر چه اطلاق آن زمان غیبت را نیز شامل می گردد ولی حکومت حقّه صالحه هر چند در منطقه خاصی تأسیس گردد لازم است در آن دخالت کند و مسئولیت تقسیم و واگذاری آن را به عهده بگیرد یا از آنها به نفع اسلام و مسلمین بهره برداری کند، و مردم نیز موظف اند از وی اطاعت کنند و دستورات وی را اجرا کنند، پس در حقیقت تحلیل به صورتی محدود می شود که دولت حقّه اسلامی وجود نداشته باشد، یا اگر وجود دارد قدرت بر تصدی انفال ندارد، و اگر خواسته باشی می توانی بگویی که تحلیل در شرایطی است که دولت حقّه ای وجود ندارد، یا تحلیل در چارچوبه نظام و

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۳۷

مقررات حکومت حقّه صالحه است.

چگونه است که فقهای ما در مورد سهم امام (ع) فتوی داده اند که باید

به دست امام (ع) یا فقیه جانشین او برسد ولی در مورد انفال چیزی جز آن می گویند، با اینکه فرقی بین آن دو نیست و هر دو برای امام به عنوان امام است نه برای شخص او، پس امر هر دو به اداره کننده و متصدی امور آنان بازمی گردد و فرقی نیز بین زمان حضور و زمان غیبت نیست.

این خلاصه آن چیزی است که در همه انفال و اموال عمومی و دیگر مالیاتهای اسلامی در زمان غیبت به نظر ما می رسد.

[دیدگاه برخی از فقها دربارهٔ روایات تحلیل]

با توجه به آنچه گفته شد باید گفت:

۱- در عوالی اللئالی آمده است: از امام صادق (ع) روایت شده که برخی از اصحاب آن حضرت از وی پرسیده و گفتند: یا بن رسول اللّه، حال شیعیان شما در آنچه خدا شما را بدان اختصاص داده هنگامی که غایب شما در غیبت است و قائم شما در پرده، چگونه است؟ امام (ع) فرمود:

با آنان به انصاف رفتار نکرده ایم اگر آنان را مورد مؤاخذه قرار دهیم، و آنان را دوست نداریم اگر مجازاتشان کنیم، بلکه مساکن آنان را برای آنان مباح می کنیم تا عباداتشان صحیح باشد، و ازدواجهایشان را مباح می کنیم تا ولادتشان پاک باشد، و تجارتشان را مباح می کنیم تا اموالشان پاک گردد. «۱»

این روایت به نقل از وی در مستدرک نیز آمده است: «۲»

---

(۱)- روی عن الصادق (ع) انه سأله بعض اصحابه فقال: یا بن رسول اللّه، ما حال شیعتکم فیما خصّکم اللّه به اذا غاب غائبکم و استتر قائمکم؟ فقال (ع): ما انصفناهم ان و اخذنا هم و لا احببناهم ان عاقبناهم، بل نبیح لهم المساکن لتصحّ عبادتهم و نبیح لهم المناکح لتطیب ولادتهم

و نبیح لهم المتاجر لیزکوا اموالهم. (عوالی اللئالی ۴/ ۵).

(۲)- مستدرک وسائل ۱/ ۵۵۵، ابواب انفال، باب ۴، حدیث ۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۳۸

این روایت مرسل [فاقد. زنجیره سند] است و عناوین سه گانه [مساکن و مناکح و متاجر] جز در این حدیث نیامده است. بله وجود این عناوین در کلام شیخ و دیگر اصحاب ما بسا موجب وثوق بشود که آنان به روایات معتبری دست یافته اند.

و آیا مراد پرسشگر از «آنچه خدا شما را بدان اختصاص داده» زمینها و املاکی است که متعلق به اشخاص آنان (ع) است، یا اینکه مراد از آن چیزهایی مانند خمس و انفال است که ما گفتیم برای منصب امامت است نه برای شخص امام معصوم، به ویژه انفال که از اموال عمومی است که خداوند متعال برای عموم مردم آفریده است؟ در این مورد دو احتمال است و شاید ظاهر کلام احتمال دوّم باشد همان گونه که در کلام اصحاب آمده است.

۲- در مقنعه آمده است:

«بدان- خدا تو را به راه راست هدایت فرماید- که آنچه من در این باب در مورد استفاده از خمس و تصرف در آن آورده ام تنها در مورد «مناکح» (کنیزان) می باشد به خاطر دلایلی که از ائمه معصومین (ع) در مورد ازدواجها رسیده است تا ولادت شیعیانشان پاک باشد، و در مورد اموال نرسیده است. و آنچه پس از آن آورده ام در مورد تأکید بر خمس و پافشاری بر پرداخت آن در مورد اموال است.» «۱»

البته مورد سخن ایشان دربارۀ خمس است ولی ظاهراً در مورد انفال هم ایشان ملتزم به همین پافشاری هستند به قرینۀ تعلیلی که در کلام ایشان

آمده است.

و بر اساس آنچه مرحوم مفید در مقنعه آورده مرحوم شیخ نیز در استبصار روایات متعارض را در باب خمس جمع کرده است، که می توان بدان مراجعه نمود. «۲»

---

(۱)- مقنعه/ ۴۶.

(۲)- استبصار ۲/ ۶۰، کتاب زکات، باب آنچه برای شیعیانشان از خمس در زمان غیبت حلال فرموده اند.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۳۹

۳- در باب انفال نهایه پس از ذکر انفال آمده است:

«و هیچ کس نمی تواند در انفال و خمس هایی که متعلق به امام است تصرف نماید مگر با اجازهٔ او، پس کسی که در چیزی از آن بدون اجازهٔ وی تصرف کند گناهکار است، و بهره آنچه در آن تصرف می شود به امام بازگردانده می شود؛ و در صورتی که در چیزی با اجازهٔ امام تصرف نمود، بر اوست که آنچه را از نصف یا ثلث یا ربع با امام مصالحه کرده به وی بپردازد. این در زمان حضور امام است، امّا در حال غیبت آنان به شیعیانشان اجازه داده اند که در خمس و دیگر چیزها که متعلق به آنان است در چیزهایی مانند نکاح و تجارت و مسکن که چاره ای از آن ندارند تصرف کنند، و جز اینها در هیچ حالتی تصرف در آنها جایز نیست.» «۱»

و مانند همین مطلب در مبسوط نیز آمده است؛ «۲» و مورد کلام ایشان همان گونه که مشخص است خمس و انفال با هم است.

۴- در تهذیب آمده است:

«اگر گوینده ای بگوید: اگر کار در اموال مردم بر آن منوال است که شما می گویید که باید در آن خمس بپردازند، و در مورد غنایم بدین گونه است که باید خمس آن را از آن بیرون کنند، و

در مورد زمینها تصرف در آن اختصاص به ائمه (ع) دارد، یا بدان خاطر که آنان مالک رقبهٔ آن هستند به خلاف دیگر مردم مانند انفال و زمینهایی که اهل آن کوچ کرده اند، یا به خاطر لزوم تصرف در آن به واگذاردن به افراد و ضمانت افراد [برای بازگرداندن و عمل به قرارداد] مانند زمینهای خراج و زمینهای مشابه آن، پس در این صورت لازم می آید که هیچ نکاحی برای شما حلال نباشد و راهی برای تجارت شما باقی نماند و تناول هیچ غذایی به هیچ یک از وجوه و سببی از اسباب برای شما جایز نباشد.

---

(۱)- نهایه/ ۲۰۰.

(۲)- مبسوط ۱/ ۲۶۳.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۴۰

در پاسخ باید گفت: گرچه بر اساس آنچه پرسیدید مطلب همان است که شما می گویید که تنها ائمه (ع) اختصاص به تصرف در این اموال را دارند، امّا برای ما هم راهی برای رهایی از آنچه شما ما را ملزم بدان کردید وجود دارد؛ در مورد غنایم و تجارت و ازدواج و اموری مشابه اینها که باید خمس اموال مورد استفاده قرار گرفته آن به امام پرداخت شود، آنان (ع) این گونه تصرفات را برای ما مباح شمرده اند و اجازه تصرف در آن را به ما داده اند ...

امّا زمینها، هر زمینی برای ما مشخص شد که اهل آن مسلمان شده اند برای ما جایز است با خریدن یا معاوضه و مانند آن در آن تصرف کنیم.

و امّا زمینهای خراج و زمینهای انفال و زمینهایی که اهل آن از آن کوچ کرده اند، باز برای ما مباح شمرده اند که در زمان غیبت در آن تصرف کنیم، و هنگام ظهور حضرت

هر گونه که صلاح بداند عمل خواهد شد و ما در تصرف خود گناهکار نیستیم ...

اگر گوینـده ای بگوید: همهٔ آنچه شـما ذکر کردید دلالت بر اباحه تصـرف برای شـما در این گونه زمینها دارد، ولی دلالت بر این ندارد که تملک آن با خریدن و فروختن برای شـما صحیح است، پس وقتی خریدوفروش صحیح نباشد آنچه فرع آن است ماننـد وقف و میراث و بخشـش و ماننـد اینها هم صـحیح نیست؛ در پاسـخ وی باید گفت: ما در گذشـته زمینها را به سه دسـته تقسیم کردیم: زمینهایی که اهل آن مسلمان شده اند، که در دست آنان باقی می ماند و ملک آنان است، و این گونه زمینها را می شود خریـدوفروش کرد. زمینهایی که با جنگ گرفته شده یا اهل آن بر آن مصالحه کرده اند، که خریدوفروش آن برای ما مباح شـمرده شده، چون برای ما هم در آن سـهمی هست، اینها اراضـی مسلمانان است از این رو می توان آنها را خریدوفروش کرد. زمینهای انفال و مانند آن، که با خریدوفروش

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۴۱

نمی توان آنها را تملک کرد و تنها به ما اجازه تصرف در آن داده شده است.» «۱»

ظاهر سـخن تهذیب آن است که همه زمینها حتی زمینهای خراجیّه برای سـکونت و زراعت و تجارت و دیگر اسـتفاده ها بدون پرداخت اجرت حلال است و منحصـر به مسکن نیست. مگر اینکه گفته شود مباح بودن تصرف منافاتی با اشتغال ذمه نسبت به پرداخت اجاره بها و مالیات آن ندارد. و امّا آنچه در مورد انفال فرموده اند ما پس از این درباره آن سخن خواهیم گفت.

۵- در مراسم پس از ذکر خمس می نویسد:

«و انفال نیز

برای اوست، و آن هر زمینی است که برای گشودن آن اسب و شتری تاخته نشده، و زمین موات و میراث کافر حربی و جنگلها و بیابانها و معادن و اشیاء ارزشمند [پادشاهان] پس هیچ کس نمی تواند بدون اجازهٔ وی در اینها تصرف کند، کسی که با اجازهٔ وی در آن تصرف کند چهارپنجم بهره برای اوست و یک پنجم برای امام (ع)، و در این زمان تصرف در آنها را برای ما حلال فرموده اند، به خاطر فضل و کرم و عنایت ویژه ای که به ما دارند.» «۲»

ظاهر فرمایش ایشان این است که تنها انفال تحلیل شده است نه خمس، همان گونه که بر کسی که در سخن ایشان دقت کند پوشیده نیست، و ایشان تحلیل در عصر غیبت را به همهٔ انفال گسترش داده اند.

۶- در سرائر پس از ذکر انفال و اینکه تصرف در آن بدون اجازهٔ امام (ع) جایز نیست می نویسد:

«و امّا در حال غیبت ... به شیعیانشان رخصت داده اند که در حقوقشان که متعلق به خمس ها و جز آن است و نیازمند بدان هستند- مانند: ازدواج و تجارت- تصرف کنند؛ و مراد به تجارت این است که انسان چیزی را بخرد که حقوق آنان

---

(۱)- تهذیب ۴/ ۱۴۲- ۱۴۶.

(۲)- جوامع الفقهیه/ ۵۸۱ (چاپ دیگر ۶۴۳).

در آن است و با آن تجارت کند، و نباید کسی بپندارد که اگر در این تجارت سودی برد نباید خمس آن را بدهد، و این نکته ای است که در برخی موارد مشتبه می شود، و نیز تصرف زمین برای مسکن، و اما جز این سه چیز تصرف در آن در هیچ حال

جایز نیست.» «۱»

۷- در شرایع آمده است:

«مباح بودن ازدواج و مسکن و سرمایه تجارت در زمان غیبت ثابت است. اگر چه همه آن یا بخشی از آن از آنِ امام باشد، و واجب نیست سهمیّه افراد موجود از صاحبان خمس از آن جدا شود.» «۲»

موضوع بحث ایشان خمس و انفال است که متعلق به امام است.

۸- در جهاد شرایع آمده است:

«آن زمینهایی که هنگام فتح موات بوده از امام است و احیای آن مگر با اجازهٔ او در صورتی که حاضر باشد جایز نیست ... و در صورت نبودن امام کسی که بدون اجازه احیا می کند مالك آن است.» «۳»

۹- در [مختصر] النافع پس از ذکر انفال می نویسد:

«در صورت وجود وی در چیزهایی که ویژه اوست بدون اجازهٔ وی تصرف جایز نیست، و در زمان غیبت تصرف برای ازدواج مانعی ندارد، و شیخ مساکن و متاجر را هم به آن ملحق کرده است.» «۴»

۱۰- در تذکره پس از نقل خمس و انفال می نویسد:

«ائمه (ع) برای شیعیانشان مناکح و مساکن و متاجر را در حال ظهور و غیبتشان مباح فرموده اند، به خاطر اینکه بدون اباحهٔ آن امکان پرهیز از گناه وجود ندارد و

---

(۱)- سرائر/ ۱۱۶.

(۲)- شرایع ۱/ ۱۸۴ (چاپ دیگر/ ۱۳۷).

(۳)- شرایع ۱/ ۳۲۲ (چاپ دیگر/ ۲۴۶).

(۴)- مختصر النافع/ ۶۴.

این از بزرگترین نیازمندیهاست.» «۱»

۱۱- در جهاد تذکره آمده است:

«زمین مخروبه و موات و قلّه کوهها و عمق بیابانها و جنگلها از انفال است که ویژه امام است و کسی مگر با اجازهٔ او در زمان حضور او (ع) نمی تواند در آن تصرف کند، و برای شیعیان در زمان

غیبت تصرف در آن جایز است، زیرا آنان (ع) آن را برای شیعیانشان مباح فرموده اند.» «۲»

۱۲- در منتهی آمده است:

«ائمه (ع) برای شیعیانشان مناکح را در دو حال ظهور و غیبت امام مباح دانسته اند، و همهٔ علمای ما بر این مسأله اتفاق نظر دارند، زیرا بدون اباحه امکان رهایی از گناه وجود ندارد، پس چنین اجازه ای در نظر آنان واجب می نموده است ...

و شیخ مساکن و متاجر را نیز بدان ملحق کرده است.» «۳»

ظاهر سخن ایشان این است که در «مناکح» اجماع است ولی در «متاجر» و «مساکن» نیست.

۱۳- و در جهاد همان کتاب آمده است:

«پیش از این گفتیم که زمین مخروبه و موات و قلّه کوهها و دل بیابانها و جنگلها از انفال و ویژه امام است و کسی مگر با اجازهٔ او در صورتی که امام ظاهر باشد نمی تواند در آن تصرف کند، و اگر غایب باشد بر اساس اذن آنان شیعه می تواند در آن تصرف کند.» «۴»

۱۴- در قواعد پس از ذکر انفال آمده است:

«در زمان غیبت برای ما مناکح و مساکن و متاجر مباح گردیده، و آن این است که انسان چیزی که حق ائمه (ع) در آن است بتواند خریدوفروش کند نه اینکه از

---

(۱)- تذکره ۱/ ۲۵۵.

(۲)- تذکره ۱/ ۴۲۸.

(۳)- منتهی ۱/ ۵۵۵.

(۴)- منتهی ۲/ ۹۳۶.

سودهایی که به دست آورده خمس ساقط باشد.» «۱»

۱۵- در دروس آمده است:

«تصرف در چیزی که حق امام (ع) است بدون اجازهٔ وی جایز نیست، و در زمان غیبت نکاح کنیزان اسیر (که جزء غنائم محسوبند) حلال است و پرداخت خمس آن واجب نیست، و این از

باب تبعیض در تحلیل نیست که بخشی از آن حلال شده باشد، بلکه از باب تملیک سهم امام یا همهٔ آن از سوی امام (ع) است.

و درست تر این است که بگوییم مهر زنان از مباحات است اگر چه متعدد باشند بر اساس روایت سالم تا جایی که به اسراف کشیده نشود، مانند زیادی ازدواج و طلاق. مساکن نیز حلال شده، یا از زمینهایی که ویژه امام است، مانند زمینهایی که کفار از آن کوچ کرده اند، یا از سود تجارت که انسان مسکنی را خریداری کند، بدین معنی که انسان از سود تجارت اگر یک مسکن و زیادتر از آن خریداری کند، که در صورت نیاز تحلیل شده است. و اما در مورد متاجر- یعنی خریدن چیزی که متعلق خمس شده است- در نزد ابن جنید عموماً تحلیل شده است، بر اساس روایت یونس بن یعقوب، و نزد ابن ادریس در صورتی که انسان متعلق خمس را از کسی بخرد که خمس نمی دهد، در این صورت واجب نیست خمس آن را بپردازد، مگر اینکه خود با آن تجارت کند و سود ببرد.

و آنچه به قواعد نزدیکتر است این است که در زمان غیبت اباحهٔ انفال را به چیزهایی مانند تصرف در زمینهای موات و جنگلها و هر گونه معدن و درخت و گیاه گسترش دهیم، بر اساس مفهوم اولویت روایت یونس و حارث؛ بله میراث [کسی که وارثی ندارد] مگر برای تهیدستان شهر میّت، مباح نیست.» «۲»

۱۶- در خمس روضه، پس از ذکر حکم خمس در زمان غیبت آمده است:

---

(۱)- قواعد ۱/ ۶۲.

(۲)- دروس/ ۶۹.

«و مشهور بین اصحاب و

از جمله آنـان مصـنف در دیگر کتابهـا و فتـاوایش این است که مناکـح و مسـاکن و متاجر اسـتثناء شـده است و این سه چیز به صورت مطلق مباح شده است.» «۱»

و پس از ذکر انفال می فرماید:

«و مشـهور این است که این انفال در زمان غیبت مباح است پس می توان در زمینهای مذکور با احیا و اسـتفاده از درختها و جز آن تصـرف کرد، بله میراث بدون وارث برای فقرای شهر میّت و همسایگان اوست بر اساس روایتی که در این باره آمده است، و برخی گفته اند برای هر گونه نیازمندی است. زیرا روایت دالّ بر خصوص فقرای شـهر میّت ضـعیف است، و این نظر درست تری است. و برخی گفته اند به صورت مطلق مباح است مانند دیگر اموال انفال.» «۲»

۱۷- در آخر خمس حدائق پس از ذکر انفال آمده است:

«ظاهر سـخن مشـهور این است که از انفال آنچه متعلق مناکح و مساکن و متاجر است حلال شده است، و در غیر اینها اختلاف است، همان گونه که در خمس گفتیم. و ظاهر سـخن برخی از فقهای متأخر این است که انفال به طور مطلق مباح است، و این بر اساس ظاهر روایات است.» «۳»

۱۸- در مدارک آمده است:

«اما در حال غیبت صـحیح تر این است که همه انفال مباح است همان گونه که شهید اوّل و شهید ثانی و گروهی دیگر از فقها بر آن تصـریح فرموده اند، به خاطر روایات زیادی که متضـمن اباحهٔ حقوق آنان در زمان غیبت برای شـیعیانشان است؛ در بیان گوید: آیا در مباح بودن انفال، فقیر بودن تصرف کننده شرط است؟

---

(۱)- لمعه دمشقیّه ۲/ ۸۰ (چاپ دیگر ۱/ ۱۸۲).

(۲)- لمعه دمشقیّه ۲/ ۸۵

(چاپ دیگر ۱/ ۱۸۶).

(۳)- حدائق ۱۲/ ۴۸۱.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۴۶

این شرط را اصحاب در میراث بدون وارث گفته اند اما در غیر آن نه، و من می گویم:

متقضای عمومات این است که به هیچ وجه چنین شرطی معتبر نیست.» «۱»

و سخنان دیگری از بزرگان فقهای ما در این زمینه که برخی تصریح دارد که خمس و انفال به طور مطلق حلال دانسته شده است، و برخی می گویند تنها انفال حلال شده، و برخی تنها مناکح و مساکن و متاجر را حلال دانسته اند و برخی تنها مناکح را.

و ما پیش از این گفتیم اینکه همۀ فقها عناوین سه گانه [مناکح و مساکن و متاجر] را مطرح کرده اند، این گمان را پدید می آورد که خبر معتبری در این زمینه از معصومین (ع) رسیده است، اگر چه ما جز به روایت عوالی اللئالی که پیش از این خواندیم دست نیافتیم. ولی ممکن است گفته شود: شما در بیشتر کتب قدمای اصحاب که اصول متعلّقات از ائمه معصومین (ع) است این مسأله را نمی یابی و فقط مرحوم مفید تنها مناکح را و شیخ [طوسی] هر سه مورد را ذکر کرده اند آنگاه فقهای متأخر به خاطر اعتماد بر او و به پیروی از ایشان در کتابهای خود هر سه مورد را آورده اند؛ و آن شهرتی که مورد اعتماد است شهرت مسأله در بین قدمای اصحاب در آن زمان و در کتابهای خودشان است، به گونه ای که به طور یقین کشف شود که این مسأله دست به دست گرفته شده از معصومین (ع) است و ثبوت چنین مسأله ای در این مقام مشکل است، پس باید به دیگر روایات و ادلّه ای

که در این مسأله رسیده است مراجعه شود.

از سوی دیگر از سخنان أبو الصلاح حلبی در کافی آشکار می شود که ایشان به طور کلی حلال شدن خمس و انفال را برای شیعه انکار کرده اند، با اینکه ایشان- قدّس سرّه- از بزرگان فقهای امامیّه می باشند، و معاصر شیخ طوسی بوده و کتاب خود را برای ایشان و علم الهدی (ره) قرائت کرده اند.

ایشان در کتاب خویش کافی پس از مبحث خمس و انفال در فصلی مستقل می نویسد:

---

(۱)- مدارک/ ۳۴۴.

«و کسی که خمس بر وی واجب شده لازم است آن را از مال خویش بیرون کند، بخشی از آن را برای ولیّ امر بگذارد و منتظر بماند تا بتواند به دست او برساند؛ و اگر عذر وی طولانی شد، هنگام وفات به کسی که به دین و بصیرت او اطمینان دارد وصیت کند که به جای وی این واجب را به انجام برساند، و بخشی دیگر را به نیازمندان آل علی (ع) و جعفر برساند ...

و کسی که چیزی از اموال انفال را تصرف می کند لازم است همان گونه که در خمس گفتیم عمل کند، چون همهٔ اینها حق امام (ع) است، و اگر کسی بدانچه از خمس و حق انفال بر وی واجب شده کوتاهی کند نافرمانی خداوند متعال را کرده و مستحق لعن هایی است که هر مسلمان نسبت به ستمگران به آل محمد (ع) نثار می کند، و در قیامت نیز عذاب و عقاب دوزخ گریبانگیر اوست، چون در انجام واجب خود که رساندن حق به بهترین مستحق است کوتاهی کرده است و برای تصرف در این گونه اموال نیز

با استناد به برخی احادیث رخصتی نیست؛ زیرا وجوب خمس و انفال به نص قرآن و اجماع امت ثابت است، اگر چه در کسی که باید به دست او برسد اختلاف است، و نیز بر اساس اجماع آل محمد (ع) بر ثبوت خمس و انفال و استحقاق آنان و اینکه افرادی آن را به نزد آن بزرگواران می برده اند و آنان می پذیرفته اند و پرداخت کنندگان را ستایش کرده و کوتاهی کنندگان را مذمت می فرموده اند، و به یقین از این مطلب معلوم و روشن با استناد به روایات شاذّ نمی توان دست کشید.» «۱»

همان گونه که گفتیم مرحوم مفید نیز در مقنعه تنها تحلیل را در مناکح آن هم در خمس دانسته، و در نهایت اینکه ما به خاطر وجود ملاک واحد بتوانیم انفال را هم به خمس ملحق کنیم؛ اما در غیر مناکح ایشان متعرّض تحلیل نشده اند و بلکه از اطلاق

---

(۱)- کافی أبو الصلاح حلبی/ ۱۷۳ و ۱۷۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۴۸

کلام ایشان آشکار می شود که ایشان در غیر این مورد تحلیل را جایز نمی دانند، ایشان در باب انفال پس از ذکر اقسام آن می نویسد:

«و هیچ کس نمی تواند در آن مواردی که ما از انفال برشمردیم مگر با اجازهٔ امام عادل تصرف کند. پس کسی که با اجازه وی تصرف کرد چهارپنجم از بهره برای اوست و یک پنجم برای امام (ع)، و کسی که بدون اجازه وی تصرف کرد حکم او حکم کسی است که در اموال غیر بدون اجازهٔ او تصرف کرده است.» «۱»

و باز در همین زمینه می نویسد:

«بر اساس آنچه ما گفتیم انفال ویژه امام (ع) است، اگر بخواهد آن را

تقسیم می کند و اگر بخواهد آن را می بخشد و اگر بخواهد آن را وقف می کند، و برای هیچ فرد از امت جایز نیست مگر با اجازهٔ وی در آن تصرف کند.» «۲»

و قاضی عبد العزیز بن برّاج که معاصر شیخ طوسی و حلبی است در کتاب «مهذّب» خویش متعرض انفال شده ولی از تحلیل نامی به میان نیاورده، بلکه گفته:

«و همهٔ اموال در زمان حیات پیامبر خدا (ص) برای آن حضرت است و پس از وی برای امامی است که جانشین اوست و کسی جز با اذن او (ع) نمی تواند در آن تصرف کند.» «۳»

و هیچ یک از این بزرگان در سخنان خویش بین اقسام مختلف انفال و زمان حضور و زمان غیبت فرق نگذاشته اند.

و ظاهر سخن کسانی که عناوین سه گانه تحلیل یعنی مناکح و مساکن و متاجر- یا فقط مناکح- را یادآور شده اند، تحلیل را منحصر به همین موارد دانسته اند و چیزهای دیگر را یادآور نشده اند، با اینکه مباح بودن تصرف در مثل زمینها و کوهها و نهرها و معادن و جنگلها و مراتع و درختها و جواز احیا و حیازت آنها در زمان غیبت و نبودن

---

(۱)- مقنعه/ ۴۵.

(۲)- مقنعه/ ۴۷.

(۳)- مهذّب ۱/ ۱۸۶.

حکومت مشروعه حقّه، امری واضح و مفروغ عنه بوده است [و مورد عمل متشرعه قرار می گرفته است]. زیرا اینها اموال عمومی است که برای رفع نیازمندیهای عموم مردم آفریده شده است، نهایت امر اینکه اختیار آن در دست امام عادل صالح قرار داده شده است تا به صورت مناسب تر و عادلانه تر مورد استفاده قرار گیرد، و این صحیح نیست که ما بگوییم ائمه

(ع) در زمان غیبت آنها را برای مسلمانان و لااقل برای شیعیان خودشان- که به ریسمان ولایت آنان چنگ آویخته اند- حلال نفرموده اند، با اینکه زندگی بشر متوقف بر آنهاست.

و من گمان نمی کنم مرحوم مفید و حلبی و قاضی هم این ضرورت را مورد انکار قرار دهند. علاوه بر ضرورت استفاده از انفال و لزوم عُسر و حرج بدون آن، و اختلال نظام که برای شیعیان به وجود می آید- و قطعاً مورد پسند ائمه (ع) نیست- و اینکه سیره بر این قرار داشته که حتی در زمان حضور بدون ایجاد مانعی مردم از انفال استفاده می کرده اند، علاوه بر همه این دلایل روایات بسیاری به ویژه در باب احیاء موات بر ضرورت استفاده از انفال از طرق فریقین دلالت دارد. [که در مباحث آینده بدان خواهیم پرداخت].

بلی، ما از این معنی روی گردان نیستیم که جواز تصرف و ضرورت وجود تحلیل را به شرایطی که حکومت حقه تشکیل نشده محدود کنیم؛ ولی در شرایطی که حکومت حقّه بر اساس شرایط آن و لو در زمان غیبت تشکیل شود، ممکن است بگوییم ادلّه تحلیل چنین شرایطی را در بر نمی گیرد، و اگر ضرورت آن را بپذیریم ممکن است بگوییم این اباحه تا جایی است که از سوی حکومت صالح منعی برای تصرف در آن نرسیده باشد؛ اما در صورت منع یا وجود قوانین محدودکننده، مگر در چارچوب مقررات حکومت تصرف جایز نیست. چون لزوم تشکیل حکومت حقه مستلزم داشتن منابع مالی است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۵۰

و اما در صورتی که ملاک تحلیل زمینها و کوهها و درختان و نهرها و معادن و ... این است که

خداوند آنها را برای همه مردم آفریده است و زندگی آنها وابسته به آن است، در این صورت گسترش روایات تحلیل به چیزهایی مانند میراث بدون وارث مشکل و بلکه غیر جایز است، و لذا بیشتر فقهای ما فتوی داده اند که این گونه اموال به مصرف اعم نیازمندان و یا نیازمندان همان شهر میّت برسد، و در این موارد مگر اندکی از فقها قائل به تحلیل نشده اند.

[تفسیرهای گوناگون دربارۀ روایات تحلیل

] با توجه به آنچه گفته شد اکنون تفسیر عناوین سه گانه و روایاتی که در این موارد رسیده و اندازه دلالت آن را یادآور می شویم و می گوییم: پیشینیان اصحاب ما این عناوین را در کتابهایشان نیاورده اند امّا متأخرین از آنها مانند شهید اوّل در دروس و حاشیه قواعد و شهید ثانی در مسالك و صاحب حدائق و دیگران بدین مسأله پرداخته اند.

از سوی دیگر سخنان آنان در این زمینه مختلف و مقصود آنان متشابه است تا جایی که در جواهر آمده است:

«در این که عبارات اصحاب در این زمینه مجمل است و مراد از آنها نامشخص است و برخی از آنها به طور کلی صحیح نیست تردیدی نیست؛ بلکه کسی که این سخنان را مورد بررسی قرار دهد و بخواهد همه آنها را به یک مقصد صحیح بازگرداند، بیم آن می رود که به برخی بیماریهای بزرگ گرفتار شود پیش از آنکه به چیزی دست یابد.

و گمان من نیز آن است که این مسأله برای بسیاری از اصحاب مجمل بوده است، اگر چه در این موارد سخنان پیشینیان را بدون آنکه مراد آنان را بدانند پیروی کرده اند، و ای کاش آنها ما را با اصل روایات تنها می گذاشتند، زیرا آنچه

را ما

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۵۱

خود از مجموع روایات معتبر این باب می فهمیدیم از سخنانی که آنان گفته اند آشکارتر و روشن تر بود.» «۱»

در هر صورت تفسیر آنان از «مناکح» دو تفسیر است:

۱- کنیزانی که در جنگ به غنیمت گرفته شده اند؛ چه جنگ بدون اجازهٔ امام بوده، که در این صورت چنانکه مشهور است همهٔ آنان از آنِ اوست؛ یا با اجازهٔ او بوده، که یک پنجم از آنِ اوست، که در این مورد اگر این کنیزان با خریدن یا بخشش یا ارث و مانند آن به شیعیان منتقل شوند برای آنان حلال است و می توان با آنان همبستر شد.

البته در صورتی که غنیمت گیرنده خود شیعه باشد مشکل است ما جواز و حلیت را درست بدانیم.

۲- کنیزانی که خریداری شده یا زنانی که مهری برای آنان مشخص شده و این مال از سود تجارت بوده که خمس بدان تعلق گرفته است.

و برای «مساکن» سه تفسیر گفته شده:

۱- مسکنی که ساختمان و زمین آن و یا فقط زمین آن از کفار به غنیمت گرفته شده و سپس ساخته شده است.

۲- مسکنی که در زمینهای ویژه امام ساخته شده، مانند خانه ای که در اراضی موات یا قلّه کوهها و دیگر زمینهای انفال ساخته شود.

۳- خانه ای که با پول خمس نداده خریداری شده است.

و برای «متاجر» چهار تفسیر است:

۱- آنچه از غنایم جنگ خریداری شده، چه همه آن برای امام بوده یا بخشی از آن.

۲- آنچه از زمینها و درختان و علف و گیاهان و دیگر چیزها که ویژه امام است خریداری شده یا با آن تجارت شده است، و این قسم به انفال بازمی گردد، و

مقصود این

---

(۱)- جواهر ۱۶/ ۱۵۲.

است که حق امام که در اصل آن است مورد تحلیل قرار گرفته باشد نه خمسی که از سود تجارت به دست آمده است؛ همچنین مقصود از تفسیرهای قبلی و آنچه بعد ذکر می شود همین است، همان گونه که شهید و ابن ادریس بدان اشاره داشتند.

۳- اموالی که از کفار یا اهل خلاف که اعتقادی به خمس ندارند خریداری شده است.

۴- اموالی که از فردی که خمس نمی دهد اگر چه معتقد به آن است خریداری شده.

اما تحلیل مناکح با تفسیر اوّل، بیشتر روایات تحلیل بر آن دلالت دارد، و این روایات مستفیض و بلکه اجمالًا متواتر است؛ چون ما علم پیدا می کنیم که مضمون بعضی از آنها از معصوم (ع) رسیده است؛ پس مضمون مشترک آنها را می توانیم مورد استناد قرار دهیم.

برخی از آن روایات بدین گونه است:

[برخی از روایات تحلیل مناکح]

۱- روایت فضیل، از امام صادق (ع) که فرمود:

«کسی که خنکی دوستی ما را در دلش احساس می کند، خدا را بر نخستین نعمت سپاس گوید.» عرض کردم فدایت شوم نخستین نعمت چیست؟ فرمود: پاک طینتی.

آنگاه گفت: امام صادق (ع) فرمود: امیر المؤمنین (ع) به فاطمه (س) فرمود: «بهرهٔ خود از فی ء را برای شیعیان ما حلال گردان تا فرزندان پاک به دنیا آورند.» آنگاه امام صادق (ع) فرمود: «ما مادران شیعیانمان را برای پدرانشان حلال کردیم تا فرزندان پاک به دنیا آورند.» «۱»

۲- روایت ضریس کناسی که گفت: امام صادق (ع) فرمود:

آیا می دانی از کجا در میان مردم زنا رواج می یابد؟ عرض کردم: نمی دانم. فرمود:

(١)- فضيل عن أبى عبد اللّه (ع) قال: من وجد برد حبّنا

فی کبـده فلیحمـد اللّه علی اوّل النعم قال: قلت: جعلت فـداک ما اوّل النعم؟ قال: طیب الولاده. ثم قال أبو عبد اللّه (ع) قال: امیر المؤمنین (ع) لفاطمه (س): احلّی نصـیبک من الفی ء لآباء شـیعتنا لیطیبوا. ثم قال أبو عبد اللّه (ع): انا احللنا امهات شیعتنا لآبائهم لیطیبوا. (وسائل ۶/ ۳۸۱، ابواب انفال، باب ۴، حدیث ۱۰).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۵۳

به خاطر نپرداختن خمس ما اهل بیت، مگر برای شیعیان پاک طینت ما که آن را برای آنان و فرزندانشان حلال کردیم. «۱»

۳- صحیحه زراره از امام باقر (ع) که گفت:

امیر المؤمنین (ع) بر شیعیان خمس را حلال کرد تا فرزندانشان پاک طینت متولد شوند. «۲»

علـتی که در روایت آمـده قرینه بر این است که آنچه حلال شـده مناکـح است، مگر اینکه گفته شود: خوردن خوراکی هـای حرام نیز در پلیدی طینت مؤثر است.

۴- صحیحه أبو بصیر و زراره و محمد بن مسلم، همه از امام باقر (ع) که فرمود:

امیر المؤمنین علی بن أبی طـالب (ع) فرمود: مردم به خـاطر شـکم ها و فرج هایشان تباه شدنـد، زیرا حق ما را نپرداختنـد، همانا شیعیان ما و پدرانشان در این جهت در گشایش اند. «۳»

این روایت را صدوق نیز در علل نقل کرده و در آن به جای پدرانشان «فرزندانشان» آمده است. «۴»

ظاهراً اینکه فرموده «پدرانشان در گشایش اند» مراد پاک بودن ازدواجهایشان می باشد تا فرزندان پاک طینت به دنیا آورند.

و اینکه فرموده حق مـا، اطلاـق آن خمس و انفـال را در بر می گیرد، و ظاهر ذیل حـدیث این است که همـۀ حقوقشان را برای شیعه حلال فرموده اند چه از مناکح باشد و چه غیر آن، همان گونه که واژه

«شکمهایشان» نیز بر آن دلالت دارد، پس اطلاق آن

---

(۱)- قال أبو عبد اللّه (ع): أ تدری من این دخل علی الناس الزنا؟ فقلت: لا ادری. فقال: من قبل خمسنا اهل البیت الا لشیعتنا الاطیبین فانه محلل لهم و لمیلادهم. (وسائل ۶/ ۳۷۹، ابواب انفال، باب ۴، حدیث ۳).

(۲)- عن أبی جعفر (ع) انه قال: ان امیر المؤمنین (ع) حللهم من الخمس یعنی الشیعه لیطیب مولدهم. (وسائل ۶/ ۳۸۳، ابواب انفال، باب ۴، حدیث ۱۵).

(۳)- عن أبی جعفر (ع) قال: قال امیر المؤمنین علی بن أبی طالب (ع): هلك الناس فی بطونهم و فروجهم لانهم لم یؤدّوا الینا حقنا، ألا و إنّ شیعتنا من ذلك و آباءهم فی حلّ. (وسائل ۶/ ۳۷۹، ابواب انفال، باب ۴، حدیث ۱).

(۴)- همان، به نقل از علل.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۵۴

خمس سود تجارت را که متعلق به شخص است نیز شامل می شود. مگر اینکه گفته شود: مطلبی که در ذیل روایت آمده اشاره به همان حقوق ثابت ائمه (ع) نزد مردم دارد که به شیعیان منتقل شده است و حقوقی که نزد آنان پدید می آید را در بر نمی گیرد.

۵- روایت محمد بن مسلم، از یکی از آن دو [امام باقر یا امام صادق] (ع) که فرمود:

شدیدترین موردی که در روز قیامت مردم با آن مواجه اند این است که صاحب خمس بایستد و بگوید: پروردگارا، خمس من! و ما آن را برای شیعیانمان حلال کردیم تا ولادتشان پاک شود و فرزندان پاک به دنیا آورند. «۱»

۶- معتبره أبی خدیجه، از امام صادق (ع) که گفت:

من خدمت آن حضرت بودم که مردی گفت: فروج را بر من حلال

فرما! امام صادق (ع) ابراز ناراحتی فرمود، شخصی گفت: از شما نخواست که بر سر راه آنان، از شما درخواست کرد که خدمتگزاری بخرد یا زنی را به ازدواج درآورد یا میراثی به او برسد یا تجارت یا چیزی به وی عطا شود، حضرت فرمود: این برای شیعیان ما حلال است، چه حاضر و چه غایب آنان، چه مرده و چه زنده شان، و چه فرزندانی که از آنان متولد می شوند تا روز قیامت برای آنان حلال است.

هان به خدا سوگند که این حلال نیست مگر برای آن کسی که ما برای او حلال کرده ایم. به خدا سوگند ما به کسی ذمّه ای را نبخشیده ایم و برای ما بر کسی عهدی نیست و کسی نزد ما پیمانی ندارد. «۲»

---

(۱)- انّ اشدّ ما فیه الناس یوم القیامه ان یقوم صاحب الخمس فیقول: یا ربّ خمسی، و قد طیّبنا ذلک لشیعتنا لتطیب ولادتهم و لتزکو اولادهم. (وسائل ۶/ ۳۸۰، ابواب انفال، باب ۴، حدیث ۵).

(۲)- أبی خدیجه، عن أبی عبد اللّه (ع) قال: قال رجل و انا حاضر: حلّل لی الفروج. ففزع أبو عبد اللّه (ع) فقال له رجل: لیس یسألک ان یعترض الطریق انما یسألک خادماً یشتریها او امرأه یتزوجها او میراثاً یصیبه او تجاره او شیئاً اعطیه. فقال (ع): هذا لشیعتنا حلال: الشاهد منهم و الغائب، و المیّت منهم و الحیّ، و ما یولد منهم الی یوم القیامه فهو لهم حلال. اما و اللّه لا یحلّ الّا لمن احللنا له. و لا و اللّه ما اعطینا احداً ذمه و ما عندنا لاحد عهد (هواده) و لا لاحد عندنا میثاق. (وسائل ۶/ ۳۷۹، ابواب انفال، باب ۴، حدیث

(۴).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۵۵

در سند این روایت همان گونه که بر اهلش پوشیده نیست اشکالی نیست.

و شاید مقصود از میراث و تجارت و آنچه به وی عطا می شود به قرینه سؤال، تنها کنیزان و دختران باشد. و اگر به فرض مفهومی اعم اراده شده باشد به موردی حمل می شود که مالی از کسی که اعتقادی به خمس ندارد یا خمس نمی دهد به وی منتقل شده باشد، و شامل خمسی که متعلق به اموال اوست نمی شود؛ زیرا ظاهر حدیث این است که چیزی متعلق حق امام قرار گرفته باشد پیش از آنکه منتقل به وی گردد. و بر فرض اینکه روایت بر عموم تحلیل دلالت کند باید بدین معنی حمل شود به خاطر جمع بین این سنخ از روایات و آن روایاتی که دلالت دارد بر اینکه ائمه (ع) حق خود را از خمس مطالبه می کردند و وکلاییی را برای گرفتن و مطالبه آن منصوب می فرمودند، و این روایات از ائمه (ع) متأخر صادر شده پس بر روایات تحلیل مقدم است، و ما پیش از این در خمس ارباح مکاسب این مطلب را مورد پژوهش قرار دادیم.

۷- در تفسیر امام حسن عسکری (ع) از پدرانش، از امیر المؤمنین (ع) روایت شده است که به پیامبر خدا (ص) عرض کرد:

آیا می دانید که پس از شما فرمانروایی خشن و ستمگر می آید و بر خمس که حق من است از اسرا و غنایم مسلط می شود و آن را می فروشند ولی برای خریدار آن حلال نیست زیرا بهرۀ من در آن است، من بهره ام را به هر که مالک چیزی از آن گردد بخشیدم تا بهره های

آنها از خوردن و آشامیدن بر آنان مباح باشد و تا فرزندان پاک طینت به دنیا آورند و فرزندانشان حرام زاده نباشد. پیامبر خدا (ص) فرمود: هیچ کس بهتر از صدقهٔ تو صدقه ای نداد و پیامبر خدا نیز کار تو را پیروی کرد و برای شیعه حلال کرد هر گونه

غنیمت و خرید نصیب آنان را، و نه من و نه تو آن را برای غیر آنان حلال نکردیم. «۱»

۸- و از آنچه دربارهٔ اسیران جنگ وارد شده روایت عبد العزیز بن نافع است که گفت:

از امام صادق (ع) اجازه خواستیم که بر وی وارد شویم و کسی را نزد وی فرستادیم.

کسی را فرستاد که دو نفر دو نفر وارد شوید، پس من و مرد دیگری که همراهم بود وارد شدیم، من به آن مرد گفتم: دوست دارم سؤال را بر من روا داری، گفت: بلی، به آن حضرت عرض کردم: فدایت گردم! پدر من از کسانی بود که بنی امیّه او را به اسارت گرفتند و من می دانم که بنی امیّه اهل حلال و حرام نیستند و آنچه از کم یا زیاد دست آنان است از آنان نیست بلکه از آنِ شماست، و من هنگامی که گذشته خود و آنچه را به من رفته است به یاد می آورم نزدیک است هوش از سرم برود و دیوانه شوم، حضرت فرمود: تو نسبت به همهٔ این امور در گشایش هستی، و هر که پس از من حال تو را داشته باشد همه در این امور در گشایش هستند. «۲»

روشن است که در گشایش بودن پدران دلالت بر در گشایش بودن مادران

نیز به طریق اولی دارد، چون بنابراین است که اینان پاکزاد باشند.

و روایات بسیار دیگری که یا صریح است و یا به عموم و اطلاق خود دلالت دارد بر تفسیر اوّل- یعنی در مورد اسیران اهل حرب که در جنگها و سریّه ها اسیر شده اند- که برای پاکزادی شیعیان ازدواجهایشان حلال شمرده شده است، و این مشکل در آن زمانها بسیار

---

(۱)- عن امیر المؤمنین (ع) انه قال لرسول اللّه (ص): قد علمت یا رسول اللّه، انّه سیکون بعدک ملک عضوض و جبر فیستولی علی خمسی من السبی و الغنائم و یبیعونه فلا یحلّ لمشتریه لان نصیبی فیه فقد وهبت نصیبی منه لکل من ملک شیئاً من ذلک من شیعتی لتحلّ لهم منافعهم من مأکل و مشرب و لتطیب موالیدهم و لا یکون اولادهم اولاد حرام. قال رسول اللّه (ص): ما تصدق احد افضل من صدقتک و قد تبعک رسول اللّه (ص) فی فعلک احلّ الشیعه کل ما کان فیه من غنیمه و بیع من نصیبه علی واحد من شیعتی و لا احلّها انا و لا انت لغیرهم. (وسائل ۶/ ۳۸۵، ابواب انفال، باب ۴، حدیث ۲۰).

(۲)- عبد العزیز بن نافع قال: طلبنا الاذن علی أبی عبد اللّه (ع) ... فقال له: انت فی حل مما کان من ذلک و کل من کان فی مثل حالک من ورائی فهو فی حل من ذلک. (وسائل ۶/ ۳۸۴، ابواب انفال، باب ۴، حدیث ۱۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۵۷

گسترده بوده و شیعیان به خاطر خریدن کنیز یا جایزه یا وراثت بدان مبتلا بوده اند.

[توضیحی پیرامون روایات]

زنجیره سند برخی از این روایات صحیح است و برخی نیز با عمل

اصحاب بدان جبران شده است. علاوه بر این ما گفتیم علم اجمالی داریم که برخی از آنها از معصوم (ع) صادر شده است که از آن به «تواتر اجمالی» تعبیر می کنیم، پس این مطلب که برخی گفته اند: شبهه در اینجا «شبهۀ موضوعی» است که آیا چنین اجازه ای از معصومین (ع) صادر شده است پس ما از «اصالت عدم اذن» مگر با دلیلی از علم یا بیّنه دست نمی کشیم، و حجیّت خبر ثقه در موضوعات ثابت نیست و به گواهی جمعی از علمای عادل هم چون مبتنی بر حدس است نمی توان استناد نمود، سخن درستی نیست. از سوی دیگر مورد برخی روایات خمس است و مورد برخی فی ء، مانند اموالی که بدون جنگ به دست آمده و یا آنچه با جنگ بدون اجازه امام تصرف شده؛ و آنچه به حکم غلبه در آن زمانها به طور یقین مورد این روایات است اموالی است که از دست کسانی که معتقد به خمس و حق امام نبوده اند به وسیله خریدن و جایزه و مانند آن به دست شیعه می رسیده، اموالی مانند اسیران بنی امیّه و بنی عباس و کارگزارانشان که شیعه چاره ای جز آمیزش و ارتباط و خریدوفروش با آنان نداشته و به هیچ وجه امکان نداشته است از آنان کناره گیری کند.

و بر این پایه مشکل است که حکم فوق، اسیرانی که شیعیانِ معترف به خمس و حق امام می گرفته اند را شامل شود، چه رسد به اسیرانی که از مال التجاره بوده و خمس سود تجارت بر آنها تعلق گرفته است.

و بسا گواه بر همین [خروج مورد اخیر از مضمون روایات تحلیل] است اطلاق صحیحه حلبی از امام

صادق (ع) درباره مردی از اصحاب ما که در زیر پرچم آنان و همراه آنان

بوده و غنیمتی به دست آورده بود، فرمود: خمس آن را بپردازد و برای وی حلال است. «۱»

و نیز صحیحه علی بن مهزیار دربارهٔ آنچه در آن خمس است «.. و مانند دشمنی که آسیب دیده و مال وی گرفته می شود ... و آن اموالی که از خرّمیان [خرم دینان] فاسق نزد قومی از دوستان من آمده است.» «۲»

و مقتضای عموم تعلیل برای پاک طینتی فرزندان این است که تحلیل نیز عام باشد و همهٔ حقوقی که برای ائمه (ع) است را نیز در بر گیرد. پس فی ء و همه انواع خمس حتی اصناف سه گانه آن را در بر می گیرد.

و اما آنچه در مختلف از ابن جنید آمده و ایشان در حلال شدن اصناف سه گانه [ایتام، مساکین و ابن سبیل] تردید کرده و گفته است:

«مباح شدن آنچه امام مالک آن نیست وجهی ندارد چون حق برای غیر حلال کننده است و حلال دانستن در جایی است که ملک حلال کننده باشد نه کسی که تنها ولایت گرفتن آن را دارد.» «۳»

این سخن درستی نیست، زیرا ما در جای خود گفتیم که خمس همه آن حق واحدی است در اختیار امام، نهایت امر اینکه برطرف کردن نیازمندیهای بنی هاشم بر عهده اوست، و مقتضای تعلیل ها نیز این است که همه آن مباح شده باشد وگرنه پاک طینتی حاصل نمی شده است. بله، در اینجا نکته ای است که لازم است بدان توجه شود و آن اینکه بیشتر روایات تحلیل، مورد آن خمس غنایم و اسیران جنگهاست که در آن زمان مورد ابتلای

جامعه بوده زیرا جنگهای عمده به فرماندهی خلفا و فرماندهان آنها انجام می گرفته، و مقتضای آن این است که در چنین شرایطی همهٔ آن برای امام باشد، بر اساس آنچه مشهور اصحاب ما بدان فتوی داده اند و مرسله ورّاق نیز بر آن دلالت

---

(۱)- یؤدی خمساً و یطیب له. (وسائل ۶/ ۳۴۰، ابواب ما یجب فیه الخمس، باب ۲، حدیث ۸).

(۲)- و مثل عدو یصطلم فیؤخذ ماله ... و ما صار الی قوم من موالیّ من اموال الخرمیّه الفسقه. (وسائل ۶/ ۳۵۰، ابواب ما یجب فیه الخمس، باب ۸، حدیث ۵).

(۳)- مختلف/ ۲۰۷

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۵۹

داشت [که هر آنچه در جنگ غیر مأذون از طرف امام به دست آمد متعلق به اوست] پس نمی توان تحلیل را منحصر به خمس دانست.

اما از این اشکال این گونه پاسخ داده شده که اصل و کلیّت آن غزوات مورد رضایت ائمه (ع) بوده است، چون در طریق گسترش اسلام انجام می شده است، همان گونه که دعای امام سجاد (ع) برای سپاهیان اسلام و سریّه های آنها گواه بر آن است.

و ما تفصیل این بحث را در محور هشتم از اقسام انفال یادآور شدیم که می توان بدان مراجعه نمود.

همه این مطالب در ارتباط با تفسیر اول تحلیل مناکح بود.

[تفسیر دوم مناکح]

و اما تفسیر دوّم مناکح، یعنی کنیزان خریداری شده یا مهریه زنان که از سود تجارت متعلق خمس و مانند آن پرداخت شده، باید گفت: اگر پول یا مهر از سود تجارتی است که در همان سال به دست آمده، در این صورت با توجه به اینکه از مؤونه سال است نداشتن خمس در آن واضح است، زیرا

خمس پس از کم کردن مخارج سال است، پس وجهی برای ذکر آن نیست و اختصاص به شیعه ندارد تا از آن تعبیر به تحلیل شود.

و اگر از غیر سود تجارت بوده یا پس از گذشت سال و تعلق خمس بدان بوده است، پس دلیلی بر تحلیل آن نیست و روایات گذشته و دیگر روایات تحلیل شامل آن نمی گردد، زیرا آنچه در این روایات مورد نظر بوده- همان گونه که گذشت- کنیزان و اموالی بوده که به غنیمت گرفته شده که در آن زمان بسیار مورد ابتلای جامعه بوده است. مانند سریّه های بنی امیّه و بنی عباس و غنایم آنان و نیز اموالی که به شیعه منتقل می شده از سوی کسانی که اعتقاد به خمس و حق ائمه نداشته اند، پس این روایات متعرض آنچه نزد خود شیعیان متعلق خمس شده نمی باشد، زیرا ائمه (ع) از شیعیانشان خمس را

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۶۰

مطالبه کرده اند، علاوه بر اینکه حرام بودن مهر هم موجب بطلان ازدواج و حرام زادگی نمی شود؛ پس پاک طینتی که در روایات آمده با این تفسیر تناسب ندارد.

[تفسیرهای مختلف تحلیل مساکن]

[تفسیر نخست تحلیل مساکن]

و اما تفسیر نخست مساکن، یعنی زمینهایی که از کفار به غنیمت گرفته شده است.

اگر بدون اجازه امام باشد بنابر مشهور از انفال است، مانند زمینهای موات، و ما در بحث اراضی و روایات وارده در آن بدان خواهیم پرداخت، و ظاهراً در آن اشکالی وجود ندارد.

و اگر با اجازهٔ امام باشد متعلق به همهٔ مسلمانان است، و ما در جای خود گفتیم که در زمینهایی که با جنگ گشوده شده خمس واجب نیست و اختیار آن در دست امام است در اختیار هر

کس صلاح بداند قرار می دهد. و در زمان غیبت اگر این زمینها در زیر سلطه سلاطین جور قرار بگیرد و شیعه مجبور شود که آنها را بخرد یا در اختیار بگیرد و مالیات به آنان بپردازد، مقتضای قاعده این است که این عمل حرام باشد ولی ظاهر اخبار و روایات این است که این گونه موارد را ائمه (ع) اجازه داده اند و کارهای آنها را به منزله سلاطین عادل دانسته اند، برای اینکه امر زندگی برای شیعیان آسان شود.

و اگر زیر سلطه سلاطین ستم نباشد، قاعده اقتضا می کند که متصدی قبول آن فقیه جامع شرایط حکومت باشد، و اگر یافت نشود یا نتوان به وی مراجعه نمود مؤمنین عادل آن را به عهده می گیرند چون از مهمترین مصادیق حسبه است.

و شیخ اعظم [انصاری] در مبحث شرایط عوضین مکاسب در مسأله فوق پنج وجه را محتمل دانسته است، «۱» ولی آنچه از تهذیب و دروس و جامع المقاصد و حدائق و دیگر کتابها استفاده می شود این است که این زمینها مانند انفال برای شیعه مباح شده، و

---

(۱)- مکاسب/ ۱۶۳.

به صحیحه عمر بن یزید و مانند آن- که در بیان تحلیل اراضی در زمان غیبت خواهیم آورد- استناد کرده اند. و ما بحث پیرامون زمینهایی که با جنگ گشوده شده است را به طور کامل در جهت ششم از فصل غنایم [جلد ششم کتاب] یادآور شدیم.

[تفسیر دوم تحلیل مساکن]

و اما تفسیر دوّم مساکن، یعنی اینکه بگوییم مراد از تحلیل، مساکنی است که در زمینهایی است که ویژه امام است. پیش از این دانستیم که تصرف در اراضی و کوهها و چیزهایی که در

آنها و همراه آنهاست، در زمان غیبت یک امر روشن بوده که گمان نمی کنم کسی آن را مورد انکار قرار داده باشد، و منحصر به مسکن نیز نبوده، بلکه همه نیازمندیهای انسان از زمین، مانند کشاورزی، راه سازی، ایجاد گورستان و مسجد، ایجاد مراکز تجارتی و صنعتی و دیگر چیزهایی که انسان در معاش و معاد خود بدان نیازمند بوده را در بر می گرفته است. پس اگر حکومت عادله واجد شرایطی باشد که راه استفاده و چگونگی استفاده از آن را تنظیم کند، ظاهراً حلیّت در چارچوب آن باید باشد، و الّا بناچار باید حلیت و اباحه را در حدّ ضرورت و احتیاج دانست، چون اموال عمومی برای رفع نیازمندیهای مردم آفریده شده است و بدون آنها ادامه حیات ممکن نیست، پس اختصاص دادن حلیّت تنها به خانه و مسکن سخن درستی نیست، مگر اینکه مفهومی گسترده از آن اراده شود که همه نیازمندیهای انسان در معاش و معاد را در بر بگیرد.

در این مورد علاوه بر وجود سیره حتی در زمان ائمه معصومین (ع) که چنین استفاده هایی از زمین می شده است و علاوه بر اینکه بدون آن حرج و اختلال نظام پیش می آید و علاوه بر روایات زیادی که از طرق فریقین وارد شده و بر احیاء و آبادانی زمینهای موات تأکید ورزیده و تصریح دارد که هر کس آنها را احیا کند از آن اوست- که

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۶۲

در مسائل آینده به تفصیل آن خواهیم پرداخت- علاوه بر همه اینها برخی از روایات مستفیضه بر این مسأله دلالت دارد:

[برخی از روایات تحلیل مساکن]

۱- کلینی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد،

از ابن محبوب، از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت:

من مسمع را در مدینه دیدم که اموالی را در آن سال نزد امام صادق (ع) آورده بود و آن حضرت آنها را بازگردانده بود، به وی گفتم: چرا أبو عبد اللّه اموالی را که نزد او آورده بودی بازگردانید؟ گفت: چون اموال را نزد وی بردم به او گفتم: مسئولیت غوّاصی در بحرین به من واگذار شده بود و چهارصد هزار درهم به دست آوردم، اکنون هشتاد هزار درهم آن را به عنوان خمس خدمت شما آورده ام و من ناخوش دارم که آن را از شما دریغ دارم، با اینکه این حق شماست که خدای تبارک و تعالی در اموال ما قرار داده است. فرمود: «آیا از زمین و آنچه خدا از آن می رویاند جز خمس برای ما نیست؟ ای ابا سیّار، همۀ زمین برای ماست، پس هر چه خدا از آن می رویاند از آنِ ماست.» عرض کردم: و من همه اموال را خدمت شما بیاورم؟ فرمود: «ای ابا سیّار، آن را برای تو پاک و حلال کردیم، آن را برای خویش نگه دار. و هر چه از اموال در دست شیعیان ماست برای آنان حلال و مباح است، تا آنگاه که قائم ما قیام کند و او مالیات آنچه را در دست آنان است جمع آوری کند و زمین را در دست آنان باقی گذارد. و امّا آنچه در دست جز آنان است بهره وری آنان از زمین حرام است تا آنگاه که قائم ما قیام کند، پس زمین را از آنان می گیرد و آنان را با خواری از آن بیرون می راند.»

عمر بن

یزید گوید: ابو سیّار گفت: من کسی از ارباب زمین و ثروت و از کارگزاران را

نمی شناسم جز خودم که مال حلال بخورد، مگر کسی که ائمه (ع) بر وی حلال کرده باشند. «۱»

این روایت را شیخ نیز با اندکی تفاوت نقل کرده است. «۲»

سند این روایت تا عمر بن یزید صحیح است، ظاهراً مراد عمر بن محمد بن یزید بیّاع سابری [پوستین های شاپوری فروش] است که او نیز ثقه است، و ابو سیّار همان مسمع بن عبد الملك است که کنیه وی ابو سیّار است و به وی «کِردین»- به کسر کاف- هم گفته می شود که بنابر مشهور ثقه است، پس روایت صحیحه است.

و اینکه ایشان همهٔ خمس را نزد امام (ع) آورده و می گوید: «این حق شماست» و تقریر امام بر این گفته، همان گونه که ما بارها گفته ایم دلیل بر این است که خمس حق واحدی برای امام است که باید همهٔ آن به وی پرداخت شود و نمی توان بدون نظر وی آن را تقسیم کرد، و این در ذهن اصحاب ائمه (ع) همواره وجود داشته است.

به این صحیحه استدلال بر این شده است که آنچه از اراضی و آنچه در آن از معادن و گیاهان و درخت است در زمان غیبت برای شیعه حلال است بدون آنکه مالیات و اجاره بهایی بپردازند، چه از انفال باشد یا از عموم مسلمانان مانند زمینهایی که با جنگ گشوده شده است، زیرا اختیار آن نیز به دست امام است.

و نیز دلالت بر این دارد که آنان مالك رقبهٔ زمین نیستند و به همین جهت قائم (ع) پس از

قیام نسبت به سالهای آینده از آنان مال الاجاره می گیرد. و نیز دلالت بر این دارد که برای غیر شیعه تحلیل نشده است. و ممکن است گفته شود در روایت قیام قائم به

---

(۱)- عن عمر بن یزید قال: رأیت مسمعاً بالمدینه و قد حمل ... فقال (ع): أ وَ ما لنا من الارض و ما اخرج اللّه منها الّا الخمس؟ یا ابا سیّار، ان الارض کلها لنا، فما اخرج اللّه منها من شی ء فهو لنا. فقلت له: و انا احمل الیک المال کلّه؟ فقال: یا ابا سیّار، قد طیبناه لک و احللناک منه فضمّ الیک مالک. و کلّ ما فی ایدی شیعتنا من الارض فهم فیه محللون حتی یقوم قائمنا فیجبیهم طسق ما کان فی ایدیهم و یترک الارض فی ایدیهم. و اما ما کان فی ایدی غیرهم فان کسبهم من الارض حرام علیهم حتی یقوم قائمنا، فیأخذ الارض من أیدیهم و یخرجهم صغره. (کافی ۱/ ۴۰۸، کتاب الحجه، باب انّ الارض کلّها للامام (ع)، حدیث ۳).

(۲)- وسائل ۶/ ۳۸۲، ابواب انفال، باب ۴، حدیث ۱۲.

عنوان مثال است و کنایه از تشکیل حکومت حقّه است اگر چه با تصدی فقیه صالح واجد شرایطی باشد، و او می تواند مال الاجاره و مالیات این گونه زمینها را مطالبه کند.

همان گونه که ما در گذشته این نظر را تقویت کردیم. و اینکه حضرت در مورد خاصی خمس را برای مسمع تحلیل فرموده دلیل بر این نیست که خمس برای همه شیعیان حلال شده است، و باز اینکه زمینها تحلیل شده دلیل بر این نیست که خمس سود تجارت که به

اموال اشخاص تعلق می گیرد تحلیل شده باشد.

همه اینها در صورتی است که الف و لام در جمله «الارض کلها لنا» و جمله های بعد در متن عربی روایت برای استغراق باشد، ولی محتمل است که مراد از آن عهد باشد که اشاره است به زمینهایی مانند زمینهای بحرین و دریای آن، زیرا بحرین- چنانکه در موثقه سماعه آمده «۱»- از زمینهایی بوده که اسب و شتری بر آن تاخته نشد و از انفال بوده است، و دریا نیز که به نظر ما از انفال است، پس فایده های آن نیز برای امام است، پس استفاده حکم زمینهایی که با جنگ گشوده شده از این صحیحه و حکم به تحلیل آن بدون آنکه خراج و مالیات بپردازند مشکل است.

۲- در اینجا صحیحه دیگری از عمر بن یزید در خصوص زمینهای مخروبه است که گفت:

شنیدم مردی از اهل کوهستان از امام صادق (ع) دربارهٔ مردی می پرسید که زمین مواتی را که صاحبان آن رهایش کرده بودند آباد کرده و نهرهای آن را لا-یروبی کرده و در آن ساختمان ساخته و در آن نخل و درخت کاشته، گفت: امام صادق (ع) فرمود:

امیر المؤمنین (ع) می فرمود: از مؤمنان کسی که زمینی را احیا کند از آن اوست و باید مالیات آن را در حال غیبت به امام بپردازد و چون قائم (ع) ظهور کرد خود را آماده کند که آن را از وی بستاند. «۲»

---

(۱)- وسائل ۶/ ۳۶۷، ابواب انفال، باب ۱، حدیث ۸.

(۲)- عمر بن یزید قال: سمعت رجلًا من اهل الجبل یسأل أبا عبد اللّه (ع) ... فقال أبو عبد اللّه (ع): كان امير المؤمنين (ع) يقول: من أحيا

ارضاً من المؤمنين فهی له و علیه طسقها یؤدیه الی الامام فی حال الهدنه فاذا ظهر القائم فلیوطّن نفسه علی ان تؤخذ منه. (وسائل ۶/ ۳۸۳، ابواب انفال، باب ۴، حدیث ۱۳).

ظاهر این روایت این است که زمین خراب که از انفال است تصرف آن حلال شمرده شده، و نیز آشکار می شود که تحلیل منافاتی با پرداخت اجاره بها ندارد، و لازمۀ آن و لازمۀ جواز اخذ آن از وی عدم ملکیت رقبۀ زمین با احیاء است، و شاید مقصود از امام در اینجا مطلق امام عادل است نه خصوص امام معصوم (ع).

۳- کلینی به سند خود از یونس بن ظبیان یا معلی بن خنیس آورده است که گفت:

به امام صادق (ع) عرض کردم از این زمین چه چیزی برای شماست؟ آن حضرت تبسّم کرد و فرمود: خداوند متعال جبرئیل را فرستاد و به وی فرمود در زمین هشت نهر پدید آورد که از آن جمله است دو رود سیحون و جیحون و آن رودی است که در بلخ است، و رود خشوع که رود شاش (در سمرقند) است و مهران که در هند است، و نیل در مصر و دجله و فرات (در عراق) و آنچه از اینها آبیاری شود از ماست و آنچه از ماست از شیعیان ماست، و برای دشمنان ما از آن چیزی نیست مگر آنکه غصب کرده باشند. و ولیّ ما در توسعه است از آنچه در مابین این و آن یعنی زمین و آسمان است.

آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» که در این دنیا از آنان

غصب می شود و در قیامت ویژه آنان است، بدون آنکه غصب شود. «۱»

و سند این روایت ضعیف است مگر آنکه گفته شود: گفتار کلینی در مقدمه کتاب کافی که می گوید: «این کتاب ما مشتمل بر آثار صحیح از صادقین (ع) و سنن قائمه ای

---

(۱)- عن یونس بن ظبیان او المعلّی بن خنیس، قال: قلت لأبی عبد اللّه (ع): ما لکم من هذه الارض؟ فتبسّم ثم قال: انّ اللّه تبارک و تعالی بعث جبرئیل و امره ان یخرق بابهامه ثمانیه أنهار فی الارض منها سیحان و جیحان و هو نهر بلخ، و الخشوع و هو نهر الشاش، و مهران و هو نهر الهند، و نیل مصر، و دجله و الفرات، فما سقت او استقت فهو لنا، و ما کان لنا فهو لشیعتنا، و لیس لعدونا منه شی ء الّا ما غصب علیه و ان ولینا لفی اوسع فیما بین ذه الی ذه- یعنی بین السماء و الارض- ثم تلا هذه الآیه: «قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا» المغصوبین علیها «خالِصَهً» لهم «یَوْمَ الْقِیامَهِ» بلا غصب. (کافی ۱/ ۴۰۹، کتاب الحجه، باب انّ الارض کلها للامام (ع)، حدیث ۵؛ و سال ۶/ ۳۸۶، ابواب انفال، باب ۴، حدیث ۱۷).

هست که بدان عمل می شود.» «۱» کمتر از توثیق افرادی مانند ابن فضال و ابن عقده نیست. و در این نکته ای است شایان توجه.

و اینکه در روایت دجله و فرات آمده گواه بر این است که هم زمینهای انفال و هم زمینهای خراج مورد نظر بوده است زیرا عمدهٔ زمینهای عراق با جنگ گشوده شده [که جزو اراضی خراج می باشد] و اینکه

رودهـا برشـمرده شـده از این روست که قیمت زمینهـا به آب آنهـا بـوده. و بعیـد نیست که زمین و آنچه در آن است برای غیر شیعه حلال نشـده باشـد، زیرا زمینها و آبها و آنچه خدا از آنها می رویاند اموال عمومی است که خدا برای مردم آفریده است، و هـدف از آفرینش شـناخت خـدا و عبـادت او از راه حق است، پس تصـرف اهـل باطـل در آن بر خلاـف هـدفی است که از آفرینش انتظار می رود.

و آیـا اینکه می گـوییم زمینی که از آن ائمه (ع) است برای شـیعیان حلاـل است، بـدین معنـاست که خراج و مالیـات نیز نبـاید بپردازنـد یا مفهومی فراتر از این دارد؟ [یعنی تصـرفات شـیعیان در آن زمینها حلال است ولی باید خراج و مالیات را بپردازند.] هر دو محتمل است، و گاهی توهم می شود اینکه در روایت آمده «آنچه برای ماست برای شیعیان ماست» به عموم خود دلالت بر تحلیل خمس و انفال به همه اقسام و اصـناف آن دارد، ولی ظاهراً موصول در اینجا برای عهـد است نه عموم، و بر فرض که برای عموم باشـد بـا روایاتی که دلالت بر مطالبه خمس از سوی ائمه (ع) دارد تخصـیص می خورد، همان گونه که ما در جای خود این موضوع را به تفصیل مورد گفتگو قرار دادیم.

۴- روایت داود بن کثیر رقّی، از امام صادق (ع) که گفت: از آن حضرت شنیدم که می فرمود:

«مردم همه در پوشش مظلمهٔ ما زندگی می کنند مگر اینکه ما آن را برای شیعیانمان حلال کرده ایم.» «۲»

---

(۱)- کافی ۱/ ۸.

(۲)- عن أبی عبد اللّه (ع) قال: سمعته یقول: الناس کلهم یعیشون فی فضل مظلمتنا الّا انا احللنا

شیعتنا من ذلک. (وسائل ۶/ ۳۸۰، ابواب انفال، باب ۴، حدیث ۷).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۶۷

گاهی به این روایت برای حلال دانستن همه حقوق متعلقه به ائمه (ع) استدلال شده است، که مواردی مانند خمس و انفال و زمینهایی را که با جنگ گشوده شده در بر می گیرد؛ ولی شمول آن بر خمس سود تجارت و مانند آن مشکل است؛ بلکه شمول آن بر چیزهایی از انفال که زندگی عموم مردم بر آن متوقف نیست، مانند میراث بدون وارث نیز ممنوع است، ولی در هر صورت دلالت آن بر تحلیل اراضی و مانند آن برای شیعه بدون اشکال است.

۵- روایت حارث بن مغیرهٔ نصری، گفت:

بر امام باقر (ع) وارد شدم و خدمت آن حضرت نشسته بودم که نجیّه وارد شد و اجازه نشستن خواست. آن حضرت اجازه فرمود، نجیّه بر روی دو کندهٔ زانو نشست و گفت: فدایت گردم، من از شما خواستم مسأله ای بپرسم و هدفی از آن جز رهایی از آتش ندارم. حضرت وی را مورد توجه قرار داد، راست نشست و فرمود: ای نجیّه! هر چه دوست داری بپرس، چیزی را از من نمی پرسی مگر آنکه پاسخت را می دهم. گفت:

قربانت گردم، شما دربارهٔ فلان و فلان چه می گویی؟ فرمود: ای نجیّه، بر اساس کتاب خدا خمس و انفال و برگزیدهٔ مال از آنِ ماست، و آن دو به خدا سوگند اولین کسی بودند که بر حقی که در کتاب خدا برای ما بود ظلم روا داشتند (تا آنکه فرمود:) بار خدایا ما این را برای شیعیانمان حلال کردیم. آنگاه رو به ما کرد و فرمود: ای نجیّه، جز ما

و شیعیانمان بر فطرت ابراهیم نمی باشیم. «۱»

ظاهر این روایت این است که ائمه (ع) همهٔ حقوق خود از خمس و انفال و برگزیدهٔ

---

(۱)- حارث بن المغیره النصری، قال: دخلت علی أبی جعفر (ع) ... فقال: یا نجیّه سلنی، فلا تسألنی عن شی ء الّا اخبرتک به. قال: جعلت فداک ما تقول فی فلان و فلان؟ قال: یا نجیّه، ان لنا الخمس فی کتاب اللّه، و لنا الانفال، و لنا صفو المال، و هما و اللّه اوّل من ظلمنا حقنا فی کتاب اللّه (الی ان قال:) اللهمّ انا قد احللنا ذلک لشیعتنا. قال: ثم اقبل علینا: بوجهه فقال: یا نجیّه، ما علی فطره ابراهیم غیرنا و غیر شیعتنا. (وسائل ۶/ ۳۸۳، ابواب انفال، باب ۴، حدیث ۱۴).

مال را برای شیعیانشان حلال فرموده اند؛ مگر اینکه به قرینهٔ «برگزیده اموال»، مراد از خمس را فقط خمس غنایم بدانیم.

ولی پیش از این گفتیم: اینکه متأخرین از ائمه (ع) خمس سود تجارت و مانند آن را مطالبه می کردند، دلیل بر این است که همهٔ خمس حلال دانسته نشده است، و باز پیش از این گفتیم که حلال شدن انفال برای شیعه بدین معنی نیست که الزاماً مجانی باشد و یا حکومت صالح در آن دخالتی نداشته باشد.

۶- روایت ابو حمزه، از امام باقر (ع) که در روایتی فرمود:

خداوند متعال سه سهم از همهٔ فی ء را برای ما قرار داد و فرمود: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبیٰ وَ الْیَتامیٰ وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ» پس ما اصحاب خمس و فی ء هستیم، و آن را بر

همهٔ مردم جز شیعیانمان حرام کردیم. به خدا سوگند ای ابو حمزه، هیچ سرزمینی فتح نمی شود و هیچ مالی تخمیس نمی شود مگر اینکه کسی که چیزی از آن را تصرف می کند چه ناموس باشد و چه مال بر وی حرام شده است. «۱»

ظاهراً این روایت در مقام بیان مستثنیٰ منه و نفی تحلیل برای غیر شیعه است، پس اطلاقی در آن برای مستثنیٰ نیست و دلالتی بر تحلیل مطلق برای شیعه ندارد.

و اگر اطلاق تحلیل را بپذیریم، باز باید تحلیل خمس را بر ازدواج و مسکن و مانند آن حمل کنیم، چون پیش از این گفتیم که بیشتر روایات تحلیل از امام صادق و امام باقر (ع) رسیده است و ما می بینیم که ائمه متأخر خمس [ارباح] را مطالبه می کردند و برای گرفتن آن وکیل معین می فرمودند؛ بلکه صدوق به سند خود از عبد الله بن بکیر،

---

(۱)- أبی حمزه، عن أبی جعفر (ع) قال: ان اللّٰه جعل لنا اهل البیت سهاماً ثلاثه فی جمیع الفی ء فقال- تبارک و تعالی: «وَ اعْلَمُوا أَنَّمٰا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبیٰ وَ الْیَتٰامیٰ وَ الْمَسٰاکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ» فنحن اصحاب الخمس و الفی ء و قد حرمناه علی جمیع الناس ما خلا شیعتنا. و اللّٰه یا أبا حمزه، ما من ارض تفتح و لا خمس یخمس فیضرب علی شی ء منه إلّا کان حراماً علی من یصیبه فرجاً کان او مالًا. (وسائل ۶/ ۳۸۵، ابواب انفال، باب ۴، حدیث ۱۹).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۶۹

از امام صادق (ع) نیز روایت می کند که فرمود: «من از فردی از شما مالی را می گیرم، و من

از اکثر افراد مـدینه دارایی بیشتری دارم ولی جز این نمی خواهم که شـما پاک شویـد.» «۱» در این ارتباط می توان بـدانچه در خمس سود تجارت نگاشتیم مراجعه نمود. «۲»

خلاصه کلام اینکه: تحلیل انفال در زمان غیبت به ویژه در مثل چیزهایی مانند زمینها و کوهها و آنچه در آنهاست از چیزهایی که مردم در زنـدگی خود بـدان نیازمندنـد و سیره در تمام اعصار بر تصرف در آنها استمرار داشـته، بی تردید بدون اشکال است، و فرقی بین عناوین سه گانه [مناکح، مساکن و متاجر] و غیر آن نیست، پس تخصیص تحلیل به عناوین سه گانه در باب انفال از چیزهایی است که وجهی برای آن نیست.

[تفسیر سوّم تحلیل مساکن]

و اما تفسیر سوم از تحلیل مساکن، یعنی از پولی که خمس بدان تعلق گرفته از سود تجارت و جز آن خانه ای خریده شود، در این صورت اگر در طول سال خریـداری شـده که از هزینه است و خمس بـدان تعلق نگرفته، زیرا خمس پس از کسر مخارج سال است، و الّا همان گونه که در باب مناکح گفتیم دلیلی بر تحلیل آن نیست.

بله در جواهر آمده است:

«ممکن است از اینکه مناکح و مساکن استثناء شـده این معنا اراده شده باشد که از سود سرمایه در سال می توان آن را خرید اگر چه بدان خمس تعلق گرفته است، و پس از گذشت سال بیرون کردن آن از مال واجب نیست، بر خلاف دیگر مخارج که تنها به اندازه هزینه یک سال از آن استثنا می شود ... پس این ایراد وارد نیست که این دو مانند دیگر مخارج است.» «۳»

به نظر ما در این فرقی که ایشان ذکر کردند خصوصیتی برای مساکن و

مناکح نیست،

---

(۱)- انی لآخذ من احدکم الدرهم و انی لمن اکثر اهل المدینه مالًا ما ارید بذلك الّا ان تطهروا. (وسائل ۶/ ۳۳۷، ابواب ما یجب فیه الخمس، باب ۱، حدیث ۳).

(۲)- ر. ك. کتاب الخمس/ ۱۵۱.

(۳)- جواهر ۱۶/ ۱۵۴.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۷۰

زیرا عرف در مخارج بین چیزهایی که یك بار مصرف است و چیزهایی که باقی می ماند فرق می گذارد و تقید به سال در قسمت اوّل است نه در دوّم، خواه از مقوله مناکح یا مساکن باشد یا نه؛ و این تعبیر ایشان که فرمودند اگر چه خمس بدان تعلق گرفته است، مورد اشکال است؛ زیرا به مخارجی که در طول سال مصرف می شود خمس تعلق نمی گیرد. چنانکه این مطلب آشکار است.

[تفسیرهای مختلف تحلیل متاجر]

[تفسیر نخست تحلیل متاجر]

و اما تفسیر نخست متاجر، یعنی چیزهایی که از غنایم جنگی خریداری می شود، چه همه آنها از امام باشد و یا بخشی از آنها، که روایات ذیل دلالت بر جواز و حلیّت آن دارد:

۱- معتبره أبی خدیجه که در مناکح گذشت، بر اساس اطلاق پرسش پرسشگر: «یا میراثی که به وی برسد یا تجارت یا چیزی که به وی عطا شود» و پاسخ امام (ع) که فرمود: «این برای شیعیان ما حلال است» ولی ما پیش از این احتمال دادیم که همه فقرات این روایت در خصوص مناکح باشد به قرینه گفتار پرسشگر که گفت: «حلّل لی الفروج». «۱»

۲- آنچه پیش از این از تفسیر امام عسکری (ع) خواندیم که امیر المؤمنین (ع) بهرهٔ خود از اسیران و غنایم را حلال فرمود. «۲»

۳- روایت یونس بن یعقوب که گفت:

نزد امام صادق (ع) بودم که مردی از قماطین [قنداق سازان

برای کودکان] بر آن حضرت وارد شد و گفت: قربانت شوم، در دست ما اموال و سودها و تجارتهایی است که می دانیم حق شما در آنها ثابت است و ما نسبت به آن کوتاهی می ورزیم امام صادق (ع)

---

(۱)- ر. ك. وسائل ۶/ ۳۷۹، ابواب انفال، باب ۴، حديث ۴.

(۲)- ر. ك. وسائل ۶/ ۳۸۵، ابواب انفال، باب ۴، حديث ۲۰.

فرمود: «با شما به انصاف رفتار نکرده ایم اگر امروز شما را به پرداخت آن وادار کنیم.» «۱»

این روایت را شیخ و صدوق نقل کرده اند، و در طریق شیخ «محمد بن سنان» و در طریق صدوق «حکم بن مسکین» «۲» آمده است که هر دو در علم رجال مورد اختلاف و اشکال هستند؛ ولی بعید نیست که دومی را از «حِسان» یعنی نیکان به شمار آوریم، که در این صورت اشکالی به زنجیره سند نیست.

و ظاهراً مورد پرسش چیزی اعم از غنیمت های جنگ است و اینکه در پاسخ تفصیل نیامده تفسیر دوم و سوم و بلکه چهارم از تحلیل متاجر را هم در بر می گیرد. [به تفاسیر چهارگانه برای متاجر رجوع شود].

و اما آن اموالی که نزد فرد شیعه خمس بدان تعلق گرفته مانند سود تجارت و جز آن، پس انصراف پرسش، و پاسخ از آن روشن است، زیرا ظاهر پرسش این است که پیش از قرار گرفتن مال در دست وی حق خمس به مال تعلق گرفته است.

و ظاهراً مراد آن حضرت از «امروز» زمان عدم بسط حکومت حقّه بوده، یعنی زمانی که شیعیان نیازمند معامله و معاشرت با مخالفین بودند، از این رو با توجه به ملاک مسأله،

روایت زمان غیبت را نیز در بر می گیرد.

۴- روایت حارث بن مغیرهٔ نصری، از امام صادق (ع) که گفت:

به آن حضرت گفتیم: ما اموالی از غله ها و تجارت ها و مانند آن داریم و می دانم که شما را در آنها حقی است، فرمود: ما آن را برای شیعیانمان حلال نکردیم مگر از این رو که ولادتشان پاک باشد، و هر که ولایت پدرانم را پذیرفته باشد نسبت به حقوقی که از ما نزد آنان است در گشایش است؛ کسانی که حاضرند به غایبان برسانند. «۳»

---

(۱)- یونس بن یعقوب قال: کنت عند أبی عبد اللّه (ع) فدخل علیه رجل من القماطین، فقال: جعلت فداک تقع فی ایدینا الاموال و الارباح و تجارات نعلم ان حقک فیها ثابت و انا عن ذلک مقصرون؟ فقال أبو عبد اللّه (ع) ما انصفناکم ان کلفنا کم ذلک الیوم. (وسائل ۶/ ۳۸۰، ابواب انفال، باب ۴، حدیث ۶).

(۲)- ر. ک. من لا یحضره الفقیه ۴/ ۴۵۲.

(۳)- حارث بن مغیره النصری، عن أبی عبد اللّه (ع) قال: قلت له: انّ لنا اموالًا من غلّات و تجارات و نحو ذلک و قد علمت ان لک فیها حقاً. قال: فلم احللنا اذا لشیعتنا الّا لتطیب ولادتهم، و کل من والی آبائی فهو فی حلّ مما فی ایدیهم من حقّنا، فلیبلغ الشاهد الغائب. (وسائل ۶/ ۳۸۱، ابواب انفال، باب ۴، حدیث ۹).

زنجیره سند این روایت به خاطر وجود أبو عمّاره در آن مخدوش است، به خاطر اینکه وی مجهول است، ولی روایت کننده از وی بزنطی است که از اصحاب اجماع است. «۱» و ظاهر این روایت این است که

حق امـام حتی نسبت به مـالی که نزد اشـخاص است و حق امام بـدان تعلق گرفته تحلیل شـده است ولی به خاطر جمع بین این روایت و روایتهای بسـیار دیگری که از ائمه متأخر صادر شـده بایـد آن را به موردی که مال نزد دیگری متعلق حق خمس قرار گرفته و آنگاه به وی منتقل شده حمل کرد، زیرا این روایات دلالت داشت بر اینکه خمس در سود تجارت و موارد دیگر ثابت است و آنـان آن را مطـالبه می کردنـد و برای گرفتن آن وکلا‌یی را نصب می کردنـد، و تفصـیل آن در خمس سود تجـارت گذشت.

[تفسیر دوّم تحلیل متاجر]

تفسیر دوّم متـاجر، یعنی موردی که زمین و درختان وماننـد آن را که ویژه امام است خریـداری کنـد، که دلالت بر تحلیل آن دارد.

علاوه بر اطلاق دو روایت یونس و حـارث [روایت هـای سوم و چهارم در تفسـیر اول متاجر] که پیش از این خوانـدیم، مطلق روایاتی که دلالت بر تحلیل انفال از زمینها و مانند آن در عصـر غیبت دارد، بر آن دلالت دارد؛ پس کسی که آنها را احیا کند یا به طریقی که ملکیت می آورد حیازت کند، می تواند آن را بفروشد و قهراً می توان آنها را از وی خرید.

[تفسیر سوّم تحلیل متاجر]

تفسیر سوّم متاجر، یعنی اموالی که انسان از کسی که معتقد به خمس نیست

---

(۱)- تعدادی از راویان از جمله بزنطی از اصحاب اجماعند، بدین معنی که اگر سند روایتی تا آنان صحیح و قابل اعتماد باشد، از آنان به بعد تا برسد به معصوم (ع)- هرکس در سند باشد- روایت مورد اعتماد است. (مقرر)

می خرد، علاوه بر دو روایت سابق الذکر [روایت یونس و حارث] سـیره بر این معنا دلالت دارد؛ زیرا شـیعیان همواره با کفار و اهل خلاف حتی در زمان ائمه (ع) معامله و معاشرت داشته اند، با اینکه آنان به خمس سود تجارت و مانند آن ملتزم نبوده اند؛ و اگر بنابر تحریم معامله و لزوم پرداخت خمس آنچه آنان به دستشان می رسید بود مشکلات فراوانی پدید می آمد؛ و از لحن روایـات تحلیـل در مجموع اسـتفاده می شود که ائمه معصومین (ع) نسبت به شـیعیان ارفـاق نموده و درصـدد بوده انـد که در شرایطی که آنان گرفتار حکومت های ستمگر و جابر بوده اند و نیاز به معامله و

معاشرت داشته اند امور را بر آنان آسان کنند.

[تفسیر چهارم تحلیل متاجر]

تفسیر چهارم، یعنی تحلیل اموالی که انسان از کسی که معتقد به خمس است ولی خمس نمی دهد می خرد؛ از تفسیر سرائر در مورد متاجر استفاده می شود که تحلیل شامل این مورد نیز می شود، در این کتاب آمده است:

«مراد از متاجر این است که انسان از اموالی که حقوق ائمه (ع) در آن است بخرد و با آن به تجارت بپردازد، و نباید کسی بپندارد که اگر از این اموال سودی نصیبش شد خمس آن را نباید بدهد، در این نکته باید توجه کرد مبادا مسأله مشتبه شود.» «۱»

در کتاب روضه [لمعه] در تفسیر آن آمده است:

«خریدن از کسی که اعتقادی به خمس ندارد، یا از کسی که خمس نمی دهد.» «۲»

برخی از متأخرین نیز بدین مضمون فتوی داده اند.

و ممکن است به اطلاق دو روایت یونس و حارث نیز بر این مورد استدلال نمود. و نیز بر لزوم حرج شدید اگر بنابر تحریم گذاشته شود، زیرا اکثر شیعیان عملًا به خمس

---

(۱)- سرائر / ۱۱۶.

(۲)- لمعه دمشقیّه ۲/ ۸۰ (چاپ دیگر ۱/ ۱۸۵).

نجف آبادی، حسین علی منتظری - مترجم: صلواتی، محمود و شکوری، ابو ال، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ۸ جلد، مؤسسه کیهان، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ ه ق

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۷۴

سود تجارت و غیر آن پایبند نبوده اند؛ و اگر بنابر معامله نکردن با آنان و یا پرداخت خمس پس از دریافت کالا بود، شیعیان که متعبد و مقید به پرداخت بودند در مشکلات بزرگ قرار می گرفتند. و مزاق ائمه شیعه (ع) و سیرهٔ آنان بر تسهیل امر برای

آنان بوده است، همان گونه که لسان و لحن آن همه روایات تحلیل بر این موضوع دلالت دارد.

ولی بـا همـهٔ این مسائـل احوط این است که در این گونه اموال تخمیس صورت گیرد؛ زیرا ممکن است ادعـا کرد که به خاطر اینکه اموال غالباً از سوی مخالفین به دست شـیعه می رسیده این دو روایت ناظر به همین مورد بوده و از غیر آن انصراف دارد، و احراز نشـده که شـیعیان در زمان ائمه (ع) وظیفـهٔ پرداخت خمس را انجام نمی داده اند، بلکه به نظر می رسد که آنان اقلیتی بوده اند که ملتزم به وظیفه خود بوده اند.

علاوه بر اینکه در این مسأله روایاتی وجود دارد که بر چیزی جز این دلالت دارد و آن روایات این است:

[روایت أبو بصیر، از امام باقر (ع) که در حدیثی می فرماید:

بر کسی حلال نیست از خمس چیزی را بخرد تا هنگامی که حق ما به ما برسد. «۱»

و باز در روایت دیگر از وی [ابو بصیر] که گفت: از آن حضرت شنیدم که می فرمود:

کسی که چیزی از خمس را بخرد که خدا وی را معذور نداشته است، چیزی را خریده که برای وی حلال نیست. «۲»

و نیز روایت اسـحاق بن عمار که گفت: از امام صادق (ع) شـنیدم که می فرمود: کسـی که چیزی از اموال خمس را خریداری کرده است معذور نیست بگوید: پروردگارا با مال خودم آن را خریده ام تا هنگامی که اهل خمس به وی اجازه دهند. «۳»

---

(۱)- لاـ یحـل لأحـد أن یشتری من الخمس شـیئاً حتی یصـل الینـا حقنا. (وسائل ۶/ ۳۳۷، ابواب مـا یجب فیه الخمس، بـاب ۱، حدیث ۴).

(۲)- من اشتری شیئاً من الخمس لَمْ یعذره اللّه،

اشتریٰ ما لا یحل له. (وسائل ۶/ ۳۳۸ و ۳۷۶، ابواب ما یجب فیه الخمس، باب ۱، حدیث ۵؛ و از ابواب انفال باب ۳، حدیث ۵؛ و ۱۲/ ۲۷۵، ابواب عقد البیع ...، باب ۲۱، حدیث ۶).

(۳)- لا- یعذر عبد اشتریٰ من الخمس شیئاً ان یقول: یا ربّ اشتریته بمالی حتی یأذن له اهل الخمس. (وسائل ۶/ ۳۷۸، ابواب انفال، باب ۳، حدیث ۱۰).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۷۵

و جمع بین این دو دسته از روایات این است که دو خبر مذکور [روایت یونس و حارث] بر جایی حمل شود که اموال از کسانی که معتقد به خمس نیستند خریداری شده است، و این روایات بر جایی که از افراد معتقد به خمس خریداری شده که خمس نپرداخته اند.

مگر اینکه گفته شود: این یک جمع غیر عرفی است که گواهی بر آن نیست؛ پس بهتر این است که روایات اخیر به قرینه روایات تحلیل برای شیعه، بر حلال نشدن آنها برای اهل خلاف حمل شود و گفته شود که آنان در خریداری حقوق ائمه و تصرفشان در آن معذور نمی باشند، همان گونه که برخی روایات تحلیل نیز بر عدم تحلیل برای آنها دلالت داشت، پس اطلاق دو روایت نسبت به تفسیر چهارم متاجر به حال خود باقی است و در این مطلب به خوبی باید اندیشید.

علاوه بر این در سند روایت نخست أبو بصیر، علی بن أبی مزة بطائنی واقفی است که حال او معلوم است.

روایت دوّم وی، در وسائل در باب بیست و یکم از ابواب عقد بیع «۱» از شیخ، از حسین بن سعید، از فضاله، از ابان، از أبو بصیر

نقل شده که زنجیره سند آن موثوق به است.

این روایت را صاحب وسائل در باب سوم از ابواب انفال، «۲» از شیخ، از محمد بن علی بن محبوب، از احمد بن محمد، از حسین، از قاسم، از ابان، از أبو بصیر آورده و مراد از حسین حسین بن سعید، و مراد از قاسم قاسم بن محمد جوهری است. پس سند جز از ناحیه قاسم که مورد سؤال است اشکالی در آن نیست.

این روایت را ایشان در باب وجوب خمس «۳» نیز آورده است مگر اینکه به جای «حسین عن قاسم» «حسین بن قاسم» آورده که با مراجعه به تهذیب «۴» مشخص

---

(۱)- وسائل ۱۲/ ۲۷۵، ابواب عقد البیع، باب ۲۱، حدیث ۶.

(۲)- وسائل ۶/ ۳۷۶، ابواب انفال، باب ۳، حدیث ۵.

(۳)- وسائل ۶/ ۳۳۸، ابواب ما یجب فیه الخمس، باب ۱، حدیث ۵.

(۴)- تهذیب ۴/ ۱۳۶، کتاب زکات، باب زیادات انفال، حدیث ۳ (چاپ قدیم ۱/ ۳۸۸).

می شود که در نگارش اشتباه شده است. و روایت اسحاق بن عمار از تفسیر عیاشی روایت شده، از این رو مرسله است.

پایان سخن [در باب روایات تحلیل]

اشاره

در پایان این مبحث به ذکر چند مطلب در ارتباط با روایات تحلیل می پردازیم:

مطلب اوّل: [موقت بودن تحلیل]

ما پیش از این در خمس سود تجارت [ارباح مکاسب] گفتیم که حکم به تحلیل خمس به طور مطلق در زمان غیبت به هیچ وجه صحیح نیست زیرا برخی روایات بر تحلیل خصوص مناکح، و برخی بر تحلیل فی ء و غنایم جنگ که از ناحیه خلفای ستمگر و کارگزارانشان به دست شیعه می رسیده، و برخی بر تحلیل اموال کسانی که اعتقادی به خمس ندارند یا خمس نمی دهند و به شیعه منتقل شده، و برخی به تحلیل زمینها و مانند آن از انفال دلالت دارد.

علاوه بر این همۀ روایات تحلیل از دو امام بزرگوار، امام باقر و امام صادق علیهما السلام رسیده است، مگر صحیحه علی بن

مهزیار که از أبی جعفر دوم [امام جواد (ع)] و توقیع مبارک از صاحب الزمان (عج) است؛ ولی مورد اول در صورت از دست دادن و در مضیقه قرار گرفتن است، علی بن مهزیار گوید: در نامه أبو جعفر (ع) به مردی که از وی خواسته بود در آب و خوراکی که از خمس می خورد وی را در گشایش قرار دهد خواندم که به خط خویش امام (ع) نوشته بود:

«کسی که چیزی از حق ما را از دست داد و در مضیقه قرار گرفت در گشایش است.» «۱»

پس این صحیحه گواه بر این است که بنا و عمل در زمان امام جواد (ع) بر پرداخت خمس بوده و به همین جهت پرسشگر از امام (ع) می خواسته که وی را در گشایش قرار

---

(۱)- من اعوزه شی ء من حقی فهو فی حلّ. (وسائل ۶/ ۳۷۹، ابواب

انفال، باب ۴، حدیث ۲).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۷۷

دهـد. پس دانسته می شود آن همه روایـات تحلیـل که از امام صادق و امام باقر علیهما السـلام رسـیده اطلاق آن در این زمان مورد عمل نبوده است.

و در توقیع شـریف نیز یک نوع اجمال وجود دارد، زیرا احتمال دارد الف و لام در «و امّا الخمس فقد ابیح لشیعتنا و جعلوا منه فی حلّ الی وقت ظهور امرنـا لتطیب ولادتهم و لا تخبث «۱» خمس برای شـیعیان مـا حلال شـده و آنان از این جهت تا وقت ظهور امر ما در گشایش هستند تا فرزنـدانشان پاک طینت بوده و خبیث نباشـند» الف و لام «عهـد» باشد نه «اسـتغراق» و اشاره باشد به سؤال خاصّـی [آن خمسـی را که پرسشگر پرسیده و امام جواب گفته] و آن برای ما مشخص نیست، شاید آن در مورد خاصی بوده همان گونه که تعلیل آن حضرت به پاک طینتی فرزندان گواه بر آن است.

از سوی دیگر در برابر روایـات تحلیـل روایـات بسـیار دیگری است که دلالت بر وجوب خمس دارد و ظاهر آن در بیان حکم فعلی است و ائمه (ع) آن را مطـالبه می کردنـد و برای گرفتن آن وکلا و نماینـدگانی را مشـخص می فرمودنـد و بیشتر آنها از ائمه متأخر از صادقَیْن (علیهم السـلام) [امام باقر و امام صادق] رسـیده است، که در روایات خمس سود تجارت می توان بـدان دست یافت. «۲» پس مجالی برای روایات تحلیل که از آن دو [صادقَیْن] صادر شده باقی نمی ماند.

برخی از آنها نیز از امام صادق (ع) رسیده است، مانند این روایت که می فرمود:

«من از برخی شما درهم هایی را می گیرم با اینکه از بیشتر

مردم مدینه پولدارترم، من می خواهم شما را پاک سازم.» «۳»

و نیز این فرمایش که:

---

(۱)- وسائل ۶/ ۳۸۳، ابواب انفال، باب ۴، حدیث ۱۶.

(۲)- وسائل ۶/ ۳۴۸، ابواب ما یجب فیه الخمس، باب ۸.

(۳)- انی لآخذ من احدکم الدرهم و انی لمن اکثر اهل المدینه مالًا ما ارید بذلک الا ان تطهروا. (وسائل ۶/ ۳۳۷، ابواب ما یجب فیه الخمس، باب ۱، حدیث ۳).

«مال ناصبی را هر جا یافتی بگیر و خمس آن را به ما بپرداز.» «۱»

و صحیحه حلبی از آن حضرت (ع) در مورد مردی از اصحاب ما که در زیر پرچم آنان و همراه آنان بود و به غنیمتی دست یافت، فرمود:

«خمس آن را بپرداز و مابقی برای او حلال است.» «۲»

و روایات دیگری که دلالت بر این دارد که در آن زمان [زمان صادقَین (علیهم السلام)] نیز خمس دریافت می شده است. پس قول به تحلیل خمس به طور مطلق چیزی است که ادلّه با آن مساعد نیست.

علاوه بر اینکه مصارف خمس با همهٔ گستردگی آن که یکی از آنها فقرای بنی هاشم هستند به حال خود باقی است، پس چگونه می توان حکم به تحلیل داد با اینکه مورد مصرف آن وجود دارد و حکمت تشریع آن باقی است. در این مورد بدانچه ما در مباحث خمس نگاشتیم [جلد ششم مبانی فقهی فصل دوم صفحه ۹۱ به بعد] می توان مراجعه نمود.

مطلب دوّم: [حلیّت خرید اموال عمومی از سلاطین جور]

پیش از این در مبحث اراضی مفتوح عنوه در فصل غنایم گفتیم که این اراضی هنگامی که زیر سلطه خلفای جور باشد و شیعیان مجبور به معامله و معاشرت و مجبور به دریافت زمین و

پرداخت خراج به آنان باشند یا بخواهند بلاعوض یا با عوض چیزی از این زمینها را از آنان بگیرند، ظاهر روایات و بسیاری از فتاوای اصحاب این بود که ائمه معصومین (ع) اجازه داده اند که به خاطر تسهیل در کارها همان گونه که با پیشوایان عدل رفتار می شود با پیشوایان جور رفتار شود.

---

(۱)- خذ مال الناصب حیثما وجدته و ادفع الینا الخمس. (وسائل ۶/ ۳۴۰، ابواب ما یجب فیه الخمس، باب ۲، حدیث ۶).

(۲)- یؤدی خمساً و یطیب له. (وسائل ۶/ ۳۴۰، ابواب ما یجب فیه الخمس، باب ۲، حدیث ۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۷۹

اکنون این نکته را یادآور می شویم که همه آنچه پیشوایان عدل بخاطر امامتشان بر آن سلطه دارند به همان عنوان و ملاک پیشوایان جور نیز بر این گونه اموال سلطه دارند، اموالی مانند غنیمت های جنگ و اقسام مختلف انفال و بلکه خمس ها و زکات ها.

و به همین جهت در کشف الغطاء پس از برشمردن انفال بر پایه آنچه در جواهر از وی نقل شده آمده است:

«و هر چیزی که در دست امام (ع) است از آن چیزهایی که ویژه اوست یا اینکه مشترک بین مسلمانان است، می توان آن را از دست حاکم جور با خریدن یا غیر آن از هبه و معاوضه و اجاره گرفت، زیرا آنان (ع) برای شیعیانشان این را روا شمرده اند.» «۱»

در مصباح الفقیه می نویسد:

«آنچه ویژه امام است از انفال و مانند آن، می توان حلیّت گرفتن آن را از ادلّه حلیّت جوایز حاکم جائر و جواز معامله با آنان استفاده کرد؛ و این مورد روشن تر از مواردی است که اموالی از همه مسلمانان یا از فقرای

آنان باشد، زیرا این با قواعد فقهی موافق تر و به اعتبار نزدیک تر است.

در هر صورت نمی توان در این مسأله تردید کرد که هر چه امر آن به امام (ع) بازمی گردد و آن در دست دشمنانشان قرار گرفته، برای شیعه گرفتن آن از آنان و اجرای اثر ولایت حقّه بر ولایت آنان جایز است، همان گونه که در جواهر بدان تصریح شده است ... ولی قدر مسلم این است که با اسباب و طرق شرعی می توان آنها را از آنان گرفت، بدین معنی که بر ولایت آنان ترتیب اثر ولایت حقّه داد، همان گونه که پیش از این بدان اشاره کردیم، نه اینکه به هر شکل و لو به صورت دزدی و مانند آن می توان آنها را از چنگ آنان بیرون ساخت.» «۲»

---

(۱)- جواهر ۱۶/ ۱۴۱؛ و کشف الغطاء/ ۳۶۴.

(۲)- مصباح الفقیه/ ۱۵۵، کتاب الخمس.

ما پیش از این نیز گفتیم که آیا این حکم ویژه پیشوایان جور از اهل خلاف است یا اینکه سلاطین ستمگر شیعه را نیز در بر می گیرد، برای آگاهی بیشتر در این زمینه می توان بدانچه ما در آنجا [مبانی فقهی جلد ششم] نگاشتیم مراجعه نمود.

مطلب سوّم: [جواز دخالت حکومت در چگونگی استفاده از انفال]

پیش از این گفتیم بر اساس روایات زیاد- که از آن جمله است روایات احیاء زمینهای موات که از طرق فریقین رسیده است- زمینها و کوهها و جنگلها و معادن و رودها و دیگر اموال عمومی که خداوند آنها را برای عموم مردم آفریده و مردم در معاش و معاد خود بدان نیازمندند، برای شیعیان تحلیل شده است؛ و نیز یادآور شدیم که حکومت صالح اسلامی می تواند استفاده از

آنها را محدود کند و در آن دخالت نماید و بر تصرف کنندگان آن مالیات قرار دهد، همان گونه که پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) به خاطر اینکه انفال است این گونه تصرفات را انجام می دادند، پس دایره تحلیل محدود است و نمی تواند اینگونه دخالتها را محدود کند.

و اما غیر آنچه ما بدان اشاره کردیم از اقسام انفال، مانند غنیمت بدون اجازه امام و اجناس برگزیده پادشاهان و میراث بدون وارث، مشکل است که از این ادلّه بتوان در مورد اینها استفادهٔ تحلیل کرد، به ویژه در مورد میراث بدون وارث. بله اگر پیشوایان جور به عنوان امام بر این گونه اموال مسلط شدند- همان گونه که پیش از این گفتیم- می توان گفت جایز است اینها را نیز از آنان گرفت، و غنایم جنگ معمولًا در اختیار پیشوایان جور و کارگزاران آنان بوده است.

مطلب چهارم: [آیا تحلیل به مفهوم ملکیت است یا اجازهٔ تصرف؟]

آیا مراد از تحلیل تنها اباحهٔ تصرف است یا تملیک یا اجازهٔ تملک، به گونه ای که تصرفات متوقف بر ملکیت مانند خریدوفروش و وقف و آزاد کردن برده و مانند آن را

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۸۱

بتوان در این رابطه انجام داد؟

برخی از دیدگاههای فقها را یادآور می شویم:

۱- در کتاب منتهی پس از ذکر اباحهٔ مناکح آمده است:

«این گونه نیست که در آمیزش جنسی با کنیزی که حق امام در او مباح دانسته شده، تنها مباح شده باشد [بدون تملیک او] زیرا در مورد خمس ثابت شده که می توان خمس قیمت آن را پرداخت کرد، پس گویا پیش از اباحه، پرداخت خمس عین یا قیمت کنیز واجب شده است، و پس از اباحه آن، کنیز ملک تام

آمیزش کننده می شود. پس آمیزش با وی به ملکیت تام مباح شده است.» «۱»

اینکه ایشـان مسأله را بر جواز اخراج قیمت متفرع فرموده انـد یک نوع پیچیـدگی در مسأله ایجاد شـده است، شایـد مراد ایشان این باشـد که پس از انتقال کنیز از مخالف به شـیعه لازم نیست که مخالف از حق امام برائت ذمّه پیـدا کنـد، بلکه قیمت آن بر عهـده اوست [و بایـد از قیمت، خمس آن را بپردازد] و تحلیل برای شـیعه واقع شده نه برای او؛ و در اینجا نکته ای است شایان توجه.

۲- در کتاب دروس در تحلیل مناکح آمده است:

«این گونه نیست که در تحلیل تبعّض فرض شـده باشـد، یعنی فقط اباحه تصـرف باشـد بدون تملیک، بلکه تحلیل کامل است، یعنی تملیک سهم خود و یا همه آن منظور بوده است.» «۲»

تردیـد که در کلام ایشـان آمـده بـدین خـاطر است که گـاهی کنیز در جنگی به اسارت در آمـده که خمس آن متعلق به امام بوده، و گاهی بدون اجازه امام بوده، که تمام آن متعلق به امام است.

۳- در جواهر آمده است:

---

(۱)- منتهی ۱/ ۵۵۵.

(۲)- دروس/ ۶۹.

«روشن است که ابـاحه ای که آثار ملکیت بر آن بار نباشـد اراده نشـده است،ماننـد اباحـهٔ طعام برای میهمان. بلکه مراد چیزی علاوه بر این است، مراد رفع مـانعیت ملکیت آنـان- (ع)- از تـأثیر سـبب مفیـد برای ملکیت فی نفسه و حـد ذاته است، مـانند حیـازت، خریـدن، بخشـیدن، احیا کردن و ماننـد آن ... که در این صورت با آمیزش انسان مالک کنیز شـده است، ماننـد سایر تصرفات که موقوف بر مالکیت است نظیر آزاد نمودن یا وقف

کردن کنیز و مانند آن.

یـا گفته شود: ابـاحه از سوی ائمه- (ع)- برای شـیعیان به منزله اباحه اصـلی است که بر اساس آن مباح اصـلی به سـبب حیازت قابل ملکیت می شود، پس در واقع اجازه خریدن کنیز اسیر از مخالف برای آزاد نمودن او و از دست مخالف بوده، نه اینکه واقعاً خریـدن او و جـدی و موجب مالکیت خریدار باشد؛ ولی پس از آزاد شدن او و از دست مخالف، با حیازت و استیلائی که خریدار شیعه بر کنیز پیـدا می کنـد مالـک او می شود. یـا آن گونه گفته شود که در دروس آمـده [که تحلیل کامل بوده است نه فقط اباحه] و بلکه از جماعتی از متأخرین نیز همین احتمال نقل شده ....

و بسا گواه بر این نظریه است آنچه در روایت امام عسکری (ع) که پیش از این گفته شد آمده است.

یا گفته شود: این گونه عقدهایی که از سوی شـیعه با مخالفان برقرار می شود از سوی آنان (ع) اجازه داده شده، چون آنان در حقیقت مالـک اصـلی هسـتند، اگر چه کسـی که مال در دست اوست فکر می کنـد که این اموال از اوست و عقـد را به عنوان مالکیت اجرا می کند نه به نیابت از سوی ائمه (ع)؛ ولی این موجب فساد عقد جامع شـرایط صـحت که یکی از آنها اذن اسـت نمی شود، پس در این صورت ملـک امام (ع) به ثمنی که مخالف گرفته است منتقل می شود، و او بایـد عین آن ثمن یا قیمت آن را در صورت مطالبه بپردازد، همان گونه که اگر به صورت

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۸۳

مجانی- مانند: هبه و مانند آن- واگذار کرده بود باید

قیمت آن را پرداخت ....

البته انصاف این است که همهٔ این موارد خروج از مقتضای قواعد فقهی است، چنانکه واضح است و نیاز به بیان ندارد و نیاز به هیچ یک از تکلّفات نیست، بلکه گفته می شود: این یک اباحه محض است که شارع حکم دیگر ملکیت ها را بر آن بار کرده است، و الّا این اموال ملک امام است و از ملکیت وی خارج نشده است.» «۱»

شاید مراد ایشان در احتمال اوّل مالکیت طولی باشد مانند مالکیت مولی و بنده بر چیزی، بدین گونه که مالکیت برای هر دوی آنها ثابت است، یا مانند مالکیت خدای متعال و مالکیت ما.

۴- در آخر خمس شیخ انصاری- قدّس سرّه- آمده است:

«ظاهراً تحلیل های سه گانه [تحلیل مناکح و مساکن و متاجر] موجب تملک چیزی است که با مشارکت در تحصیل یا به انتقال از غیر، به دست شیعه می رسد و این تنها جواز تصرف نیست، و به همین جهت می توان با کنیز آمیزش نمود و یا وی را آزاد ساخت یا فروخت و یا خانه را فروخت یا وقف کرد و مانند آن؛ و ظاهراً کسی جز این نگفته است.

و در تطبیق این اباحه با قواعد فقهی از جهات مختلف اشکال وارد است: مانند اینکه گفته شود [: ۱-] اباحه تملکی نیست که موجب ترتیب آثار ملکیت شود به ویژه دربارهٔ کنیزان؛ و [۲-] متعلق اباحه الزاماً در حال اباحه باید موجود باشد، با آنکه شی ء مباح و کسی که آن چیز برای وی مباح شده در حال اباحه غالباً موجود نیست؛ و [۳-] اینکه لازمهٔ تملیک این است که چیزهای ذکر شده ملک عنوان شیعه شود، مانند

زمینهایی که با شمشیر گشوده شده (اراضی مفتوح عنوه) که ملک عنوان مسلمانان می باشد، که این گونه نیست که به مسلمانی

---

(۱)- جواهر ۱۶/ ۱۴۲ و ۱۴۳.

تعلق داشته باشد و به مسلمانی دیگر نه، بلی در مورد بحث کسی که زمینی را احیا می کند باید مالیات آن را به بیت المال شیعه پرداخت نماید.

ولی آنچه کار را آسان می کند این است که ما اجماع داریم بر اینکه پس از حکم تحلیل از سوی ائمه (ع) هر چه به تحصیل یا انتقال به دست ما برسد ما مالک آن می شویم، و این یک حکم شرعی است که لازم نیست بر قواعد دیگر تطبیق داده شود.

بله ممکن است گفته شود اصل و منشأ در مسأله به یکی از دو چیز بازمی گردد:

یکی اینکه گفته شود: تملک فعلی ائمه (ع) نسبت به این امور تعلق نگرفته تا اباحه و تحلیل را برای شیعه به دنبال داشته باشد و از این جهت مشکل پدید آید، بلکه این تملک ائمه (ع) یک حکم شأنی از سوی خداوند متعال است، و اجازه و رفع ید آنان این حکم شأنی را برمی دارد؛ بدین معنی که شارع به ملاحظه رضایت آنان به تصرف شیعه این گونه اموال را در زمان بسته بودن دستشان ملک فعلی آنان قرار نداده، بلکه آنها را بر حالت اصلی آن باقی نهاده است، پس چون خدا می دانسته که آنان اجازه خواهند داد آنها بر اباحۀ اصلی خود برای شیعیان باقی هستند؛ و این مانند «حرج» است که دافع تکلیف شأنی است، همان گونه که در نجاست آهن این گونه است که حکم

به نجاست آن چون مستلزم حرج است برداشته شده است.

و این با روایاتی که می گوید این اموال ویژه امام است منافاتی ندارد، زیرا آنان (ع)- پیش از تشریع احکام به شیعیانشان مهر ورزیده اند و از همان ابتدا اینها از مباحات قرار گرفته است؛ پس جواز تصرف منوط به اجازهٔ آنان است، و بدون اجازهٔ آنان تصرف جایز نیست. و کسی که بدون اجازهٔ آنان تصرف کند ظالم و غاصب حقوق آنان است؛ و اختصاص، چیزی بیشتر از این نیست.

دوم اینکه گفته شود: هم اکنون نیز ملک ائمه (ع) است و لکن معنی ملکیّت فعلی آنان به گونه ای نیست که با ملکیت شیعه به وسیله احیا و حیازت منافات داشته باشد، و بگوئیم از ملکیّت امام به ملکیّت شیعه انتقال یافته است. اگر چه در برخی روایات با لفظ هبه و بخشش که ظهور در انتقال دارد از آن یاد شده است.

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۸۵

بلکه ملکیت آنان همانند ملکیت خداوند متعال نسبت به موجودات است، هرچند این یک ملکیت حقیقی است و به معنی ملکیت تمام هستی موجودات است ولی تا حدودی شبیه به هم می باشند. بنابراین در عین حال که این اموال در اختیار ائمه (ع) قرار داده شده و آنان سلطه مستمر بر آن دارند، ولی می توانند به دیگران این اجازه را بدهند که مالک آن شوند و می توانند افرادی را از آن بازدارند ...» «۱»

مخفی نماند که ظاهر کلمات این بزرگان این است که اینان خمس و انفال را ملک شخصی امام معصوم (ع) تصور می کرده اند، پس تصویر ملکیت شیعه به واسطه تحلیل برای آنان مشکل شده است، و پنداشته اند

که تحلیل بدین معناست که اینگونه اموال از ملک شخصی آنان به دیگری منتقل شود.

ولی ما پیش از این گفتیم که این اموال عمومی است که متعلق به اشخاص نیست، و ملک هیچ کس نیست مگر به ملکیّت تکوینی خداوند متعال؛ به ویژه در مورد انفال که از آن اموالی است که خداوند برای رفع نیازمندیهای مردم آفریده است و معاش و معاد مردم متوقف بر آنهاست، البته خداوند متعال زمام امر آن را به دست فرمانروای جامعه و سیاست گذار آنان یعنی پیامبر اکرم (ص) قرار داده است تا نزاع و دشمنی پیش نیاید و فرمود: «قُلِ الْأَنْفالُ لِلّهِ وَ الرَّسُولِ» (انفال از آن خدا و پیامبر است) و پس از پیامبر اکرم (ص) برای امام به عنوان امام قرار داده شده، و مراد از مالکیت امام چیزی جز این نیست. امام در این موارد می تواند اجازه تصرف و تملک دهد؛ اینها در حقیقت از مباحات اصلی هستند که محدودند و تصرف در آنها منوط به نظر امام است.

و پیشوایان ما (ع) به خاطر نیاز شیعیانشان در زمان اختناق و کوتاه بودن دستشان از حکومت حقّه و برای تسهیل کار آنان آنها را برای آنان حلال و مباح کرده اند. پس اگر کسی با تصرفاتی که موجب ملکیت است مانند احیا یا حیازت یا گرفتن از حکومت جور، مانند خریدن یا بخشش پس از تحقق اذن عام از سوی آنان در آن تصرف نمود، ملک آنان می شود و می توانند آن را بفروشند و اگر برده است آن را آزاد کنند یا با وی همبستر شوند و تصرفاتی مانند آن.

---

(۱)- کتاب طهارت شیخ انصاری/ ۴۹۷، کتاب

الخمس، فصل انفال (چاپ دیگر/ ۵۵۸).

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۸۶

و شاید شیخ- قدّس سرّه- نیز در وجه دوّم، همین مضمون را بیان فرموده که از آخر کلام ایشان نیز همین استفاده می شود. بله ما در تملک رقبهٔ زمین مطلبی داریم که در مسائل آینده خواهد آمد.

مطلب پنجم: [آیا تحلیل ویژهٔ شیعیان است؟]

در کتاب جواهر پس از آنکه تحلیل انفال و روایات آن را یادآور شده است می نویسد:

«اما برای غیر شیعه تصرف در این اموال به شدت و در نهایت حرمت حرام است؛ و هیچ چیز از آنها در املاکشان وارد نمی شود، و این از اصول مذهب و بلکه از ضروریات آن است؛ ولی در حواشی منسوب به شهید در کتاب قواعد پس از نقل کلام علامه که می گوید: «در حق امام بدون اجازهٔ وی تصرف جایز نیست و همواره فواید و نتایج آن از آنِ اوست» می نویسد: اگر غیر ما از مخالفین بر انفال تسلط پیدا کردند نظر صحیح تر این است که بگوییم مالك می شوند؛ زیرا به نظر و اعتقادشان مالك آنها هستند، همانند مقاسمه [یعنی زمینهای کفّار که پس از فتح با صلاحدید در ملکیت آنان باقی می ماند و فقط مالیات آنها را می پردازند.] و همان گونه که اهل کتاب ذمّی مالك خوك و شراب می شود، پس نمی توان به صرف اینکه مخالف است آنچه را که تصرف کرده است از او گرفت؛ و نیز اگر کسی جنگلها و قلّه کوهها و عمق بیابانها را تصرف کرد، نمی توان آنها را از او گرفت اگر چه کافر باشد، و آن ملحق به مباحات است که هر کس به نیت تصرف آنها را در اختیار گرفت مالك آن محسوب

می شود و گیرندهٔ از وی غاصب است و نماز او باطل است تا در اولین فرصت آن را به وی بازگرداند. پایان سخن شهید در حاشیهٔ قواعد.

اما این سخن ایشان مورد اشکال است، زیرا روایاتی که دلالت بر وجوب معامله با آنان بر اساس احترام به دین و مذهب آنان دارد بعید است که اباحهٔ تملک اموال و مانند آن را در بر گیرد، به ویژه نسبت به مخالفین [مذهبی]، اگر چه در روایات وارد شده: «الزموهم بما الزموا به انفسهم- بدانچه خود پایبند بدانند

مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۷، ص: ۴۸۷

وادارشان سازید.» ولی اینها دلیل نمی شود که این اموال مانند مباحات باشد که تنها با حیازت و نیت ملکیّت، به ملکیّت درمی آید، حتی در مورد کسانی که از نظر دینی دستوری برای معامله و معاشرت با آنان نرسیده است؛ علاوه بر اینکه ظاهر روایات و بلکه صریح آنهاست که در دست غیر شیعیان اموال غصبی وجود دارد، بله ممکن است سخن ایشان را در زمان تقیّه و عدم بسط عدل پذیرفت، و شاید همین مورد نظر ایشان بوده اگر چه در عبارت ایشان یک نوع قصور وجود دارد.» «۱»

در ارتباط با سخن مرحوم صاحب جواهر باید گفت: عمدهٔ روایات تحلیل در مورد تحلیل خمس و مناکح و غنیمت های جنگ وارد شده که حق ائمه (ع) در آن ثابت است و با تصدی ستمگران مورد غصب واقع شده بود، و ظاهر آن هم این است که در برابر حقوقی که از آنان و پیروان و علاقه مندانشان غصب شده ائمه (ع) این موارد را تنها برای شیعیانشان تحلیل فرموده باشند؛ و استبعادی در این مطلب

نیست.

بله، از بعضی روایات استفاده می شود که زمینها و آنچه در آن است نیز برای شیعه تحلیل شده است، چنانچه در معتبره أبی سیّار آمده است: هر چه از زمینها که در دست شیعیان ماست آنها در آن در گشایش اند ... و اما آنچه در دست جز آنان است درآمدهایی که از آن زمین به دست می آورند بر آنها حرام است تا قائم ما بپا خیزد. «۲»

ولی همان گونه که پیش از این گفتیم می توان گفت الف و لام «الأرض» در این روایت الف و لام عهد است و اشاره است به زمینهای بحرین که بدون جنگ به دست آمده و ویژه امام است، و از آن حکم زمینهای موات و کوهها و معادن و مانند آن که استفاده از آن متوقف بر احیاء و تحمل سختی هاست استفاده نمی شود، و روایات احیا عام است و اطلاق آن زمینهای خاص- همچون زمینهای غنایم- و عام را در بر می گیرد.

و آنچه در روایت یونس بن ظبیان یا معلی بن خنیس در مورد رودهای هشت گانه

---

(۱)- جواهر ۱۶/ ۱۴۱.

(۲)- و کل ما کان فی ایدی شیعتنا من الارض فهم فیه محللون ... و اما ما کان فی ایدی غیرهم فان کسبهم من الارض حرام علیهم حتی یقوم قائمنا. (وسائل ۶/ ۳۸۲، ابواب انفال، باب ۴، حدیث ۱۲).

آمده که «هر چه از اینها آبیاری شود از ماست، و آنچه برای ماست برای شیعیان ماست، و برای دشمنان ما چیزی نیست جز آنچه غصب کرده اند.» «۱» اگر چه زمینهای موات را نیز در بر می گیرد، ولی این روایت ضعیف است و در برابر

اطلاقِ روایاتی که در مورد احیا وارد شده و می گوید: «کسی که زمینی را احیا کند برای اوست» نمی تواند مقاومت کند.

ما در آینده پژوهشی گسترده درباره اینکه احیای زمین سبب اختصاص است، هر چند احیاکننده کافر باشد- تا چه رسد به مسلمانی که معاند نیست- خواهیم داشت، و به علاوه مورد موثقه محمد بن مسلم در باب احیا [روایت پنجم در عنوان بعدی کتاب] زمینهای یهود و نصاری است [که احیا کنندگان زمین یهود و نصاری هستند] که بعداً بدان اشاره خواهیم کرد. پس آنچه در جواهر از شهید نقل شده بود که حرمت اموال آنان که با حیازت و احیا به دست آمده باید حفظ شود و در دست آنان باقی بماند، سخن درستی است و نباید نادیده گرفته شود و بنای ائمه (ع) و اصحاب آنان نیز در مقام عمل همین گونه بوده است، چنانکه بر کسی که سیره آنان را مورد مطالعه قرار دهد پوشیده نیست و این نظر مطابق با صلاح اسلام و مسلمین نیز هست.

علاوه بر اینکه ما بارها یادآور شدیم که انفال ملک شخصی امام معصوم (ع) نیست بلکه اموال عمومی است که در هر زمان در اختیار حاکم صالح آن زمان قرار دارد، پس ملاک اجازه و رضایت اوست؛ و در باب تحلیل، روایاتی را که ظهور در اختصاص تحلیل به شیعه دارد، باید به شرایطی که حکومت صالح تشکیل نشده است حمل نمود.

سخن دربارۀ روایات تحلیل به درازا کشید، خداوند متعال ما را به راه راست هدایت فرماید.

---

(۱)- فما سقت او استقت فهو لنا، و ما کان لنا فهو لشیعتنا، و لیس لعدوّنا منه شی ء الّا ما غصب

علیه. (وسائل ۶/ ۳۸۴، ابواب انفال، باب ۴، حدیث ۱۷).

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹